ـــہ گر نبودی ذات پاک مصطفیٰ ✤ نیست بودی ہر چہ ہست از
ماسوی ✤ برگزیدہ الیست کہ تجلی عین ذات عبارتیست از ذات
او و ظہور خاص صفات تعبیریست از ذوالاصفات او و ماہیت انسانی
منحصر ست در وے کمال انسانی ختم ست بروے صفوت
برگزیدگان یکی از جود اوست بود و مہبود شان از وجود اوست محمدیست
کہ مدح و ثنائش بیرون ست از گفتار ما محمودیست کہ نیکو خصائلش
افزون ست از شمار ما برگزیدہ گان را پیشوا ست رسیدہ گان را رہنما
ست ـــہ سر حلقۂ برگزیدہ گان اوست ✤ سر خیل ہمہ رسیدگان
اوست ✤ و بر آل و اصحاب و اہلبیت او کہ مقتدای برگزیدگان
حضرت قدس اند و رہنمائے خاصان خلوت انس و بر سائر
اولیای امت او کہ گوئے سبقت در میدان صفوت از ائمہ اولین
ربودہ و آخرین را بدان ہدایت نمودہ علیہ و علیہم التحیات الوافیات
والصلواۃ والسلام امّا بعد میگوید بندۂ بے بضاعت احقر الناس
الراجی الی النجات محمد ابو الحیات قادری فلواروی البہاری
وطناً جعفرے الزینبی نسباً غفر اللہ ذنوبہ و ستر عیوبہ کہ از مدتے
بجمع احوال بعضے شیوخ کرام خود علی نبینا و علیہم السلام در دل
تمنا داشتم کہ تا یادگاری در دنیا و سرمایہ در عقبے باشد امّا از
نامساعدت ایام فرصت دست نمیداد و از بے بضاعتے

جز سند رین مقصد اعلیٰ نمی یافتم ذکر یک ناگاه الہام مارسیده رہبری
نمود و تائید غیبی مددگاری فرمود که جهت بحصول این متمنی جست
بر بستم و جستے از احوال بزرگان دین که از ثقات بسمع رسیده معه
اسانید بقید قلم آوردم و آنچه خود معاینه کردم دران حاجت ارقام
اسانید ندیدم با آنکه اکثر ثقات هم صاحب معاینه شریک ما بودند
ترک نام آنها کردم و ابتدائے کتاب تیمناً و تبرکاً از احوال پیر طریقت
حضرت تاج العارفین مخدوم شاه محمد مجیب الله القادری
رضی الله تعالیٰ عنه کردم و انتہائے بر احوال پیر صحبت آنحضرت
رضی الله تعالیٰ عنه تا بدایت و نہایت ماخوذ باشد ے از ربط باشد
و نام این کتاب تذکرة الکرام نہادم و الله المستعان فی کل الامور

ذکر حضرت مولانا محمد وارث رسول نما قادری رضی الله عنه

احوال شریفه ایشان اگر مفصل بضبط قلم شکسته رقم آورده شود دفعات
نوشته آید هنوز رشحه از دریائے زخار است و شمه از وادئے
عنبر سارا اگر تمامی خلق که همت بر تالیف بندند و از اخبار ربع مسکون
اقلام سازند و دریائے محیط مداد گردند باز بگوش هیچ سخن
جز صدائے لا تعد و لا تحصی نشنوند لاجرم بر شمه از آن بسیار شمرده
بر بندے اختصار کرده نقل است شیخ العالمین یعنی حضرت شاه
نعمت الله مغفور فرمودند که چون آنحضرت سلطان این جا که همراه خال محمد شاه

منور ساخت نتیجے بطالع اقبال باکمال وے رفتہ نظر کردہ بسیار
بسیار از احوال رفیع بعقد انامل آوردہ واختتام حکم بریں بیان کردہ
کہ اگر حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الاعظم سید عبد القادر
جیلانی رضی اللہ عنہ از وجود باجود خود سر زمین عالم را رشک
افزاے فردوس اعلی نمیکردند حضرت ایشان بجاے جناب
اوشان میشدند و باعث انتظام عالم مے بودند و فی الحقیقة
از خطابات عالیات کہ در آخر احوال بیان کردہ خواہد شد صدق
مقالش ظاہر ست وہم در کف دست راست آن سرور است
بستان ولایت بخط سبز زیر پوست باریک اسم مبارک رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمایان بود کہ ہر کس میخواند وطن قدیم بلدہ غازی
پور ست چون پدر بزرگوارش در عہد اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ
خدمت قضاے شہر بنارس داشت اکثر اتفاق اقامت شریف
با پدر عالیقدر درین شہر رو نمود تا اینجا کہ بعد وفات پدر بر جادہ
فقر و درس و تدریس عمر شریف ہمین جا بسر فرمودند و قبایل گاہ
بغازی پور و گاہے درین شہر مے ماندند و ازین ست کہ آنحضرت
خود را در بعض تصانیف غازی پوری ثم البنارسے رقم فرمودہ
اند چون عمر شریف بہفت سالگی رسیدہ آتش عشق نبوی در کانون
سینہ بے کینہ مشتعل گردیدہ جان و دل را باہزاران ہزار سوز و گداز
گرویدۂ جمال جہان آراے نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گردانیدہ

هم سبقان و همپرستان عشق شعر آموزی اشتغال میکردند و هر کسی
با هر کسی دعوی محبت میکرد و شعرا بکنارهٔ دریا بجستجوی معشوقان
خود میرفت و شعر در غزل تفریح خاطر محبت مثال هر خود سے نمود حضرت
ایشان را نیز بمقتضای همسنی و یکتایی عمری مکلف دیدن روی
زیبا میشدند که التماس میفرمود که محبوب ما محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم است و خواندن اشعار مرا در ستودگی او ست و هر
روز بوقت عصر در خلوتی می نشستند و در رباب روی خلق سی
بستند و اشعار عشقیه رنگینه میخواندند و آب دل از چشم فرو میریختند
و کلمات عشقیانه بزبان محبت بیان طفلانه وار میفرمودند که ترجمه
فارسی آن بجز این نقدر نباشد که یا رسول الله من عاشق توام و هر معشوق
با عاشق خود امروز در کنار است و هر عاشقی از دیدارش برافروخته
وای بر ما که ترا رحمی بر حال ما نیست دریاب دریاب که طاقت
شکیبائی ندارم دو سال دیگر برین منوال بگذشت کرد تا آخر ایام
نرسالگی کوکب بخت یاوری افق سعادت طلوع کرد در عین حالت
اضطراب که اضطرار صدمه ملا داران روز ترا فتاده بود آفتاب جمال
محمدی صلی الله علیه و آله و سلم از برج لطف و عنایت تابان نمایان
شد و بچشم سر نه آنکه خوابی نبوده باشد یا غنودگی راه یافته
خود کیفیتی رو داد که بشرف دیدار مشرف ساخت و بزبان حق بیان
در جواب کلمات فراقیه فرمودند که اگر دلبران آنها با ایشان بلطف و مدارا

میکنند ما هم براے تو آمدیم غم مخور و چیزے از افکار ارشاد فرمودند
چون وقت تشریف بری آمد بگریستند حضرت ایشان از غلبهٔ عشق خلاف
آداب ظاهر پرستان دست بدامن نبوی صلی الله علیه وآله وسلم زدند
و عرض کردند که کجا جلوه افروزی منظور ست باز چگونه خواهم دید حضرت
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که غایت شفقت بر امم است خصوصاً
بر اطفال فرمودند که هر روز همین وقت تنها درین شغل باش خواهم آمد
از ان روز هر روز وقت عصر در خلوت شریف بچشم سر مشرف میشدند و
مستفیض میگردیدند تا عمر یازده سالگی باخر رسیده و کوکبهٔ بخت و اقبال
از افق جاه و جلال پرتو انداز سال دوازدهم گردیده و درین عرصه
ترقی مقامات عالیات دست داده بعد تکمیل امر شد که بیعت بر
دست افضل المجاهدین المتاخرین سید شاه رفیع الدین قادری
کنند حضرت ایشان عرض داشتند که بجز حضور از دیگرے ارادهٔ بیعت
ندارم بیعت گرفته باز ارشاد فرمودند که بیعت کردن لظاهر هم
ضرورست که اجراے سلسلهٔ بیعت برین موقوف ست باید که
از جد خود سید رفیع الدین بیعت کنند حسب الامر بیعت کردند
حضرت افضل المجاهدین المتاخرین که باعتبار قرابت پدری نسبت
جدی بحضرت ایشان داشتند بعد گرفتن بیعت در سلسلهٔ عالیهٔ قادریه
که علوی شان وے بر هر خاص و عام ظاهر و باهر ست و خود شرف
این سلسله ازین یک بیت حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی

رضی اللہ عنہا آشکار است سے افلت شموس الاولین و شمسنا
ابدا علی فلک العلی لا تغرب + علاوہ برین آنکہ در شرف سلسلۂ قادریہ
ہمین بس است کہ این سلسلہ منسوب باشرف الابرار و سید الاخیار
حضرت محبوب سبحانی است رضی اللہ عنہ و ظاہر است کہ شرف
دین از صاحب دین است و شرف مکان از مکین است و شرف
امم از انبیا است ہمچنین شرف سلاسل از اولیا است فرمودند کہ
الحمد للہ علی احسانہ حکم قضا توام نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم چنین صادر شد و در شما از ترقی مستعجل شما خوف جذب بود
وجہ نعمتہا کہ داشتند عطا نمودند و باذکار و اشغال سلسلۂ قادریہ
خود مجاز فرمودند و تربیت طالبین بحضرت ایشان مفوض کردند
و خود عزلت محض گزیدند نقل است از سید العلما سند العرفا
اقرب حقیقت شیخ العالمین خلیفۂ اعظم مولانا مولوی احمدی دامت برکاتہ
وافاض اللہ علینا فیوضہ یاد دارم کہ میفرمودند در تقریب تعلیم و تعلم
حضرت مولانا رسولنما رضی اللہ عنہ بروایت اکابر دین رضی اللہ عنہم
کہ حضرت رسولنما را از غلبۂ حالات و استیلای کیفیات فرصت مطالعۂ
کتب نبود چون بر استاد خود ملا ابراہیم کہ تلمیذ مولوی محمد علی تلمیذ
میرزاہد اند تشریف می بردند خادمی کتاب ہمراہ میبرد و پیش حضرت
ایشان میکشاد و نشان سبق میداد از ان نشان و مقام خواندن
آغاز میکردند گاہی احتیاج بتقریر مطلب نمی افتاد استاد قدس سرہ

پس متحیر میشدند که حال کتاب مبنی از نشان دادن خادم ظاہر است
وحال خواندن ہم ظاہر این چه امر نادر است روزی در مقامی
امر به بیان مطالب فرمودند بے تامل تقریر نمودند حیرت بر حیرت
افزود در دو سال از کسب علوم فقه واصول وتفاسیر وحدیث
ودیگر علوم مروجه منطق وحکمت وہندسه فراغت کامل دست
داده دریں ایام تحصیل علم که از اغیار مستور الحال بودند روزے
استاد عالی نژاد امر کرد که قلیان وچلم درست کرده آرند تا بنوشم
حضرت ایشان چلم درست کرده قلیان را براے صاف کردن
وپر آب ساختن بصحن خانه بردند قلیان شیشه بود اندازه آب وے
برکف دست نہاده می نمودند ودیدند که عالم محویت بر حضرت
ایشان طاری شد وتوقفی دست داد استاد عالی نژاد شاگردے
را فرستاد که دریابد توقف چرا پیش آمد شاید قلیان شکسته باشد
وحجاب مانع آمدن گردیده باشد چون شاگرد بصحن خانه آمده
دید که قلیان بر سر دو کف دست نہاده نظر دوخته محو عالم دگراند
ونورے بر سر مبارک تابان تا آسمان کشیده است متحیر بحضرت
استاد آمده عرض این ماجراے شگرف کرده ایشان معه شاگردان
برخاستند دیدند که فی الواقع چنین است چون خود ہم سالک این
راه بودند دریافتند که امرے دیگر است ہمه طلبه را بسکوت
فرمودند وبادب تمام ایستاده شدند تا زمانیکه اثر افاقه این عالم

بر پشت مبارک پیدا شد جلد تر بمقام خود باز آمدند حضرت ایشان
بنابر فاقه بخیال توقف تیز تر تشریف آوردند و چلم بر قلیان درست
کرده پیش استاد نهادند استاد عالی نژاد بادب برخاستند و گفتند
که حالا ازین خدمت مرا معاف دارید حضرت ایشان بکمال توقف
خیال رنج خاطر استاد برده باعتذار پیش آمدند استاد فرمود که رنج
را دخلی نیست دیدیم آنچه دیدیم حالا گرفتن کار [illegible] و خسیس
از شما سوء ادب است و اینچنین کار کار شما نیست که شما را بدان
تکلیفی دهیم و از آن روز بس تعظیم و آداب ملحوظ خاطر میداشتند و بسی
قدر بتعظیم بر میخاستند و در زمانه تربیت و تعلیم آنحضرت متعلم از ملائکه
در خواب راحت بر لوح طلائی سبق هر طالب العلم نوشته پیش میکردند
که فلان کس فردا خواهد خواند و تحریر مطلب سبق می نمودند گاهی
نوبت کتاب بعینی در تعلیم طلبه تر آمده و نرسیده و قبل از [illegible]
در خواب ملائکه با لوح طلائی در مراقبه نمود میشدند حضرت ایشان را
بس گران خاطر شد دعا فرمودند الهی وقت مراقبه از مطالعه لوح حفظ
و عافیت عطا فرما از آن روز این امر موقوف شد نقل است از
حضرت شاه خدا بخش خلیفه تاج العارفین قدس سرهما شنیدم که
روزی مولوی جمال الدین رحمة الله میگفتند که در کتابی مشکلی افتاد
که حل آن هیچ جا ندیدم نه از کسی شنیدم نه خود در جوابش قادر شدم
خواستم که از حضرت مولانا رسولنما رحمه حل این مشکل کنم و در [illegible] [illegible]

وارد بر مصنف است نمائیم بعد چندی اتفاق شهر بنارس افتاد
بدولت پابوسی فائز شدیم با وجود آنکه آثار رحمت و رافت محمدی
از جبین سبے چین وی رضی اللہ عنہ تابان بود و اخلاق و محبت
سرمدی از روی مبارکش نمایان بمقتضای ہیبت حقیہ جرات
عرض نیافتم ہر بار کہ خلشے بدل راہ می یافت ادب و ہیبت مانع
اظہار میشد حضرت ایشان از کشف حال گردیدہ فرمودند کہ در فلان
کتاب بمقام فلان حد شبہ الیست بظاہر غیر مدفوع توان گفت
مارا ہم خلشے بود روزی مجلس شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
از مصنف ملاقات شدہ استفسار مطلب آنمقام کردم بنوعے
تقریر کردند و تطبیق عبارت بدان نمودند کہ اعتراض بر وسے
عائد نمی شد و خلشے نماند و بعینہ و بجنسہ عبارت و مطلب را بیان
فرمودند نہایت خوشوقت و دلشاد شدیم لباس علمائے پوشیدنے
و طلبا را سبق میدادند ہرگز اظہار فقر نمیکردند بمرتبہ کہ لباس فقر گاہے
در روز روشن ملبوس جسم انور نمی ساختند مگر بوقت شب با
یاران حلقہ کمتر میفرمودند الا در خلوت خاص و از کمال غلبۂ عشق
مراقبۂ خاص خود در مشے اقدام می نمودند کہ از جوش عشق و فرط
محبت طاقت نشستن نبود خصوصاً بعد مغرب معمول مراقبہ
در رود بود کہ در صحن خانہ بمشی اقدام اختتام کردسے و اکثر فرمودے
کہ آتش عشق خرمن صبر و سکون را میسوزد و نشستن نمیدہد و تحمل

سماع صوفیہ نداشتے بلکہ بر سامعین تعجب فرمودندے کہ چگونہ از خود رفتہ
بزندہ می آیند وجگر چاک میشوند بسبب [illegible] سماع ذکر جہر فرمود
سماع مدد ممد عشق است آتش عشق را مشتعل وملتہب میگرداند آنرا
کہ حاجت بہ مدد ممد نیست خود آتش عشق وی شعلہ انگیز است وآہ
جانگداز وے جہانسوز حاجت بسمع ندارد بلکہ در سماع خوف ہلاکت
اوست وبسیار بودی کہ وقت جوش وخروش از ولولہ عشق
بر زبان درفشان ست مصرع اوایل از رباعی مشہور آوردے
رباعی عشقا بہ تو مغز گردان خوردی + با شیر دلان چہ سر ستیہا
کردی + اکنون چو فتادہ است کارت با من + یعنی از مجازان
معروض ومعروض روزی بعرض بیان آوردند کہ نزلہ آن مصرع
چہارم بر زبان فصاحت بیان مناسب نیست فرمودند مصرع چہارم
بجز طاقت حضرت غوث الاعظم کرا است کہ بر زبان آرد نہ
سلطنت وخلعت آب میشود النظر اولی مالی التحمل وحملہ عشق وحملان
مستی شود مخصوص بحضرت محبوب سبحانی است رضی اللہ عنہ کہ در عالم
وجوش عشق اکثر میخواندند وآن مصرع چہارم اینست مصرع
ہر حملہ کہ بر من نکنی نامردی + وحضرت عشق انواع حملہ
می آورد وآنحضرت آنرا بر میافتند وتحمل میکرد ورنہ عشق آن
بلائے است کہ تحمل حملہای عشق لنا علیہا جن والانس وعرش
وکرسی وحملہ آن دشوار است آیہ رحمت انا عرضنا الامانۃ

شاہد این کار است میگوید بندۂ بارگاہ غوثیہ محمد ابو الحیات مولف
کتاب کہ ہم حکایت حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ کہ در عین مجلس
وعظ جسم شریف آنحضرت را انبساطی رو نمود کہ آناً فاناً جسیم میشد و بر
مجلسیان جای تنگ میگردید تا آنکہ در تمامی مجلس یک جسم
آنحضرت مملوسے مکان بود و مجلسیان بیرون مجلس افتادند
باز تجلی صفت قبض نمود کہ جسم مبارک شیئاً فشیئاً درخوردگی ہچون
عصفور گردیدہ درین میان حضرت علی بن ہیتی رضہ و دیگر کاملین
واصلین دیدند کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
تشریف شریف ارزانی فرمودہ دست حق پرست بر سر وے
رضی اللہ عنہ نہادند جسم شریف بحالت اصلی آمدن گرفت و بحال
خود آمد بعد انقضاے مجلس حضرت علی بن ہیتی و دیگر مقربان
عرض حال کردند و طالب انکشاف شدند آنحضرت اغاثت مرتبت
فرمود تجلی حضرت عشق در صفت قبض و بسط بنوعی بود کہ کسے
ولی ازینمقام بیرون نہ آمدہ تا آنکہ بہلاکت رسیدہ طی اینمقام
بغیر امداد نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و جان بری ازین راہ
ہلاکت انجام منجملہ محالات عرفاست و ہالک این مقام را اگر
ملایک آسمان و زمین و عرش و کرسے خواہند کہ دریابند کجا
رفت و کجا ہست نتوانند مقر و مسکن ایشان بجز حضرت حق دیگر
ندانند حق تعالی این تجلی خاص علی وجہ الاتم برمن فرمودہ اگر دستگیری

از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم نشدی ہلاک میشدم شاید
جلوسے شان وظرف عالی وی است رضی اللہ عنہ انتہی
این حکایت در تحفۃ القادریہ وخلاصۃ المفاخر مرقوم است
وہم لطف وعنایت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مبذول حال
حضرت مولانا رسولنما رضا از حد احصا افزون بود واز حیز شمار بیرون
اکثر اذکار واشغال این طریقہ عالیہ وارثیہ ویسیہ است کہ بلاواسطہ
تربیت وارشاد بآن از جناب رسالتمآب است صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم روزے ارشاد شدہ کہ سیر مقامات وتجلیات
صفات وغیرہ کہ اولیاے سلف را دست میداد ومافوق
تکمیل طریقہ است از چندے برداشتہ شدہ بود مگر بعنایت
الہی در طریقہ شما عطا کردہ شد ویک طریقہ درودیہ ودیگر طریقہ
نماز مکتوبی از عطیہ نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مخصوص سلسلہ
حضرت ایشان است کہ اکتفا بر وی در تکمیل معارف احتیاج
ذکر وفکر دیگر مطلقا ساقط میکند واہل نسبت را تا سیر مقامات [illegible]
فقط خواندن درود یا نمازیہ بجا آتیان باسلوب در حصول مطلوب
ووصول مقصود از بدایت تا نہایت کافی است وبرای آمدن
بجمال جہان آرای نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درود طریقہ بہ
بطریق مسعود مالکانکن کبریت احمر است وبدفع جنون اکسیر اعظم
وتربیت اکثر یاران از طریقہ درودیہ بود بالفکر وذکر ولیسیہ بالکل

حکم قضا توام نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنان نفاذ یافتہ بود کہ
تربیت خلق علی العموم از طریق نمازہ نہ کنند مگر کسی کہ مورد عنایت
ومرحمت باشد یا لیاقت این کار داشتہ باشد و از غایت جذبہ محبت
و غلبۂ عشق ہر لحظہ مشاہدہ جمال مشہود چنان بودے کہ شبانہ روز
یادر از نکردے بیشتر دوزانو نشستہ و اگر بخواب رفتی ہمچنان نشستہ
بخواب رفتی خدام بارگاہ کہ گاہ گاہ باستراحت معروض میداشتند
بجوابش میفرمود کہ حضور حضرت حق جل وجلالہ بے ادبانہ چون
توان ماندن مہما امکن ادب نباید گذاشت و ہرگز در کارخانہ
الٰہی تصرف بقصد نکردی و در بلا بہ تسلیم و رضا بر دل ختے حتی کہ
صحت بیمار ہم بر حسب عادت بیمار خواستے تا خلاف سنت
اللہ از تعجیل و تاخیر صحت نگردد و از کذب و کاذب بس آزردہ
شدے اگر اتفاقاً از کسی کلمۂ کذب صادر گردیدی مکروہ ترداشتے
چنانچہ تفصیل این ہر دو امر مجمل در ذکر احوال خلیفۂ اعظم حضرت ایشان
کہ ممتاز و سرفراز بخطاب تاج العارفین شدہ بودند گفتہ خواہد شد
انشاء اللہ تعالیٰ **نقلست** روزی یکی از فضلای دہریہ بحضرت
ایشان حاضر آمدہ ذکر در ولایت اولیاء و تصرف ایشان افتادہ
آن مرد دہریہ کہ بر جادۂ ضلالت و انکار تیز رفتار بود گفت اگر بودہ
باشند در زمانۂ سلف بودہ باشند سخن بر حال ہست کہ حالا
کسی نیست و ہر بار را عادۂ ہمین سخن مردود میکرد تا آنکہ غیرت الٰہی

بگوشش آمد فرمودند که زمانه ازان خالی نیست و نخواهد ماند آن
منکر از راه استهزا گفت کسی را ندیدم مگر شاید بحضرت ایشان
طاقت نصرت بوده باشد فرمودند بلی چنین است گفت باری
در اتمام حجت توقف نیست نگاهی فرمایند که چیزی از معاینه
بر ما نیز منکشف شود تا از عقیده باطل و انکار بے دلیل باز آیم از
زبان حق بیان ارشاد شد که ترا ازین دولت نصیبی نیست تو
باطل مانی و بر باطل میری اگر دیدن این کار میخواهی و اتمام حجت
تمنا داری بگو تا شاگرد خود که همراه داری وضو کرده بیاید و از این
سرمایه سعادت نصیبی است آن بے نصیب بشاگرد خود غلام یحیی
حسب حکم والا اشارت کرد بعد وضو حکم کردند که بوریا بردارد و در
فلان حجره بنشیند که می آیم او همچنان کرد و عقب وی فوراً آنحضرت تشریف بجا
در آن حجره ایستاده نگاهی بر وی کردند که از افاقه بگذشت بیحال
بهیبت شد روی مبارک بآن منکر آورده فرمودند لے ملحد بیا و
و ببین آن بدنصیب که رفته بود یکی پلیدی است بدست که لعبت
ذخیره هستی هم نتوان نیست از خود رفته بحق پیوسته نه دنیا در نظر
نه عقبی در خاطرش بر هر دو کون پشت پا زده و تماشای جمال
دوست شده ازین مشاهده بس متنبه و شرمنده شد و عذر
خواست و عرض کرد که قایل شدم اما میخواهم که باز بحالت
اصلیش آرند تا او را از دو خورد کاری و ... بس عزیز میداشتم و

وبسر آمد تلامذہ با او بودہ فرمودند حالا وی بکار تو نیست و نخواہد شد
او را جذبۂ از جذبات حق از یگانہ و بیگانہ در ربود ملحد بر خود نادم و
پریشان گردید متاسف رخصت شد بعد از ان حضرت تاج العارفین رضی
عرض کردند کہ حالش ابتر است تحمل این بار گران نتواند کرد اگر اندکی
ازین مقام عالی فرو تر شید امکان جانبری است چون سخن تاج
العارفین پس مقبول بارگاہ عالم پناہ بودہ فرمودند مضایقہ ندارد
برویدو تسکین بخشید ایشان رفتہ ساعتے مراقب شدند فی الجملہ
ہوشش آمد و مجذوبانہ عمر بسر میکرد روزے حضرت ایشان فرمودند
کہ نماز از و فوت میشود بسلوک باید آورد و در لحظہ بسلوک آوردند
پس سراسیمہ شد و تاب مفارقت جمال محبوب نیاورد منتہا و زاری
پیش کرد فرمودند نماز بخوان آہستہ آہستہ ہمہ مراتب مشاہدہ تکمیلی
حاصل خواہد شد آن بیچارہ والہ جمال مطلوب روز بروز متغیر الحال میشد
گوئی ازین غم صبح و شام بسر نخواہد شد آخر پیش تاج العارفین قدس سرہ
پس الحاح و زاری کرد دست لب جنبان پی شفاعت من +
منگر بر گناہ و طاعت من + بمقتضائے رحم کہ در جبل طینت تاج
العارفین ... بشفاعتش در حضرت مولانا رسولنما حاضر آمدہ عرض
کردند کہ فصل بعد الوصل و حور بعد الکور صعب تر است از ہمہ بلاہا
اکنون ازین بیچارہ راہ سلوک دشوار است اگر لطفی بکار او شود چندے
زندگی بسر تواند کرد شفاعت بعرض قبول افتاد فرمودند بحالش

آرند ایشان بازاو را بحالت جذب بحال کردند تا عمر مجذوب بسر کرد
کسی از تاج العارفین سبب اضطرابه خوف هلاکتش پرسید که مجذوب
در عالم بسیار اند کسے بهلاکت نرسد این را چه نوع مستی بود که
حاجت به تسکین ضرورافتاده بود فرمودند که آنحضرت وی را بیک
نگاه بمرتبه کمال رسانیده مجذوب کرده بودند طاقت تحمل آن
بارنداشت و مجذوبانیکه زنده می باشند بتدریج تا بمقامے
رسیده اند دران مقام مجذوب شده اند وایشان تحمل آن
تجلیات میشوند و آنانکه یکبار طی منازل کرده مجذوب میشوند
چون ظرف تحمل ندارند هلاک میگردند و شاه غلام یحیی ازان قسم اند
که یکبار به تکمیل رسیده مجذوب شده بودند و از خلفاے حضرت
ایشان سوای شاه غلام یحیی و دیگر صاحب هفت نفر هفتده کس کامل
بودند ازان صاحب مثل چار کس و از چار دو کس تکمیل و ارز و یکی
حضرت تاج العارفین کمارز وی ابرا ی طریق واهل کمال بنسبت
دیگران بسیار شدند اما این هفتده کس بدخول مجلس شریعت نبوی
صلی الله علیه وآله وسلم با ختیار تام هلاقتین وقت و عرض ذمعروض
هر طلب و یا لبس سر فراز و کام یاب بودند ذکر بعضے از ایشان
که بسمع خاکسار رسیده است انشاءالله تعالی کرده خواهد شد
علی العموم دستور و معمول آنحضرت در زیارت مشرف کردن طالبی
از جمال جهان آرای رسول صلی الله علیه وآله وسلم چنین بود که چون

طالبے باین مطلب می آمد حکم باستخارہ سیفر مودند کہ تا شش ونیم ماہ کردہ باشد اگر او حسب ارشاد بعمل آورد درین مابین بمقصود خود رسید و اگر ازین امداد بسبب تکاهل نفس کافر عذر نخواست سیفر مودند کہ بر تقدیر رفتن شما برسبیل کشتی از دریاے محیط کہ راہ بس قریب است بچند عرصہ رسیدن بمدینہ منورہ ممکن است عرضداشتے کہ بعرصہ چہار ماہ فرمودی کہ با این صعوبت سفر وخوف غرق وامتداد چہار ماہ چون برسید بجز ننگ وخشت دیگر نہ بیند و اکنون باین آرام وراحت وطن تمنای دیدن صاحب مکان دارید در استخارہ عرصہ سہ ماہ دراز معلوم میشود بشیوخ دیگر رجوع آرید کہ در عرصہ کمتر ازین سہ ماہ سوء ادب میدانم نقل است روزے ذکرے در فوائد ریاضت درمیان آمدہ تاج العارفین رض بحضرت رسولنما رض عرض کردند کہ محبوب رب العالمین خواجہ عماد الدین قلندر علیہ السلام و یاران دیگر تقیید ریاضت وسلوک میدارند آنحضرت فرمود چون حضرت عشق آتشے در خرمن ہستے زند ومتاع ما ومنی بسوزد دیگر چہ حاجت بریاضت چیست ہمہ خس وخاشاک حرص وہوا سوختہ گردد عشق طلب باید کرد ارشاد رسولنما رض بعد ایامے چند کہ تاج العارفین رض رخصت وطن گرفتہ بحضور محبوب رب العالمین رض حاضر شدند در تقریب ریاضت عرض کردند کہ چنین وچنان ذکر آمدہ رسولنما چنین ارشاد کردند خواجہ رض فرمودہ است است کہ ثمرۂ عشق چنین است اما

تا وقتیکه غلبه عشق است و قبض و بسط مقتضای حال سالک است
چون تجلی قبض باشد فآتش عشق فرو نشیند و نفس کافر به جوشش آید و
هوا و حرص باندازه و مقدار تمام معقود در ورطه ضلالت افگنند که ریاضت
مانع شر و فساد وی نیست و هرگاه از ریاضت شاقه تزکیه نفس کرده
باشد و این دیو سرکش رام شده باشد در تجلی قبض و سکون آتش
عشق خس و خاشاک ماسوی که در سرشت انسان است
ماده روان نمی توانند که ازین بیخ برکنده شود مضرتی تا آنکه
رسانید بعد چند روز تاج العارفین که اجازت سفر یافتند و در شهر
بنارس بشرف خدمت مولانا رسول نما رح فایز شدند چون این
تذکره فرا یاد خاطر اشرف آمد ارشاد حضرت خواجه بحضور حضرت مولانا
عرض کردند حضرت مولانا سکوت فرمود پس انقضای سالهای
بسیار روزی به تاج العارفین ارشاد فرمودند که سخن خواجه ما والدین
قلندرانه است امروز مطابق واقع می بینیم در ایام شباب که
ایام ولوله عشق و جوش محبت بود هیچ خس و خاشاک ضرر ازان
نمی نمود اکنون که ایام پیری آمد بعضی اوقات احتیاج بسلوک می یافت
امر سلوک مرعی باید داشت و بر ریاضت باید کوشید و همه یاران
را فرمان روز تکسب سلوک امر شد نقل است در ابتدای ایام
طالب العلمی حضرت مولانا رسول نما رح دعوی رسول نمائی کرده بود
که تفصیل آن در تذکره تاج العارفین رح کرده آید انشاء الله تعالی

از استماع آن دعوی تاج العارفین را حیرتی دست داده بخدمت
خواجه عماد الدین محبوب رب العالمین رح عرضی بدریافت مراتب
کمالات حضرت مولانا رسولنما رح کرده بودند خواجه بجواب عریضه
نبشته فرستاد قصد دریافت حال مولوی صاحب کرده بودم
مفصل حال ایشان گنجایش تحریر ندارد مجمل اینکه امروز از شرق
و غرب و قاف تا قاف در عالم نظیر ایشان نیست نایب خاص
رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اند و هم رسولنما و تا این زمان که
مکتوب شریعت بمکتوب الیہ رسد هر کسی از یاران حضرت مولانا
رسولنما رض هم واقف و مطلع ازین خطاب عالی نبود مگر بعضی از ان
چون بجنسه مضمون خط بسمع مبارک رسید فرمودند شاه صاحب
که محبوب رب العالمین اند هر چه خواهند بگویند کرا یارای
انکار است و ازین خطاب حضرت خواجه رض کسے را سابق ازین
اطلاع نبود چنانکه مخدوم جهانیان از مخدوم الملک گفته بودند
شما مخدوم جهانیند مخدوم بجوابش گفتند شما مخدوم جهانیان
ایدرم و پیش ازین گفتگو کسے باین خطاب هر دو ولی آگاه نبود
از انوار اشتهار یافت و اکثر از جبه شریف وے رض بوی مشک
آمدی که هر کسے از حاضرین محفل را تا مشام جان معطر ساختے
علی الخصوص بعد از مراقبه حتی که بعضے کفار که معتقد بودند و بعرض
حاجت حاضر میشدند بے تکلف می شمیدند و دست مبارک

بهر چیز که میرسید بوی مشک از وی می آمد نقل است
که روزی دیوی سخت با اهل خانه برادر عالی قدر حضرت ایشان
او کرد مولوان تدبیرها از هر جنس بکار بردند هیچ افسونی
و طلسمی سودی نداد ناچار معروض شدند حضرت مولانا خاموش نشسته
بودند و سخنی نمی فرمودند از تدبیر و ترک وی تعرض نمود آن دیو
دانست که کسی بر من غالب نشد زیاده تر شورش و شر ابتدا نمود [illegible]
او دید آنحضرت را غضب آمد یک طمانچه بر روی زد متحمل
آن نشده گریخت بار تا روز مرگ آن دیو گرفته گاهی تسلیط نه
نشد بعضی یاران مقرب حضرت عرض داشتند که این ماده عجیب بود
فرمودند چون شورش زیاده کردن گرفت و سخن بطاقت و زور
آوری و درشتی جنس گردید دیدیم که سخت بیعزت است در همه رنج مرتضوی
علیه السلام حالی شده طمانچه بر روی او زدم تاب نه آورده گریخت
نقل است از حضرت مخدوم عالم محمد صاحب مرحوم که از
یاران کاملین و خلفای نو مسلمین آن حضرت اند در ایام کسب
علوم ظاهری و معارف باطنی رخصت وطن گرفته بودند باز
چون اراده حاضر شدن بآن بارگاه عالم پناه کردند خواهر حقیقی
حضرت محمد صاحب مرحوم قدس سره که زوجه میر غلام محمد بودند وقت
سفر با ایشان گفتند که از طرف من بحضور مولانا [illegible]
عرض نمایید که اراده ما است و حسن عقیدت از حضور دارم اما استطاعت

زاد راحلہ نداریم چگونہ در سلک کنیزگان وے منسلک شویم
ہر چہ حکم قضا توام بدان نفاذ یابد بعمل آریم مخدوم عالم کہ بدولت
ملازمت فایز شدند پیام خواہر فراموش کردند حضرت مولانا
رسولنا بعد انقضاے دو سہ روز فرمودند خوب پیامبرے
کردید کسیکہ پیام فرستید بدست چنین کس فرستید مخدوم عالم را یاد
نہ آمد عرض کردند کہ غلام را پیامے از کسے یاد نمی آید فرمودند
کسی پیامے فرستادہ بود یا نہ آنزمان بچندین تحریک یاد آمد
عرض مطلب خواہر خود کردند آنحضرت شنیدہ چیزے در جواب
نفرمودند و ایشانرا الجواب تشریف آوردہ ارشاد کردند کہ غسل
کردہ لباس پاک پوشیدہ شیرینی و پان و خوشبوئی مہیا نمودہ
در خلوتے در بند کردہ بنشیند بیعت گرفتہ خواہد شد حسب الحکم
خواہر مخدوم عالم بعمل آوردند آنحضرت بخیمہ تشریف ارزانی
فرمودہ بیعت گرفت ایشان درخواست شجرۂ پیران کردند فرمودند
نبشتہ ہمراہ آوردہ ام و شجرۂ مہری عنایت نمودہ تشریف بردند
بعد چندے کہ مخدوم عالم را اتفاق تشریف آوری وطن افتاد
بخواہر خود گفتند کہ اول پیام شما سہو کردہ بودم بتحریک آنحضرت
یاد آمد بعد عرض حال چیزے در جواب ارشاد نشد و مفصل
حال یاددہی آنحضرت و سہو نمودن خود پیام خواہر را بیان کردند
ایشان متعجب شدہ گفتند کہ آنحضرت در ہمان عرصہ تشریف آوردہ

شدند آنحضرت وقت رفتن از ماحضر چند تنک نان وگوشت مرغ
عطا فرمود تا ناشتاے راہ باشد ایشان از دراثناے راہ اتفاق
ناشتا نه شد وآن نان ومرغ ہمچنان در دستار خان سربسته ماند بر روز
دیگر صرف آن موقوف ماند صبح ہم ہمچنان بسہو شام کردند وشب
ہم یاد نه افتاد روز سوم که دراثناے راہ بودند جنگله بس پر خطر
وہولناک واقع راہ بود خواستند که بطی آن کوشند صداے
بلند بگوش ایشان رسید باز آو بگرد که نصیب توانا ست
چون دیدند حضرت مولانا رسولنما از دور ایستادہ آواز میکنند عقیدے
بدل راہ یافت وآنحضرت از نظر غائب شد عزم مراجعت کردند
یاد آمد که آن نان وکباب مرغ نیز ہمچنان ماند ببینیم اگر بوسیدہ
وبو پیدا کردہ باشد دفع کنم والا ناشتا کردہ روانه شہر بنارس
شویم وخود را بران آستانه عرش نشانه رسانیم چون نان وگوشت
از دستار خان برآوردند ہمان گرمی وتازگی وحلاوت روز اول
یافتند واز گوشت بخار برمیخواست عقیدت برعقیدت افزود
تناول کردہ بحضور حاضر آمدند وبدولت ابدی بیعت فائز گردیدند
نقل است سالے از سالہاے امساک باران بود کشتہا را الجزء
سیل آب چشم گریبان مزارعان آبی نرسیدہ بود ونخلستان مراد
ہمانیان بدو بے طراوت سبے ندیدہ شخصی بغیر عرض والا حضرت مولانا
رسولنما رسانید که از ناحفه دنیا سقتے داریم اگر بشرف قبول افتد

وکنج خانهٔ این بے بضاعت را از شرف قدوم میمنت بخشید وجود
بعید از الطاف نخواهد شد ع پاسے ملخ زمور سلیمان قبول کرد +
آرزو دلیش مقرون اجابت گردید تشریف فرما شدند در جمیع حالات
همراهی به اهل خانهٔ آنحضرت نیز بودند آفتاب بسیار گرم بود بعد تناول
طعام مراجعت بدولت سرافراز مودند آن برادر اهل که بنسبت دیگران
مستغنی بودند خطاب بدوستان کرده گفتند که حضرت خود بآرام
تمام بسواری پالکی میروند و مایان در تاب آفتاب حیرانیم ع
کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها + سخن ایشان بسمع مبارک
رسید جوابے نه فرمودند اما اندکے راه طی شده بود که ابرے [illegible]
و چندان بارید که در کوچها یکدست آب بلند و بالا میرفت و رهگذر
بند شد آن بزرگ گفت لاحول ولا قوة الا بالله چه بارش پیدا است
که از رفتن ماندیم آن زمان حضرت مولانا رسولنما فرمودند عجب کار
مشکل افتاده اگر نبارد شکایت گرما و تاب آفتاب است و اگر
بارد شکوهٔ بارش است همراهیان دانستند که این جواب آن [illegible]
داده شده بود آثار بے جواب که مشکل کشائی عالمی وابسته آن بود
باز دران سال حاجت به باران نه شده و قحط گرانے نه افتاده
نقل است روزے آنحضرت درس فقه میداد و [illegible]
بمراقبه فرو رفت و درس موقوف ماند طلبه و حاضرین متامل نشسته
بودند بعد چند ساعت سر مبارک از مراقبه برداشت [illegible]

مبارک از تعریق جبین سبے کین زیادہ تر یافتہ می شد و ہر دو آستین
دست حق پرست از آب تر تر بود کہ احتیاج افشردن میداشت ہر
خاص و عام را حیرتے بود بعضی از خاصان حضرت تمناے انکشاف
اینمعنی کردند فرمود در دریاے شور جہازے کہ فلان حاجی مرید
ما برو نشستہ بود گردابے وی را در تہلکہ انداخت و آب غرق گرفتہ
کہ حاجی باضطراب استغاثہ کرد دران مقام کہ رسیدیم دیدیم کہ جہاز
در آب فرو رفتہ اندکی باقیست بمحنت تمام و بزور تمام از ہر دو
دست بگرفتیم و بالای آب کشیدیم و از قعر بر روی آب آوردیم
تا آنکہ حق تعالی عافیت بخشید و بر ساحل رسانید این اثر محنت بدان
سبب است و تری آستین از ان آب شور بعد مرور ایام کہ حاجی
بشرف سعادت پابوس آنحضرت فائز گردید ماجراے تہلکہ
جہاز و یاد کردن او آنحضرت را و استغاثہ کردن و نجات یافتن
از غرق بیان کرد بلا تفاوت تاریخ و روز و وقت غرق و نجات
ہر دو بوقوع آمدہ بود **نقلست** روزی پیرزادہ آنحضرت تشریف
آوردند تا ایام اقامت از ماحضر رسم ضیافت بعمل آمد و چون ارادہ
وطن آمد نہ سواری بود نہ استطاعت کرایہ سواری و حضرت رسولنما
بر جادۂ توکل تامل کردند و چار ناچار از حضرت رسولنما چارہ کار جستند
آنحضرت فرمود چہ قدر می باید ایشان بملاحظۂ فقر و توکل آنحضرت
مبلغ پنجروپیہ زادراہ اختیار کردند آنحضرت دیدند کہ یک خرمہرہ ہم موجود

نیست و مستغرق فنا گردد و سید اقبت و دست حق پرست
بسوی طاق خانه دراز فرمود و مبلغ معدود بایشان عطا نمود
و با صد رنج خاطر گفت اگر طلب کرده بودند تخصیص اینقدر
قلیل چه بود چرا مبلغ وافر طلب نکردند ایشان گفتند بجز سرمایه
توکل و متاع فقر سامانے ندیدم بنابر آن تکلف فوق الاحتیاج
نشدم فرمودند شما از نظر ظاهر کمال فقر و اینجا از هر جا که میسد انستم
میدادم و رخصت فرمود بعد از ان از یاران ارشاد کرد که حق
گنج شایگان بما عطا فرموده و مجاز تمام بصرف آن کرده اما کاهی
از ان چیزے نگرفته بودم که ما یحتاج میر سید حاجت لوی
نداشتم امروز که ایشان طلب کردند و چیزے موجود نبود خواستم
که از ان گنج خدمت ایشان کنم بنابر رائے ایشان نگذاشتم
هر چه طلب کنند بر فقر ظاهر ما نظر کرده باین قدر قلیل قناعت
کردند اگر خزینه سلطنت طلب میکردند این وقت حسب نیت
خود میدادم حاسے افسوس نقل است روزے برائے
زیارت مزار شریف حضرت قاسم سلیمانی رح از شهر بنارس
بقلعه چنار گڈه تشریف آورده بودند بعد فاتحه که رخصت خواستند
از تاج العارفین رح که همراه رکاب سیادت بودند متوجه شده
فرمودند شاه قاسم پس مرد خلیق اند چون آمدیم هنوز بر در بودم
که باستقبال تشریف آوردند تا مزار خود بردند عجب اتفاق نیز

تواضع و مدارا بر مزار شریف دیوان عبد الرشید جونپوری
رضو پیش آمده واکثر در ذکر اخلاق اهل مزار حکایت خلق شهر و بزرگان
بزبان فیض ترجمان اوردی نقل است شخصی بیمار نزد وی رض
آمد و منتها کرد که حالت ما چنین و بی استطاعتے ما چنان که در بیان
نتوان آورد اگر حضور از عین عنایت نگاهے فرمایند و دواے
تجویز نمایند هم از بیماری و هم از منت اطبای شهر رهائی یابم
آنحضرت فرمود مارا نه شیوۂ طبابت است نه کار از معالجه بناچار
رجوع باطبای شهر باید آورد و منت شان تحمل باید کرد آن بیچاره
عذر ناداری ظاهر کرده بسیار گریه و زاری نمود و منت از حد
زیاده بکار برد آنحضرت را بر گریۂ وی رحم آمد از حاضران مجلس
شریف و مقتبسان محفل منیف بغوث عالم سید محمد غوث رض که
از یاران آنحضرت بودند و قرابت خواهر زادگی میداشتند عنقریب
ذکر شان بضبط قلم مشکین رقم در آید ارشاد فرمودند که نبض بیمار
باید دید عرض کردند حال علامہ ظاهر است از علم طب ناآشنای
محض ام باز حکم شد به بیند حق تعالے بر انکشاف قادر است
حسب ارشاد دست بر نبض بیمار نهادند صورت مرض ظاهر شده
همه حال خود بیان کرد که فلان مرض از فلان خلط و دوای ماین
است باین ترکیب بدبیند غوث عالم دوا و ترکیب آن به بیمار فهمانیده و از
باستعمال آن صحت کلی یافت از انروز بر نبض هر بیمار که دست می نهادند شبیه مرض مشید و مفصل

حال فتور و دوای صحت ظاهر میگردید بزبان یا بایام معین بدان دو جاحت
میشد و اگر مرض موت بودے آنچنان ظاهر گردیدے تا ایشان
با وجود علم لدنی که از عنایت حضرت رسولنا حق تعالی بایشان در نفوس
عطا فرموده بود بسبب فتور در اوقات مراقبه و اوراد حرکت آن
کردند و تحاشی میفرمودند مگر ازانجا که گریز ممکن نبودے چارناچار
دست بر نبض نهادے نقل است روزی بحضور شیخ العالمین
سخنے در تحقیق رجال الغیب افتاده که بزرگان نقشبندیه در عمل
برقاعده مشهوره تجربه میکنند اما وجود ایشانرا نیز انکار نمیکنند
که از حدیث نبوی ثابت است و ورد اخص هم معتقد همین امراند
و بزرگان چشت را اشغال و اکثر کاملین قادریه متفق بر وجود ایشان اند
و بر دور ایشان جوانب و اطراف عالم را بطریق مخصوص متعلق
دارند چون این کار متعلق بکاشفات است کاملان را سبب اختلاف
چیست شیخ العالمین فرمودند در مسائل دیگر هم با وجود اختلافات
واقع است لیکن ما را درین مسئله پیروی شیخ ما است هم
قطع نظر ازانکه عمل رجال الغیب معمول شیخ ما است حکایت بعض
از یاران حضرت مولانا رسولنا رضی حجت تامه و دلیل قاطع است
و برهان ساطع برائے ما بر وجود آنها و دو بگردن گرد عالم در
هر تاریخ چنانکه مشهور است و اکنون جائے انکار بلکه جای
ریب هم نرسے غلامان خاندان وارثیه نیست ما بندگان

بارگاه عالی عرض کردیم که از آن حکایت مطلع نیستم امید واریم که بارشاد آن بنائے عقیدت خود ها درین مسئلہ استوار کنیم فرمودند یاری از یاران آنحضرت رض رعایت دور رجال غیب در سفر و حضر منیفرمود بلکہ بیشتر درعزم سفر ایشا یا نرا مقابل داشتہ لطی منازل میکوشید و درین باب پند و منع کسے نمی شنید روزی عازم سفر شد حسب عادت سعادت پابوس آنحضرت حاصل ساختہ رخصت گرفت و رجال الغیب در مقابل بود چون بیرون شہر در صحرا و میدان که سواد او ست رسید شخصی جلیل القدر صاحب عزت و وقر پارسا صورت ہدایت سیرت از دور نمود و قریب آمده گفت شما در هر سفر که میروید ملاحظه دور نمی کنید و از تقابل ما پاک ندارید میدانید که ما برین دور مقرر ایم و تقابل ما بد است امروز بپاس خاطر مولوی محمد وارث رسولنما شمارا رہائی دادم که قدمبوس او شان کرده روانه شده اید اگر بے دولت پابوس رو انه میشدید ہمین وقت ہلاک میکردم واپس روید و باز گردید بار دگر اگر چنین خواهد شد ہلاک شما ہم در از روز است ایشان از جاه و جلال شان طاقت انکار ندیدند از آن مقام باز گردیدند و بحضور حضرت رسولنما حاضر آمده عرض حال کردند و از آن روز باز خلاف قاعده دور ایشان نکردند علاوه ازین سید اشرف جہانگیر رض که غوث وقت خود بود نیز وجود رجال الغیب ورود و از انہا

حسب قاعدهٔ مشهور تمامتر ابرام فرموده و در بعضی تصانیف خود
مفصل احوال ایشان آورده و در معاونت کسی که ایشان از الپس پشت
داشته بکار برده و اکثر ملاقات با ایشان نبشته است و در مکاتیب
بیاران و مریدان تاکید بلیغ فرموده که بے ملاحظه دو رجال غیب
کارے نکنند بلکه هر روز در امور ظاهری و باطنی استمداد از ایشان
کرده باشند و طریق استمداد که ماثور و مشهور است رقم کرده و
عمل ما بر آنست

نقل است در تعداد اوراد آن حضرت

شیخ العالمین رضی الله عنه میفرمود مکتوب مرجی اسلوب حضرت
نامی مولانا رسولنا فضلنا تاج العارفین بتشریف صدور فرموده بود نوشته بود
که از چندے بول خون میشود و ضعف مزاج بسیار بود علاج مسعود
شخصے برائے ملاقات آمده بود گفت شیخ بر پاره دارین امر نافع آ
انا از روز در استعمال است و حق تعالی تخفیفے هم در عقب آن بخشید
اما انا حاد مهنوز بسبب ضعف بدن تا معمول ایام صحت نرسیده
بهر حال چه چنین شکر و احسان اوست که از روی حساب اذکار و تسبیحات
جمیع عبادات که تعلق بزبان دارد هر روز و شب یک کلمه میشود
و اذکار و تسبیحات قلبی علاوه از آن است مولف کتاب خادم
بارگاه غوثیه محمد ابو الحمید غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه بحرمت محمد
میگوید چون تعداد اذکار لسانی به یک کلمه هر روز میرسد اذکار قلبی را

راچہ حساب بودہ باشد این طاقت ملکیست کہ بشر ازان عاجز است و شمہ از اذکار قلبی در ذکر بعضے یاران شیخ العالمین گفتہ آید کہ ہر روز سوائے اذکار و اوراد معمولی صد لکھہ درود میخواندند چون آتش خواران آن خوان نعمت باین دولت رسیدہ باشند حال دولت آن صاحب کرم چہ بودہ باشد این یک خرق عادت وی رض اللہ عنہ بر کمال وے برہان ساطع است نقل است برادر بزرگ آنحضرت را مرضے صعب آمد اطبا را شہر را مایوسی تام دست داد شبے در خواب دیدند کہ حضرت مولانا رسولنا ایشان را ہیچو طفل در کنار پدر گرفتہ بمجلس شریف نبوی صلے اللہ علیہ وسلم رسانیدند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چادر از روی ایشان کشیدہ نگاہ رحمت فرمودند و ارشاد نمودند عوفیت بخلیفہ رسول اللہ چون بیدار شدند ساعت لساعت اثر صحت در خود می یافتند تا آنکہ آرام کلی دست داد نسب شریف آنحضرت سیادت است از جانب مادر و پدر و ہم میفرمود حضرت شیخ العالمین رض کہ اعجاز نبوی است صلی اللہ علیہ وسلم کہ در ارشاد عوفیت بخلیفہ رسول اللہ چون حساب کردند تاریخ مادہ ولادت آنحضرت خلیفہ رسول اللہ میشود سے یکم و کاست یکہزار و ہشتاد و ہفت و مادۂ تاریخ انتقال باذات نبی یکہزار و یکصد و شصت و شش سے یکہزار و یکصد و شصت است و شش ۱۱

اوصلین حضرت خیم النبی + دیگر اکثر حکایات حضرت الیغانی رنڈیل
ذکر خلفائے کاملین بیان بکرد و آپ بانتقال اللہ تعالی انتقال آنحضرت
یازدہم ماہ ربیع الثانی است بسال یکہزار و یکصد و ششصت
و شش و قبر شریف بشہر بنارس بمحلہ تلیہ نالہ مشہور بہ مولوی
باڑہ میگوید مولف کتاب کہ الحمد و المنۃ این سگ آستان بارگاہ
غوثیہ تا ایام تالیف دو مرتبہ بزیارت قبر شریف سعادت اندوز
کونین گردیدہ است و از انجاکہ لطف و عنایت نبوی صلی اللہ علیہ
وسلم از خطابات آنحضرت مذ بر ہر کہ و مہ واضح و لائح میشود ہر قدر
کہ بخاکسار رسیدہ بقید قلم می آید

خطابات حضرت مولانا رسولنا محمد وارث رضی اللہ عنہ

امیر الدین مصطفی الدین ابدال صدر الدین ابدال قطب الدین ابدال
محمد محی الدین محمد الدین عابد خلیل مسلم خلیل رسولنا خلیفۃ الرسول
شیخ الزمان قطب الاولیا ارحمۃ للناس محسن ابو المحسنین ابو المعز
ابو قطب الاقطاب محبوب السبحانی حکیم رئیس الاوتاد امام المتقین
محمد حافظ حافظ دین و مقامات سند الاولیا سند العرفا شیخ
اصفیا اوتاد شیخ المعرفت والدین جنید محمد و یس دہر شیخ الزمان
مامور بالتکلم علی الناس امام قرۃ العین نور چشم فرزند اعلی نور مقام
جہان آباد دیدہ و شش بہر دو جہان +

ذکر خیر حضرت ولی میان رضی اللہ عنہ

ایشان فرزندان عمنا حضرت رسولنا اند اسم باسمے بودند مشهور
ببولی ماذر زاداز طفلگی تا عمر پیری مجذوب ماندند جذبهٔ عشق آلقدر
ایشانرا از خود ربوده بود که خبر از عالم نداشتند و مجذوبانه عمر بسر کردند
حکایات تصرفات و خرق عادات شان عجیب و غریب است و از
صد شمار متزاید نقل است میفرمودند حضرت شیخ العالمین رض و دیگر
اکابر دین که حضرت ایشانرا از عقیدمندان کم بسیار تنفر بود اگر کسے از
راه ظرافت بمناکحت گفتے پس آزرده گشتے طالبعلم در مدرسه
حضرت مولانا رسولنما رض بود که اکثر ایشانرا باین تمسخر رنج دادے
و حضرت مولانا بلیشتر منع فرمودے که با دیوانگان تمسخر خوب نیست
رنج شان آخر ضرر میرساند لیکن بخیال آن نادان اجل رسیده نه آمد
وازمزاح با دیوانه جدا دست بردار نشد سے روزے بخواب بود
که گذر ایشان بروی افتاد از دیگر طلبا پرسیدند که خفته است
کسے گفت فلان طالب علم که بشما تمسخر میکند و بہ نکاح مجوزہ میشود
بمجرد استماع ایمعنی برابر سینه آن بخت خوابیده ایستاده چار تکبیر
گفت و روان شدند چون وقت خواب گذشت کسے رفت و
بیدار کرد که برخیز وقت تنگ شد دید که بخواب ابدی رفته
جان بجان آفرین سپرده بحضرت مولانا رسولنما خبر کردند بسیار
ملال فرمودند که بارها منع کردم اما آن اجل رسیده را سود نکرد
آخر بسزای خود رسید از آن روز خلق از تمسخر با وی ره احتیاط

شهر بنارس خلق او را ولی میان میگفت ظاهر حال وی سراپا سفاهت
و بلاهت بود و از بدو خلقت تا آخر عمر در اکثر حرکات و سکنات
چون طفل چهار ساله می نمود حتی که بستن ازار بند و گره دادن بروی
مثل النسبت ما یان از دست تمسخر و طیبه بسیار کردیم و از نام شادی
آزرده شدی اگر کسی از ما مناکحت وی را گفتی مثل طفلان
زار زار گریستی اما بجز سفاهت کسی را اعتقاد جذب از وی نبود
تا گاهی تنی چند از یاران یکدل و یکمنزل بر بالاخانه سر بازار
نشسته بودیم دیدیم که ولی میان ببازار میرود آواز کردیم بیا بیا
تا تفریح خاطر بظرافت و هزل کنیم چون از ما یان مربوط بود آمد و دست
همه یاران بر دست ظرافت و مزاح میکردیم اتفاقا پیرزنی پشتاره هیزم
بر سر گرفته از آن سو گذر کرد ما یان جهت دل بستگی با خود یا گفتیم که زن
از بار پشتاره هلاک شدن میخواهد چه خوش بودی که کسی مشکلش
آسان کردی و کار عقبی آراستی مگر این دولت ثواب بنصیب
ولی میان باشد و ترغیب و تحریص بسیار کردیم فوری ولی من پشتاره
اش گرفته تا در خانه اش رسانم گفتیم ع این کار از تو آید و مردان
چنین کنند مد و منظور از ین فقط استهزا و تمسخر بود ولی میان برخاست
و زیر بام آمده زن را باعث آن شد که پشتاره بر سر وی
شد زن بس عذر ها کرد و مرهون لطف وی گردید که اینقدر
رحم بر غریبی بیکسی پیرزنی بیچاره محض از کج روشی زمانه بس

درد بود اما قلی میان گلنا خفت که بر زن زیر بار پشتاره و منو
سخما ندوده شود تمامتر باعث شد و پشتاره وی بر خود گرفت
زن پیش پیش بسوی خانه خود روان شد و ایشان پس وی
خدا دانا و بینا است همه کس دیدیم پشتاره دو سه دست بلند و
بالا از سر قلی میان می رفت و از تاب آفتاب سایه بر وی میکرد
تا آنکه بر در خانه پیر زن رسید پشتاره از هوا بر زمین افتاد و الحال
روز ما یاران بس ترسان و هراسان شدیم و از استفسار باز نی
بر خود لرزیدیم و تمامتر تحکم نگفتیم وی طبعاً خاموش گشتیم و تمام عمر
وی دیگر استفسار نکردیم دانستیم که اسم با مسمی است صفیه و بلکه
طیبت ربوده جذبات الٰهی است تا پایان ختم سخن ناپایان گفتیم ما همه
غلامان خاندان جهان عالی نژاد دیم انتقال بحسب نسبت هشتم ماه رجب
است قبر شریف جانب مشرق در پهلوی پدر عالی قدر وی حضرت
مولانا رسولنما رضی الله عنهما واقع است برای کشود کار در طریق
نیاز ایشان مجرب یافته شده و معمول کار دیدیم اکثر قسم خمیر نیمی
لذو نفیس بیش قیمت که با طهارت تیار شده باشد دیگر خمیر گا و نا
خشکه نفیس اما شرط است که ماده گاو را غسل دهند بار پستانش
سه بار بشویند و دوشنده هم غسل کرده لباس پاک پوشیده دو
باشد شیر و خشکه علیحده علیحده نیاز کنند و بغیر برنج و غیره نسازند

ذکر خیر یاران حضرت مولانا رسولنما رضی الله عنهم

میر محمد غوث قدس سرہ

ایشان خواہر زادۂ حضرت مولانا رسولنما اند رضہ بنہایت مورد عنایات و غایت مظہر لطف و شفقت عالی بودند پس مستعد باطن کہ در عرصۂ دو سال از کسب سلوک و معارف طریقۂ وارثیۂ اویسیہ فراغ کلی دست دادہ و گوہر مقصود اصلی از دریاے ذخار مشاہدات بدست آوردہ بود و بظاہر ہم لیس نازک اندام کریم الاخلاق با ہر خاص و عام در حسن و جمال یگانۂ زمانہ کہ ہر جا از زیبا صورتش قصہ و افسانہ بود سے گوئی بزمین ستارہ آمد * یوسف بجہان دوبارہ آمد * ذوق لباس مکلف از ایام شعور تمکین خاطر اشرف مے بود و پارہ دوزی در لباس رنج می افزود نقل است روزے پیش استاد خود حضرت محمد مخدوم قدس سرہ کہ از خلفاے کاملین حضرت مولانا رسولنما اند رضہ و عنقریب ذکر شان کردہ آید انشاء اللہ تعالی براے سبق آمدند جاے کہ در لباس شریف خرقی رسیدہ بود استاد فرمود چرا پیوند نمیدوزاند عرض کرد کہ پارہ دوزی بس ناگوار است و گاہے چنین لباس نپوشیدہ ام از پیوند چاک بہتر فرمود از پیوند ننگ و عار داری آنزمان معلوم شود کہ پیوند بر پیوند دوزی و با آن سترے کنی ایشان از سخن استاد بس ملول و گریہ ناک شدند و عرض کرد کہ دعاے بے فقری دائم

آسمان تجلّی موزون بر نابود هستی در ابر گرفته و ی رموز رحیم اندر فرمود و هم چو پیچ
طریقه مقصود ما نسبت که اولیا را بآن فتحها است نه صوفیه لباس
ظاهر که هر دو اهل دنیا و دین ما نسبت چون شش خلل شد و فقرا و دعائی
است جلیه بظهور آید که با اندک زمانی از تحصیل علوم فراغت یافته
داخل زمرهٔ یاران طریقت حضرت تعالی تا بر سولنا گردید و بیا شتغال
شعار خود کرد و در تکمیل ایام گوی سبقت از طالبان حق ربوده
بتکمیل طریقه ممتاز و مفتخر گردید معارف و حالات که طاری
میشد بر مضمون نشئه هیچ پوشیده بر تو مخفی نیست عالم
السر و الخفیاتی کلمه مبسر کل بیان حضرت مولانا رسولنا ره
نمی آورد و هم و سوال او نبایستند اگر به تکلیف تاج العارفین
تهمیه بعقد عرض حال بحضور عالی حاضر شدی آن قدر را استماع
کرده بود که از عرض باز ماندی روزی آنحضرت تاج
العارفین ره ارشاد فرمود حال ایشان دریافت باید کرد هم چو
در میان آمد چه حالات و مقامات طریقه از اول تا آخر هر چه حق تعالی
عطا فرموده بود بیان کرد تاج العارفین ره بکمال انبساط حضور
اقدس رسولنا این مژده رسانیدند که تکمیل طریقه علی وجه الاتم حاصل
شده و گوهر مقصود بدست آمده و هم میفرمودند شیخ العالمین ره
بروایت حضرت تاج العارفین ره که میر محمد غوث با ما یعنی با حضرت
تاج العارفین رضی الله عنه دوستانه نبودند بعدرین یک ازما

هر دو شخص سیکے سے بے دیگرے در بہشت نرویم نقل است مسافرے بود
حضرت شیخ العالمین رض کہ در ایام عنفوان ایشان درویشے سیاح
وارد خانقاہ حضرت مولانا رسولنما رض بود با حضرت ایشان ربطے و
محبتی پیدا کرد و بس عزیز میداشت بعد چند ایام کہ عزیمت سفر کرد
گفت میر محمد غوث با شما محبت بسیار داشتم و سبب اقامت ما
درین شہر انسیت و الفت شما بود حالا کہ عرصہ دراز گذشتہ رخت
سفر بربستیم و چیزے بدست نداریم کہ یادگاری بشما دہیم الا یک
دولت در دست منست بس مقرب و بی بدل اگر قبول کنید
بشما بخشیم ایشان گفتند آن چیست درویش گفت ہر چند بظاہر
درویشم صوف پوش لیکن بباطن شاہیم فرمانروائے عالم ارواح
حق تعالی ما را بر روحانیان حکومت بخشیدہ و موکل سورۂ مزمل
را مسخر من کردہ این سورہ با موکل بشما بخشیدم و خود کنارہ کردم الکم
شما را حاجت نصاب و زکواۃ این سورہ نخواہد شد ہر گاہ بخوانے
موکل حاضر آیند و اطاعت نمایند مناسب کہ بقبول آن ما را مسرور
و دلشاد کنید و راہ سفر گرفت از انروز ہر وقتیکہ سورۂ مذکور میخواندند
موکلان حاضر میشدند و خود را با ایشان می‌نمودند روزے حضرت مولانا
رسولنما رض فرمود ہر چند حاجت نصاب نیست لیکن خالی از فائدہ
نتوان شمرد قوت بر قوت است اگر خواہیم قصد نصاب از سر نو کنند
بہتر است امتثالاً للامر و اتباعاً للحکم متوجہ نصاب سورۂ مزمل شدند

ہنوز ایام اربعین با تمام نرسیدہ بود کہ روزے جناب ایشان
بہ درد سورۂ مذکور مشغول بودند شخصی بمنافقت حضرت مولانا رسول نما
قدرسے پلاؤ آورد آنحضرت رض بمقتضاسے شفقت آواز داد میر محمد
غوث پلاؤ خواہی خورد بپاس ادب جرأت انکار ندیدند عرض کردند
ہرچہ ارشاد شود آنحضرت فرمود بیا ایشان پا برہنہ از حجرہ بیرون
شدند و بآنحضرت رض رسیدند لقمہ چند از دست حق پرست خود در
دہن ایشان داد و رخصت فرمود چون بحجرہ آمدند و با تمام ورد مشغول
شدند موکلان خشمناک گردیدند کہ این چہ حرکت بود درمیان نصاب
بحیلیات خوردن باک نکردند و با نسے بے غسل متوجہ اوراد شدند
جناب ایشانرا ہم بس غضب آمد فرمودند سبحان اللہ حضرت
مولانا رسولنما باین شفقت یاد فرمایند و از دست حق پرست خود
لقمہ بدہن ما اندازند و ما بپاس شما انکار این عطیہ کنیم حقیقت شما یان
چیست اگر حملہ عرش و کروبیان قدس ہم می آمدند و باد میدا شتند
نمی شنودیم و دست ازین نعمت بے بدل کہ رشک اطعمہ بہشت
است باز نمیداشتیم گفتند غسل چرا نکردی و ورد از سر نو چرا نکر
فرمودند خوردن پلاؤ از دست حق پرست حضرت مولانا خرط
فوت نشدہ بود ہم اگر توانید مزسے رسانید گفتند اگر چیز رضا نشد
ندارم بارسے اطاعت شما ہم نخواہم کرد تا آخر فرمود بدہنیم مکونہ
فرمان بردارے ما نمیکنید در ہمین نصاب طوق اطاعت

در گردن شما می اندازم اگر توانید اعوان وانصار خود را بمدد خود
آورید و با اینهمه منت پذیری شما در کارے نکنم حق تعالی که کارساز
ماست بے معاونت شما کار ما میکند محتاج شما نیستم غرض ازین
فقط امتثال امر حضرت مولانا دارم نه تمنائے فرمان برداری
موکلان امّا اکنون کار بر رغم شماست و همچنان باوراد مشغول
شدند بعد اتمام اربعین چار ناچار موکلان حاضر آمدند و باطاعت
کمر همت بستند و مطیع و منقاد گردیدند لیکن ازانجا که ملالی بخاطر
اشرف راه یافته بود گاهے در تمامی عمر برانها بانجام کاری
حکمے نفرمودند و روحانیان را صبح و شام بر تمنائے حکم بسر
میشد الا سه مرتبه دو مرتبه بلا حکم یکی آنکه روزے تسبیح آنحضرت
گم شده بود بر زبان مبارک راند سبحان الله آنرا که چندین
روحانیان فرمانبردار باشند تسبیح وے گم شود فورا موکلے
حاضر آمده تسبیح بدست عالی داد و عرض کرد که بفلان مقام
از سهوا افتاده بود بر داشتم تا بوقت طلب حاضر آرم دیگر
شبے بر دستار خوان موکلے یک سفال شیر برنج پیش نهاد پرسیدند
ازکجا است گفت در شهر غازی پور بدولت سرائے حضور
حاضر بودم والدۂ ماجدۂ جناب عالی شیر برنج پخته بودند بحسرت
فرمودند اگر میر محمد غوث اینجا مے بودی میخوردے آوانه
دادم هر قدر که منظور باشد بر طاقی بنهند باوشان خواهد رسید

رشتری نهاده بودند ما ازانجا بردم شسته افتاده دیدیم امر سوم آنست
که ایشانرا خانه رفته در خلوت بسر شدے واز خلق استغنا
کردے اگر کسے خواه مخواه قصد کردے بوی بے التفاتی
ظاهر نمودے تا برخاسته خاطر شده برخیزد و باز نیاید روزے
شخصے از اهل حرفه و فرومایه ببارگاه عالم پناه حضرت مولانا رسولنما
حاضر شده زار بگریست و گفت پسرم گم شده و چشم انتظار سفید
سیه بختی با چنین اندوه مبتلا کرده پناه بدر دولت آورده ام
تا روزگار دست ستم از ما بردارد و گم شدهٔ ما را باز دهد آنحضرت
رضی الله عنه رسم بردی آمد جانب حجرهٔ ایشان اشاره فرمودند
حقیقت حصول مقصود بشارت نمود آن بیچاره بر در حجرهٔ ایشان
آمد باواز خشونت گفتند کیستے واز کجا می آئی گفت اهل حاجتم
فرستادهٔ حضرت مولانا رسولنما بر در شما آمده ام بمجرد استماع نام
حضرت تلطف و نوازش بکمال وے مبذول کردند و دلاسا
دادند مفصل حالش دریافت نموده فرمودند فردا وقت طلوع
آفتاب حاضر آئی و رخصت کردند صبح که حسب وعده آن غمزده حاضر
آمد جناب ایشان سورهٔ مزمل میخواندند گفتند خوش آمدے
صورت پسر خود خیال کرده چشم بند کن و چنان دانسته باش
که پیش تست و چشم بند کرد و مزمل نمود که صورتش حاضر متخیله
کردیم گویا نزد من موجود است فرمودند توقف چیست دستش

بگیر و ببوسی خود بکش او همچنان چشم بند کرد گفت دستش گرفتم
و ببوسی خود کشیدم فرمود ندیافتی گفت یافتم گفت دستش بگذار
که باز از تو نگریزد و چشم بکشا آن کس چون چشم بکشاد دید پیرش
حاضر است و دستش در دست وی بر پاسے حضرت ایشان
افتاد و بشکر گذاری بحضور مولانا رسولنما رضہ حاضر آمده رخصت
گرفت چون در خانه آمد مردمانش پرسیدند کجا بودے و چگونه
اینجا رسیدی گفت فلان دزد و دگر بطمع زیور که در بر داشتم از
فلان کوچه ما را ببرد در دام لطف وی اسیر تا بخانه اش رسیدم
در تهه خانه برده همه زیور از ما گرفت تا سه روز مرا همانجا داشت
روز چهارم گفت در واگذاشتن فساد است همان به که بقتل تو
رفع شر کنم بخوف جان منتها بکاری بردم هرگز آن سنگدل موم نشد
و بر بیکسی و زاری من ترحم نبخشید ساعتے نگذشته که بیرون رفته
و من درین خوف که برای آوردن تیغ رفته باشد چاره جانبری
چه باید کرد ناگاه دفعة خود را اینجا یافتم نه کسے را دیدم نه از کسے
آواز دادرسے شنیدم هنوز در حیرتم **نقل است** میفرمودند شیخ
العالمین رضہ نقلاً عن تاج العارفین رضہ که میر محمد غوث را کتابے
بود از مکاشفات ایشان که دران اشغال و اعمال و اذکار عجیب
و غریب بود و احوال پیش آینده بسیار نوشته بودند و اکثرے
ازان اذکار و اشغال بکسب یاران حضرت مولانا رسول نما بود

پس نافع در اسوز باطن روزنے ہمہ را در اب شستند چون
با ما تمامت محبت بود لطیف بود باین خبر متاسف بر خاستم و نزد ایشان
آمدم و استفسار سبب کردم فرمودند شب بخواب دیدم صحرا
است پس وسیع یکطرف وی ما میروم یک کس یا دو کس با
من اند دیگر کسے نیست وطرف دیگر شما میروید و پس روے
شما ہزاران مردم اند ہم بصورت پارسا و غیر پارسا صبح کہ تعبیر
خواب فکر کردم تحقیق بود کہ از ما اجراے طریق نیست الا یک
دو مردم مرید شوند و از شما بسیار خلق روے مقصود بینند و کامل
طریق شوند و اجراے طریق حضرت مولانا بشما باشد بنا بر
داشتن آن سود سے ندیدم گفتم لکن چنین بود این تحریر میکنند
کہ خلق را با د نفع میرسانیدم شستن چہ سود دانستہ ما کت ماندند
نقل است میفرمودند شیخ العالمین رح نقلا عن شیخہ تاج العارفین
قسبے میر محمد غوث را رنہ گزند مارے رسیدہ چون اثر سم وی
زیادہ دیدند بارادہ علاج آن نزد حضرت مولانا رسولنما رض آمدند
و آنحضرت از اورادِ معمولی فراغت فرمودہ متوجہ آرامگاہ خود بود
ہمراہ آنحضرت تا درِ خلوت رفتند و از کمال ادب جرأت عرض
نیافتند تا آنکہ آنحضرت بخلوت شریف رفت و ایشان بر دیوار
در تکیہ زدہ غش کردند و زہر مار تمام تر در رگ و پوست سرایت
کردہ و تمام بدن عرق عرق شدہ کسے را ازین خبر نہ وقت استغناے حضرت

آنحضرت را حال ایشان منکشف شد فوراً برخاستند دیدند
که بر دیوار تکیه زده در غش اند آنجناب سورۂ فاتحہ خواندہ دم
کرد بعد از دیر بافاقت آمدند و اثر زہر مار دفع شد آنحضرت
فرمود اگر حق تعالیٰ ساعتے دیگر ہم خبر نمیداد کارت تمام بود بر در
بحجرۂ خود خطاب ایشان بخط تاج العارفین رضؓ نوشتہ یا فتم
غوث الطریقت و غوث العالم انتقال نہم ماہ رجب سنہ یکہزار
و یکصد و سی از سال ہجرت است +

ذکر خیر حضرت شاہ غلام محمد قدس سرہ

احوال ایشان بس شریف و لطیف است حضرت مولانا رسولنما اکثر
بخطاب عشق باز یاد فرمودے بس بلند ہمت بود کہ نہ کرسے
آسمان در نظرش پست تر مینمود ہرگز در مہمی و مشکلے پریشان خاطر
و متردد الحال نہ گشتے بی محابا در کار دشوار چون غازیان سپاہ
در کارزار افتادے و کوہ را چون کاہ نمودے در عنفوان جوانی
بظاہر اوقات بسر می از حرفت آتشبازان کردے و بباطن خرمن
ہوا و حرص پاک سوختے و بباروت خانہ ماومنی آتش زدے
فی الحقیقت در علوئے ہمت کبریت احمر بود نقل است
شیخ العالمین رضؓ اکثر در ذکر ریاضت سلف میفرمود کہ درین
زمانہ شاہ غلام محمد قدس سرہ از لعبین باکہ میکردند بزمانہ سابق

هم کمتر ادا ولیا کرده یک وضو و چهل قرنفل تا تمام اربعین کردے
و چند اربعین همچنین کرده اکتفا بر چهل قرنفل آسان است اما یک
وضو چهل شبانه روز بسر کردن دشوار تر است طاقت بشر
نیست مگر آنکه بقوت ملکی رسیده باشد و بعد چهار اربعین انگشتان
حرارت خون بول نکردی و تا چند روز بول و غائط خون خالص
خارج شدے به تمهید امتزاج باصلاح آمدے و هم میفرمودند شیخ
العالمین رضی الله عنه اگر کسے شکوه تهمت خود از نارسائی کردے و
گفتے که بحضور مولانا رسولنا عرض کردم که تمناے شرف لقای
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم دارم جواب بهر تسلی و تشفی ما بهم رسانید
بوی حصول مقصود که متشاهان سرگردان بادیه طلب را مطمئن ساز
د فهمیدم فرمودے کاریکه از غلامان آن بارگاه ممکن الوقوع باشد
حاجت عرض بآنجناب ندارد یا ممنوع محض است که ناگفته را گفت
می نمائی بیا وضو کن چون طهارت کرد آن بخت بیدار پیش ایشان
می آمد معانقه میکردند و او را بے خودی از خود می بود بیهوش
میشد ازین عالم میشد بر فرش مے غلطانید تند شروع میکرد
بار ها این اطوار ذیشان بسر زده بود و در اسم اعظم حضرت محبوب
قطب ربانی سیدنا و شیخنا ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله
عنه تصرفے بود که کمتر استماع کسے رسیده باشد اکثر بسیر صحرا رفته
کودکان که با خود بازی میکردند و ار میداد ندائے طفلان

این چه بازیست بیائید که شما تماشای نمائیم و هر طفل را یا زده
بار اسم اعظم میخوانید احوال قبور همان ساعت معائنه همه ها میشد و
هر کسی از رنج و راحت مردگان آن قبرستان مشاهده میکرد و سرگرم
جناب ایشان درین چنین تصرف باک نمیداشت و انجام امور خانگی
و دولت سرای جنت فزای حضرت مولانا رسولنما رض هم تعلق بایشان
داشت نقل است می فرمودند شیخ العالمین رض بعد انتقال حضرت
مولانا رسولنما رض درمیان ایشان و حضرت شاه عصمت الله قدس سره در بارهٔ
سجادگی گفتگوی بمیان آمد و سخن بالا شد هر کس تمنای آن داشت که
این دولت نصیب وی باشد بالآخر ایشان از شاه عصمت الله قدس
سره گفتند ما این ندانم که از ما و شما قابلیت این کار کراست الا اینقدر که
ما هر دو طالبان این دولت بیا آرزو یم مردی جاهل و فرومایه را همراه
آوریم هر کسی که او را در ساعتی مثل خود کند سزاوار این دولت است چون
ایشان از در اصل طینت چالاکی و بیباکی در هر کار بود مستعد این امتحان
شد و جانب دیگر دوام مشق سلوک شاه عصمت الله بجواب چنین
نفرمودند تا آنکه رای همه بران قرار گرفت که تاج العارفین خلیفهٔ اعظم
آنحضرت رسول نما اند عنقریب بتقریب رسم فاتحه از وطن تشریف خواهند
آورد تجویز سجادگی مفوض برای ایشان باید کرد چون تاج العارفین
بشهر بنارس رسیدند بعد رسم فاتحه و حصول دولت زیارت مزار شریف
سخن سجادگی در پیش شد حضرت ایشان فرمودند که در منازعت

اہل بصیرت بتجویز ثالث گنجایش ندارد ہر دو صاحب باطن و ارباب
کشف اند ہمارا رجوع بمزار شریف می آرند کہ مرضی آنحضرت علیہم
گردد ہر دو بزرگ گفتند لیکن ہم متوجہ ایشان کردم تاج العارفین
چون بدرسالت یعنی حاضر روضہ متبرکہ آنحضرت ﷺ شدند آنحضرت بکمال
علانیہ از مزار شریف بیرون آمدہ بتاج العارفین فرمود بنشین و بگو
جناب ایشان عرض کردند عنایتے کہ مبذول حال این غلام
است ہر کسے میداند اما عوام در حیرت خواہند شد و بعض
افشای اسرار قصہ و فساد بلند خواہد گردید نافہمان و نااہلان
در ورطۂ ہلاکت و ضلالت خواہند افتاد مناسب می نماید کہ درون
قبر شریف تشریف فرمان شوند و غلام را از جمال باکمال مشرف
فرمایند عرض تاج العارفین بہ مقرون اجابت گردید و در بارۂ
سجادگی ارشاد شد کہ شاہ عصمت اللہ را اینجا تکلیف خواہد
بشہر عظیم آباد تشریف برند و اقامت کنند و شاہ غلام محمد کہ کار ہای
خانگی متعلق باوشان است عزم اقامت شہر غازی پور نمایند
ورنہ قبایل ما را از طرف کاربرداری ہیچ تشویش خواہد آمد
و کسے دیگر لیاقت انجام کارخانہ ندارد تاج العارفین باز
عرض کردند برائے سجادگی کرا تجویز فرمایند اینجا بہ ہدایت
خلق کرا حکم میشود ارشاد کردند بالفعل تا چندے موقوف دارند
بنا بر حکم عالی شاہ عصمت اللہ صاحب بشہر پٹنہ سکونت اختیار

کردند وایشان بشہر غازی پور سرگرم انجام کارخانہ آنحضرت
رضی اللہ عنہ شدند وعمر بخدمت گذاری وجانفشانی قبائل
آنحضرت بسر کردند نقل است روزے شاہ غلام محمد قدس سرہ
با دوستان یکرنگ بر کنارہ دریا بودند کسے را آسیب جن
رسیدہ بود وخلقی بر سروے ہجوم آوردہ از یکی سبب ازدحام
خلق پرسیدند گفت بر مجنونے تماشا میکنند ناگاہ مہاجن بچۂ
مغرور حسن وجمال خود بہ آرائش تمام کبک خرام برای تماشا سوے
ازدحام تیز تیز میرفت باحاضران فرمودند این صراف بچہ مغرور حسن
بہ تماشا میرود اگر آسیبے خوشتر باین مغرور رسد خوشتر باشد
چون قریب جناب ایشان رسید یکبار برابر روے او دست
بر دست زدند وگفتند اللہ ھو آن جوان بیہوش بر زمین افتاد
ونعرۂ اللہ اللہ میزد ودیوانہ وار گاہے میگریست گاہی میخندید
ومی غلطید مردم سانحہ نو دیدہ متوجہ تماشاے جوان آسیب زدہ
گردیدند بہرکس طومارے وافسونے دم میکرد نفعی نمی بخشید
ناچار صورت درویش دیدہ ہمہ بار جوع بایشان آوردند
تبسم فرمودہ گفتند شمایان احمق ونادان ہستید کسے را
کہ جن گرفتہ باشد بافسون وطلسم چارہ کار او توان جست آنرا
کہ دیو عشق الہی گرفتہ باشد افسون کچہ کار آید چون خویشان وے
بس ہراسیمہ وپریشان خاطر بودند جذب حالش نمودہ بافاقہ آوردند

اما در حقیقت ویرا اسباب آفاقی محض بود که بر اضافه خوف ناله میگریست
و در مجلس ملا نقیبین میکرد و میگفت خوف غضب گنجے کرد در ناله بای نزار
ناتوانیه گری های بی جان بیجا نان رسیدے ع بهر کس که جان نداد
بیجانان نرسد انتقال شریف یازدهم ماه ربیع الثانی در شهر
غازی پور قبر شریف متصل مسجد بازار شمالی است باندک فاصله
جانب شمال عطر فروخان که جوار مسجد میگویند واز بهر واقف اند
و بهمه لثابت تالیف این کتاب یکبار بزیارت قبر شریف سعادت
اندوز شده است خطاب ایشان عشق باز است

ذکر حضرت شاه عصمت الله قدس سره

وطن شریف ایشان در ضلع سارن موضعی است بر لب دریا
گنگ مشهور بچکل پور بفتح کاف هندی و سکون لام سبب نقل
فقر ایشان آنوجه که اطفال را مرضے صعب لاحق شده تا هفت سال
صاحب فراش مانده تدبیر هر جنس بکار بردند بیکار رفت شد اطبا
عصار یگانه و بیگانه دست بردار شدند و صورت مایوسی نمودند
سرمایه ضروری که از متاع خانه بود بکار معالجه آمد چون از هر سو
راه مقصود بسته شد بتلاش علاج رجوع بفقرا ز یاده آوردند که
شاید از برکت انفاس صاحب دلی مسیحا نفسے روی مقصود بنماید
و گرد و مندگی تا زه نصیب باشد تا گاه در این تلاش در شهر شادیان

بخدمت شفا منزلت چاره ساز دل دردمندان حضرت مولانا
رسولنما رضی رسیدند و عرض حال کردند آنحضرت را بر خستهٔ حالے
ایشان رحمی آمد فرمود کارے سخت در پیش داری اگر توانی
بهر حل این قصیدهٔ خمریه حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی
شیخنا سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه ورد ساز باشد که از
لطف عنایت وی کامیاب شوی حسب ارشاد بر خواندن قصیدهٔ
متبرکه کمر همت استوار بستند و بزبان حال مترنم این بیت شدند
؎ دست از طلب ندارم تا کام من برآید + یا تن رسد بجانان
یا جان ز تن برآید + در عرصهٔ قریب بخت خوابیدهٔ ایشان بیدار شد
و دولت آمدی یار گردید در عین خواندن گریه استیلا کرد بشرف
جمال جهان آرای حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه که آئینهٔ
حق نما بود ممتاز و مشرف گشتند و آنحضرت رضی الله عنه و علیه و
علی جده السلام نگاهے از چشم حق بین و عین عنایت بسوے
ایشان کرد که از خود رفتند چون بخود آمدند از سر کونین برگذشتند
و طالب مطلوب حقیقی بجان و دل شدند و بسلک غلامی حضرت
مولانا رسولنما رضی منسلک گردیدند بعد چند روز خبر صحت بیماری
رسید که بوساطت تدبیر اطبا حق تعالی منت شفا بر گردن بیمار
و احبابش نهاد بمضمون این رباعی هر کس که ترا شناخت جان را
چه کند + فرزند و عیال و خانمان را چه کند + دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دلنوازئ تو بہر دو جہان را چہ کند + این مژده راحتی بدل رسید کہ اسم
بار حضرت فرمود خوش خرم وطن نمود گفت اکنون کاری که درپیش
دارم کہ از ہمہ کارم بیکار کرد و بعد انقضای عرصہ دراز خبر مرگ آنجا
رسید شادان و فرحان بحضور حضرت مولانا رسولنما رح آمده باخند
تمام تمام عرض کردند که تعلقی که بدل می آمد امروز بفضل تعالی از ان
نجات کلی بخشید و خط بنظر کیمیا اثر آنحضرت گذرانید و قاصد را رخصت
نمود و فرمود کہ حالا رفتن چہ سود فارغ البال چندے برین در دولت
بسر خواہم کرد در صحبت شیخ بے نظیر بودند لیکن بظاہر بعقیدت شیخ حق
آگاہ بباطن سینہ بے کینہ اش گنجینہ اسرار الہی بود و دلیر پیر پرستی
حضرت وقت منتظر عید بود اگر کسے شہر بنارس را از صحبت کثرت
اصنام کفرستان گفتے لب آزرده خاطر شدے و فرمودے کہ شہر
دار الاسلام است مسکن خلیفہ رسول اللہ موطن نائب رسول اللہ
معبر بشمس الدین ابدال مولانا محمد وارث رسولنما رضی اللہ عنہ
ہر کہ ویرا کفرستان داند بر جہل خود اعلام میکند گفته و می چہ جبا
دارد انقلست میفرمودند شیخ العالمین رح کہ بعضے از شہر
بنارس بگدائی در شہر عظیم آباد پٹنہ آمده بودند ناگاہ بر آستانہ
فیض نشانہ شاہ عصمت اللہ قدس سرہ رسیده لب بسوال
کشادہ پرسیدند کیستی و از کجائی گفت فقیرم قوم بعضی از شہر
بنارس بجہت استماع اینمعنے بادب انتظار برخاستند و تا زمانیکہ او

ایستادہ ماند ایشان ہم ایستادہ بودند بازاز آن روز ہر وقتیکہ نزد ایشان می آمد فروگذاشت مراتب آداب وی نکردند اگر کسی از نادانستگی مکلف نشست میشد سے بجوابش فرمودے این فقیر از شہر بنارس سے آید شہر حضرت مولانا رسولنما رضی اللہ تعالیٰ عنہم کہ او ایستادہ باشد وما نشستہ واو را اگر کسے تکلیف نشستن میداد نمی نشست روزے بیمار شد وچندے نہ آمد حضرت ایشان را تردد سے بخاطر شریف راہ یافت از دوستان ومریدان مستفسر حال وی گردیدند معلوم شد کہ در فلان محلہ بیمار افتاد خود تشریف فرما شدند دیدند بر بستر ناتوانی تنہا افتادہ نہ کسی انیسے نہ غمخوارے نہ جلیسے کہ چارۂ بیماری وسے جوید فرمودند تکلیف خورد ونوش ترا بسیار و مونس وغمگسار کسے نیست اگر اجازت دہی غسل کردہ دوا ونہاری تیار کردہ بتو رسانم وشب بخدمت تو باشم ومنت کردند آنکور باطن کہ در روز ازل از نور ایمان نصیبے وحظی نیافتہ بود ہرگز قبول نکرد بس متاسف باز آمدند وہم میفرمودند شیخ العالمین رضی اللہ عنہ کہ در ایام غلبۂ افواج برگیان ما ہمہ کسان وابستہ دامن دولت حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہ جلاے وطن کردہ بشہر عظیم آباد سکونت داشتیم اگر حضرت ایشان بملاقات تاج العارفین رضی اللہ عنہ می آمدند ومیفرمودند برادرم را خبر کنید روزے اتفاق خبر بجاے رسید رفتہ عرض کردم شاہ عصمت اللہ صاحب تشریف آوردہ اند

والیشان این سخن شنیدند چون طلب باز آمدم از راه حقیقت
نفس تهدید فرمودند که تم گفتن شرم می آید بخانه عظمت مانند تشریف
آورده اند جهت حقیقی که از جانب پیر النسبت و در نفس الامر بزرگ
پدر حقیقی پیران مانند آنرا ترک میکنی نمانی که پدر ما همه حضرت مصطفی تا
رسیده است رض نقل است از شیخ العالمین رح شنیدم وقتی
حضرت ایشانرا استغراقے دست داده و کژدمے درمیان ساق
و ران ایشان افتاده از التصاق ران و شتالنگ مضطربے
و آسیبے بوی رسید نیش زدن گرفت آخر بمرد و ایشانرا خبر شد
بعد مدت دراز که بخود آمدند تا درد بمقام نیش محسوس
شدن گرفت چون دیدند کژدمے مرده یافتند و مقام نیش
سیاه شده نقل است از شیخ العالمین رح شنیدم در
سالے از سالها وبائے سخت متوهم شهر عظیم آباد شده
خلقے هلاک گردیده و بیماران را حسابی نبود از جناب افاضت
مآب حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی شیخنا سید عبد القادر رض
جیلانی رضی الله عنه حضرت ایشانرا ارشاد شد که نقش اجل
بشما دادیم بهر مرض نافع خواهد آمد اثر روز صد با النقش متوسلیان
و به بیماران عنایت میفرمودند تا آنکه هر کسیکه گرفت از وبا نجات
یافت و صحت کامل دست داد و از برکت انفاس ایشان
هوای شهر اعتدال پذیرفت نقل است شیخ نعمت علی ساکن

موضع کریم چک میگفتند که درمیان دو مرید حضرت ایشان جهت
درختے نزاعی واقع شد هر یکے دعوی ملک می کرد هر دو کس
رجوع بحضرت ایشان آوردند تا رفع خصومت کنند بعد
استماع حجت هر واحد خواستند که حق بجانب شود آنکه بر سر
ناحق بود گفت حضرت ما خوب میدانیم که این درخت از آن
ماست اگر خلاف آن حکم صادر خواهد شد در تعمیل آن معذوریم
فرمود هنوز سخنے نگفته ام و حال شما چنین است آن دیگرے
که بر سر حق بود عرض کرد اگر حکم شود از دعوی دست بردار شوم
فرمود پس مناسب است باز آن کاذب گفت چگونه بار نه آئی
که در حقیقت دعوی صادقم و تو کاذبے بعد چند ایام حکام وقت
را احتیاج بدان درختها افتاده حکم کرد که چند درخت درکار است
هر جا که یابند قطع کرده زود بیارند تبرداران بر درخت آن مدعی
صادق آمدند هر چند تیشه و تبر زدند هرگز بریده نشد و خطے
بر درخت از اثر تیشه نمی افتاد بحاکم خبر کردند متعجب شده رو
بروی خود بقطع آن تبرداران را سرگرمی نمود آخر دید که تیشه ها
شکسته و درخت را اثرے ازان نه چاراً ازوی دست بردار
شده متوجه ملک آن مدعی کاذب که در حقیقت دیو مرید
بود گردیده بقطع آن درختها حکم کرده بے رنج و تعب تیشه کار میکرد
یک تیشه کار دو تیشه می نمود بست عدد درخت بریده بر زمین انداخت

ناگاه سپهر بی مہر تیغ جفا بر سر آن سراپا محبت و وفا بر کشید
و داغ مفارقت آنحضرت بر دل خستہ اش نہادہ صلای کل نفس
ذائقة الموت در داد روزگار ازین غم در چشم دور بینش
تیرہ گردید و چشم دوربین از دیدنش خیرہ شد شب و روز گاہی
بر قبر شریف حضرت ایشان و گاہے در کلبۂ احزان بسر
میکرد ہر ساعت آتش عشق و محبت بہ تمنائے دیدار مشتعل
مے بود و خیالیکہ در دل مرکوز بود از نا و نوعے آن غم
بر غم می افزود روزی از غایت شوق و بی قرارے دل
مصورے را طلبیدہ کہ دران زمانہ بر بہزاد و مانی حرف می نہادی
در فن مصورے استادی بود عدیم المثل طائران تصویر را چنان
بال و پر کشودے کہ در نظر تماشائیان آن صورت پرواز نمودے اگر
بر صفحۂ قرطاس صورت شیر نقش می بست در چشم نظارگیان
چنان نمودی کہ بر میجست و دلیران را بازو می شکست شبیہ انسان
چنان کشیدی گوئی در وی روح دمیدے و اعجاز عیسوے
بکار بردی گفت شبیہ پیرو مرشد خود تمنا دارم و از ہمہ خال و خط
نشان میدہم اگر از دست تو درست آید عطیہ و افرہ نصیب
تست ہر چند بیان شافی کرد و نشان وافی داد مصور در تامل بود
کہ از گفتن ثمرہ دیدن بدست نمی آید در میان ہر دو فرق آسمان
زمین ست و ہم اگر مصوری بیان خط و خال کند شبیہ نتوان کشید غیرہ

که از یمن فن حیثیت مصحفه نوشته باشد بملاحظهٔ تمام خط و خال دشوار است
یکبار بعقل دوربین پیش لهیم سے کرد و شبیهی یاد باشد به سینه مهر
شریف کجا است آن شیفتهٔ جمال خورشید مثال باز بر قبر آنحضرت التماس
داد مصور گفت فردا جواب شما بگویم و رخصت شد وقت شب
بر قبر آنحضرت رفته لبس الحال و زاری کرد و منتها پیش آورد که
یکبار آن جمال یوسفی خود را کرم مشرف فرمایند انعام وافر و دولت حسب نصیب
ما میشود و نقدی که کفایت مهمات ماست بدست می آید و امید است
از مناهی شرعی در عالم تکلیف نیست مواخذه آن در عالم جزا نیست
یقین میدانم که درین اعانت و امداد از حضور عالی که مقیم عالم جزا
اند بانصیب نباشد و نامرادان بمراد رسیم رباعی دولت
پرور روی ثنا بیچیدا + و همت توکار کشا بیچیدا + توقیع
حاجت و ماحجتند + حاجت زدر کعبه بر آید بیصدا + لطف قدیم
تو ... و دولت یار چهدران شب بخواب دید که
تشریف آورده شده سوده بهمین صورت ما دیگر ملاحظه کن.
مصور یک مثل و خال اک دست بهمه خال و خط تمام تر ملحوظ خاطر
کرد صبح شبیه نورانی حضرت عالیشان بر صفحه قرطاس از لوح دل
نقش بست که سر مو تفاوت از اصل صورت نداشت حتی که داغ تیغ
و خال بر دست چپ بر پشت بلا فرق باز نمودن زنده گی
بود و پیش نظر آن مهر پرست آورد بس دلشاد شد و شبیه در

گرفت وازوعده مضاعف در مضاعف با وی در انعام مراعات
کرد نقل است میفرمود شیخ العالمین رض که ما بعمر مراهق رسیده
بودیم روزے حضرت ایشان مارا همراه گرفت و بر مکان حکیم
محبوب عالم که یکی از مریدان وخاصان آنحضرت بود آورد و فرمود
میان محبوب عالم ایشانرا نیکو بشناسید که ذی حق شما هستند
و نصیحت میکنم شمارا که خاطر ایشان بسیار بسیار ملاحظه دارید و
در هر مرضے که علاقه تدبیر ومعالجه وی بشما باشد بجز دوای
خوش ذائقه وخوشبو هرگز بدوای بدطعم ایشانرا تکلیف ندهید
حکیم صاحب ونیز ما همه حاضران مجلس دانستیم که این همه نوازش
بحال ما به نسبت حضرت تاج العارفین رض است که هر دو جناب
با خودها رابطه دینی دارند ورنه دیگر حق ما چیست بعد سالهای
بسیار وعرصه دور ودراز سخن خطبه و دامادی ما از دختر حکیم
صاحب در میان آمد وامر متقرر شد تا آنکه رسومات شادی
وعقد مناکحت انصرام یافت آنزمان حکیم صاحب را سخن
حضرت ایشان یاد آمد وگفتند که اکنون مطلب ذی حقوق فهمیدم
که اشاره بوقوع این علاقه بود که بعد سالها سال بظهور آمد وازروز
گاہے بدواے بدطعم معالجه ما نکردند نقل است یکے از
مریدان ایشان بعزم زیارت مزار شریف حضرت مخدوم الملک
مخدوم شرف الدین بهاری بن احمد یحیی منیری قدس سرهما

قصد شهر بهار کرده بود اتفاقاً در آشنای راه از اسب مغشیا و
و ضربے صعب بوی رسید که غش کرد و حالت ابتر شد که
همراهیان را یاس کلی از زندگی آمد خبر بهمشیره ابکار رسید سوی
نکرد تا ما را رنگ بچهره متغیر شد و احباب را عنان صبر و طاقت از دست
رفت سراسیمه و پریشان و دست از معالجه برداشته شد و کار
بر خدا گذاشته بعد چند ساعت بهوش آمد و گفت خاطر جمع
دارید که رشته حیات ما نگسسته است دانستند که کلمه تشفی است لیکن
آن ضرب رسیده و درین باب مبالغه کرده حاضران متعجب و متفکر
حال شدند گفت ضربی شدید رسیده بود که امید حیات نمانده [illegible]
به پرواز رسیده و دیدیم در آن عالم حضرت مخدوم الملک را قدس سره
به همراه ایستاده و پیر ما حضرت شاه عصمت الله قدس سره نیز حاضر
هست و مخدوم را بالزام میداد که برآیت شما رخصت نوازده بودیم [illegible]
شما فرستاده بودیم این است که فارغ البالی بکار رفت که نوبت بدین
[illegible] باین حالت رسید عجب است بلطف و عنایت شما و
حضرت مخدوم میفرمایند که غافل بودیم اما در نماز حضور مشغول
بودیم حالا بدانید که [illegible] صحت خواهد شد همین سخن بود که ما را افاقه
آمد هنوز تمام سخن تمام نکرده که طبیعت بدفع الم متوجه شد و
نشتر [illegible] سلیقه [illegible] از خون [illegible] کردند و آن [illegible] دانستند که اگر
قبل ازین بیان [illegible] بود قاتل باید [illegible] باشد [illegible] کی

از رگها تر فته است زیاده تر مایوس شدند چون از ستے
فراغت دست داد باز اثر ضرب بود نه و رو عضوے گویا
گزندی وے نرسیده بود و دیگر حاجت بمعالجه نه افتاد نقل است
عجیب تر و حکایت غریب تر از ین که شخصے از مریدان حضرت ایشان
که نسبت بذات شریف محبت خسروی داشت و در باطن از صحبت
اہل بدعت ظن ناسزا در حق صحابه رضی الله عنهم پیدا کرد که از
کلامش بوے رفض می آید و فساد عقیدت از ان ظاہر می شد حکیم
واعظ الله صاحب باین خادم درویشان می فرمودند که وی با ما
مربوط بود از ین جهت اکثر وی را ملامت میکردم که تو در سلسله عالیه
قادریه ارادت داری و بر دست ہمچو شیخی توبه کردے و در پیر پرستی
یگانه عصر با اینهمه بر خلاف مذہب پیران سوء عقیدت در شان صحابه
کرام چگونه پسندیدے وای بر تو و بر عاقبت تو اندیشه فردا
ضرور است جواب میداد پیر من کامل و زبر دست است عاقبت
بر باد نخواہم شد بعد چندی فوت کرد مارا تمنائے دریافت حال
وی بود استخاره کردم دیدم مزبله آبست بس ناپاک و قاذورات
در وے پر ست و آن کس بلباس کثیف ہم انهم یک لنگ
دران مزبله بر روی افتاده است مارا از معائنه حال وی سخت
استکراه آمد و فوراً بخاطر گذشت که این نکبت ہمان عقائد
باطله او بسبت که از ان منع میکردم گفته من نه شنید و باین علما

مبتلا شد ناگاه حضرت شاه عصمت الله قدس سره در آنجا تشریف
آوردند و او نالان نالان مزبله بر داشتند و در کنار گرفتند و فضای آن مزبله
مکانے دلکشا و منیف گردید و آنکس بالباس فاخره نزد آنحضرت
ایستاد و رویش بغایت منور بسوی من دید و گفت دیدی ملاقات
پیش گفته بودم که پیر من زیر دست سنت ما لا کسب گناه و خیانت
رفعش چه شد و کجا رفت سنه نه ماند بعصیان کسے در گرو + کہ
دار جنین سیه سے نیش بود + خطاب حضرت ایشان از
جناب فاتحت مآب حضرت محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه
مختار الله و مختار رب است انتقال سیوم ماه محرم مزار شریف
در شهر عظیم آباد پٹنه محله موتیا منند در حجره مسقف که باهتمام حکیم
محبوب عالم علیه الرحمة تعمیر شده بود و لامع است

ذکر حضرت شاه غلام امام قدس سره

میفرمود شیخ العالمین رفیع الشان بانیازان حضرت مولانا رسول نما
اند در ملک دکهن سکونت میداشتند اول عریضه ایشان بحضور
اقدس رسیده که بغایت حضور معتقد و کسان بوسیله غلام
داخل محفل شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم شده اند و باختیار
رسالت مآب عمل کردند الحال درخواست بیعت کرده اند چون غلام
را بجز اجازت تربیت حکم گرفتن بیعت نبود تا وسع انکار کرده و جواب

برا خواست دینی نمود لیکن ایشان بارای پیران مقرر گردیده که اگر بیعت نه گیرم فاطبتہ از ین سعادت خود را محروم دارند بر دست دیگرسے نکنند درین معنی هرچه حکم عالی بدان نفاذ یابد تعمیل آن کرده آید بجواب عریضه عزار قام یافته که چون آنها اراده چنین دارند اجازت بیعت آنها داده شد که از سنت پیران محروم نمانند بعد چندسے عریضه دگر رسید که غیر آنها که سابق در بارهٔ بیعت شان عریضه کرده بود لیست و یک کس بدولت حضور سے محفل شریف نبوی صلے الله علیه وآله وسلم ممتاز وسرفراز گردیدند در یاران حضرت مولانا رسولنما رضا این دولت رسولنمائے گویا مخصوص بایشان بود که چندین کسانرا باین دولت سبے بدل رسانیدند ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم

ذکر مولوی لعل محمد منیرے قدس سره

از یاران حضرت مولانا رسولنما اند رضا میفرمود شیخ العالمین رح که چون ایشانرا طلب حق پیدا شد سفر گزیدند و شهر بشهر در تلاش مرشدے کامل جاده پیما بودند تا آنکه نام نامی واسم گرامی آنحضرت شنیده بشهر بنارس رسیدند متاهل بر دوکانے نشسته بودند که رهبرے پیدا شود تا بر در دولت باسعادت آنحضرت

رسانند ناگاه طالب علمی که نزد آنحضرت سبق میگرفت آن سوال در گرد
ایشان پرسیدند چه میخوانی گفت فلان کتاب از حضرت مولانا رسولنما
میخوانم ایشان غنیمت شمرده اعتراضی در مقامی کردند او بجواب در ماند
فرمودند برو به استاد و حل این مشکل باز وی کن او بخدمت آنحضرت
حاضر آمده عرض حال کرد آنحضرت حل آن اعتراض فرمود باز بر ایشان
آمد و بیان مطلب کرد باز بر آن جواب ایراد کردند و منظور ازین گفتگو آنکه
آنحضرت طلب فرماید چون آن طالب علم باز بحضور عالی آمد و بیان تقریر
کرد دیگر جواب شافی بوی ارشاد فرمودند و گفتند بگو که اگر دانی معترض را
بسیار که نمونه سخن گفته آید کار بوسیله و ساطت درست نمی آید آن
کس با ایشان جواب عود و پیام آنحضرت رسانید بمجرد استماع بدلشاد
روانه شدند مصرع تو گوشه دستگیر در پیرهن + و بحضور حاضر
آمدند آنحضرت بعد اخلاق و مدارات که لوازم وارثان انبیاء
است فرمودند درین مقام چه شک است که طلبان میکنند
بیان فرمایند تا مفصل گفته آید ایشان عرض کردند هیچ شبه و شک
نیست الا مرا کسی وسیله کار جوید با تن وسیله جستم مطلب
رسیدم امیدوارم که بسلک غلامی در آیم و بدولت باطنی
که مقصود اعلی است دستگیری حضور فایز شوم عرض شان
معروض اجابت گردید بسی مرتاض باشند چون در صحبت
قیام نمودند مجبوره در خانقاه شریف اختیار نکردند

گفتند ویرانه ها و خرابهاے شهر همه خلوتخانه ها است از بهر
طعام روز و شب عرض کردند که به مودی سرکاری حکم عالی نفاذ
باید که چیزے بغلام داده باشد و در ویرانه ها اوقات بسر میکردند
روزے سرما سخت بود و از طرف اسباب سرمائی فقر بحت که بجز
آتش عشق و آه جگر سوز در شبهای یخ چاره سرما نبود شب متحلم
شدند وقت سحر از خواب بیدار گردیده جانب دریا شتافتند
بجز یک لنگ دیگر هیچ نداشتند بعد فراغ غسل تاب سرد سرے
نه آوردند چند قدم از دریا بیرون امدند نسیم سحر مضمون کل نفس
ذائقة الموت مترنم شد و از اهتزاز ایشان را در احتفاظ وصل آورد
غش کردند مردان و زنان وقت صبح که بر لب دریا مے آمدند و انستند
که مخمورے شراب خواری است بگمان رفع حرارت هر کسی یک
سبوے آب بر ایشان مے ریخت تا آنکه جان بجان آفرین
سپردند و بوصل مطلوب حقیقی فائز گردیدند حضرت مولانا رسولنما را
حال شان منکشف شد همان ساعت معه یاران تشریف آوردند
لاشش را در خانقاه بردند و تجهیز و تکفین نمودند و مودی را برائے
حساب خرج ایشان طلب فرمودند مودی عرض کرد چه حساب نویسانم
حساب مولوی لعل محمد از حساب بیرون است هر روز معمول
هم نبود بعد سه روز چهار روز از طرف دوکان که گذر میکردند دران وقت هر
جنس از گندم و جو و برنج و ارزن و دیگر حبوب که بودی یکمشت از یک

یک جنس کریان دست میر سید میگرفتند واز جانجا همچنان
جانب خوردن آغاز میکردند و میرفتند این قدر قلیل را چه حساب
کنم و قیمت آن نه گرفت

ذکر یاران و غلامان حضرت مولانا رسول نما رض که مسکن و ماوای ایشان قصبۂ پھلواری است

و بیان شرف این قصبۂ متبرکه میفرمود شیخ العالمین بود در باره
لطف و عنایات حضرت مولانا رسول نما رض بحال حضرت تاج العارفین
که آنحضرت از عنایت شفقت که مبذول حال تاج العارفین رض
بود گاه فرمودے (ہمارے پھلواری کا نسبت این قصبۂ نحو ذکر
و گاه بقصبۂ ناچیه یاد آوردنے بعضی مردمان را خطره سے آمد
که مقتضاے این عنایت بر قصبۂ مذکوره بجز آن نیست که
وطن و مسکن تاج العارفین است شرفی دیگر ندارد آنحضرت بے
خطره آنها مشرف شده ارشاد کرد او چاسے است که قدر و منزلت
وی روز حشر معلوم شود که چها چها اولیا و علماے
دین و کاملین از انجا بر خیزند حضرت مخدوم الملک مخدوم
شرف الدین بهاری رضی الله عنه این قصبه را بستان نجات نام
نهاده و تفصیل آن مشروحا در ذکر حضرت مخدوم سید راستی قدس
سره که از خلفاے ممتاز مخدوم بودند و او از اولاد اہل و قیمت

این قصبه منشور بنام نامی او شان است گفته آید انشاء الله تعالی و از بعضے راویان مستند بسمع رسیده که رسول صلی الله علیه و آله وسلم در ضمن عنایات خود بر بعضے اولیاے سلف این قصبه فرموده که یک مرد عالم و یک درویش مدام درین قصبه بوده باشد و از لغایت این عنایت الی الآن که قریب دو صد سال گذشته باشد حال همچنین است که کسے زمانه خطرت ندیده

ذکر حضرت محمد مخدوم مخدوم عالم قدس سره

از متوطن این قصبه ناحیه پھلواری انداز یاران کاملین حضرت مولانا رسول نما رض صاحب مثال و خلافت از فرزندان مخدوم جنید ثانی رض نسباً جعفرے الزینبی بودند و هم نسبت فرزندی بحضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی رضی الله عنه داشتند بسا کامل و مکمل و حضرت مولانا رسولنما رض در مکتوب شریف لسمے حضرت ایشان کامل و مکمل مینوشتند هم جد حضرت تاج العارفین اند رض چون شوق علم در دل کمال گرفت بطلب آن سفر اختیار کردند تا آنکه بدائره دولت حضرت مولانا رسولنما رسیدند و از انحضرت مشتغل علوم ظاهری و باطنی گردیدند بعد چندے شبی حضرت مولانا رسولنما بخواب دیدند که مخدوم جنید ثانی رض تشریف آوردند و تسبیح که در دست مبارک بود پیش انحضرت نهادند و گفتند که دانه متصل

والم اندکے کجی بود ابرو آنرا درست و مدور فرمایند و راست نمایند
تسبیح آنحضرت وقت درس و تدریس بحاضران مجلس خطاب کرده
رویاے صالحهٔ خود را بیان فرمودند منتظر آنکه کسے تعبیرش گوید
حضرت ایشان یعنی حضرت صاحب بعد عرض کردند اگر اجازت باشد
تعبیر آن بعرض بیان آرم حاضران دیگر تعبیر نیافتند رخصت بعرض یافتند
عرض ساختند که الم خود مخدوم چند تا آنکه بودم الله وحدانه با فرزندان
الم و دانه متصل الم که کجی بود منم مراد که در سلک فرزندان اکنون
از من کسی قریب تر بایشان نیست چون ملاحظه میروند ظاهر و باطن
این علام وابسته بدولت حضوریت و کجی هم که دلیلم ظاهر و باطن و
حقیقت سعی بنده فرموده امتثال است کرده شود حضرت مولانا رسول نما
تعبیر ایشان بسیار پسندیده و فرمودند که فی الحقیقت همین تعبیر است
هر چند الطاف و عنایت تامه سابق هم بر حال ایشان بوده اما
از آنروز زیاده تر لطف و عنایت اتم بحال ایشان مرعی میداشتند
بعد از تکمیل علوم ظاهریه و معارف باطنیه و طی مقامات طریقهٔ احمدیه
دلیسه بخلعت خلافت و مثال سرفراز فرموده به ترتیب دور افتادگان
رخصت وطن دادند توکل محض سرمایهٔ زندگی بود و وارستگی از
علائق دنیا متاع خانه صبر و تحمل بر بلا آتش تسلیم
و رضا جلیس حال که از لوح سر با متنانی و لی بر عالی است استغنا
حال بود و در هیچ حالی تردد و باکی ملالی کسے رو نمی نمود

بعد نظر فقر بحت ایشان از جناب اغاثت مآب حضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی رضی اللہ عنہ و ہم از جناب شرف بوعلی قلندر رضی درنیاز توشہ و شکر منی اذن عام بود کہ بہر مصرف خود کہ خواہند نقد دو را صرف کنند و اگر جنس غلہ رسد ہر روز بقدر کفاف آل و عیال خود بحت کردہ خوردہ باشند بحت یکروزہ و تقسیم برای شماص و نسبت و اگر بسبب فقر و فاقہ ہمین دستور عمل کردے و اگر احتیاج مصرف دیگر امور خانگی دیدے در وے صرف فرمودی نقل ست میگفتند مفتی غلام مخدوم علیہ الرحمہ روزے در حضور پیر و مرشد بر حق حضرت مخدوم عالم رض نشستہ بودیم خطرہ شیطانی بدل راہ یافت کہ حقیقت فقر در حضرت شیخ ما ست کہ از دنیا و علایق وے وارستہ محض اند و تاج العارفین را کار بدنیا افتادہ پا از جادۂ فقر بیرون نہادہ ورنہ فقیر را با جاہ و حشم چہ کار و این مجلس اعراس و سماع کہ دام تسخیر خلق است و سبب تفریح نفس برای چہ بر خطرۂ من مشرف شدہ فرمودند غلام مخدوم در حق شاہ صاحب این چہ خیال فاسد دارے منکر کمال اوشان را گمان نمے برم کہ ازین جہان با ایمان رود و در روز حشر با ایمان خیزد حضرت مولانا رسولنا رض ایشان را شیخ الزمان آفتاب طریقہ می نوشتند و اکثر در ذکر مراتب باطنیہ می فرمودند کہ ایشان برابر من اند منکر کمال ایشان منکر احوال حضرت مولانا رسولنا ہست خوب بیدان و یقین کن و بتوبہ بباز

و برآینده از شر چنین خطرات فاسده ہشیار باشی تا عاقبت بخیر شود فی الجملہ ہر چند این ذکر مناسب تذکرۂ احوال حضرت تاج العارفین بود کہ دلالت برکمال وے دارد اما چون بر تبری و تقدسے بہ کاشفات مخدوم عالم رض بود در ذکر ایشان بیان کرده آمد نقل است سیفر مودند شیخ العالمین رح در ذکر اوراد حضرت الحسین کہ ہر شبانہ روز سوائے مراقبہ شغال و اذکار ہزار رکعت نفل خواندے شبے از ضعف پیری در محفل شریف نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شکایت آورده عذر کرد حکم عالی نفاذ یافت ہفصد رکعت تخفیف کرده شد ازین زیاده تخفیف نکنند و ہفصد رکعت لازم گیرند یازده قصیده متبرکہ غوثیہ حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ تخفیف خواستند حکم اشرف بران قرار گرفت کہ عدد ش ہمان یازده بار است اما بنظر قلت فرصت شما چہار عدد حکم کرده شد ہفت بار ورد دارند و این عدد مخصوص بشما است دیگران از یازده بار کم نخوانند نقل است سیفرمودند شیخ العالمین رض کار خانہ شادی عقد مناکحت برادر خورد حضرت ایشان در پیش بود در ہمین شب برات منکشف شد کہ از عمر نوشہ ہمین یک شب باقی است فردا روز مصیبت سخت پیش آمدنی است باز دریافت این حال خیلے تردد و تشویش بخاطر اشرف راه یافت و تغیر بشرۂ مبارک لاحق گردید حضرت

تاج العارفین رح را طلب نمودند و بیان امر و قوعی کردند و چاره کار جستند حضرت تاج العارفین که قصد دریافت فرمودند تحیر یافتند هر دو بزرگ را تشویش سخت رو نمود آخر راهی بران قرار گرفت که حالا تدبیرے بکار نمی آید مگر راه دعا والتجا که مسدود نیست الدعاء یرد القضاء همت بکار باید کرد و دست دعا فراز باید نمود حق تعالی بر محو و اثبات مکتوبات ازلے قادر و توانا است یمحوا الله ما یشاء و یثبت ما یشاء ؎ مشکلے نیست که آسان نشود ٭ مرد باید که هراسان نشود ٭ هر دو بزرگ در خلوتی پس پرده حضرت بی بی ولیه قدس سره که اهل خانه مخدوم عالم بودند و ذکر کمال و کرامت ایشان عنقریب گفته آید سرگرم دعا والتجا شدند تا سحر در خلوت بر روے خلق بسته بودند و شب را براتیان برگمان سبے التفاتی و ناشفقتی حضرت ایشان زبان شکایت دراز داشتند و درین کار بس تیز زبان که از هر دو بزرگان یک کس هم سرپرستے ما درین سامان برات نکرد و انجام نفرمود مگر آن شب از شبهاے متبرک بود که در خلوت بسته بعبادت مشغول اند آخر بفضله تعالی بکمال منه و لطفه قریب بصبح تیر دعا بر هدف مراد نشست و رحم قدیم غمخوار شد هر سه بزرگ را دفعتاً بدریافت آمد که مدت دوازده سال حیات تازه بخشیدم سر از مراقبه بر داشتند و دوگانه نماز شکرانه برخاستند آرے در شان ایشان گفته اند ؎ اولیا

علامتی هست از الله + تیر جسته باز گردانند ناه + که چنین خواست
خدا خواهم چنین + میدهد حق آن زوی متقین + بعد انتقال برادر
مشار الیه از زور شادی و ریاحت مردمان که بجناب آوردند یکروز
هم از پیمانها بی موعود کمی و بیشی نداشت نقل است مفقود
بعضی اکابر زبانی شیخ العالمین رض که باعث سلطنت علی گوهر
مشهور بشاه عالم هم حضرت ایشان بودند تفصیل این اجمال در ذکر
بعضی خلفاء حضرت تاج العارفین رض انشاء الله تعالی کرده خواهد شد
اینکه مخدوم عالم رض را نظری بر حال وی بود و خواست که و
را بر تخت سلطنت جلوه گری بخشد و دیگر سالکان و مجذوبان
عصر را رای بر خلاف حضرت ایشان بود کار خود فرموده بود
لما وقت ظهور آن رسید که عمر شریف بآخر رسید بحضرت شیخ جلال الحق
وصیت کردند که برادر ما از این جهان میرویم و کار سلطنت به
شما میگذاریم سبب نشاندن شاهزاده علی گوهر شما قصد اینها
باقی نکنید بهر نوعی که دانید و توانید چون وقت آن آید خلعت
شاهی از بارگاه دین پناهی نبی صلی الله علیه وآله وسلم بوی
دهانید و بعد ایشان همه در این مقدمه بظهور آمد آنچه گفته اید
نقل است از شیخ العالمین رض که یکی از یاران حضرت ایشان
با او در بدو حال سلوک اتفاق ملاقات از فقیری هندو جوگی
شده چون آن فقیر طاقت واقف شد حال ایشان سلب کرد

وغلبہ را آوردکہ بہرن موسے مسلوب الحال اثر حالات کفریہ
سارے گردانیدند حتے کہ رجوع بہ پیران وغم ایمان ہم دردل وے
نگذاشت بعد امتداد ایام روزے حضرت الیشان از کسے
پرسیدند کہ فلان مرد بنظر نمی آید عرصہ بسیار گذشتہ آنکس عرض
حال واقعی کرد باز فرمودند کہ بالفعل کجا است بطوریکہ باید آورا
بن باید آورد معلوم شد کہ انحراف کلی دارد ساکت ماندند وحیذب
او کردند کہ کشان کشان بحضرت الیشان رسیدہ واز بہرن موسے
وے اثر حالات کفریہ زایل کردے واثر حالات ایمانیہ ثبت
فرمودے تا آنکہ سے فی الجملہ افاقہ آمد کہ ادراک حال خود میکرد وہر
روز بخدمت عالی حاضر میشد ویکدو ساعت می نشست تا
زمانیکہ باز بحال آمد ہرچند آن جوگی زور تصرف بسیار آورد سر مو
غلبہ اثر وے دیگر نشد مولف کتاب میگوید کہ زور تصرف
آنحضرت در باز آوردن آن مرید ہر قدر کہ بودہ باشد دیگران
چہ دانند مگر زبانی شیخ العالمین رح شنیدم میفرمودند نقلاً از حضرت
تاج العارفین رض کہ این زور وطاقت شاہ محمد مخدوم مخدوم عالم
بودہ کہ آن گمراہ را براہ آوردند وبحال ساختند ورنہ از دیگری
دشوار بود نقل است میفرمودند سند العرفاء دامت برکاتہ
روزے کسے یک دو نذر شیرینے نذر حضرت الیشان آوردہ
بود و فرزندار جمند وے رض حضرت شاہ آیت اللہ قدس سرہ

حاضر مجلس علماء بودند بنظر شفقت فرمود آیة اللہ تربیت شیخے
رغبت داری عرض کردند عنایت شود اجازت گرفتن تعلیم
لڈو با محتسب از انجا که دران ایام بمقتضاے سن پیری در عبادت کلیہ
قصورے بار یافتہ بود که در کار فتورے می افتاد ایشان بخواب
افتادند که چون آنحضرت نمی بینند باید کرد و لڈو بگیرم و دست
بر او کردند و لڈو گرفتند آنحضرت فرمود آیة اللہ این چہ حرکت
بود میدانی که نمی بینم و کار ناکردنی کردی ہشیار باش این بار
عفو کردم بار دگر عذر مکن لیکن وقت است که پدر سے تو
بسر منظور نیست و اکثر بودے که در اندک توقف که بجا و ما
فرمودے مگر کور شدہ چشمش بیکار شد و خاموش می نشست
بار چون آنحضرت بغور دیدے آواز دادے و یاد فرمودے
آن بیچارہ عذر نابینائی پیش نمودے میگفتند ہیچ نیست بیا
فی الفور روشنی چشم بحال گردیدے نقل است میغر مود
شیخ العالمین رح که بعد انتقال آنحضرت زن ترہ فروشے بمزار
شریف آمد و ظاہر کرد که الہ دزد بکردن کشتہ اگر دانم کسے گرفت
یا ولی اللہ اگر صادق ہستید گیرندہ در مرض اسہال خونی مبتلا شدہ
ہلاک گردد و بس سوگند مغلظ داد که در تحریر نتوان آورد و از اتفاق
وقت آن بود که پیشش آن الہ دزد را بنظر احتیاط بجائی محفوظ
گذاشتہ رفتہ بود چون شب آمد پیرش حسب معمول باذکار فرائض

یافته بخانه خود رسید و میل بغذا کرد بعد خوردن حاجت به بیت الخلا
افتاد رفت خون خالص دست آمده آبدست کرده برخاست
و بر بستر آرام افتاد بار حاجت اجابت دید تا آنکه نوبت به هفت
و هشت بار رسیده و رنگ او تغیر پذیرفت مادرش را
قسم یاد آمد و پرسید آلة دزد و کسے گرفته ترا معلوم است یا نه
پسرش گفت کسی نه دزد دیده و نه گرفته من در فلانجا داشته ام
مادرش دانست که اثر دعای بد بر وی افتاد دوان دوان
بمزار شریف حضرت ایشان آمد و جزع و فزع بسیار کرده که مال من
کسی نگرفته بود پسرم بنظر احتیاط برداشته و اینک در سزاے
بے ادبی من و او هر دو گرفتار شدیم هرچند عذر کرد عفو تقصیر نکردند
و پسرش قریب صبح هلاک شد همسایه اش زبان ملامت کشادند
که سوء ادب تو در حضرت بزرگان بار بے کارے کرد و صدق
ولایت و صحت نسب وی رضی الله عنه دیدے انتقال آنحضرت
بست و ششم ربیع الثانی وقت اشراق است سال یکهزار
و یکصد و هفتاد و سه هجری نسبت براے صحت بیمار و برآمد کار
نیاز ایشان توشه بے تعین وزن مجرب است لیکن اگر
آرد گندم یک آثار باشد روغن یک و نیم پاؤ و بهوره پاؤ صحیحے
هم وزن روغن خطابات آنحضرت سید السادات محبوب
رسول مخدوم عالم مخدوم الدین شیخ الاسلام حجة الاسلام معدن العلم

قرة العین سیدی محی ہادی المضلین شفیع المذنبین محسن محی
کامل و مکمل رحمت الرحمن وارث سید الانبیاء رتاج لا صفیا مخدوم
المتقین باب العلم صاحب العشق مجرے البدایت مجیر للعارفین
خانی محی للذین کافی سے الدین مطلق محی الدین غلام محمد فرزند
محمد دلبند محمد ابوالعزم و دیگر خطابات ہم بسیار است کہ در فہم
ابجس نیاید و عوام را فائدہ جاے اعتراض و در خطابات
وکرامات و افعال اولیا را اعتراض سبب کمال آمرۃ و وبال در
دنیا است علیہ مدار ہم بگردہ اللہم احفظنا من سوء
العقیدة والظن الفاسد فی حضرت اولیائنا رضی
اللہ عنہم مزار شریف متصل مزار منور مخدوم شاہ جنید ثانی
قدس سرہ جانب مغرب بفاصلہ دو گز واقع است چون بعد
یا راستا زمان وی کامل بودند مناسب ذکر شان ہم متصل کردہ آید

ذکر حضرت بی بی ہولیہ قدس سرہا

زوجہ حضرت مخدوم عالم محمد مخدوم ماندہ رضی اللہ عنہما احوال ایشان
ضمنا در ذکر برادر خادمی برادر خود مخدوم عالم گذشتہ است
مفصل اینکہ دریا نامی مخدوم عالم رضی را مرض استسقا عارض
شدہ چندے اوقات بمعالجہ الاطبا ارزمانہ مصروف ماند سود
نبخشید و مرض روز بروز در اشتداد بود تا آنکہ ہر کسے را یاس

آمد و دست از معالجہ کشیدند مخدوم مذ زمانہ در البس اضطراب بود
چارہ کار بجز آن ندیدند کہ رجوع بحضرت غوث الثقلین یاور
ہر درماندہ شیخنا سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ کنند مضمون
این رباعی رباعی یا غوث بجز تو نیست فریادرسی * نام تو
بود ورد زبان ہر نفسے * مگذار چنین ذلیل و خوارم کاکنون *
درماند گیم ز حد گذشت است بسی * اسم اعظم آنحضرت ہر لحظہ
قیاما و قعودا نوما و یقظۃ از زبان و دل خواندن اختیار کردند
و بجان و دل مصروف این کار شدند سہ شبانہ روز برین حال
گذشتہ بود کہ یکبار عنایت غیبی مبدل حال ایشان شد برای
العین از آنجناب اغاثت ماب مشرف شدند و دیدند کہ آنحضرت
بکمال لطف خود چیزے خواندہ مخدوم عالم را دم کرد و فرمود خاطر
جمع دارید صحت است و نگاہے از عین عنایت بسوے
ایشان کرد کہ مخدوم مہ را افاقہ این عالم نماند و از ہمان ساعت
بے اشغال و اذکار فتح باب باطن شد شروع گردید و آنا فانا ترقی
درجات میشد حضرت مخدوم عالم بخوف جذب متوجہ حال ایشان
شد بعد صحت کلی اشغال و اذکار مناسب سلوک ارشاد فرمود
و باندک زمانہ بمرتبہ ولایت رسانید مکاشفات ایشان حد و نہایت
ندارد خصوصا از نوافل و ادعیہ برای صحت بیمار و برآمد کار
دینی و دنیوی و ثواب اخروی کہ خلق را کتابے مجلد شدہ است

۸۰

عہد سانی محفل شریف نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم علی وجہ الاتم حسب
ایشان شد و بعرض و معروض ہر مطلب و بالبس مجاز و ممتاز بودند
وز مکاشفات ایشان یکی خواص آیہ یا ایہا الذین امنوا
اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا اللہ لعلکم تفلحون
تا آخر آیت برای شکستن ہر سیل چہار صد و چہل و چہار بار بخوانند
خوانده دم کردن مجرب یافته شد و عدد اعظم وی یکہزار و
چہار صد و چہل و چہار بار است اگر در عدد اول نشکند باز عدد
دویم شروع کند بعضی جا نوبت سه عدد کلان رسیده که دل
خود بخود شکسته نقل است میفرمود حضرت شیخ العالمین رض
در ذکر مکاشفه مخدوم و قرب عرض و معروض و عنایت نبوی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که سلسلۂ آبائے حضرت مخدوم عالم و
حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہما در ہنگامہ افواج برگیان
غارت رفته بود روزے مخدوم عالم رح ایشانرا فرمود که جناب
رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرض دارید که سلسلۂ آبائے
ما تا امیر عطاء اللہ قدس سرہ غارت رفته نام اسلاف کسے
را یاد نمانده حالا چاره درستگی آن چه کرده باید مخدوم حسب الحکم
عرض کرده چون از آنجا مورد لطف و عنایت نبوی بپایہ تمام
شدے حکم اشرف بدان نفاذ یافت که امیر عطاء اللہ و دیگر آبائے
ایشانرا حاضر آورند بہرحال آمدند حاضر آمده روبروی آنسرور حضرت فرمود

صلی اللہ علیہ والہ وسلم نام خود با بہ تصریح نسبت قرابت ابوت بیان
کردند و مخدوم سہ نام ہر واحد درین عالم بمخدوم عالم رح رسانیدہ
کہ شجرۂ سلسلۂ آبائی بانزد درست گردید بعد چندے کہ از جائے
اصلی بدست آمد ہر دو را مقابلہ کردند بے کم و کاست یافتند
فرق تقدیم و تاخیر نامی ہم نبود سبحان اللہ سبحان اللہ زہے
قبول و زہے عنایت کہ باین چنین کار ہا بے بی حقیقت
اینقدر لطف و عنایت مبذول گردد خطاب ایشان کاتب
الرسول است انتقال نوزدہم ماہ جمادی الاولی است مزار
شریف در پہلوے مخدوم عالم قدس سرہ بجانب مغرب واقع است

ذکر ملا وجیہ الحق قدس سرہ

ایشان از یاران مخدوم عالم اند کامل الطریقت یگانۂ روزگار
مخزن اسرار معدن علوم شرعیہ مزار شریف ایشان نیز در احاطۂ
مخدوم عالم است ❖

ذکر احوال خیر مآل حضرت تاج العارفین نائب رسول اللہ مخدوم شاہ محمد مجیب اللہ قادری رضی اللہ تعالی عنہ

حضرت ایشان از خلفاے مولانا رسولنما رض خلیفہ اعظم اند و صفا حسن
مثال محبوب ترین خلق در قلب شریف وی رضی اللہ عنہ بودند

چنانچه از حکایات آینده عنقریب معلوم شود تکمیل علوم ظاهر
و باطنی از حضرت شریعت و طریقت آن زین جناب مستطاب حاصل کردند
و بیعت سلسله از حضرت محبوب رب العالمین خواجه عماد الدین
قلندر رحمه الله دارند تفصیلش آینده گفته آید نقل است مغفرت مرتبت
شیخ العالمین رضی الله تعالی عنه الاکابر چون حضرت تاج العارفین رضی
شرف قدوم از روی زمین را مشرف ساخت و از وجود پا
این تیره خاک را معطر و معنبر فرموده حضرت مخدوم شاه
برهان الدین والد حضرت خواجه عماد الدین قدس سره چند سال
قبل بخواب بود دید که آفتابی منور در خانه من درخشیده است
و تعبیرش از وجود حضرت ایشان کرده بود از آنجا که والد بزرگوار
حضرت ایشان در ایام محض صغر سن داغ یتیمی بر دل پاک نهاده
جهان فانی را پدرود کرده بودند مخدوم در فرزندی خود گرفته
و بعد چند سال رحلت فرمود خواجه رحمه الله که در حقیقت ملاقات بود
دینی نسبت ایشان داشت و در عالم ظاهر قرابت اخوت عمیتی با
جانب خود و اموی از جانب دیگر چو والد بزرگ حضرت ایشان
اموی حضرت خواجه بودند پرورش ایشان در کنار حضرت خواجه
بود و بنوعی داد شفقت داده اند که داغ یتیمی بر دل حضرت ایشان
نماند چون بایام بلوغ رسیدند بتحریک مخدوم عالم محمد مخدوم از
آنکه بس تمامی ربط قلبی بود عزم تحصیل علوم ظاهری بر آمد که

عالی حضرت مولانا رسولنما رض مصمم گشت و باستماع اوصاف آنحضرت که از زبان فصیح بیان مخدوم عالم بسمع رسیده بود نہایت مشتاق دیدار جمال باکمال وی رض گردیدند درخواست اجازت از جناب خواجه رض کردند خواجه رض که از کثرت اوراد و اذکار و مراقبات فرصت درس و تدریس نداشت باوجود شفقت تامه که محبت پدری ازان رشک میبرد دانه مفارقت حضرت ایشان بر دل مبارک گوارا کرده رخصت فرمود چون شهر بنارس رسیدند و بدولت پابوس مولانا رسولنما رض فایز گردیدند بمجرد دیدار تخم محبت که روز ازل در مزرعهٔ دل ید قدرت کاشته بود شاخ و برگ برآورد و آناً فاناً در نمو آمد و علاقهٔ تعلیم و تعلم از هر دو جانب استحکام پذیرفت نقل است میفرمود شیخ العالمین رض که حضرت تاج العارفین رض را شانی عظیم در مرتبه ولایت بود هر کسے از اهل الله در ایام طالب علمی هم ایشان را که میدید تمام تر پاس ادب ملحوظ میداشت تا اینجا که مجذوبے بود بر دروازهٔ مغربی شهر عظیم آباد پتنه شاه کاسلے نام بس صاحب تصرف و کرامت تمام شهر معتقد وے بود همیشه برهنه بی ستر ماندے و از کسے ستر عورت نکردی حضرت ایشان میفرمودند که ایام شباب ما بود گاه گاه بشهر مذکور میرفتم و از شوق علم که در دل از حد زیاده بود بملاقات علماے بحر تسکین خاطر خود میکردم چون آن مجذوب بر سر راهم بود هر بار که چشمش بر من

افتاد وے بکناره حاضران مجلس خود را دید بے کر سخن در سر خود
کرد وے گاہے ویرا بہوش دیدم می گفتے این نوجوان را شان دیگر
دارد و باکرہ علاقہ از امر باطن ہذا الحکم مضمون کلام وی خیال
میکردم و گاہے بوی متوجہ نشدم و ترک وی بہ نشستم اما تا تو گہ
در اثنائے راہ پیش نظر وے میامدم چشم بسوی من نہ دوختہ
داشتے تا آنکہ از نظر وے در گذرم مولف کتاب میگوید کہ این
نسبت حضرت غوث الثقلین غوث صمدانی قطب ربانی رضی
اللہ تعالی عنہ بتائید غیبی از حضرت ایقان بلا قصد ادا میشد
کہ در تحفۃ القادریہ و خلاصۃ المفاخر مذکور است کہ سائل از حضرت
پرسید کہ علم ولایت خود در کدامی مرتبہ یافتند فرمود در عمر
ہفت سالگی بدو برہان قاطع و دلیل ساطع اول آنکہ در دبستان
باہمہ طفلان بمقام نشستہ بودیم ناگاہ دیدیم کہ ہفت کسان از
ہوا فرود آمدند و بر من سلام عرض کردند و قریب تر از من نشستند
و با خود ہا گفتند این طفل را خلیفہ است عظیم در ولایت کہ کسے
یا نیست و باز بہ ہوا شدند امروز آن ہفت کسان را شناختم
کہ از مردان غیب اند و دیگر روزے با طفلان بہ سیر در صحرا
تفریح خاطر میکردیم ہر طفلی سوار گوسالہ میشد و من نیز سوار یک گوسالہ
شدم تعاقب میکردیم چون وسے از ما رسید ما ہم تعقیب وی نمودیم
کہ ناگاہ سران ناپدید شد و در افتادم از زبان گوسالہ با پیستاد و سیو

من دید و بزبان فصیح گفت اے عبدالقادر تو براے این پیدا نه شده که با ما بازی کنی برو و سر کار خود گیر و دنبال ما بگذار بهیبتے و ترسے سخت بر من مستولی گردید از انجا بخانه آمدم و بس ملول خاطر نشستم مادرم آمد و دید از راه شفقت فرمود امروز ملال خاطرت از چیست عرض حال کردم دیدم که بر بشره وی سرور و بهجتی پدید آمد و گفت غم مخور جای شادمانی است دانسم که درین کار سرے است آرے ع سالی که نکواست از بهارش پیدا است نقل است سیفرمود شیخ العالمین رض در بیان طلب اشغال و اذکار حضرت تاج العارفین و اخذ طریق از حضرت مولانا رسولنما رض که روزے وقت درس و تدریس بذکره مشرف شدن از جمال جهان آراے نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد بر سبیل حکایت حضرت ایشان گفتند که بنده هم شوق اجتماعے و تمناے سعادت ابدی بجدے دارد و بوساطت استخاره دو سه مرتبه باین دولت بی بدل فائز شده است آنحضرت رحمہ ترغیبا باستماع اسم فرموده که باستخاره و بخواب از ان بارگاه عالم پناه مشرف شدن چه معنی دارد دیدن زنده بچشم سر متعلق است نه بخواب در امور متعلقه جسمانی جسم را اعتبار است نه روح را و آنحضرت باتفاق ارباب ظاهر و باطن زنده است صلی اللہ علیہ وسلم بجز نقل مکانے دیگر تعبیر از رفتن وی صلی اللہ

علیہ وسلم روا نیست و ملاقات زوجی کہ تعلق بجواب دارد خصوصاً
بہمہ مرد کا نسبت باستماع این کلام ہدایت انجام حضرت ایشان از جمیع
دست داد گویا از خود رفتند و عرض کردند آیا درین زمانہ ہم امر
ممکن الوقوع است بالخصوص بہ بیشینیان بود آنحضرت مد ظلہ فرمود
یا تعجب درین زمانہ ہم ممکن است ہنوز آن ابر رحمت
درفشان است اگر شما ہم خواہید ممکن است و پیشینیان نوا
اہم محال نیست چون این مژدۂ جانبخش بگوش دل شنیدند
آتش عشق نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در کانون سینہ مکنون
بود یکبار مشتعل گردید و جان و دل را در سوز و گداز آورد خواستند
کہ داخل ملازمان آنحضرت شوند اما بلحاظ حقوق بندگی کہ بجناب
حضرت خواجہ داشتند یک بیک جرأت برین کار نیافتند با ستمزاج
حضرت خواجہ رحمۃ معروضہ فکر کردہ عریضہ فرستادند مشتمل برین
کہ بہ استاذی حضرت مولانا سید محمد وارث دامت
برکاتہ و عنایاتہ رونمود در ذکر مشرف شدن از جمال جہان
آرای رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنان چنین ارشاد فرمودند
چون غلام زادہ در باب فقر دخلی نیست کہ از آن فرق در میان
حق و باطل و صدق و کذب تواند کرد ہر چند تمنای این معنی
در سویدای این کاہ بار حد زیادہ داشت لیکن بسبب اشتر مہ
حضور عالی تو در نیافت حال حضرت استاذی جرأۃ برشوع آوردہ

نیافت درین باب ہرچہ ملازمان حضور را یما ئے فرمایند بعمل آوردہ شود حضرت خواجہ رضؓ بعد ملاحظہ عریضہ بجوالش شمد نیز قلم را در میدان ہدایت جولان داد و بنشمیت عریضۂ ایشان بور و دل را مسرور فرمود حسب درخواست ایشان قاصد دریافت حال مولوی صاحب این فقیر شدہ بود نزد فقیر آنست کہ ہر قدر کہ او شان گفتہ اند و مدعی آنند رشحہ ایست از دریائے کمال شان و قطرہ ایست از سحاب درفشان آنصاحب عرفان نائب خاص رسول خدا ست و ہم رسولنا صادق در اقوال خود یکتائے زمانہ در احوال خود بر روئے زمین از قاف تا قاف شرقاً و غرباً جنوباً و شمالاً نظیر خود ندارد اخذ طریق بے تامل باید کرد فرزندان آنکہ بقوت بازوئے خود دولتے بدست آرد و ورنہ میراث پدری ہر کسے را میسر است مشعر بدین معنے کہ دولت باطنی کہ ما داریم میراث شما ایشان است ہر وقتیکہ خواہند بگیرند تکلفی ندارد و دولت باطنی کہ حضرت مولانا رسول نما دارند میراث ایشان نیست اگر بحصول وے کمر ہمت بندند و بدست آرند نزد ارباب طلب اعتنائے دارد تاج العارفین رضؓ بمجرد مطالعہ سرفراز نامہ کہ بوی حصول مطلوب و وصول مقصود از ان بمشام جان میرسید و دل و دماغ را معطر میگردانید بے اختیار شاداں شاداں بہ بارگاہ عالی حضرت مولانا رسولنما رضؓ حاضر آمدہ مکتوب

تشریف حضرت خواجه رض بجنسه در نظر کیمیا اثر گذرانید حضرت
ملاحظه فرموده به زبان حق بیان آورد که چون شاه صاحب محبوب
رب العالمین اند هرچه خواهند فرمایند کرا مجال که بر خلاف ایشان
دم زند و بجز متابعت بر خلاف برود و لطف درین سخن فهمایند
آنست که قبل ازین کسی را اطلاع نبود که حضرت مولانا
بخطاب رسولنما و حضرت خواجه بخطاب محبوب رب العالمین موسوم
ممتاز اند چنانچه سابق ذکر آن بتفصیل گفته شده القصه تا چهار پنج
ماهے حضرت خواجه رض رجوع بطریقه وارثیه ویسیه آورده و حضرت
مولانا رسولنما را بس اهتمام بر تربیت حضرت ایشان بود و کوکب
همت لامع که بر اوج آسمان رفعت و کمال طالع بود هر روز بلکه
هر ساعت از ترقی باطن نور رخش منیر میشد که از معاصران ارباب
بصیرت را چشم خیره میشد هر شغلی و ذکری و فکری که آن عالیجناب
می یافتند در صد کیمیا اثرات بدست می آوردند و طی مراتب
معارف می کردند تا آنکه روزی حضرت مولانا رسولنما رض
برین رهروی و ترقی ایشان باستعجاب بر زبان مبارک آوردند
آیا شیخ زمان خواهی شد که اینقدر باستعجال تمام ترقی میشود
چون باز عادات آنحضرت بود که احتیاطاً عن الکذب و احترازاً
عن اللغو سخنی بی محابا هم بر زبان حق ترجمان نیاوردندی
تغیری بر بشرهٔ مبارک آمد و ترددی بخاطر اشرف ناه یافت

که سخنے بر زبان سنے دریافت حال آوردم ساعتی بتفکر سر بمراقبه فرو آورد حق تعالی از فضل خود باب انکشاف بر روی وے رح مفتوح گردانید و مژده حصول مقصود همچنان که بر زبان مبارک رفته بود بگوش دل رسانید که چون دو مو شود بر مسند شیخ الزمانی نشینند و کامیاب گردد و بخطاب شیخ الزمان سرفرازی یابد بر رخسار مبارک اثر بهجت طاری شد فرمود الحمد لله سخنے بے تامل بر زبان آمده بود هر چند در محل استجابت هر کسے را از عادات کلام است اما حق تعالی که حافظ حقیقی است درین محل تعجب هم از لغو و کذب صیانت نمود و بوقوع آن امر وعده فرمود در عرصه هفت سال از تکمیل طریقه وارثیه و سیه قادریه ممتاز گردیدند و فراغت یافتند و سیر مقامات شتافتند و بعمر بست و چار سالگی از تکمیل علوم شرعی درسی و معارف باطنی فراغ کلی دست داد به تشریف خرقه خلافت و مثال طریقت کامیاب شده مجاز به هدایت خلق گردیدند و رخصت وطن حاصل ساختند و در زاویه عزلت نشستند و داد توکل دادند در قلیل عرصه ارشاد نامه آنحضرت رض بنام نامی الیشان از شهر بنارس شرف ورود فرمود از کمال لطف و عنایت رقم فرموده بودند تردد خاطر برائے آن فرزند بیشتر می بود فلان شب که در خلوت مشغول باوراد و وظایف بودم ده کس مردان حاضر آمدند بصورت پارسا انوار سعادت

از رسیدن مصر فیاضی آنها بسا لطف و لامع پیام سلام گفتند و مبارکباد
نمودند پرسیدم کیا شید و این مبارکباد چیست ظاهر ساختند
ما ملک هستیم جهت استقامت و ثبات نقشبندیه شیخ الزمان شاه محمد
حبیب الله قادری مامور شده بودیم و الحال بعد فراغ کار مقام
خود میرویم خواستیم مبارکباد و اطلاع حال سرفع تعلق خاطر اینجناب
نیز کرده رویم چون این بلند بر ایشان برالیم و فالا میرویم بآن فرزند هم مبارکباد
مبارکباد والحمد لله علی احسانه مولف کتاب میگوید این
کمینه بارگاه هم زیارت مکتوب شریف کرده است و از انجا که
بازیافت نشد آمد و عبارتش محفوظ نه لاجرم مضمونش بقید قلم آورده
نقل است روزی حضرت محمد مخدوم عالم قدس سره
بحضور حضرت مولانا رسولنما رضی عرض کردند که ما هر دو کسان یعنی
ما و شیخ الزمان تاج العارفین را یکبار ذکار و اشغال ارشاد
میشود و در محنت و ریاضت هم فرقی نیست اما او خانزاد را
ترقی باطن روز بروز افزونست و حضرات آنجا بقدر ما در کار خود
درمانده می باشیم آنحضرت رض فرمود قلب او شان در میان
دو نور افتاده است یکی نور قلب من و دیگر نور قلب خواجه
عماد الدین قلندر که بهر لحظه محیط قلب ایشان است بهمین جهت
ترقی بلندتر میشود و محیط قلب شما یک نور من است اما نظر
همه دار بدکار شما بند نخواهد ماند نقل است روزی قلندر

خلوتخانه با حضرت مولانا رسول‌نما رض حلقه یاران کاملین بود حضرت
تاج العارفین را حالتی پیدا شد که دران حالت از خود رفته سر
بر زمین میزدند و بر میداشتند آنحضرت که سر مراقبه بود با نکشاف
حال ایشان سر برداشت فوراً تکیه پیش سر ایشان گذاشت
وقت برخاست مجلس هم دران حال گذاشته بخانقاه تشریف
آورد بعد نصف شب حضرت ایشان را افاقه آمد میفرمود شیخ العالمین
نقلاً عن تاج العارفین رض که اگر حضرت مولانا رسول‌نما رض تکیه
عنایت نمیفرمود سر پاش پاش میشد و جانبری ممکن نبود
نقل است میفرمود شیخ العالمین رض در ذکر مجاهده و ریاضت
حضرت ایشان در کسب علوم که چون در ایام طالب علمی از
غلبه خواب خللی در مطالعه کتب واقع میشد موی سر مبارک
دراز کرده وقت غلبه خواب از رسنی بسته آن رسن را
از سقف خانه محکم بستی و زیر فرش سنگ ریزه ها گسترانیدی
و بران نشستی و تقلیل غذا آنقدر کرده بود که در مطبخ حضرت مولانا
رسول‌نما رض دران هنگام بسبب قلت فتوح و کثرت یاران و طلبا
یک آثار آرد گندم شصت نان تنک میکردند و سه نان تنک
بهر کس می بخشیدند اکثر طلبا که متحمل گرسنگی نبودند بجاهای دیگر
هم جاگیر خود مقرر کرده بودند و حضرت ایشان در [illegible] نان تنک
هم یک نان به سقائی خانقاه و یک نان بجا کرده به تقسیم فرمودی

و یک نان قوت خود نبات حتے داد باین قلت غذا کسانبودے
که شب بفاقه بسر کردے و هر یک نان ضعیفه صبح درمیان
سقائی و خاکروب تقسیم نمودے و آنحضرت را بنسبت تالیفها
معاملتے و شفقتے که بود نبینند و بغیرت بیشتر و سرمولد فرزند
جعلی فرق نیز نمود نقل است روزے آنحضرت رسول نما
حضرت ایشان را فرمود که مفارقت شما بس شاق می نماید خوش
بودے که توطن به همین شهر اختیار میکردے حضرت ایشان
عرض کردند که غلام بجز اقارب و احباب در وطن تعلق یک حبه
معاش هم ندارد اینجا و آنجا در عمر بسری برابر است اما اولاد را
در توطن این شهر قباحت است اگر اینجا تاهل کنیم اولاد ما را
شرفاے این دیار بنظر حقارت و بیگانگی نگرند و در وطن خویش اگر نه
گویند حال پدرش معلوم نیست و اقارب وطن گویند حال مادرش
معلوم نیست و اگر این وطن تاهل کرده درین شهر مقیم شویم بیدنیا
این طفلان مهمان در بیگانگی کوشند و استطاعت نقد نیست که انها به وطن
خود روند یا بیگانگان خود پیوندند و هر جا غریب اجنبی بنظر آید
آنحضرت تامل کرده فرموده است گفتی و بهم انکار عنایت آنحضرت به اهل و عیال
خود به حضرت ایشان حضور کنانیده بود و اهل دختران آنحضرت هم بلا فرق
با حضرت ایشان نسبت پسری و برادری حقیقی میدانستند اما حضرت
ایشان انها با حفظ آداب آن قصد بود که گاه نشستند و آن مخدومات

عالم نہ نشستند بجز آنکہ دست بستہ ایستادہ می ماندند و با مرید
حکم می یافتند بجا می آوردند ہر چند اجازت بہ نشستن میشد لیکن
ہمین عرض میکردند غلام را مولا اگر بفرزندی خواند و بفرزندے
گیرد از غلامی بدر آمدن نتواند آیا از حد خود نیکو می شناسد غلام
آخر غلام است و مولا مولے است چہ طاقت کہ با مولی ہمسرے
جوید و با وسے نشیند ازین گستاخی معاف دارند مارا بہ ازین
دولتے دیگر نباشد کہ کمر اطاعت بستہ و طوق بندگی در گردن
انداختہ بامتثال حکم ایستادہ باشیم و بجان و دل در انجام وی کوشیم
و گاہے رو برو نہ نشستند و نیز از آنحضرت رضہ چون رخصت
وطن گرفتے در شہر بنارس از پاس ادب ہرگز سوار نہ شدی
الا بعد عبور دریای گنگ و ہرگاہ از وطن بعزیمت زیارت
وی رضی اللہ عنہ رہ گراسے شہر مذکور شدسے پیادہ قصد
نمودسے و سوار رفتن سوء ادب داشتے و آنحضرت رضہ را برین
عادات و رعایت ایشان اطلاع نبود تا آنکہ شوق دیدار
مغلوب الحال کرد ہمت بکار بستہ مسافت دہ روزہ را بسہ روز
طی فرمودہ بدولت پابوس فائز گردید از غایت ماندگے
راہ وقت شب تب محرق آمد و بے افاقہ کرد آنحضرت رضہ را نہایت
تشویش بخاطر اشرف راہ یافت از کسے سبب آن تفحص فرمود
عرض کرد اثر حرارت راہ است کہ عرصہ دہ روزہ را بسہ روز

چشم و دل بآن حال ساخته و هم در اوایل ایام توکل القیاض
ظاهر حضرت تاج العارفین را بسیار بوده عریضه متضمن احوال خود
بحضور آنحضرت رح فرستاد ارشادنامه بجوابش نزول اجلال
فرمود و مضمونش سراپا از تسلی و تشفی مملو بود که اینجا هم از فقر ظاهر
حال چنین است صبر کنند قریب ایام حق تعالی فتح باب ظاهر هم
خواهد کرد و این مصرع مرقوم بود ع که آن بهر کسی تا این خاص
از برای مجیب * کشود ظاهر بهر کسی است و فقر ظاهر هم
برای شما است و مخصوص بشما ارشادنامه هذا را نیز زیارت
کرده ایم والحمد لله علی احسانه نقل است میفرمود شیخ العالم
در ایام کسب سلوک حضرت ایشان روزی قبایل حضرت
مولانا رسولنما رض از شهر غازی پور بشهر بنارس می آمدند
چون از شهر رسیدند بعبور دریای گنگ سوار کشتی شدند
هنوز کشتی بساحل نرسیده بود که از تلاطم امواج و جوش
آب در مهلکه عظیم افتاده شود و نزدیک بود که اهل سفینه مایند
شد و ساکنان سواحل را دست تاسف بر سر رسید خلقی
از تماشائیان جمع آمدند و هیچ کسی چاره کار نمیدید برادر
بزرگ آنحضرت رسولنما رض سید فضل قدس سره که بر کناره
دریا جهت فرود آوردن آل و عیال از سفینه تشریف میداشتند
از معاینه این حال بس سراسیمه و شکسته بال تیز تیز بحضور عا

آنحضرت حاضرآمده فریاد کردند و دادرسی خواستند که وقت دستگیری و فریادرسی است ورنه تمامی ناموس تلف میشود و غرق میگردد و کشتی در تہلکہ عظیم افتاد آنحضرت را بادراک این حال بس تشویش دست داد و فرمود که شاہ صاحب از ورد مطالعہ فرمایند اشارہ بحضرت تاج العارفین فرمود شاہ فضل قدس سرہ چون بس متردد بودند با وجود رابطہ بیعت و ارادت کہ بجناب آنحضرت رو داشتند بی باکانہ گفتند کہ من بحضور عرض میکنم و از حضور شاہ صاحب فرستادہ میشوم آنحضرت فرمود ما ہم دعا میکنم ہرچہ میگویم بران عمل فرمایند ناچار با دل شکستہ بحجرہ تاج العارفین در آمدند و بیان حال کردند حضرت عالیشان در ان وقت مطالعہ کتابے میکرد گفت زود تشریف برند کہ فورًا رسیدیم شاہ فضل قدس سرہ دوان دوان بسوے دریا روان شدند چون بکنارہ دریا رسیدند دیدند کہ تاج العارفین لنگ بستہ در میان طلاطم سفینہ را از ہر دو دست بقوت تمام گرفتہ اند کہ از تہلکہ غرق نجات یافتہ و از دور باز ماندہ حضرت رحیمان ہر دو دست گرفتہ گویا بر دست بر داشتہ بر ساحل رسانیدہ و غائب شدند مطلق لیکن شاہ فضل قدس سرہ درین معاینہ منفرد نبودند بلکہ تمام تماشائیان کہ بر کنارہ دریا بودند و اہل سفینہ ہمہ مشاہدہ کردند و چہ سے وقتے بہر خاص و عام بود کہ طرفہ

ماجرای شگرف پیش آمد و این حیران که بودنه ما یان وبی آگاهی
درین شهر ندیدیم نه برآمدن رفت وی اطلاع یافتیم همین که کشتی
غرق میشد و آب از هر طرف میگرفت یا دفعتاً از دستگیری آن مرد غیب
برکناره رسید هر کسی را از استعجاب تمام سخنی بر زبان بود و شاه
فضل قدس سره خود در تحیر که ما از ایشان پیشتر روانه شدیم و لیس
تیز تیز آمدیم در اثنای راه هم ندیدیم و نیافتیم باز اینجا در اهتمام
نجات کشتی بسیار دیدیم مگر از طاقت تصرف ایشان مطلع نبودیم
امروز معلوم شد و قبایل را گرفته بخیریت تمام داخل دولت سرا
گردیدند و باطلاع ماجرا اول بحجرۀ تاج العارفین آمدند دیدند
که همچنان بر دستور اول در مطالعۀ کتاب است مگر یک لنگ
تر در آفتاب انداخته است که خشک شود و لنگ دیگر بسته باز از آنجا
بحضور مولانا رسولنما رح حاضر آمده مفصل احوال بعرض بیان آوردند
آنحضرت فرمود صاحب در آن وقت از تشویش خاطر بر سخن من آزرده شدید و
حال آنکه از مراتب شاه صاحب واقف نبودید او شان برابر
من اند از آن روز شاه فضل صاحب بس ملاحظه آداب حضرت ایشان
میداشتند نقل است روزے حضرت ایشان و مخدوم
عالم محمد مخدوم رضی الله تعالی عنهما بحضور اقدس حضرت مولانا
رسولنما رض حاضر بودند از عقب ایمن آن آنحضرت مهاجنی بود که هم
در آن وقت بشرف ملازمت بهره اندوز سعادت بود اتفاقاً

صاحبزادهٔ والا نژاد حضرت ملی میان که سابق احوال ایشان در
ضبط قلم آمد تشریف آوردند چون حالت جذب مستمره داشتند آن جماعتی
که خود را گرو محبت آنحضرت میدانستند و بصورت عقیدت کیشان
می آمدند اراده ناسفته گفتند اینچنین کسی بالیاقت آن نشد که نام حضرت
بالابلند کنند و بر سجادهٔ هدایت نشینند و خلق را براه راست نماید سخن چوں
بر خاطر اقدس ناگوار آمد اشاره بهر دو یاران فرمود ارشاد کرد که فرزند
من ایشانند که تا قیامت نام و نشان من از ایشان ماند نقلست
شیخ العالمین ره میفرمود که روزے آنحضرت رسولنا رهنما تاج العارفین
در ذکر نسبے فرمود در طریقهٔ ما شخصی پیدا شود که بدیع العصر باشد
هر کس از منتسبان آن عرش آستان بانتظار آن گوهر نایاب همه تن
چشم و گوش بود که تا چند خبرش بگوش جان برسد و تا کی چشم را
از دیدار وی نورے و دل را سرورے حاصل آید ناگاه در خانهٔ شیخ
عبد المجید که وابستهٔ دامن دولت تاج العارفین بودند فرزندی
بوجود آمد حضرت ایشان بدیع الزمان نامش کردند چون با شیخ
مذکور بس محبتی داشتم عرض کردم بدیع العصر نام نهاده شود جبر عرض
قبول نشاید مکرر عرض کردم فرمود تو طفل هستی و طفلگی میکنی
مضمونیکه درین سلسله پیدا شود ازین بسی معلوم است اما آن بدیع العصر
موعود دیگرست بنا بمطلق بدیع الزمان نام کردم ما انهمه حکایات
سابق و حال از زبان عجب بیان حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه

عنہ بے واسطہ شنیدہ ام نقل است میفرمود شیخ العالمین رح
روزے از حضرت مولانا رسولنما رض بتاج العارفین رح ارشاد شد
کہ نصاب سیف اللہ قلندرہ بدہند حسب الحکم آغاز کردند ہنوز ایام
نصاب باتمام نرسید و بود کہ کوتوال بلدہ را بے سببی غبار عناد از
طرف آنحضرت برخاستہ و بر دل وی نشستہ کہ عقل و دوربین از فکر
مآلش بصد مرحلہ دور افتادہ افترائی بکار بستہ قریب صد نفر سوار آن
و پیادہ را مسلح و مستعد جنگ بگرفتاری آنحضرت رض فرستادہ و ظاہر
سببی بجز آن نبودہ کہ ہمنشینان خود بارہا شکایت نمودہ کہ ہر کسے
کہ از روسائے شہر چہ علماء و فضلاء و چہ اہل دولت بملاقات ما می آیند
اما ایشان گاہے نہ آمدند نہ از سلامی و پیامی دلشاد کردند و مراد
ازین گرفتاری غیر از سبکی و تذلیل آن والا محترم دیگر نداشت کسے
بجنس این خبر بحضور رسانید کہ مردمان بگرفتاری متعین شدہ
روانہ شدند و عنقریب میرسند تردد و تشویش جمیعی بسیار آمد تاج
العارفین فرمودند بہ نیت دفع معاندان و رفع شر و را ایشان سیف اللہ
ہمین وقت خوانید حضرت ایشان عرض داشتند کہ ہنوز ایام
نصاب باقی است از بہر چیست چگونہ خواندہ شود عرض وی
خلاف رای مہر ضیا ہی گردید و بمعرض قبول نرسید و باندک
خشونت فرمودند شما را ازین چہ کار ہر چہ میگویم بران عمل کنند حضرت
ایشان فی الفور امتثالا للامر وضو کردہ بر مصلا نشستند و خواندن

اتحاد کردند و آنحضرت بدم یک شیره قلم کا ذره که بر زمین افتاده بود
بیرون شش نیمه بیرون در رشا القاه آمد و ایستاده هنوز ساعتی نگذشته بود
که سواران و پیادگان تیر و بیجان نمودند چند آنحضرت از شیره قلم یکبار بسوی
آنها اشاره کرده فرمود آنچه خدا داند که درین اشاره چه اسرار بود
آنها چه دیدند دفعه با این اضطراب بگریختند که هوش و دستار و سلاح
هم نماند پیاده رو دستار و شیر و شمشیر انداخته و گذاشته و کسی از
اسپ بر زمین افتاده هزار رو بفرار آوردند گویی که در جنگ عظیم
هزیمتی خورده هنوز که قوال رفته سرگذشت خود را بیان کردند آن
شقی از [illegible] مستفسر شد که چه دیدید که ترسان و هراسان رو بفرار آوردید
هر کسی با خاده شیره قلم نظاره میکرد و میگفت دیگر ندانم که بر راکب و
مرکب چه گذشت سامعین با تحیر گرفت آن اهل رسیده خواست
که بار دیگر تتی چند دیگر فرستد خویشان و صواب اندیشان وی بالاتفاق
و گفتند که او مرد فقیر است عداوت با وی سراسر ضلالت است
و در دین و دنیا خسارت می بینی که بیک اشاره کار سواران
و پیادگان تمام ساخت بار دیگر ندانم که سرانجام کار به چه شود
مبادا آفتی رسد که جان بردن بار و می دشوار نماید بهتر آن است که
ترک این سودا کنی و بتواضع و مدارا و آشتی پیش آیی سخن [illegible]
چو زور می نتوان کرد لازم است + با همت یا ورد آن بضرورت
فرو بینی + مصلاح آن نیکو دانسته ترک آن عزم کرد ابا و فراغ شغلدست

ازسے کہ بر پیشانی خود داشت نگذاشت کہ غبار عناد از
دل وی برخیزد و از آب رحمت فرونشیند تا آنکہ ہر روز در کار خود
بجز خسارت سودی و بہبودے نمیدید نقصان می‌فزود و خانہ
بربادی روحی میفزود آخر کارش بہلاکت انجامید خانہ اش آشیانہ
بوم شد کسی از نسل وی باقی نماند کہ در دنیا یادگاری ماندی مگر
ہمین حکایت وی و حضرت تاج العارفین بیشتر فرمودی کہ گاہی
از ما آنحضرت را سر مو ملالے نرسیدہ مگر در ین امر کہ آنروز در
امتثال حکم عالی بخیال ناتمامی نصاب اندک ایستادگی از ما بوقوع
آمدہ بود چون این حکایت مبتنی بر عنایت آنحضرت رض بہ نسبت تاج العارفین
بودہ کہ گاہے از حضرت ایشان خلاف آنحضرت بوقوع نہ آمدہ
و ہمیشہ مورد الطاف بودند در تذکرۂ ایشان آوردہ شد و رنہ
مناسب آن بود کہ در ذکر حضرت مولانا رسولنما می آوردم و
سابق ازین در حکایات آنحضرت اشعار کردہ ام کہ بعضی تصرف
آنحضرت در ذکر یاران وی رض گفتہ آید و ہم میفرمود شیخ العالمین
چون حضرت تاج العارفین را رض عزیمت توکل متمکن قلب شریف
گردید رجوع بحضرات عالیات باستخارہ کردند از جناب مستطاب
امام ہمام سید کونین نور دیدۂ رسول الثقلین حضرت امام حسن
مجتبیٰ اعلی جدہ و علیہ السلام بشارت ضمانت کفاف و ما یحتاج
یافتند ارشاد شد کہ بر جادۂ توکل قدم استوار دارید ما ضامن

بخانۂ ما رسیده دانستم که بخبت خوابیده ما بیدار شد و دولت یار
امیدوارم که چیزے ارشاد شود تا بذریعۂ آن روی مقصود بینم
عرضش بمعرض قبول درآمد و شغلی یا وارشاد فرمودند باز بعرض
پرداخت اگر واردات رو نماید چه کنم وحضور را کجا یابم فرمودند ازینجا
شهر بنارس قریب است عرض حال بذریعۂ عریضه بحضور پیر ما
حضرت شیخنا مولانا محمد وارث رسول نما کرده باشی چنانچه بعد چند
ایام که عریضۂ وی بحضور اقدس حضرت مولانا رض شرف قبول یافته
پس تعجب لاحق حال بندگان عالی گردید که آثار و ثمرات طریقۂ
ما نوشته است و از ما ملاقات هم ندارد و نه از یاری ذکر ایمعنی
درمیان آمده چون تاج العارفین رض باز بتشریف خدمت سراپا
افادت حاضر شدند آن عریضه بملاحظۂ حضرت الیشان عنایت
شد عرض کردند که غلام را اتفاق گذر از انسو گردیده بود چیزے
طلب کرد و گفت که باز عرض حال کجا کنم گفتم عرضی بحضور اقدس
کرده باش که شهر بنارس ازینجا قریب است بنابران احوال خود
مندرج عریضه ساخته بحضور ارسال داشته است نقل است
روزے در اثنای راه اتفاق شب باشی بسرای مسافران شد
و چند ساعت قبل مردے هم دران سرای فرود آمده بود
چون چشم دوربین وی بر روی مبارک حضرت تاج العارفین افتاد
فی الفور یک جای نماز مکلف و مبلغ پنج روپیه نقد نذر آورد حضرت ایشان

ایشان بسبب این نیازمندی و عقیدت تیشی باز پسی رسید تلذ
عرض کرده در شکلی صحبت ایشان بوده ام نذر کردم که حق تعالی اگر بکو
آسان کند اینقدر بحضرت دوستی الله دوستان ایشان نذر گذرانم
بحیلة الدعوات بسبب نذر او را بالطبع آورده بنا بر این الفاظ نذر که بوسیله
همراه داشتم کردم امیدوار قبولم حضرت ایشان فرمودند چون آن الفاظ
آن شعر و لایتی است چگونه معلوم شد که ما این نذر وارا نیم گفتم
این الفاظ خود است که ما را در ولایت حضور رسیده و صلی
نمانده این بغیر عبور از نی غیر ولی را ممکن نیست نقل است روزی
مخبرے جوگی که غم بخش نام مشهور به بهانی بی با ستنی چند از
یاران و معتقدان بحضور تاج العارفین قدس آمده و خلوت کرده گفت
که از وے سکنان فلان کوه ام پیر من وقت مرگ فرمود که ما درین جهان
فانی شیپوم و هنوز کار تو تا تمام مانده اگر اتمام کار منظور داری حسب
که بعد من مجاور شهر عظیم آباد پتنه اختیار کنی و مسافت چند کروه جانب
مغرب آنجا قصبه ایست معروف و مشهور به قصبه پهلواری آنجا
بزرگے هست بس کامل نیاز و مرجوع آدمی اگر او ترا مقصود رساند
پرسیدم از شما ملاقات دارد فرمود درین عالم تا ما را اتفاق جامعیت
نشده ما و را در ان مقام دیده ام و ملاقات کرده لیکن چون در آن عالم
بود در آن مقام تاج سر اولیا بچشم خود میدانست بر وی عرض
کنی که فایده یکم تصدیق تر الحال بعد فراغ کار رفتم و

حسب وصیت حاضر خدمت سراپا افادت شده ام امید وارم
که بدستگیری حضور کامیاب گردم حضرت ایشان پرسیدند بالفعل
کدام شغل و فکر میداری آن فقیر در مانده حال انچه ذکر و فکر ملت
خود میداشت بمعرض بیان آورد همان فکر راند کی تغیر و تبدیل
فرموده بمداومت ارشاد کردند وقت رخصت باز عرض کرد که عزم
بران دارم که در فلان جنگل که بدامن فلان کوه واقع است
رفته عزلت دوازده ساله گزینم اگر زندگی وفا کرد بار دگر
سعادت پابوسی حاصل خواهم ساخت و رخصت شد چون بقصبه
علی گنج سوان رسید بعضی متوسلان حضرت ایشان که دران
قصبه بودند به نظر لباس فقر وے بملاقات رفتند همه ماجرا در
بیان آمد ایشان پرسیدند که شیخ ما حضرت تاج العارفین
کدام چیز ارشاد فرمود یکبار سرجوش گردید و چشمهایش سرخ
و نمناک و گفت ظاهر کنم انچه حضرت بما هدایت فرموده برخاست
و گفت حضرت فرمودند که لا اله الا الله محمد رسول الله
و مستانه دور کرد و چرخ زد و بر زمین افتاد معتقدانش که همراه
بودند با دلشکستگی و خاطر افسردگی گفتند مگر مسلمان شدے
و طریقهٔ خود گذاشتے گفت مسلمانی و کافرے ندانم الا هر چه
هست همین است سخن راست میگویم و باز برخاست و
کلمهٔ توحید بر زبان راند و به رقص آمد گوئی دیوانه ایست از خود رفته

و بخدا پیوسته و از انجا رخصت شد نقل است شخصی را
آسیب دیوی بی‌حضرت بود بسیار ادعیه و طلسم بکار برده سودی
نبخشید چون مایوس تمام از هر سو آمد رجوع بحضرت تاج العارفین
آورد فرمودند بعد اشراق هر گاه ما مشغول میشویم هر روز همان وقت
حاضر شو آسیب زده حسب امر عالی شد روز متواتر بر وقت معمول
حاضر شده تا فراغ اوراد مقابل آنحضرت رض می‌نشست چون
در اثر دیو تخفیفی یافت از روز چهارم ترک معمول خود کرد لیکن
از ان روز باز در عمر وی گاهی آن حرکت و دیو دیده نشد مگر در
خانه او فسادی برپا بود حضرت ایشان فرمودند اگر چند
روز مداومت بر حاضر شدن وقت معمول میداشت بهر
مکان و خانه که میرفت از ان مکان اجنه و خبایث میگریختند
خانه او هم که می پرسید با این معاینه اثر چنین ارشاد چون بی‌ثبات
رهزن ثبات گاهی اتفاق حاضر شدن وقت اوراد وی را
نه افتاد امروز و فردا بر اراده گذشت خاکسار هم و برادرانم
بسی سال دیده و درین عرصه گاهی گزند خفیفی هم بانها رسید
تا آنکه ازین عالم رخت حیات بربست و از تا زیبائی تحت حوزه
درین باب اکثر بیان میکرد و تا سعت می نمود نقل است که یار
که در هر کس موهبتی بقدر عمر وی ضایع کرده بود و اراده ملاقات قهرمان
تاج العارفین رض کرد و هر چند میرسد بکار برد راست نیاید

تا روزی رجوع باستخاره کرد موکلان کیمیا بشارت دادند تا حضرت
ایشان اجازت ندهند درست نخواهد آمد که کلید فتح باب کار عالم
درین زمانه بدست وی است ازین متردد و دلشاد بحضور عالی
آمد و عرض حال کرد مقرون اجابت نه شد چون دید که التجا بکار
نه آمد اظهار عقیدت بیعت کرد بآن نیز سرفراز نگردید ناچار باز
راه منت و الحاح پیش گرفت و از حد زیاده التجا می نمود آن زمان
حکم قضا توام چنان نفاذ یافت که ما ترا نسخهٔ کامل می آموزم و اجازت
بدان میدهم هر جا که خواهی درست کنی و خطا نه بینی هر گاه ترا نوبت
به فاقه رسد اذن عام دادم از هر شی که خواهی درست کن
بر هر برگ و شاخ درختان حتی که خاک و سنگ ترا اختیار بخشیدم آن مدهوش
کار گفت امروز مقدور را اوقات بسری دارم و آنحضرت بر تقدیر
به فاقه مجاز میفرمایند فرمود اجازت فیل و اسپ داشتن نمیدهیم
بالاجبار محروم بازگشت و از هر کسی شکایت میکرد که اصل نسخهٔ
کیمیا ایشانرا معلوم است و با چندین منت و الحاح ما رحم نکردند
و ندادند و میفرمود شیخ العالمین که آنحضرت از شیوهٔ مهوسی
بس آزرده خاطر بود سنگ و خوک به نسبت کیمیاگر در نظر کیمیا اثر
وی رضی الله عنه قدری داشت و اگر کسی ازین جنس در آن
خانقاه شدی از کمال شفقت بازا موعظت فرمودی که
شیطانی رسیده است هشیار باش تا در وسوسه وی

هیچ منشغفی وفر موده است که تلاش کیمیا موکل مشغلی بوعلوی اند وهم
موعظت کسان آن ابنا و لیای خدا اند که مالک اصل کیمیا اویشانند
و نا موسانند که طلا و نقره از سهم برگ و هر که خواهند در دست خبایند
و هر که را عطا نمایند با نمی دهند یا در دلشی می بالکنند تا بعنایت
غیبی خواهد رسید و غیر الیقان هر کسیکه درین کار دست انداز
شد و پیرا غیرت الیقان تباه و خراب میگردند و همو کلان هوسے
بربادوار بملک و معاش میسازند و رغبت و هوس بروے
مسلط می نمایند تا با نا بیسے ترکیاب این سو کیمیا ندارد و درایکوے
خرابی مبتلا مانند فوائد این است که مال موشان تباه می نبین چون
یکی یا در آن هفت انفعال میکرد آن شیش دیگر هر کسے با که خواستند
از خاص و عام خلق بکاوش نفس بکرد و نمود و متوجه حال وسے
شده بر تکمیل وسے تمام عمر و ولایت رسانیدند و هم غیر آنها که در دست
هم نکشته اصل کیمیا بدست نیشود اگر را انتقل چند بار داده باشند
آن مس بهمی آید چنانچه مردے تا هفتاد آتش تجربه کرده بود چون
نوبت بعد آتش رسید طلا شد و مس برآمد نقل است
معتمد موشیخ العالمین و دیگر اکابر که اشرف خان کشمیرے
منصوبے میر عبد الغنی پهلواروی علیه الرحمه مبلغ ده هزار روپیه
نقد نزد آنحضرت فرستاد چون میر موصوف پیش نظر آوردند فرمود
را لحسن بریده و نگفا انضاحب سلام ما رسانید و بگوئید تا از تجلی

باشمیائیم و بر ہاشمیان گرفتن زکوٰۃ روا نیست حرام است
پیر معز الیہ متحیر شدہ عرض کردند کہ ذکر و تذکرہ زکوٰۃ ہم نبود مال
زکوٰۃ چگونہ بود بازنہ فرمود واپس بہ بید آنچہ گفتہ ام بدان عمل کنید
ایشان آنہمہ نقد را واپس بردند و بیان حال کردند خان مذکور
پس نادم گردید و گفت در حقیقت چنین بود خواستہ بودم
کہ بر فقراے زمانہ تقسیم کنم چون نام زکوٰۃ مکروہ بود بنا بر اخفا
آن کردہ بودم و از ین حرکت نہایت خجل شدم نقل است
بادشاہ عصر شاہ عالم بادشاہ بزیارت آنحضرت آمد خادمان
بارگاہ باطلاع پرداختند فرمود رخصت است چون بادشاہ
بخلوت شریف حاضر شد بعد ملاقات گفتگوی مناسب وقت
ساعتی درمیان ماند بمقتضای اخلاق در خاطر اشرف آمد کہ بادشاہ
اسلام اولوا الامر است چیزے تواضع کردن مستحسن مینماید کہ شخصے
یکدونہ گلاب نذر آورد چون فصل وی نبود پس نادر روزگار نمود
و حاضران را حیرت افزود آنحضرت ہمہ دونہ بہ بادشاہ عطا فرمود
بادشاہ کہ در فہم و فراست و عقل و کیاست ہم بادشاہ بود بعد رخصت
بارکان دولت گفت کہ متوقع شمشیر و سلاح بودم این گلہا
کہ موسم وے نبود بمن بخشیدند ازین فال گرفتم کہ ملک گیرے
و جہانداری از من رفتہ بگیر دا ما فرزندان کثیر بود آئیند
وفی الحقیقت کہ چنین پیش آمد نقل است قاسم علیخان صوبہ

ودر ایام اوج خود بسبب تحریک بعضی ارکان دولت که از حضرت
تاج العارفین هم عقیدت و نیازمندی تمام میداشتند قدرے
یومیه بطور خرچ خانقاه مقرر کرد که برای خدمت وارد و صادر کفایت
نمی‌نمود راست و پروانه یومیه مع مبلغ سه صد روپیه نقد مشتمل
بر آنکه مبلغ چهار روپیه یومیه جهت خرچ خانقاه آن ولی متوکل مقرر کرده
شد فرستاده با آنکه بعونه مذکور بس صاحب شجاعت بود و ذی
سماحت بود وگویی با حنفی دریا و مرغ هوا از منتقلش تیر رسیده
و در جان خود لرزیده و بجز اطاعت چاره ندیده آنحضرت
بر پشت پروانه جواب ثبت بر در کردی که تسلیم الی الآن مقرر
و معین ما را بند نگردد و کاسه رزق ما را شکسته کرده دیگری
رویم والسلام چون جواب بملاحظه نواب گذشت ساکت ماند
تا آنکه زمانه فتنه و فساد برپا شد و هنگامه فرنگیان رونمود و
نواب در جنگ شکست خورده و هزیمت برداشت و رو بفرار
آورد منزل اول در قصبه ناحیه پیلواری کرده و وقت شب
نزد آنحضرت رفیقی بدر خواست اذن ملاقات فرستاد آنحضرت
التماس ویرا قبول نفرمود و ارشاد نمود که از من سلام رسانی و بگوئی
که احتیاج ملاقات نیست غائبانه داعی بالخیر ام و دعای
غائبانه را در استجابت اثرے است هرچند آن رفیق اشتیاق
نواب بمبالغه عرض ساخت بعرض قبول نیامد ناامید برگشت و

بنواب اطلاع کرد نواب ساعتی بتامل آمد و گفت ای فلان
بیقین دانستم که او ولی خدا است چراکه درین محمصه که میروم هنوز
آنم که از فقرا و امرا هر کسی ملاقات ما غنیمت می شمارد و سرمایهٔ
افتخار خود میداند اما این درویش که انکار مطلق دارد حجت ساطعه
بر ولایت اوست باز بسوی او بشتاب و عرض کن چون رفیقش
حاضر آمد و عرض نمود اشمت جهانتاب سابق یافت نواب باستماع
اینمعنی متحیرانه از لشکریان و دیگر ارکان دولت بر میانه دو کهار سوار
شده آن رفیق را رهبر گرفت و بدر خلوت شریف رسید چون خانهٔ
فقیری بی دروزه دربان دید اندرون خلوت آمد و تحیهٔ سلام بجا آورد
ناچار آنحضرت باخلاق متوجه وی گشت نواب ساعتی
گفت بر کسی اعتقاد ندارم و بر گفته کسی اعتقاد نمی آرم مگر اگر از حضور
حکم شود هنوز از اسباب جنگ هیچ از ان کار رانده مودر آنقدر دارم
که بادنی التفات امداد آنحضرت مخالفان را زیر سم اسپ میکنم و پامال
میکنم آنحضرت که لوح محفوظ پیش نظر داشت بجوابش هیچ نفرمود
بار دیگر ساعتی نواب به تدبیری دیگر عرض مطلب کرد تا آنکه
مزین نقش عالیجاهی و بهادری بود دیده گفت شرم می آید
که با این بهادری و عالیجاهی از تنی چند کار نا آزموده
جنگ نادیده هزیمت برداشته میروم و ملک و جاه بروی میگذارم
آن زمان آنحضرت متبسمانه [illegible] صلی الله علیه وسلم

سخن حق بلا از زبان لطف آمیز ما این عبارت مشحون و مبرهن فرمود
یاران بسیار بسیار سخنها دیده اند و بمراد رسیده اند اما به این کلام
بدارم تا اگر بظهور آید تقصیر هنوز چیزیکه شعر فتح و ظفر باشد مدید
بگفته آید نواب بمعز سخن رسید و رخصت گرفت و یک پالکی
طیاری مبلغ دو هزار روپیه نذر آورد و منظور نشد آخر آنرا بر
دور ما نثار گردانیده بیرون رفت آن پالکی همچنان بیرون در افتاده
ماند و هر کسی از محتاجان و طفلان هر چه میخواست از وے
می برید تا آنکه همه اسباب زر و پرده ها بے و تنی مردمان بلند
بیرون کرده بهم ها با هم به شکل آمد چنانچه بوسیده و زیر پا و زفت القصه
نواب که تقریر بهبود رسید تا سعت میبوزد که این چنین شیر در قلم رو
ما بود و ما از وے غافل بودیم ما این چنین درویش ولی کامل ندیده
بودیم در خدا پرستی و خدا شناسی ما ازین زیاده چه خواهد بود که
امیر هیچ ما مردیرا بجز سخن حق سر مو تملق و چاپلوسی نفرمود اگر
فقیرے دیگر بودے بنظر خوش آمد و امید نفع هزار ها از
سخن فتح و ظفر ما اظهار کردے و ابرام نمودے و وعده ها
فتح و ظفر را موثق و موکد ساختے و این بزرگ را هر گز سر و کار از
خوشی و ناخوشی ما نبود صاف صاف سخن حق بیان فرمود مطلق
مصاحبت و صولت ما و حشمت و وجاهت ما که هنوز پائی اقتدار فلک
میدارم بخاطر نیاورد و بجز خوف حق خوفے نداخت اگر ساحران

از وی مطلع می بودم از شرف ملازمت بیشتر افتخار میکردم نقل است روزے والد شاہ اسحاق ساکن قصبہ شمسے کہ مشہور بہ سہسرام است با جمعی از مریدان در لباس فقر خود را آراستہ و پیراستہ پریشان حال وارد خانقاہ تاج العارفین شدند و بحضور حضرت ایشان عرض کردند غمازان بعرض نواب صولت مآب قاسم علی خان خواندن سیفی ما بروی رسانیدہ اند و برگشتہ جاسوسان چندانکہ آن ستم پیشہ اعتماد سے دارد بر خلق ظاہر است گویا حکم وحی دارد کہ انکار در مقابل وے اعتبار ندارد گرفتار سبب روم و سببش بجز آن نیست کہ این بدطینتان و فتنہ جویان از من مبلغی وافر طلب داشتند چون مقدور آن نداشتم عذر در میان آوردم ندانم اکنون نوبت بقتل ما میرسد یا بحبس دائمی میمیریم بہزار منت پیادگان و سپاہیان رخصت ملاقات دادہ اند کہ بحضور رسیدہ ایم حالا بر سر ذرا میبردم راہ چارہ و تدبیر مسدود است الا این قدر میدانیم کہ در بیشہ و نیستان شیری است و شغال و روباہ اولش خواران وی ہزار در ہزار ما ہمہ رو با ہیم عزت و آبروے ما در حمایت چون تو شیرے است ہر چند رسوا سے خاندان مقدم لیکن لباس فقرا و دلق مردان در بر دارم اگر ما سزاوار کرم نیستم بارے پاس لباس مردان ضرور است وقت داد رسی است سو

این جمله ماندہ کافر مباد + خواهش رخصت کرد حکم داد و داد بهادر
که حضرت ایشان تمام حال جبر و سیاست نواب معلوم بود و از اهل
عقیدت و نیز رضی الله تعالی عنه آن بود که اضطراب کسی دیدن
نمی توانست بحکم آمد ز بود خاطر جمع باید رفتن امر تا جا رسی
است اما وقت مقابله نواب صورت این فقیر را جانب راست
خود خیال داشته باشند ان شاء الله تعالی بخیر خواهد شد شاه صاحب
مژده عافیت و آثار عنایت و حمایت یافته رخصت گرفتند چون
بدربار سیاست آثار نواب حاضر آمدند سرهنگان فتنه انگیز
بعرض پرداختند که فلان سیفی شان حاضر آمد حکم داد رو برو
ما آوردند چون بمقابله رسیدند بمجرد افتادن نظر بر روی ایشان
رعب و انبساط در چهره سیفی بجوان نسبت غلط کسی ظاهر کرد
و افترای ناحق برین فقیر بسته و ایشان را قریب خود خوانده بسیار
احترام کرد و باعزاز تمام بنشاند و سرمایه از عطیه خود بهره شان
داده رخصت کرد بعد ازین مع منصب لشکرگذاری حاضر مستسکی بار
آقا دست آنحضرت رسیدند مفصل حال عرض داشتند نقل است
طرفه نسخه شریف توهم از وسوسه شیطانی و خشیت الهی اکثر
دام نفس بهانه یقین گردیده و به زنا مبتلا شدند و در اول کار تحمل
نوبت رسید چون شب برادران را از استماع این معنی حسد
بر آمد و آمد فکری اندیشیدند که تا تمام این عمل ظاهر شود خود

بر خاک مذلت ریزند کہ جای انکارش نماند زن بیچارہ بفراست دریافت و در نجات خود بجز انکار چارہ ندید اظہار مرض کرد تا باشد کہ درین عرصہ معالجہ حق تعالی از کرم خود چارۂ ما کند و این گناہ ما در گذرد آخر در حیلہ و حوالہ ہفت ماہ بسر کرد و از ہر جنس تدبیر میکرد و بر انکار اصرار داشت و آبستن را بمرض از حرب زبانی میکرد در ہشتم ماہ بخویشان خود گفت کہ درین کور دہ دایۂ حاذق و طبیبی کامل میسر نیست میخواہم کہ بشہر عظیم آباد روم و معالجہ پردازم اقارب و احباب با خود ہا تجویز آن کردند کہ رخصت مناسب است اگر فی الحقیقت آبستن ہست الحال کہ ماہ ہشتم است اسقاط وی ممکن نیست بلکہ در معالجہ اسقاط ہلاکت یقین است و اگر باین حیلہ عزم جلای وطن دارد آنہم مضایقہ نیست در ہر دو صورت مقصود ما حاصل است کہ ننگ و ناموس از میان برخاست و مایان از قتل وی کہ مآلش قصاص است باز ماندیم و در صورت مرض بر تقدیر صحت آبروی بخشی از خداست اجازت دادند آن زن کنیزکی کہ در لغش الایام پرستار وی بود و محرم اسرار وی ہمراہ گرفت و بشہر مذکور آمد و دایہ کہ درین فن شہرتی داشت بہر اسقاط حمل طلب کرد ہر دایہ کہ میدید آبا رمی آورد و میگفت کہ قرب ایام ولادت ارادۂ اسقاط عین ہلاک است ما دست انداز شدن نتوانیم چون بیچارہ آفت زدہ راہ نجات نیافت در قصبۂ ناجیہ پھلواری کہ مشہور مسکن

درویشان است بر حال بتربیت حمل بود دعیه حضور شیخ العالم فیض
ما رسید و مضمون این شعر ادا کرده تا بدین در بیت حضرت
تو جا آمده ایم + از بید مادقتا بجا به بنیاد آمده ایم + تیر تقصیر و راست
ابر خطا جوی بباید که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم + و مفصل عرض
حال خود کرد که از شنیدن آن گرفتار این بلا شده ایم و حوالیان بها
رفتیم دست بقبضه شمشیر دارند و با جمله مرض صحبت تدبیر تا اینجا آمده
ایم ما لیا بتصدیق توبه میکنم که اگر حق تعالی که قادر مطلق است با جمله
حضور عفو جرم ما کند و آبرو بخشی فرماید دیگر تا عمر خود مرتکب این
کار نشوم هر چند حمل را ماه هشتم است با دفع آن هر قدر انسان سست
و زار زار بر حال خود بگریست بسیار بسے تا نه گرید کودکی علو گردش
همه بخشایش فی آید همه کوشش + آنحضرت با مریدی بس که آمد فرمود
توبه بدل کردی ان بیچاره عرض کرد که بصدق دل توبه کردم فرمود خاطر
گرد ما خاطر جمع دار که حق تعالی اکرم الاکرمین است عاصیان لکریم
از در خود نمیراند شان طاعت مطیعان سود و بمعصیت دوست
عاصیان زیان و نقصان وے الله غنی عن العالمین یکی
از لطف او ست و نفعی ترکیب فرمود هفت عدد و نوشته عنایت
فرمود که هر روز یکعدد را و سه شب شمار خورده با شیخ الهداد
فرمود خود هم این اصل هفت عدد بگذشته بوی دهند تا شاید ما بجی
با خدا بکار آید زن وقت رخصت مضمون این شعر ادا کرد و حضرت

شد سے اے دستگیر ہر دو جہان دست ما بگیر ۔ و دستم چنان بگیر کہ گویند دستگیر
امانن کہ در عقل و زیرکی گوی سبقت از مردان ربود و بود بخیال
از دیاد عنایت عرض کرد ہنوز چیزے نخوردہ ام میخواہم کہ رو بروے
حضور یک نقش شستہ بخورم اجازت یافت و لعل آورد حضرت
شیخ العالمین رض میفرمود کہ بعد ہفتہ باز آن زن آمد و عرض داشت
کہ در یکہفتہ بلا حرج بالکل تحلیل شد نہ خون آمد نہ اسقاط جنین نہ وضع
حمل نہ ضعف و نقاحت کہ از لوازم اسقاط است گویا ورمی واماے
بود کہ بہ شد و ہر کس از زنان جوان و عجوز کہ میدید ازین ماجرای
شگرف در حیرت می افتاد چون آن زن رخصت وطن گرفت و
بخویشان و ہمسایگان آمیخت زبان طعن بکشاد کہ حالا حمل کجا رفت
نہ از دایہ کار را آزمود چارہ کار خود جستم نہ از طبیبے بعلاج پرداختم
نہ ضعف و ناتوانی کہ از خاصۂ اسقاط است اثرے در وجود من
یافتہ میشود نہ گفتہ بودم کہ این مرض است کسی از آن میان پرسید
اگر مرض بود بکدام علاج صحت پذیر شد گفت در قصبہ پہلوارے
نزد حضرت تاج العارفین رفتم و از مرض شکایت کردم چند عدد
تعویذ عنایت فرمود ہفتہ استعمال وے کردم ہر روز ورم و ریح
تحلیل میگردید تا آنکہ بے رنج و مشقت از فساد و خبث خبایث نجات
یافتم و صحت رو نمود و ہنوز چند عدد تعویذ کہ حاجت بآن نہ افتادہ
موجود دارم بہ بینید ہمہ کسان بسر خجالت و ندامت در پیش و

انداختند وا دیگفت الخون برخون تحت لنند کان آخر بایستی
والا من ایجاد ت بخشید که خون آنها به پیز شگر به عزت و آبروی
کسی چه فی نفسه بهمه یکسان با عتبار آمدند و اقرار به عصمت وی
کردند شیخ العالمین رح میفرمودکه تا این زمان که عمرم به هفتاد سال
برین ماجرا گذشته باشد در جلد قوی تواریخ بسیار به تفحص آن القصر
کردم اما جای وی را نیافتم و نه از کسی شنیدم مگر جنان مستغرق میشود
که درآنوقت محض الهام غیبی بود و آن نقش تا هنوز یاد دارم نقل
است روزی در مجلس حضرت شیخ العالمین رح ذکری در باب
اولیای خدا در میان آمد فرمود ولی را ولی پاسداری میکنند
علی الخصوص مقربان حضرت قدس را از اموات و احیای
اولیا هر کسی به حسب قدر و منزلت ملاحظه عزت وی میدارد
موقوف بر اسلاف و اخلاف نیست و قصه برادر بزرگ خود
شاه عبدالحی قدس سره بیان فرمودکه ایشان را در سیر و سیاحت
بلاد اتفاق به شهر دهلی شاه جهان آباد چند بار شده بود و جهان
شاه عالم بادشاه که محبتی با طایفه درویشان داشت و حسن عقیده
به حضرت ایشان مکرر ملاقات شده بود و مود سے کامل و عقیده
عاشق بخدمت ایشان میداشت و در تعظیم و تکریم ایشان نسبت به
فقرای شهر زیاده تر رعایت می نمود اظهار خلوص بسیار میفرمود
تا آنکه بعد چند یکی واقعه دولت بادشاه به شهر اکبرآباد رفت و

دوران ایام شاه عبدالحی قدس سرہ مقیم وطن بودند باستماع این خبر و بدنسبت شهر دهلی قرب مسافت این شهر از وطن شریف خواستند که بملاقات پادشاه در شهر مذکور روند بعد اجابت تاج العاده تهیهٔ اسباب سفر کردند و راه گرائے شهر اله آباد شدند مسافت سه روزه طی کرده باشند که عرضی شاه خدابخش که یکی از یاران آنحضرت اند رضی الله عنها وعنقریب ذکر شان کرده آید بحضور عالی متضمن منع شاه عبدالحی قدس سرہ از آمدن شهر موصوف رسیده مرقوم بود که کوته بینان از طرف صاحبزادهٔ عالیقدر شاه عبدالحی صاحب عرق حسد در جوش است بنائے فتنه و فساد برپا کرده اند رنگ دربار دگرگون شنیده شده از ارکان تا سرهنگان بارگاه سلطنت باخودها متفق بر آنند که چون ایشان بملاقات پادشاه آیند تا وسع بتذلیل شان سعی بلیغ بکار باید برد هیچ نکم با مجرائیان ادب آموزی کرده می آید با ایشان هم بوقوع آید که سزائے مقربان از انحطاط شان شان هیچ امر صعب تر نیست و تذلیل فقرا بدتر ازین نیست که بجراگاه ایستاده شوند و هم اول اطلاع خبر تشریف شان در تعویق باید انداخت و در بارگاه بهنگام ملاقات باید کنانید تا در تعظیم و توقیر فتورے واقع شود القصه چون عرضی شاه خدابخش بملاحظهٔ عالی گذشت با وجود اکراه خاطر شریف و ملال طبع لطیف از شاه عبدالحی به سبب

بسوی او دوان و باستقبال وی روان اند چون قصد استفاضه شما

باطن کردیم اثرے یافتم که گاہے نیافته بودم منتظر غربت قدوم

برکنارهٔ دریا ایستاده بودم تا آنکه حق تعالی طریقین را بملاقات مسرور

گردانید اما اینک که فکر نیکو کردیم بیقین دانستم که این قرب و کمال

شما نبود که چندین کاملین اسلاف را از قبر جنبش آورد و تا کشتی

حرکت دادا اینهمه محض پاس خاطر پدر بزرگوار شما بود و سال یا شصت

که بست و دو سال است که برکنارهٔ دریا حجرهٔ ساخته عمر بریاضت

شاقه بسر میکنم و صوم دهری بر یک نان خشک جو افطار می سازم

ناگاه اگر رغبت بشیر ینی آمد نیشکر از بازار طلبیدم هفت بار اول

او را بدریا پاک کردم و اندک بگرمی آتش رطوبت وی را خشک نموده

باز بدریا شوئیده دو پاره سه پاره از ان خوردم و از مرد و زن

با کسی درین مدت از مصافحه و معانقه مساس بدست نه هم نساختم

مگر امروز با شما معانقه دست داده باین عزلت و ریاضت بجز

انکشاف عالم ارواح و ملایک دامن مقصود بدستم نه آمد و اثری

از وصول مطلوب معاینه نه شد و از هر اولیاے زنده و مرده

که قصد افاضه نمودم افاضه ندیدم مگر اینک بجناب والد شما که

که قصد استفاضه میکنم اثر افاضت از انسو حی بینم و این اضطرار

معانقه با شما ازین جهت بود که شاید از برکت قدوم چنین مقربی

چارهٔ کار رسیدهٔ ما بظهور آید و ابواب مقصود مفتوح گردد حالا در سید

بهبودی ما بستند و مای با محبت نارسانی ما که بعد چندین محنت
بهم سبی حکا برشد لیکن اکنون التماس دارم که چون مراجعت بلدن
اتفاق گردد و دولت دیدار پدر بزرگوار دست دهد قدمبوسی من
بارسانید و حال مفصل عرض دارید و بگوئید که بهر دوستی که
رسیدم نسبت دیدم اما در دولت شما که قرار دل پریشان و آرام
جان حیران بر آن می یابم و شما با حق تعالی قدر تصرف ید طولی
عطا کرده خواهید چنین جا با مقصود ما رسانید یا حاجی طلب
دانید که از چار روپیه خانقاه افتاده است یا بهم و بذر پیکاین اقتصار
بمقصود ما نه رسیم و بعد ازین ایشان رخصت هجره خود گرفت
و وداع کرد ایشان از آنجا در لشکر بادشاه رسید تد اول باز
شاه خدا بحسن اتفاق ملاقات افتاد و حال بدیشان تسبیح
تشریف رسیده در تامل آمدند که چه باید اگر از بادشاه ملاقات
نا کرده بازروم هم غیر مناسب بلکه شوخی محمول بر نسبکی ماست
و اگر ملاقات کنم گمان خفت و ذلت بیشتر آخر رای صائب
بران قرار گرفت که ملاقات بادشاه ضروراست ورنه دو صورت
مراجعت بوطن سبب ملاقات بداندیشان خبر آمد و رفت ما بطول
بالضرور بتقریب ملال انگیز خواهند رسانید و نتیجه اش بحکم سوء
مزاجی بادشاه که مقصود آنها است دیگر سر نخواهد شد
وآن موجب خیری و دلیری کم ظرفان خواهد بود متوکلا

علی الله مردمی نزد دربانان بادشاه فرستاد که خبر ملاقات ما رسانند
دربانان بمجرد استماع این خبر اطلاع به بادشاه کردند اجازت
آوردند ایشان چون بعزم ملاقات سوار شدند در اثنای راه هر
کسی از ارکان دولت و نقیبان بارگاه سلطنت که از طرف ایشان
غبار عناد میداشت که میدید بی اختیار بزبان عقیدت کیشان
بسوی ایشان میدوید و بنسبت سابق زیاده تر در تعظیم و احترام
شان میکوشید سرهنگان که سرحلقهٔ فتنه انگیزان و سرآمد بداندیشان
بودند چون غلامان بی زر خریده پیش ایشان صف کشیده در
خاطرداری سرگرمی مینمودند گویا هیچ کس را بجز انقیاد سر عناد
نبود تا آنکه نوبت ملاقات بپادشاه رسید بنسبت سابق اضعاف مضاعف
اعزاز و احترام کرد تا زمانیکه دران شهر و لشکر اقامت بود عناد
مخالفان بصورت انقیاد می نمود بعد از چند روز بتقریب رخصت
از بادشاه کرده عازم وطن شدند و بعافیت تمام طی منازل فرموده
بدولت پابوس حضرت تاج العارفین فایز گردیدند و ماجرای
دربار شاهی و موافقت ارکان دولت و ملازمان جان پناهی
و قصهٔ آن پیر مرد پارسا صورت و پیام وی مفصل معروض عرض
آنحضرت رض در آوردند آنحضرت را جواب پیام آن پارسا سکوت
فرمود معلوم نه شد که از ابتدا و یا آخر پیام وی را رسانیدند یا بجهت
ناقر پیام وی حساب عدد و [illegible] و مولف کتاب میگوید که

که هوا تابست درین وقت از چه اگاه و پناه و بسایه درختان کرده اند و بیگانگان
دامن دولت را و رهبر و آن رکاب سعادت را تحمل دشوار می نماید
امیدوارم که بعد قیلوله قصد سوار شدن فرموده آید آنحضرت قبول
نفرمود ایشان زیاده تر مجبور گردیدند پس ناگوار شد و فرمود قیام
امشب بر ما دشوار تر است از صعوبت گرما حق تعالی قادر است
که سایه لطف خود بر سر ما اندازد میر محمد عرض کرد از زیاده که کردن اثر ملال
بر چهره انور یافتند دیگر جرأت عرض ندیدند و آنحضرت سوار
شد میفرمود حضرت شیخ العالمین رض که هنوز سواری آنحضرت
نصف کروه نرسیده بود که از جانب مغرب ابرے سیاه با هوای
سرد برخاست و هر طرف کناره آسمان را گرفت گوئی آسمان ابر بود
و از گرد و غبار اثرے نداشت تا آنکه در آفتاب گرمی نماند و
آخر روز شد ابر هم پاره پاره شده متفرق گردید و آسمان صاف
شد و باد صبا نقاب از روی آفتاب برکشیدند که وقت
عصر آمد با دلے نماز معه یاران مشغول شدند و من بعد نزول
اجلال فرمودند نقل است بجوار شهر بهار قریه ایست نامش
سهو کرده ام شخصی بود که عرصه دراز بیمارے صعب داشت
هر چند چاره صحت جست اما نمی یافت معالجه از هر طبیب بکار
برده و حسب استطاعت بدوا و دعا صرف کرده لیکن تقدیر
براحت او نرفته از غایت اضطراب رجوع باستخاره کرده

رحمت بیکرانش آمد و لطف قدیم و احسان عمیم او تعالی جل جلاله و
اعظم شانه بخوابیکی فرمود و بخت خوابیده بیدار گردید و دولت پاینده
بجانب شب تیره ساز نهانه کان دستگیر درپا شده و کان حضرت محبوب
سبحانی قطب ربانی غوث الاعظم غوث الصمدانی نائب تمامی
رحمة للعالمین سیدنا و شیخنا و وسیلتنا فی الدارین محی الدین
عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه را بخواب دید و فرمود
بیا و بنده سیه تو آن شخص که کنی رد قضای مبرم را ببری از قلق
تا شاد گشت دختر را آنحضرت رضا بکمال عنایت و لطف بیدار
و می آمد و فرمود دل خوش دار که برادر رسیدی برود در قصبه
پهلواری نزد شاه محمد مجیب الله قادری که او نائب منست چون
بجانب او بالفعل بشنوند و جوش کرم و توشش عارضی توانیست
آن بیمار مسیح کار از خواب راحت بیدار شد تهیه اسباب سفر کرده
روانه گردید و بقصبه مذکور رسید و نزد آنحضرت حاضر آمده خواب
را مفصل بیان کرد و عرض داشت که برای همین تدبیر آمده‌ام
امیدوارم که بدان مجاز شوم آنحضرت فرمود چون امر غوث الثقلین
است به تعمیل آن منع نمیکنم اما ما از غلامان آن بارگاه عالم
پناهیم دیگر قابلیت کار رسی نداریم باز آن بیمار عرض کرد که بعد
ماه و روز بگفته بحد الله قابلیت حضور چه خبر دارند دریافت آن
چه کار امتثال امر حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه و امیه

میدانم خصوصاً جائیکه امید حصول مقصود باشد و قدم تشریف
آنحضرت برگرفت و نشست و منو سید شیخ العالمین رح میفرمود
که از همانوقت آثار صحت پدید آمد گویا در عمل و ظهور اثر توقفی نبود
و صحت کامل یافت نقل است میگفتند میر محمد جواد عرف میر
اچین علیه الرحمۃ که در عنفوان جوانی بمرض سیر اگرفتار
شدم و ازانجا که برادرے و خواہرے نداشتم چشم و چراغ
خانۂ مادر و پدر بودم مادرم را از غایت تشویش جان در
قالب نماند با مید صحت و خوف از دیاد مرض در خورد و نوش
پرہیز شاقہ می کنانید و از ناخوردنیها تمام تر مخالفت میفرمود
چندانکه زندگی بر من دشوار آمد چاره بجز آن ندیدم که بمادر
عمخوار عرض کردم امروز عزم دعوت حضرت تاج العارفین
دارم اگر قدرے پلاؤ نفیس و لطیف تیار کنانیده شود کمال
ذره نوازی است فرمود عزم دعوت بکدام علت دارے
گفتم بذریعه ضیافت صحت خود را خواہم بخوشی تمام قبول کرد وقت
طعام آنحضرت با قاب پلاؤ حاضر شدم و قاب بر دستار خوان
آنحضرت نهادم پرسید بکدام تقریب آورده عرض کردم که مادرم
در اکل و شرب آنقدر بر ما ضبط داند که بر صحت و شفای خود
موت را آسان می بینیم امروز بنام ضیافت حضور پلاؤ پزانیده
آورده ام که از حضور را التمس کرده بغلام عنایت شود تا ازین

غنوهند را چیچک بر نامده بود صلاح بران قرار گرفت که اگر کنند دیده شود
مناسب است تا دانها قسم بهتر برآید و کمتر برآید همه با استصواب
این معنی بامید اجازت از حضرت تاج العارفین رضی الله عنه کردند آنحضرت را
از نظر عنایت و شفقت به نسبت دیگر دختران بایشان زیاده بود حرج
خفیف شان هم ناگوار بود فرمود ضرورتی ندارد این دخترم را دانه
چیچک نه برآید حسب ارشاد عمل کندن آن موقوف داشته شد هفتاد
یا هشتاد سال حیات یافتند اما بدعای آنحضرت حق تعالی ازین مرض در
حفظ داشته **نقل است** یکی از فرزندان آنحضرت را رنگ بدن به تیرگی
و سیاهی مائل بود کسی گفت که سیه رنگ پیدا شده فرمود ما را رنگ سیاه
خوش نمی آید از ان روز رنگ وی صاف شدن گرفت تا آنکه اصلا میلان
به تیرگی ندهشت و تا این که قریب هشتاد سال این ماجرا گذشته باشد
و فرزندان عالی نسلاً بعد نسل از چهار و پنج صد کم بوجود نه آمده باشند
کسے تیره رنگ نیست و بعضے که تیره رنگ پیدا شدند رنگ
آنها روز بروز صاف تر مے شد **نقل است** مے فرمود
شیخ العالمین رضی الله که هر کسے را در امر سے رهبری
بخت مے شود و آنانکه در جمیع امور دینی و دنیاوی سے
بخت یاور دارند کمتر اند از ان جمله یکے حضرت ما بود
تاج العارفین رضی الله در علم ظاهر به تکمیل فقه و تفسیر
و اصول و حدیث و علوم مروجه از علم حساب و هندسه

ومنطق وفلسفه گوی سبقت از معاصران ربوده ودر معارف الهیه
بخطاب تاج العارفین وآفتاب طریقت ومحبوب الله وناصر
رسول الله شده ودیگر خطابات عالیه که در آغاز احوال مفصل بضبط
قلم آورده شد ممتاز گردیده در کرامت وتصرف وی نظیری
ونهالیتی نبود که از حکایات وی شمه ظاهر است ودر کشود
ظاهری از عرس وغیره خانقاه وبناءات بزرگان بقدر ردا نشست
که در زمانه خود برین توکل بحت کسی از نشانهای وقت مشاهیر
کار وهنر وی نبود ودر کثرت اولاد که بحین حیات وی رضی
الله عنه از زنده ومرده بحساب آمده بودند از اولاد واولاد اولاد
یکصد وبیست وسه فرزند بوجود آمده بودند مولف کتاب گنجینه
بارگاه بخوف میگوید که این یکدولت نصیب آنحضرت شد که
بجز شیخ العالمین رح فرزندی خلف داشت دولتی است که
که در سلف هم هرکسی بدین فائز نه شده چنانچه حال خلفیت وی
ره از حکایات آینده ظاهر واضح ولایح گردد وستی ذلک فضل
الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم کما ینبغی
منکشف شود نقل است که چند بهنگ سبان میر وصاحب علیه الرحمة
جز دا قیوطی بهیند وبهانین وصعت دستور ایشان بود که در بازار با
شتاه راه که میرفتند یک کناره میگرفتند وچشم را بند کرده متوجه بطرف
مسافت میشدند قضا کار روزی ایامی لشکر عظیم آباد در رفته بودند

شاہ راہ اتفاق گذر افتادہ و معمول بدستور بحال بود از جانب فیل مست را بسوی دریا می بردند فیلبان و نگہبانان کہ با نیزہ و اسلحہ چپ و راست وی بودند در اثنائے راہ تمامتر اہتمام بحفظ خلق از آسیب وی مرعی میداشتند ایشان را کہ دیدند از دور آواز دادند کہ جدا شوید و در باش ایشان مست نشاء افیون کی بآواز کسی خیال میکنند ہمچنانکہ میرفتند میرفتند تا آنکہ ہدرین صحیحہ ممانعت فیل مست قریب رسید و سبقتی بکار بردہ خرطوم دراز کردہ ایشان را بگرفت و خواست کہ پامال کند آنزمان کہ بہوش آمدند و دیدند کہ مرگ بر سر آمد چارہ بجز آن ندیدند کہ فریاد بتاج العارفین رح کنند مضطربانہ فریاد بر آوردند یا تاج العارفین دریاب و آنحضرت در آنزمان از وجود سراپا جود و بہبود خود عرصۂ عالم را منور میداشت و رشک فردوس برین می نمود یکبارہ درین مخمصہ حاضر شد و ایشان را از خرطوم وی رہانیدہ بر سر وی پس فیلبان نبشاندہ و غائب شد و ہر کسی از بازاریان کہ حاضر بود و تماشا میکرد برای العین معاینۂ این امر شگرف کردہ در حیرت افتادہ آخر فیلبان و ہمراہیان وی پرسیدند کہ ای پیر مرد تو کیستی و آنکہ کجائی و این نجات دہندہ تو کہ بود ایشان بیان کردند کہ از قصبۂ پہلواری آمدہ بودم در اثنای راہ بدست این دیو بدمست در نشاء افیون گرفتار شدم ناچار پیر و مرشد خود را یاد کردم و فریاد بر آوردم او تشریف آوردہ ازین بلای ناگہانی

و آفت آسمانی نجات بخشید فیلبانان از جانب پشت فیل ایشان را
فرود آورده رخصت کردند بعضے اکابر در تذکرهٔ فریادرسی مردان خدا این
حکایت بشتر بیان می فرمود **نقل است** بروایت شیخ غلام نبی
عیسی پوری که در تذکرهٔ فریادرسی اولیاء الله این گنهگار مؤلف کتاب
می گفتند روزی از شهر عظیم آباد می آمدم و پای من ورم داشت و تپ
محرقه از مدتی لاحق بود هرچند استطاعت سواری نبود اما بجهت
شوق وطن قصد وطن داشتم و بر تکلیف خود نظر نکردم تا مقام سکری گلی
که مشهور بمقام دزدان و رهزنان است افتان و خیزان رسیدم دیگر طاقت
گام زدن نماند بر زمین افتادم و دانستم که مرگ تا اینجا رسانید و شب
طعمهٔ نهنگ شمشیر قطاع الطریق شدم و بپای خود تا لب گور رسیدم
الا درد پا و خوف رهزنان که وقت شام شده بود بر خود زار
زار گریستم تا آنکه وقت مغرب آمد و آمد و رفت مسافران هم
بند شد زیاده تر خوفناک بودم دفعةً دیدم که حضرت شیخ علی العارفین
بفریادرسی رسید و شاه محمد اکرم بارودی رحمه همراه بود فرمود غمگین مباش
و اندوه مکن بدنهود و بزرگ دست حق پرست در بغل یار دارند حق تعالیٰ
ما را بینا است در لحظه که نشستم بر هوای بودم یا هوا از من تیز روی
می آموخت بر کنج قصبه پیلوری که مسافت چهار کروه از مقام سکری گلی
بود رسانید و فرمود حالا بپای خود برو و از نظر غائب شدند و ما
از آن کنج بسنار مشقت و رنج دیده بر مکان که رنج کرده از آنجا

بود تا وقت عشا رسیدم گویا راه یک ساله طے کرده بودم نقل است
می فرمود شیخ العالمین رضہ که روزی مجلس سماع بود تاج العارفین رضہ
بوجد آمد و چادری که بر دوش مبارک انداخته بود بنظر محمد قوال ربخشید
قوال مذکور از آنجا که نظر بر گندگی پارچه چادر شریف میداشت چون
جامی میرفتی از آن چادر تاب آفتاب را سایه کردی و از گرمای
سخت پناه باو بردی و قدر وی نمی دانست تا روزی بر مجذوبی
گذر شد آن مجذوب که از دور نظر محمد را می دید اثر پریشانی
و هیبت در وی یافته می شد چون قریب تر رسید بی اختیار آواز بلند
وادای قوال چادر را از سر خود بردار و بیرون در بنه و بیا که آداب آن
پارچه از ما می خوران راست نمی آید و ترک ادب هم دشوار می نماید یا در
حلقهٔ رندان پا منه قوال آن چادر را بیرون در نهاد و بمجلس وی آمد و
چیزی سرائید و رخصت شد از آن روز باحتیاط تمام باعتقاد تمام
آنرا در دست بقچه گرفت بعد زمانی هوای وبائی در عالم
منتشر گردید و خلقی بیمار شدند تا آنکه کسی از یگانه قوال
مذکور هم گرفتار مرض شدید شد بخت رهبری کرد و عقل
دوربینش بر آن قرار گرفت که چادر تاج العارفین رضہ را بر سر بیمار
خود بندم و همچنان کرد فی الفور اثر صحت بظهور آمد و از اهل خانه اش
این خبر منتشر گردید همسایه وی آمد و منت چادر شریف گرفت و بر سر بیمار
بست صحت یافت باستماع این حال خلقی بر وی

حرم آور دچون بسیار بکثرت بود ند ناچار چادر را پاره پاره کردند و هر کسے رقعه از ان بقدر تعویذ برگرفت و بر بیمار خود بست ند همه را حق تعالی ببرکت آن پارهٔ چادر صحت بخشید و جد نعمان و نرمود قوال مذکور اکثر در بیان این حکایت میگفت که صد افسوس قدر آن ملبوس پاک ندانستم و تقسیم کردم اگر میداشتم و هر کسی که حاجت می افتاد چیزے گرفته میدادم کسبلی ازاد ان می ماند ختم و از فتوحات نجات می یافتم نقل است میفرمود شیخ العالمین رضه روزی در مجلس عرس که بعضی مشایخان عظیم آباد آراسته بودند عزم رفتن کردیم چون برخصت بحضور تاج للعارفین رضه حاضر شدیم فرمود چه کار راست عرض کردم ذوق سماع بسیار دارم و اینجا قوال نیکو میسر نیست باز فرمود که چرا عرض ننودم که آن بندہ میسر شود و ما رز عارم که بطلع آن استادان این فن درین قصبه بسند و در شهر عظیم آباد این دولت معنت بدست می آید بکمال عنایت که مبلغ حال بابود ارشاد شد در بروا ما شهر قوالی خوش آواز و استاد که در بنگاله از مغرب و مشرق و جنوب و شمال آید بے حاضر شدن اینجا باز رفتن نتوانند چار ناچار به دور تو رسد آواز و بتا این زمان که هفتاد سال گذشته باشد هیچ قوالی در شهر و اطراف این قصبه منیر مگر اکنون اینجا هم رسیده چنانچه قوالی بود استاد وقت بهشان نام در شهر عظیم آباد از دیار مغرب رسیده و عرس شریف حصول انتهر

علیه واله وسلم در پیش بود نظر محمد قوال که هم درالعرصه بشهر مذکور بود
با وی گفت که ما در عرس ربیع الاول بقصبه پهلواری میرویم اگر عزم
شما هم باشد مناسب می نماید او جواب داد که دستور دیار ما آنست
که رقعه مشایخان بنام قوالان می آید و بغیر رقعه کسی نمیرود اگر رقعه
بطلب ما خواهد رسید خواهم رسید نظر محمد گفت دستور مشایخان قصبه
متبرکه پهلواری آنست که به مشایخان زمانه هم رقعه عرس نمیفرستند از
یگانه و بیگانه هر که میرود بی رقعه طلب میروند آینده و تو دانی و کار تو داند
و خود او روانه شد آنکس بدماغ استاذی و نخوت و رعونت کاردانی هرگز
قصد حاضر شدن نکرده و باراده شهر مرشدآباد بنگاله روانه دیار مشرق
گردید بعد چند ماه از شهر مذکور کشان کشان باز بشهر عظیم آباد رسید
و مجلس عرس دیگر در قصبه متبرکه در پیش بود بی طلب حاضر آمد نظر محمد
قوال که هم درین مجلس حاضر بود گفت چرا بی رقعه طلب آمدی و خلاف
دستور خود بعمل آوردی جواب داد که خدا بهتر میداند که چون بملک بنگاله
با همان نخوت رسیدم یک بیک قلق و اضطراب بر حرمان خود از دولت
پابوس شیخ العالمین رضی الله عنه پیدا آمد و ندامتی سخت در دل
جا گرفت که شرح آن نتوانم کرد ناچار دیوانه وش از انجا روانه بسمت
مغرب شدم و تصمیم عزم کردم که تا حصول سعادت حضوری هرگز بوطن
هم نخواهم رفت چون بشهر شما رسیدم خبر مجلس عرس دیگر شنیدم و عنان
اختیار از دست رفت بی سر دیا گویا از خود رفته حاضر شدم و گفته

ست شما یاد می کرد معلوم می گفتم که بارے بی رقعه طلبیده اعزم حاضر خدمت
می شدم لیکن هرگز بر دل اختیاری نبود این یک بار گاه توجیه می گویم
که بخت وی رهبر بود که پس باز همین قدر گذشت و پریشانی روبراه
آورد و رنه خدا داند چه حال نے دید و پریشانی مے کشیدی
سلک مردان یکی که حک کند هر که دیگر گنهگار خود هر که در افتد با فتد اللهم
احفظنا عن خلافک و خلاف اولیائک رضی الله عنهم

نقل است

می فرمود برادر عموی ما شاه ملوک الحق قدس سره که بعد عنفوان جوانی
مرضی صعب بر آمد و طاقت طاق شد چند روز گذشت که بدولت
پابوس حضرت تاج العارفین رحمه الله فایز نشده بودم رقعه متضمن شکایت
جاری و رنج بحضور عالی وی رحمه الله فرستادم بجواب آن بر رقعه
ارقام فرمودند که تنت نبادا طبیبان نیاز مند مباد + وجود نازکت
آزرده طبیب مباد + بخاطرم گذشت مگر آنحضرت را خیال تعریف
نه آمد که بجاے گزند لفظ طبیب مرقوم قلم فرمودند از آن مرض روز
بروز تخفیفے حاصل می شد تا آنکه صحت کلی دست داد اما سبب تغییر
لفظ بخیال نه آمد الحال که عمر تا به هفتاد سالگی رسید مطلب آن لفظ
رسیدم که گزند با بسیار رسید اما هنوز صحت حاجت بطبیب
نه افتاد و محتاج به دیده طبیب نشدم

نقل است

می فرمود شیخ احمد
شیخ العالمین رحمه الله یک سال بعد رسم برشکال باران بسیار بود
خصوصا در آخر ایام که بعد هندی و برا انحصر نخچه گویند داخل نجیم

آنرا مناسبت به قبیل زهره آنقدر بارش شد که تا هفته کسی از ابر و باد
روی آفتاب ندیده و تمامی دیوارهای مکانات مسمار و پست
گردیده پرده‌گیان عصمت را در خانهٔ عصمت بی عصمتی بود و هر کسی
مبتلای رنج و آفت بعد از آنکه آفتاب رو نمود خلق متوجه پردهٔ
مکانها شدند و از برگ درختان تار و غیره پردهٔ مکان میکردند
آنحضرت را بسبب رنج و ایذای خلق و ابتلای آنها بیس ملال
خاطر بود و حیرانی و پریشانی احباب از طرف اسباب بس پریشان
نمود چرا نمود بارز این بیشتر درین قصبه اینچنین نخواهد بارید از انسال
لغایت این تالیف که هشتاد سال کم و بیش گذشته گاهی بارش بیشتر
مذکور چنان نه شده به نسبت بیشتر های دیگر بس قلیل بارش میشود
و خلق را در تمنای بارش روی عمر صرف شده نقل است مفید مود
شیخ العالمین رض مثل این حکایت قصهٔ سنگ بارانی است که یکسال
آنقدر سنگ افتاده که برگی در درختان نمانده و وحوش و طیور که از
گزند وی بورطهٔ هلاکت و معرض تلف درآمدند حسابی نبود و هر سنگ
بر ساق درختان چون تیر تفنگ نشسته نشان سنگها هنوز که شصت
سال بلکه زیاده بران گذشته هست باقیست که مانند انهاے
چیچک از سر تا پا داغ و عجب است خصوصا درخت تار که صدها درخت با همان داغ
باقیست گویا حق تعالی از بهر عبرت خلق نشانها که بکه خود باقی داشته است چه لطف
آنکه در امینان سنگی بر مکان پیر نور الحسن صاحب و هم بر مکان شاه وعد الله صاحب

افتاده بود و بر درِ آن قریب نصف پا و در آنجا چنان سخت افتاده که
بشکسته پاره شد و سالها سال مانده لیس براق و آتش سیاه دید چون
اتفاق بر وی میرزند حضرت تاج العارفین رضه فرمود حالا بار دیگر
قصبه چنین سنگ باران نخواهد شد لغایت تالیف از حمایت وی
رضی الله عنه گاهی باز چنان آفت سنگ درین قصبه رو نه نموده
خلق این قصبه را می دوا محتاج این سنگ اند و مولف کتاب که
بعمر پنجاه و سه سالگی رسیده به تنهائی در سنگی سر که سنگ آسمانی که
در امراض شکمی بس مفید است عمر بسر کرده گاهی القدر هم نا...
که یک سیر شاید حاصل هم نرسد و در اطراف قصبه اکثر تعبیر فراوانی
وی می شنیده میشود نقل است عجیب و غریب میشنود شیخ العابدین
و هم بیک واسطه از زبان میر محمد جواد علیه الرحمة شنیدم که مرزا آقا
تفضیلی بلکه بشیعه مذاق و با میر محمد مهدی و میر جعفر شاه و میر جان بس مربوط
میگفتند که چون ما همه بر دست حق پرست تاج العارفین رضی الله
عنه بیعت کردیم بنظر استحکام سر رشته محبت و ارتباط مودت آنجا
مرزا هم خواست که تقیه بکار برده در زمرهٔ غلامان دینی داخل شود
چونکه نفاق یکی از اصل طینت اهل این ملت است منع کردیم بعمر تتخیر
ما یان انکار را از ملت بهر نفاق خود ظاهر کرده بحضرت وی خود حاضر
آمده درخواست بیعت نمود کرده یارای تکذیب وی ندارم وقت
تیار نمود آنحضرت قبول فرمود لیکن بعد از تامل ساعتی بیعت کرد

بعد امتداد ایام بمرضی صعب مبتلا شد و نوبت بیاس کلی آمد
تا آنکه روزی حالتش بروی متغیر گردید و وقت احتضار رسید
زنش کسی بمن فرستاد که مرزا را وقت آخر است اگر بنظر حق دوستی
و همسایگی ویرا از راه ترحم قدم رنجه فرمایند بعید از کرم
نخواهد شد اتفاق درانوقت ما هر سه یاران نشسته بودیم سبب تامل
فوراً برخاستیم و رفتیم دیدیم که کار از دست رفت ساعتی در انجا
توقف کردیم و گفتیم که باز ما را خبر کنی که بادای حق دوستی باز برسیم
و از انجا باز آمدیم و تاسف بروی میکردیم بعد چند ساعت از زنش
کسی بما فرستاد که مرزا را عجیب حال است زود تشریف آرند هر سه
کسان باز رفتیم می بینیم که تکیه زده نشسته است و مزاج بحال دارد
سلام علیک کردیم و مستفسر حال وی شدیم هنوز جوابی نگفته بود
که زنش فریاد برآورد مرزا را اشمه هوازدگی شده حواس و افاقه ندارد
تقاضا میکند که نیم آثار برنج را کهیری مرغن تیار کن که گرسنه ام [illegible]
باز میدارم سخن ما گوش نمیکند و رنج می نماید یقین دارم که خورد و هم
بنابران همه بزرگان را تکلیف دادم که ویرا ازین طمع سراپا ضرر باز دارند
مرزا گفت ما سراپا بحواس هستیم اما ترا جنون گرفته است که ما از گرسنگی
طاقت ندارم و تو توقف میکنی تا چند سال نمی میرم ما همه گفتیم که حال
چیست سری که داری بمن بازگو که همه تن حیرت شده ایم جواب داد
غایت گرسنگی طاقت بیان ندارم و بجز خوردن خیالی بخاطر نمی آرم تا میل

زانش طعام پیش آوردند و مرا سیر خورد که از بسیار خوردن آن قدم کشیدن نبود
حال صحیح یافت آشنایان بیان کرد که چهار سال دیگر هم خواهم زیست
ماجرای وی بس عجیب و غریب است ما همه زیاده تر مشتاق شدیم باعث
اظهار آن کرده دیدیم گفت حال عقیدت و بیعت ما به همه کسان ظاهر
است بلکه اظهر من الشمس که محض مکر و فریب بود هم بتسخیر شما بیان می نمودیم
که از شما نان بهم رسد بحال ماند بلکه روز ترقی آرد تا حال به همان خلق
بوده ایم اکنون گواه باشید که بدل از پیران خود اعتقاد کردیم و خود را
در حلقهٔ غلامان حضرت پیران داخل کردیم و بجان و دل مرید شدیم
سببش آنکه امروز در حالت غشی و اعتقاد که مطلق از این عالم خبر
نداشتم صورتی دیدم بس عجیب و درآن حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و صحبه و اهل بیته و سلم بجانبی تشریف فرما اند و پس آن سرور
علیه الصلوة و السلام پیر ما حضرت تاج العارفین و ما همچنان بجای
بطرفی ایستاده ایم چون آن سرور کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات
قریب من رسیدند و متوجه بطرفی راه بودند که تاج العارفین برای
بسمت من عرض کرد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از گوشه چشم
حق بین بسوی ما نگاهی فرمودند و ارشاد نمودند بخاطر شما چهار
سال دیگر هم حیات داده شد الان بخت که در افاقه آمدم آنگاه از رحمت
در خود می بینم و مرض با هم تنزل می یابد دیدم که تسخیر پیر ما اعتقاد و قرب
داند تقیید در دل ما آید و از غفلت نفس توبه صادق کردیم و فی الواقع

که رویای وی صادق بود بعد سه روز صحت کلی یافت بعد
عرصه دراز که باز بیمار شد بعیادت رفتم گفت حالا رخصت میشوم
که میعاد چهار ساله منقضی شد روزی چند باقیست چون حساب
کردیم در روز اختتام سال چهارم بی کم وکاست جان بجان آفرین
سپرده رخت حیات ازین عالم فانی بربست نقل است میفرمود
سید نور الحسن سلمه الله تعالی که والد من سید حسن که از یگانه تاج العارفین
بود در سفر دریا بتلاطم امواج غریق رحمت شد خبر بوطن باختلاف
اقوال رسید کسی گفت غرق شد وکسی گفت باز جای دیگر برآمده
مریدان در تردد افتادند وبحضور اقدس وی رضی الله عنه تحقیق
سخن وکشف حال را عرض داشتند فرمود که رجوع باستخاره کنند
یکی از یاران آنحضرت بخواب دید که سید حسن غریق رحمت با روی
فرخنده دلشاد وخوشحال نشسته است پرسید که سزاوار این عنایات
ومواهب بکدامی سبب شدی در جواب گفت که البته زاد آخرت
نداشتم ودر دنیا سرمایه عقبی مهیا نه دوختم بلکه از انشار جوانی خوف باز پرس
آخرت هم نبود اما چون کشتی در تهلکه افتاد وطلاطم امواج زنجیر پایی ما
شد جای گریز نبود غرق گردیدم هنوز رمقی باقی بود که دیدم
تاج العارفین را لنگ بسته جامی شربت که کام جانرا حلاوت می بخشید
آورده وهمدران حالت بمن نوشانید حق تعالی درحق ما انجام را جام
شهادت گردانید وبدرجه شهادت رسانید ندانستم که گناه وفعال

ناپسندیده ام چه بشود و کجا رفت کرا خبری باز دهی شیا نهم و مرزبی بیچ
کوئی کا سینے گنا ہے در ودتیا ادبا بطور نه آمده این راحت زغنده جا
ما انان جاست آزمان بر هر که دم هلاک دغرق بشان تحقق وصدق
وکذب اقوال مختلفه متیقن خاص و عام گردید نقل است دختر
شاه اسد الله عرف شاه رحمن علیه الرحمة را دائمه کسبر آمده بود چون
صحت کلی یافت برسم مبارکباد خویشان و همسایه جمع آمدند برای
حصول دولت پابوس و تمنای مبارکبادی مادر رضیه که دختر او
آنحضرت بود بحضور عالی وی رو آورد بمجرد حضور رود و چار شدن
آن صبیه قطره چند از چشم حق بین بر آستین و دامان افتاد و دلهن
پناه عالم را ترسا خته نا زا شگفت آمد و بحیرت افتادند که وقت
سرور غم و اندوه از چیست آنحضرت فرمود این غسل شفا را
چه اعتبار حق تعالی ترقی عمر بخشد همه را حیرت بر حیرت افزود که هنوز
هیچ گونه اثرے از مرض هم نیست مگر این گریه مقتضای شفقت
است که پس از رنج بسیار صحت دو فرموده است مگر مادر غمخوارش
را لبی خوکه معضوے دیگر بدل راه یافت که از هوش رفت چون
همه زنان رخصت شدند کسی عرض کرد که سبب گریه در چنین خوشی
و وقت مبارکبادی چه بود فرمود که این غسل شفا بود لباس صحت
را چه اعتبار حق تعالی ترقی عمر بخشد چنانچه در آخر وقت آن دختر را
تپ گرفت که علاج پذیر نبود و جان بجان آفرین سپرد نماد رشتن

یکسان خود گفت که حالا سبب گریۂ آنحضرت معلوم شمایان گردیده یا هنوز تردد می باقیست نقل است شنیدم از مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته که بعد بیان حکایت اول فرمودند حضرت شیخ العالمین رض میفرمودند که میان حبیب اللہ که یکی از خویشان حضرت تاج العارفین رض بودند بیمار شدند و نوبت بیاس کلی آمد اهل خانه شان یعنی زنان دیگر خواستند که طبیبی از شهر عظیم آباد طلب کرده شود تا معالجه کند و درین قصبه کسی حاذق نیست بما گفتند که بحضور آنحضرت عرض کرده اجازت حاصل باید ساخت چون بحضور اقدس وی رض عرض کردم فرمود ضرورتی ندارد باز بعرض پرداختیم که مرض شان در ترقی داشته است و زنان را اضطراب سخت مناسب می نماید که طبیبی از شهر مذکور آید اگر شفا مقدر است فهو المراد والا بیمار و بیمار دار حسرت معالجه و تدبیر رفع خواهد شد آنحضرت فرمود که پس فردا بیمار را سفر آخرت در پیش است آینده مختار اند از بعضی زنان که متحمل بار غم و الم بودند مخفیًا اطلاع کردیم و طلب طبیب متعویق انداختیم تا آنکه چون پس فردا آمد پیش خانۂ غم با صبح و سے دمساز بود و تیرگی شام الم بادی همراه بیار مذکور جان بجان آفرین سپرد و داغ مفارقت بردل اقارب و احباب نهاد خروش ماتمیان کم از شور قیامت نبود نقل است شیخ العالمین رض فرمود که شخصی از احباب استدعای تعلیم قرآن شریف از آنحضرت رض کرد از شان

فرمود فرصت ندارم مگر وقت قیلوله نصف روز آنکس عرض کرد
که در قیلوله حسب مرام خواهد یافت بجواب وی فرمود با فتور رسیده
خواهد شد اما فرصت خود را باید دید عرض کرد همان وقت حاضر خواهم شد
هر روز میرفت و آنحضرت را در خواب راحت می یافت و آنکس مصحف
می کشاد و میخواند هر جا که غلط کردی آنحضرت همچنان در خواب وی را
بغلط آگاه کردے و صحت لفظ و اعراب و آیت مطلق و وقف و
غیره نمودی بیان فرمودی که سر مو از بیداری فرقی نبود هم بدین
منوال سپاره سیوم تمام تعلیم فرمود و از عادت خلقی آنحضرت بود که چون
بخواب رفتی آواز گلو از غرغره بلند میشدی که از دور شنیده میشد
و از مضمون چنین خواب و تعلیم آنحضرت در وی شاگرد اثر معنی حدیث
تحقیق نبوی صلی الله علیه وآله وسلم عینای تنامان و لا ینام قلبی
بر عقل و فهم بینین بخوبی منقح گشته و نیز میفرمود که مولوی عبد الغنی
علیه الرحمة که وقت رخصت از شهر عظیم آباد بحضور اقدس وی برای وداع
آمده بودند و آنحضرت بعضی کارها باوشان فرموده بود چون باز
مراجعت کرده حاضر شدند دیدند که آنحضرت را خواب است خواستند
باز از خلوت شریف بیرون روند که آنحضرت فرمود جواب آن کارها
نگفته بودم نه گفتی با ایشان بحضرت آمده مفصل عرض کردند و آنحضرت
بطور بیداران با ایشان در سخن بود چون سکوت فرمود و سخن تمام
شد ایشان باز از خلوت بیرون آمدند وقت ظهر که آنحضرت بیدار شد

مولوی ممدوح باز بہر پابوس حاضر شدند آنحضرت پرسید کہ صورت
آن کار ہا چہ شد و چسان بوقوع آمد ایشان عرض کردند کہ مفصل
بحضور قبل ازین دو ساعت حاضر شدہ عرض کردہ ام وجوابش
چنین وچنین ارشاد شدہ بود فرمودند مارا یاد نیست نقل است از
شاہ خدا بخش قدس سرہ میفرمود کہ از خویشان من یکی را آسیب
دیو شدید بود بدفع آن از اعمال طلسم وتعویذ متوجہ شدم وبحضور تاج الفحول
رضی اللہ عنہ عرض پرداختم کہ بی عنایت ودستگیری حضور کار آسان
ہم دشوار است امیدوار عین عنایتم تا دشوار ما آسان گردد از راہ
بندہ نوازی فرمودند نظر بر خدا باید کرد ما غافل نیستم دران ہنگام
شبی بخواب بودم دیوان وجنیان جمع آمدہ مع پلنگ کہ بروی
در خواب بودم از اندرون مکان برداشتند در صحن خانہ آوردند کہ
یکبار آواز آنحضرت بگوش من رسید خدا بخش فی العوز بیدار
شدم خود را بر پلنگ در صحن خانہ یافتم بحیرت افتادم کہ از اندرون
در صحن کہ آوردہ وآن دیوان گریختند وآنحضرت را ہم نیافتم دانستم
کہ این کار خالی از سر نیست حصار خود کردہ شب بسر کردم وصبح
بحضور اقدس وی رض مفصل گذارش نمودم ہمین قدر در جواب
ارشاد نمودند کہ بلی دیوان وجنیان در فکر ہلاک تو میروند از حصار
واعمال حفظ خود ہوشیار باید بود نقل است گفتند میر ابو الحسن
صاحب کہ در ایام طفولیت از کثرت خارش بس تنگ آمدم وجایی

ساق پا دران عشق شده بود بزرگان من بحضور آنحضرت از شدت
جراحت نا شکایت آوردند فرمود چون بجوانی رسد عافیت ببیند این
عنفوان جوانی تا این زمان که عمر به هفتاد سال رسیده گاهی با نعاد
نرشد و گرفتار این مرض نگردیدم نقل است روزی یک ماده گو
یعنی با کلیان کسی بحضور آنحضرت نذر آورد بوالده شاه وحدا شد که
کسی یکی از دختران وی رضی عنه بود عنایت فرمود و ارشاد نمود که ذبح
نکن و بجوز آن رسیده زنان بطلع نسل زیرا ذبح نکرد و با منتها احتیاط
بعد چند روز که آنحضرت در خانه رسیده رفت ماده خوبش را
همچنان یافت پرسید چرا وی را ذبح نکردی رسیده عرض کرد که اطفال
بیضه با آوردن یافتیم بطلع نسل وی پرورش کردم فرمود در شکمش
بجز یک بیضه دیگر نیست باز بپرورش وی چه سود بعد یک چند روز
آن ماده بیضه را داد از آن تاریخ تا دو ماه دیگر انتظار بردند یک بیضه
هم نداد ناچار ذبح کردند نقل است شاه خدابخش قدس سره
میفرمود که در هنگامه افواج ظلمه بدسگے همراه تاج العارفین رضی الله
عنه با همه وابستگان دامن دولت جلای وطن کرده بشهر عظیم آباد
اقامت داشتیم روزی سمتے چند از یاران یک رنگ و دوستان
همسنگ بتفریح خاطر سوی بازار شتافتیم جائی ازدحام خلق بود
ما همه دوستان نیز بتفحص آن رفتیم و تماشا میکردیم اتفاقاً دیدم
که یک زنی از قوم طوایف هم ایستاده بود بلا قصد در خیال تماشا کرد

شاہ جمن علیہ الرحمۃ آمد ایشان کہ بس جوان محتاط بودند اندکے
ازوی فصل دادہ ایستادند آنزن دانست کہ از من کنارہ جستہ
واحتیاط نمودہ از راہ ظرافت باز متصل ایشان آمد ایشان ازانجا
ہم بفاصلہ دہ قدم علیحدہ شدند باز او قریب آمد چون دو سہ نوبت
برین منوال گذشت و مایان نیز از گوشۂ چشم بانگاہ دزدیدہ تماشا
میکردیم آخر ایشان ازانجا متوجہ مکان گردیدند او ہم دنبال گرفت
چون درین کار ہم راہ نجات ندیدند گریختند او ہم در پس شان دوید
ومیخندید تا آنکہ چند بار در گریختن بر زمین افتادند آخر در عین بازار
پاپوشش در دست گرفتہ دویدند مایان نیز در عقب خندان خندان
تیز تیز متوجہ مکان شدیم بہزار مشقت افتان خیزان بر مکان رسیدند
وآنزن ہم ازین حرکت ایشان خندۂ قاہ قاہ میکرد و باز میگشت
ومیگفت این جوان از خاک ناپاک این شہر نمی نماید در عمر خود چنین
جوان پرہیزگار ندیدم چون وقت نماز آمد آنحضرت فرمود ای جمن
اگر اندکی ایستادگی میکردی و بدان میل خاطرت میدیدم و نمی گریختی
امروز میدیدی آنچہ میدیدی ازانجا کہ انحراف کلی داشتی مواخذہ
بران نکردم ما ہمہ دوستان را رنگ بر رو شکست کہ کسی تقریب این
سخن در میان نہ آوردہ و آنحضرت را جزو کل احوال ما ہر لحظہ منکشف
است ہر لحظہ بحال خود ہر کسی میلرزید و می ترسید و مثل این حکایت حکایتہا
دیگر مولوی ابوتراب صاحب و مولوی محمد امام صاحب دامت برکاتہما

نقل است از شیخ العالمین رح می‌فرمودند که چون در ایام هنگامه لشکر ظلمه
آنحضرت بشهر عظیم آباد بود که شخصی مبلغی آورده عرض کرد که حضرت
حضرت پیر دستگیر رضی الله عنه یا برای دیگر ادا کرده طور آنحضرت
ایشان را چنین فرمود که پدر و اسباب هندی خرید کن ایشان به بازار رفته
روغن زرد خرید کرده می‌آمدند و بعضی قوم طوائف زنا با ایشان نظر
بود دل پوشیده که آن روز که تنها یافت از بام فرود آمد و راه بر ایشان گرفته
و گفت که از مدتی شیفته توام اینک می‌خواهم که مکان مرا از قدوم خود
آباد کنی بسبب کمال ورع و اتقاء ایشان ازین سخن برنج شدند
و درشتی کردند آخر الامر آن زن بجمال مکر روز اول دست در
ایشان گذاشت اما در روغن یک انگشت از سر مکی فرو برد
فی الفور ایشان با روغن بمقام خود رسیدند آنحضرت فرمودند برای
تو بخیه روغن آوردی که آن ناپاک زن انگشت غلطانیده بر و بلی
وی ذکر بسیار ایشان از خوف بر خود لرزیدند که باید دید چه بعض
می‌آید بعد فرمود چون ترا انحراف کلی بود ازین امر درگذشتم اگر میسر
هم ترا با وی میل خاطر میشد هرگز ترا دیگر بمجلس خود بار ندادم
که تو نمی‌دیدم نقل است می‌فرمود حضرت شیخ نعمت الله
رضی الله یک روزی آنحضرت بعد نماز استنجا می‌کردی بود
ما را تا آن زمان استیلا شد که بخوف ایمان با خود خطره در دل ما راه گرفت
که چون احوال خاطر دیگران بر ضمیر منیر حقیقی منکشف بود عنایتا یا عن نبوی

صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ مبذول حال شریف است دلیل قاطع وبرہان
ساطع برخیر است وانکشافت قاطمہ بالیقین براولیاء اللہ مے شود
علی الخصوص برآن کسیکہ افتخار بہ نیابت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
یافتہ باشد باز این تردد وخوف چہ است فی الفور برین خطرہ مشرف
شدہ بسوی ما نگاہے تیز کردہ فرمودند بیرون گور لاف کرامت
چہ میزنی * ایمان اگر بگور بری بس غنیمت است * وباز در گریہ شد
وہم اکثر در ذکر قیامت حکایت کنیز مخدوم شاہ جنید ثانی قدس سرہ
بیان کردے و فرمودی اگر معاملہ آن بمن کنند دانم کہ گوئی بردم
وغنیمت شمارم و تفصیل حکایت وی در ذکر مخدوم ضمناً انشاء اللہ
گفتہ آید نقل است از سید العلماء سند العرفاء دامت برکاتہ وہم
از دیگر اکابر شنیدم کہ میر غلام علی مردی بودند بس وارستہ مزاج قدر
دل تمنای بیعت از صد افزون داشتند اما چند شرط مکنون خاطر ایشان
بود کہ از انجہت جائی اتفاق بیعت نہ شدہ بود اول اینکہ رسول صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بخواب بیعت ما گیرند دویم ہر جاکہ سپرد فرمایند بظاہر بدست
وی بیعت کنم سوم پیر من سید باشد چہارم عالم باشد پنجم خوبصورت
ششم کامل طریقت شبی بخواب دیدند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بمکانی جلوہ افروز اند ایشان درخواست بیعت نمودہ کردند آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیعت گرفتند و بحضرت محبوب سبحانی
قطب ربانی رضی اللہ تعالی عنہ سپردند وآنجناب از ثالث باپدرم

چون دران مجلس که حضرت تاج العارفین بانه سپرد و ایشان کاسه پر صورت
تاج العارفین را هم دیده بودند صبح که بیدار شدند خیال آن صورت
جمال تاج العارفین در سیاحت بلدان اختیار کردند و جا بجا بجستجو
بودند سیر میکردند تا آنکه گذر ایشان در خانقاه آنحضرت زنده افتاد و هم در باطن
ایشان گفتند که مکان همان است که بخواب دیده بودم چون بار آنحضرت
دوچار شدند شناختند که همین بزرگ بودند پرسیدند که نسب عالی
چیست ارشاد شد جعفری الزینبی باآداد حال علم استفسار کردند
فرمود کتب درسی به تمامها از حضرت مولانا تاج رسول شمار ما در خدمت پدر
خواندم همه احوال شنیده میر موصوف ساکت شدند بعد نماز عشا
بخلوت شریف حاضر شده عرض کردند که ما را هنا سی ارادت بود
تسکینی نمی شد مگر امروز حق تعالی همه را بظهور آورده و همه را نشان
کردند و گفتند که حسن صورت او هرگز ظاهر است اما یک شرط
کمال طریقت که آن آزمانده ام لیکن این وجاهت و وجاهت بران گواه
عادلست که غیر ولی را این بشره نورانی ممکن نیست حالا امیدوارم
که در سلک غلامی ما را قبول فرمایند عرض ایشان مقرون باجابت
گردید بعد بیعت عرض کردند که دین پناها اول بخواب بعد دست حق
پرست رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیعت کردم و آنحضرت ما را سپرد حضرت
محبوب سبحانی رضی الله عنه فرمودند آن جناب سپرد حضور عالی
شدم و بحضور پیر و مرشد که بجستم یافتم و بیعت ظاهری هم کردیم با

اگر از بازپرس فردا ترسم حیف بر من است و واہی بر اعتقاد من اکنون اگر گناہ نہ کنم ہمچو من نادان کسی نباشد آنحضرت متبسم شدہ فرمود سید ہستید بزرگے سیادت دارید ہرچہ خواہید بگوئید مولف کتاب میگوید کہ کلام میر غلام علی ہرچند بظاہر ظریفانہ می نماید اما اگر بتامل نگرند کلام حق است کہ دران ریبی نیست کہ باچنین وسایل قوی اندیشہ از گناہ و خوف از بازپرس فردا خالی از ضعف اعتقاد و ایمان نیست سے نماند بعصیان کسی در گرو + کہ دارد چنین سید پیش رو نند در من قال رباعی دی پیر مغان بگوش ما گفت چنین + رندی کن و می بنوش عزلت مگزین + بخشند گناہ تو کہ داری در دست + دامان مجیب دعوۃ المضطرین + نقل است میفرمودند شیخ العالمین رح و دیگر اکابر کہ شاہ عبدالحی قدس سرہ کہ ذکرش در ضمن حکایتے بالا گذشتہ بس اہل ہمت بودند و یگانہ در بذل وجود ہرچہ بدست آمدی بی تامل صرف کردی و بمحتاجان بخشیدی و فکر فردا بر خدا گذاشتے و در استقراض باک نداشتے از بعضی کفار اہل معاملہ کہ با ایشان معاملہ داد و ستد داشت کسی گفت کہ حال شاہ خرچی شاہ عبدالحی معلوم است وبی سر و سامانی از طرف ادای قرض ہم ظاہر فکر وصول زرچہ کردہ میدانم کہ آخر ازین معاملہ پشیمان شوی و ندامت بری اگر بحیلۂ جلای وطن کردہ و سفر گزید چہ خواہی کرد آن کور باطن ہے تامل بر زبان آورد فکر آن ندارم اگر او رو دیارے

باصدی نخواهد رفت بلکه صاحب خانقاه است بازوی نخواهم گرفت
سمارزی نمی کند این خبر بحضور تاج العارفین رحمة رسانید یکبار بعتاب
آمد فرمود معامله از کسی وا نداده وصول از کسی طلبی بازمین خواهد گردید
بار بسے برهم چگونه میگیرند هنوز بران آفت زده یکسال تمام گذشته
که انواع تباهی و آفت سماوی متوجه جان و مال وی ما قبت بلا
گردیده که فرد مصار کسان وی باقی نماند نا داشتی که خیانه چند جو
شمار وی زرع هر کس که بها کثر گردیده جان نبرد + راست آمد و هم پیچ
روز وی تحصیلدار پرگنه لقرسے چند از ملازمان خود بابت وصول
زرمالگذاری نزد شاه عبدالحی فرستاده آن سیه درونان ج
خانقاه شریف آمدند حضرت تاج العارفین که از دید خلوت آمده بودند
دیدار کسی پرسید اینها کیستند و چرا نشسته اند عرض کرد پیاده
تحصیلدار برشاه عبدالحی آمده اند آنحضرت شاه مذکور را طلب
فرمود و عتاب نمود که چرا لقافنامی تحصیلدار شنیده ی گفته بود
که اگر هوس معاش کنی اصل از حکام معامله صاف داری ایشان
عرض کردند که چیزی بر ذمه خود باقی ندارم تحصیلدار صرف برای
بند طلبانه آنها را در خانقاه فرستاده و آنهم بدنیت دارم
و بارها گفته ام که پیادگان را بر مکان ما فرستید از خانقاه بیرون
لیکن از شرارت خود باز نمی آید و بنده را نشست را ست عرض کرده
فرمود بلی خانقاه را نشست گاه پیادگان کرده است معلوم خواهد

بعضی مریدان آنحضرت کہ از تحصیلدار مرتبط بودند بوی خبر ملال آنحضرت رسنشا انفعال و نکال وی بود رسانیدند و باعث اعتذار شدند
چون آن تیرہ دل را عقیدتی کہ در حد اعتبار باشد نبود بخاطر آشنا آمد
و اعتذار بنوعی پیش کرد کہ با ہمسران می کنند و گفت پیادگان از نادانی
در خانقاہ آمدہ بودند حالا رنج را دور باید کرد از ین بی اعتنائی
و گفتگوی سبب پروائی وی آنحضرت را ملال بر ملال افزود فرمود
آنچہ شدنی بود شد اکنون قضا ی رفتہ بر نمیگردد آن عاقبت
نااندیش از ین سخن ہم اندیشہ نکرد و بعد ساعتے رخصت گرفت
در عرصہ چند روز ناظم وی را معزول ساخت و در مہلکہ محاسبہ
انداخت کہ بجز جان دادن راہ خلاص خود نیافت نقل است
میفرمود شیخ العالمین رض کہ روزی بزرگی میر علی قاسم نام مشہور
بشاہ قاسم کامل طریقہ ابو العلائیہ مرزا ی رنگین از برگ درخت
انبہ در بیرونی تاجی بر سر با تن تنہا وارد خانقاہ شدند و پرسیدند شاہ
صاحب کجا تشریف میدارند بتعظیم تمام ایشا نرا نشاندم و گفتم
اطلاع کنم آنحضرت در محل سرا درانوقت تشریف میداشت چون خبر
کردم فرمود چہ صورت دارد حال لباس فقر وی عرض داشتم و انوقت
آنحضرت قاش گذرتناول میفرمود ہمچنان قاش را گرفتہ بخانقاہ
رونق افروز گردیدہ بعد ملاقات بہ تناول قاش مکلف شد ہر دو
بزرگان خوردند آنحضرت پرسید از کجا ایشان گفتند از دیار مغرب

می یافتیم بموضع تالپور رسیدیم که از اینجا تا ملتان ده کروه مسافت
نرسیده باشد رسیده بودم که نسیم عنبرشمیم از بوی عشق دماغ جانرا
معطر ساخت از آنجا روانه شدم چندانکه قریب‌تر از قصبه میگردیدم
زیاده ترقی یافتیم تا آنکه همراهیان از سمت سرای مسافران رخصت
کردیم و ما بجستجوی وی قصد سیر این قصبه نمودیم کشان کشان بدر
دولت شما آورد حضرت فرمود خانه بی تکلف بود چرا رفقا از سوی
سرای رخصت فرمودند گفت همراه ما اهل بدعت اند یعنی قوالان باهم
است بار حضرت فرمود چون مهمان عزیز است طفیلی نیز معزز است
وکسی از غلامان خود را فرمود که برو در سرای و رفیقان شاه صاحب
را معه اسباب بیار آنکس رفت و همراهیان را آورد و چند روز دریجا
اقامت فرمود روزی پرسید اگر اجازت باشد قوالان چیزی
سرایند آنحضرت فرمود نه کاری دارم نه انکاری رخصت یافته
مجلس سماع ترتیب داده بس خوش وقت گردید چون عزم سفر باز کرد
گفت تمنا دارم که باجازت سلسلهٔ قادریه سرفراز شوم آنحضرت
اجازت بخشید من بعد گفت که حق تعالی ابوالعلائیه طریق با ما نیز جاری
است میخواهم که کسی از یاران حضور را حکم شود تا اجازت سلسلهٔ
این درویش کنند که چندی اجرای طریق ما بر روی زمین باشد
آنحضرت فرمود آن فقیر را نفس واحد تا حیات ما هم حاجت دیگران
چیست مجاز فرمایند ازین پس او بسیار خوشدل شد بعد اجازت شیخ چیزی

خود نوشته داده و دستور طریقهٔ ایشان چنان بود که می نوشتند از
دل پاک فلان بدل پاک فلان رسید تا آخر چون درین شجره برحضرت شاه
نوبت رسید نوشتند از دل گنهگار محمد قاسم بدل پاک حضرت شاه
محمد محبّ الله قادری بعد رخصت سفر در عرصهٔ قلیل مرض موت
لاحق گردید وقت انتقال برفیقان وصیت فرمودند که جنازهٔ ما را
ساعتی در خانقاه حضرت تاج العارفین خواهند داشت چون آنحضرت
رخصت فرماید بوطن خواهید برد رفیقان و مریدان ایشان حسب
وصیت بعمل آوردند خبر بآنحضرت رسید که جنازهٔ شاه قاسم قدس سره
حسب وصیت در خانقاه آورده اند آنحضرت فی الفور از خلوت
شریف بخانقاه تشریف آوردند آنحضرت فرمود سرپوش صندوق بردارند
چون سرپوش جدا کردند از دست حق پرست خود کفن از روی
ایشان علیحده فرموده گفت به بنیم نگاه آنحضرت بر روی ایشان
بود و ایشان را لب در تبسم باز کفن برابر کرده مردمان را فرمود
بردارید و ببرید نقل است روزی آنحضرت در خلوت تشریف
بود وقت خوش شد سبب سماع در وجد بود و از غایت جوش طاقت
آنقدر نمی یافت که کسی را طلب فرماید تا چیزی بسراید وقت مناسب
آن بود با هستگی تمام فرمود چمن و شاه چمن در مکانی که از خلوت تشریف
زیاده از سی قدم فاصله داشت بخواب بودند آواز آنحضرت در
گوش ایشان رسید بسرعت تمام بسوی خلوت شتافتند و لطف

اگر آنگاه کسی از خلوت قریب حجره میداشتند شنیدند آنحضرت را
که تحمل سخن گفتن نبود بر سر پرده ها کاغذ نبشته آنگه ذوق و دلداری خود
کی با ایشان تنها غزلی بسم الله الحمید بن آغاز نمودند و حضرت خدمت الشیخ
بود شیخ العالمین رضی الله عنه میفرمود که ما و دیگر یاران بر در حجره
ایستاده بودیم و در دل تمنا داشتیم که کاشکی ما را اجازت می یافتیم که اندرون
میشدیم ناگاه شنیدیم نعمت الله را گفتیم که آواز آنحضرت سست
چه درین خیال بودم که شاه میر دروازه خلوت کشادند و ما را گفتند
بیا که حضرت یاد میفرمایند پس گویان بحضور عالی حاضر
شدم و دیدم که چشمان حق بین سرخ برنگ خون است و آنقدر سم
جوشی است که قبل و بعد وی بار کاهی ندیدم و شاه میر یکی از
یاران آنحضرت رضی الله عنه اند که ذکر شان در ذیل احوال خلفا می در ی
آنکه آید ان شاء الله تعالی نقل است روزی ذکر می کرد در ضعف اکل ما
اشتد از اکل و شرب حرام بود کسی گفت جامی دیده ام که مخدوم جهانیان
جهانگشت قدس سره نادر انگشت سبابه رگی بود که چون دست طعام
دراز کردی اگر طعام مشتبه بودی آن رگ در جنبیدن می آمد تا انگشت
باز میکشید و دیگر بندگی نا از زبان [illegible] میکرد و شیخ العالمین هم فرمود
که حضرت تاج العارفین هم بالقمه مشتبه رو نمیشد چنانچه جامی [illegible]
بود که [illegible] میزبان نا [illegible] که پرده سفره ابا بیست و آنحضرت را
[illegible] شد که [illegible] مهمانان منتظر تشریف قدوم برکت لزوم [illegible] آنحضرت

هم تشریف برد لقمۂ اول کہ در دہن انداخت گلوگیر شد ہر چند خواست
کہ فرو کند اما فرو نمی شد آخر رجوع بحضرت حق آورد کہ اگر لقمہ را از دہن بیرون
اندازم سبب نفرت حاضرین محفل باشد و فرو کردن اختیاری
نیست بارخدایا این لقمہ را بمن بہ بخش و در حق من مضر مکن دیگر
لقمہ نخواہم خورد حق تعالی فی الفور این دشوار بردی رضا آسان
کرد و لقمہ فرو شد دیگر آنحضرت دست از طعام باز کشید میزبان و
مہمان دیگر سبب آن پرسیدند و باعث بر خوردن گردیدند آنحضرت
فرمود مزاج نادرست معلوم میشود اگر لقمہ دیگر بردارم غالب کہ فرو
نشود و سبب نفرت حاضران باشد معاف دارید و ہمچنین حکایت
دیگر در ذکر رسیدن رزق حلال بہ اولیاء خدا میفرمود شیخ العالمین رض
کہ بزرگے مہمان خانقاہ شد ملاقات اجمالی بحضرت تاج العارفین رض
کرد آنحضرت بہر استراحت وی حجرہ معین فرمود و گفت اندکی استراحت
فرمایند بعد نماز ظہر بجمعیت خاطر ملاقات خواہم کرد چون آن بزرگ کہ بتجرید علیہ
تفرید و تجرید دیگر نداشت بی یار در حجرہ رفت خادم خانقاہ با مشورہ پیر
وی تنہا گفت اندکی توقف است طعام را بر طاق بنہ کہ بعد فراغت
انشاء اللہ خواہم خورد خادم بر فرمودۂ وی عمل کرد و بحضور آن حضرت
اطلاع حال کرد چون چند ساعت برین بگذشت و وقت قیلولہ آنحضرت
آمد حسب معمول بر در خلوت ایستادہ دید کہ در حجرہ از بیرون بند است
خادم را آواز داد کہ آن درویش مہمان کجا رفت ہر چند تلاش بسیار کردند

نساختن نیافتند گمان بردند که بقتضای حاجت جانب خوا رفته باشند
مر زمان که رفتند آنجا هم نیافتند آنحضرت فرمود ببین که طعام خورند یا نه
دیدند که همچنان بر طاق نهاده است ساعتی چند در انتظار گذشت
تا آنکه وقت عصر آمد ازوی خبرے یافتند آنحضرت بس اندوه
در دل پاک جا گرفت که مگر این طعام از مال حرام بود یا مشتبه که موجب
عارضه در روی دست انداز نشد و لقمه از آن نخورد و بعد از این فقیر
بی سود مالک با ناکل حرام حاصل کردم چه سود و بهبود جهان به که ترک این کار کنم
و بکار دنیا داری شوم و از غایت حزن و اندوه از اول تا آخر شب تا توانم
و چیزی ناخورده بعد نماز عشا بخواب رفت دید رسول کریم صلی الله
علیه وآله وسلم را که آنحضرت با کمال لطف و عنایت فرمود شمار از رزق
حلال میرسد و آنکه در وی پیش شما ذکر طعام ناخورده رفته از حیث حرمت
و اشتباه بود بلکه وی روزه دو واقعه هسا لا دهشته بود و ده سال از آن
گذشته و دو سال باقی بود نتوانست که این امر کسی را اظهار کند هم
فلان که وه مقام دارد بیک قدم برای جواب سخن شاه غلام نقشبند
آمده بود باز جا بجا رفت آنحضرت را که از خواب بیدار شدند پس
بهجت آمد و اندوه خاطر جمل پاک که رسیده بود بالکلیه زایل شد و حکایه
شاه غلام نقشبند که از خلفای اعظم آنحضرت اند و عنقریب ذکر احوال
شان گفته آید ان شاء الله تعالی آنست که روزی در کمال سرور مے
فرمودند اگر اینک نعره بر آسمان زنم تاثیر کند بعد ساعتی فرمودند اگر

برجوش زمزم آنجا تاثیر کند باز بعد لمحه فرمودند اگر بحضرت قدس کسی آنجا تاثیر کند که همین درویش کلیم پوش رسید و پرسید شاه غلام نقشبند کجا است کسی اشاره بایشان کرد قریب آمده نشست و در سخن شد حضرت تاج العارفین رض چون دید که با خود ها هم سخن شد فرمود که باز بخاطر جمع ملاقات خواهم کرد و در خلوت تشریف فرما شد و آن درویش در عین سخن نعره برایشان کرد که متحمل اثر آن نشدند و بیتاب برخاستند و راه خانه گرفتند آنزمان درویش فرمود بس همین قدر در حضرت قدس اثر نعره خود می انداختی شاه غلام نقشبند که طاقت جواب هم نبود هیچ نگفتند و همچنان سرجوش بر مکان خود رفتند و هم دستور ایشان بود که هرگاه در مجلس سماع سرجوش میشدند و طاقت ضبط نمی یافتند از مجلس بیرون میرفتند چون درویش تنها نشسته ماند بجنسه این حکایت بحضرت تاج العارفین رض رسید فرمود که در فلان حجره وی را فرود آرند چنانکه بالا مذکور شد نقل است روزی ذکر در باره انکشاف عواقب امور از سعادت و شقاوت خلق بر اولیاء الله بود حضرت شیخ العالمین رض فرمود که دستور حضرت تاج العارفین رض آن بود که تعظیم کافر مکرم دی و بهر وی نه برخاستے اگرچه از اهل دولت و صاحب منصب بودی چنانچه راجه رام نراین ناظم صوبه بهار برای ملاقات آنحضرت آمد چون روبرو شد بکمال ادب آداب و بندگی عقیدت کیشان بجا آورد

و آنحضرت همچنان نشسته دست حق پرست بر سر نهاد و در تحت
که در صحن خلوت شریف بود باشاره نشستن فرمود و خیریت پرسید
بعد از جلسه خطیبی فرمود که امروز اراده شهر عظیم آباد است عزم
کرده حلیف ما ست و دریافت که مرضی آنحضرت است فی الفور
اذن خواست و رخصت شد باز همچنان آداب بجا آورد و
آنحضرت بدستور سابق سلام گرفت و گاه بودی که با کافر
فرمایه و شدید ستا اخلاق فرمودی و حرمت وی کردی
و گاه به نسبت بعضی اهل اسلام همچنین امر پیش کردی که با آنچه
مذکور شد نطلعوا هم و معلق با سر دولت و حشمت وی شنودی
تا آنکه روزی ما را چنان خیال متمکن خاطر شد که ما در همه امور دینی
و دنیوی پیروان حضرت ایم در تعظیم کفره امتابعت وی هم
نکنیم و از مسلمانان اهل دنیا بی اعتنائی کنیم زنهم و بدین الهم
تصمیم عزم کردم اتفاقا کافری صاحب عزت ببلازمت آنجناب
آمد چون تعظیم وی بفرمود ما نیز پیروی نکردم و حق حرمت
و عزت وی بجا نه آوردم بر آنحضرت ناگوار آمد بعد رخصت
وی از ما پرسید چرا تعظیم وی نکردی از ما آنچه که بس منور ضمیر
و گستاخ بودم بمقتضای نامعقولیت عرض کردم که پیروی حضور
کردم فرمود تا بنا شیکه انکشاف خاتمه مر خلق از سعادت و شقاوت
دست ندهد شاید که در تعظیم کسی قصوری نکنی چه دلیل که مآل کار

وی چون باشد بسا طالح صالح روند و عاقبت بخیر برند و بسا صالح طالح روند و باشقاوت برخیزند چون حق تعالی باین مرتبہ خواہد رسانید تفریق ہر فریق مضایقہ ندارد از آنرو تعظیم ہر کسی حسب حال وی لازم گرفتہ میفرمود شاہ خدا بخش و شاہ محمد کریم قدس سرہما کہ عنایت نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را بر حال آنحضرت رح حدی و نہایتی نبود و در مجالس سماع بتفتیر مبذول می بود چنانچہ رشحہ از آن بمطالعہ کتاب فضل النبی واضح گردد و ہیچ یک مجلس احضار ارواح طیبہ خالی از رفتی نبودی و زان در ذکر یاران وی رح گفتہ آید ان شاء اللہ تعالی نقل است روزی در خلوت شریف حاضر بودم تخت پوش کہنہ در انجا بود حضرت شیخ العالمین رض فرمود میخواہیم کہ این تخت پوش را بر بالاخانہ کہ متعلق آثار شریف نبوی است صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرستیم کہ باحتیاط باشد چرا کہ حضرت تاج العارفین رح جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را براے العین برین تخت پوش نشستہ دیدہ و نشان مقام جلوس ارشاد فرمودہ و وصیت آنحضرت رض در بارہ نگہداشت ادب تخت پوش بیان نمود چنانچہ حسب الحکم این کمینہ بارگاہ ہم در اہتمام بردن آن بر بالاخانہ مذکور حاضر بیک بود و تا حال ہمانجا ست و ہم در حجرہ اربعین کہ زیر بالاخانہ آثار شریف است در صحن خانہ شاہ عبد الحی آنحضرت براے العین

از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شده بود وجامهٔ
نسبت را بنظر احتیاط که پای کسی فرا فتد احاطه کرده تا هنوز آن
جبره واحاطه در جبره باقی است حق تعالی همیشه باقی دارد نقل است
چون حضرت مولانا رسولنما رحلت انتقال فرمودند صاحبدلی بود در شهر
بنارس یکی از آن احوال اطلاع نداشت ونه از حضرت مولانا رسولنما
آگاه بود یکبار مضطرب از حجره دو دست زمین را برو رنگ رفت بچشم
وفنا کرد که زمین تر و بالا میشود تا عرصهٔ دراز در این حالت بود
بعد با فاقه آمد و شکر میکرد کسانی وی پرسیدند چه بود وچه شد
گفت قطب الاقطاب تشریف از این جهان رخت سفر بربسته سوی
جنت خرامیده زمین تر و بالا شدن گرفت بخوف آنکه عالم زیر و زبر
شود حسب عادت از حجره دو دست زمین را گرفتم و زور میکردم
تا آنکه حق تعالی از فضل خود خلیفهٔ اعظم آن قطب الاقطاب را در مقام
وی متمکن و مقرر فرموده و زمین بر قرار آمد و فی الحقیقه کشف آن
صاحبدل بسی صحیح و راست بود مطابق وموافق بکاشفه بعضی
اکابر طریقه قادریه واقع شده که در آن وقت حاضر محفل حضور
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بودند دیدند که تجویز تا تعیین مقام قطب
الاقطابی میشود و شاه احمد سرهندی قدس سره حاضر بود برای خلیفه
مجددی سعی مینمود جبرئیل قبول نمانمکاد آخر شاه تاج العارفین رضی از
ارشاد حضرت عمده رسالت عمده نبوت صلی الله علیه وآله وسلم مامور شد

همه خطاب حضرت مولانا رسولنما رض بایشان عنایت شد و بر
خدمات متعلقه آنحضرت رض مقرر گردید نقل است از شاه
خدابخش قدس سره و دیگر اکابر طریقه دام ظله چون عزم شریف
حضرت تاج العارفین رض حسب وصیت مخدوم عالم قدس سره
بعطای تاج شاهی و تخت سلطانی شاه عالم بادشاه را آمد شاه
غلام نقشبند خلیفه اعظم خود را که ذکرش عنقریب کرده آید انشاالله
تعالی ارشاد فرموده که ببارگاه نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
برای عنایت خلعت سلطنت بعلی گوهر مشهور به شاه عالم عرض
دارید ایشان گذارش جناب اقدس وی رض نمودند که فلان
شب در مجلس شریف حاضر بودم فلان کس را خلعت شاهی و تاج
خسروی عطا گردید آنحضرت رض فرمود شما را ازین چه کار بر گفته من
عمل کنید ناچار حسب الحکم بمعرض عرض حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم در آوردند ارشاد گردید که فلان کس باین عطیه سرفراز
شد باز ایشان به تبدیل تقریر تغیری پیش کردند آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روی مبارک از طرف ایشان بطرف دیگر فرمود بعد ساعتی
باز تقریری آراسته و پیراسته از جانب دیگر مقابل روی انور
صلی الله علیه و آله وسلم آمده عرض مطلب نمودند هیچ جواب نیافت
باز جرأت بکار برده به بیانی خوشتر از زبان ادای مقصود نمودند
آن زمان حکم شد بخاطر شیخ تو متکفل علی گوهر و آنکه خلعت یافته بود حسب الحکم

که مجلس سماع مقرر باید کرد و یادی محبوب الٰہی سلطان نظام الملة والدین قدس الله سره نیز تشریف میدارند بعد چندی بار دیگر رو بزرگان چشت را دید که امر مجلس سماع میفرمایند بار چندی بران نکرد بار سوم دید آنحضرت رض خواجه بزرگ را فرمود اگر سماع نمی شنوید و مجلس صوفیه نمی کنید باری در سلسلهٔ ما بیعت کسی هم نگیرید آنحضرت را تردد دیدل راه یافت که چه باید کرد در طریقهٔ عالیهٔ قادریه ضرورت آن نیست و ارشاد حضرت خواجه آنچنان بهادرین تردد بود که شبی از مجلس شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم نیز بشارت به ترتیب محفل سماع صوفیه یافت از آن روز مجلس یازدهم و دوازدهم مقرر فرموده و عرس ماه ربیع الاول و ربیع الثانی و بست یکم ماه رمضان شریف لازم گرفت و هم میفرمود شیخ العالمین رض که درین ایام از کمال عنایت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم برحال آنحضرت رض آن بود که در موضع ارول سیدی بود کریم الطرفین از آبا و اجداد نسلاً بعد نسل موی مبارک رسول کریم صلی الله علیه وآله وسلم و موی مبارک زلف مشکین امام همام حسن مجتبی علیه السلام تبرک میداشت بعد رحلت وی فرزندانش بمقتضای جهل سوراد سبب پیش کرده تقسیم آن بدستور متاع خانه خیال کردند هر یکی از انها بیش مانع آمد اما منعش سودی نکرد و از مقراض بسته پاره کرده با خود با تقسیم کردند و بتباهی هر گونه مبتلا شدند و برای

مرتبۂ بعد از حسبے نصیب خود را از نزد آنحضرت رسانیدند که اداے
پاس آداب وی دشوار است قابلیت آن نداریم همان بیکاریم
دولت بی بدل همین جا باشید چون احوال صحبت وی معلوم هر صغیر و
کبیر و خواص و عوام شناخته بود کسی را در صحبت وی ربطی نه حاجت به
تصحیح نداشت با این همه میر عصمت الله قدس سره که از خلفاے
کاملین آنحضرت اند ذکر شان در تذکرۂ یاران آنحضرت کرده آید
انشاء الله تعالی یکشب قبل از شرف نزول آن سرمایۂ سعادت
کونین بخواب دیدند که زیر عرش مکانی است بس دلکشا و منور
دران مکان حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم جلوه
افروز اند و پیش نظر کیمیا اثر حقۂ از نقره نهاده و دران حقه چند
قلم از شیشه بطور قلمی و دران قلمها موی شریف است خادمین
را بشارت کنانیده به تاج العارفین رضی الله عنه عنایت کردند صبح
آن شب این دولت غیر مترقبه از نزول اجلال بخانۂ تاج العارفین
را رشک صد بهشت ساخت و هم میفرمود حضرت شیخ العالمین
رضی الله تعالی عنه که حضرت تاج العارفین رضی الله عنه از پخته
کردن قبرها منع نمود و میفرمود اگر کسی ولی قبر پخته زنده اند و
سے منافقت از زمین مخالفت همان به که نشان قبر هم نماند آخر
کسی بخواب از بارگاه شفیع المذنبین محمد رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ارشاد شد هر که قبر را بروز جمعه بعد نماز جمعه بوسه دهد

مغفور است بعد چندی باز امر شد که در هر شب اول چندین حکایت
بخشیدم بعد چندی حکم شد که در هر ایام و ماه هر که بر قبر تو بوسد بد
مغفور است تا چار فرمودند که چون فائده خلق درین امر وابسته
شد حالا منع نمیکنم لیکن بر قبر خام کچ کرده دهند از سنگ و خشت
بخته بسازند برای باقی ماندن نشان قبر اینقدر کافیست و تفصیل
آن بسیار طویل است همچنان مردمان بعمل آوردند و عنایت نبوی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر حال حضرت ایشان علی وجہ الاتم بود و هست
و هایشم باد بحرمت النبی وآله الامجاد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نقل است
شاه لعل محمد قدس سره که از خلفای آنحضرت اند و عنقریب ذکر شان
بضبط قلم آورده شود انشاء اللہ تعالی در آن روز که این عنایت میذول
حال آنحضرت رض شده بود بعد نماز مغرب از خانقاه شریف بر مکان
خود رفته بودند ساعتی بر آن نگذشته باشد که این دولت پدید
مغلسان آمد و ایشان را ازین خبر نه شب بخواب دیدند رسول کریم صلی اللہ
علیہ وسلم را ارشاد فرمودند که بر شیخ خود روی باد ب تمام روی دبابت تمام بر
آی ایشان را خوفی و ترسی در گرفت و اندوهی رو نمود که کدام سوء ادب از ما
بوقوع مے آید که بران تحریق فرموده شد مضطربانه صبح کردند و ترسان
و هراسان بخانقاه حاضر آمدند و بخلوت شریف آنحضرت رضی رفته
با چشم گریان و دل بریان خواب را عرض کردند تا تعبیر آن
ارشاد شود و بتلاسفے آن کوشند آن حضرت

فرمود کہ شب بعد رخصت شما ابرار شریعت آوردہ و قصہ
آن مفصل بیان نمودہ فرمود کہ این اشعار باذن آنحضرت گفتہ ام اکثر
سالکین و مجاذیب شہر عظیم آباد را برحمت وی امداد بود بار آنحضرت
رضا بہ بعضی یاران ارشاد فرمود کہ قصیدہ ریاضت روزہ و تاریخ فلان
باید کرد چون رجوع ببارگاہ رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کردند حکم عالی بدان نفاذ یافت کہ یازدہم ہر ماہ و بمجبوری دوازدہم
اما در ماہ ربیع الاول دوازدہم وقت ظہر بعد نماز لازم گیرند و
ہر کسیکہ در ماہ ربیع الاول باعتقاد زیارت کرد اگر مومن است
کفارۂ ذنوب او خواہد شد و اگر کافر است ایمان نصیب وی
شود و این کیفیت بارگاہ و خوفیہ قریب بست نفر از کفار ازین شاہد
کردند کہ بسبب زیارت ماہ مذکور بدولت ایمان فائز شدند و علی
ما قیل ایام شہور رمضان در انشیدا اندر ہم میفرمود شیخ العالمین خصوصا
این حکم جناب رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رفتہ رفتہ بگوش
ہمہ کس رسید دران ہنگام تحصیلدار این قصبہ کافرے بود
قوم کایستہ گفت ما بزیارت ماہ مذکور معتقر حاضر خواہم شد بشرطیکہ
مگر مجبورتہ مسلمان نشوم آن زمان صدق و کذب این سخن بر ہمہ کس ظاہر
گردد چون ربیع الاول قریب آمد تاریخ دوازدہم قصد حاضر شدن
کرد بکارے مبتلا گردید کہ فرصت نیافت و از زیارت محروم
شد کہ رسید گفت حال آیندہ از قبل وقت حاضر خواہم شد چون

چون آن سال دگر آمد وقت نصف روز در مقبرهٔ حضرت خاصه خلاصه
فرود آمد اول وقت ظهر خواب بروی غلبه آورد کسان خود را گفت
که اندکی قیلوله میکنم چون زیارت شروع شود ما را بیدار کنی
چاکرانش وقت زیارت در بیداری وی هر چند سرزنش کردند
بیدار نشد ناچار همچنان آن بخت خوابیده را بر خاک مذلت گذاشتند
تا آنکه از زیارت فراغت شد وا محروم ماند پس متحیر گردید چند
سال دیگر همبرین منوال اهتمام تمام تر میکرد تا یکبار هم در عرس
شریف زیارت نصیب وی نشد آخر فسخ عزم کرد و میگفت که حقیت
این به یقین دانستم و چون مرد بر ملت خود مرد و تا حال که سال یکهزار
و دو صد و چهل و هفت از سال هجرت است بعنایت الله و فضله
در فرزندان آنحضرت رضی الله عنه این دولت و کرامت باقیست
حق تعالی مدام باقی دارد و یکی از عجائب آثار شریف آنست که در میان
مکان متبرک آثار شریف و جای زیارت فاصله چند گام است
و در صحن درخت تمر هندی عظیم الشان که آرامگاه و جای آشیانه
جانوران است خصوصا زاغ و کبوتران که هر دو نا نرا انجا ل و هی بلشتیر
ایذا میرسد اما درین عرصه که قریب نود سال گذشته باشد گاهی
بیجال آنها بر بقیه آثار شریف نه افتاده و خادمان و برادران و قت
خرچی نرسیده و در مدت پنجاه و سه سال که عمر این کمینه بدرگاه
رسیده گاهی چنین دیده و نشنیده و اکثر بخت یاوران که در و قت

زیارت جمیع مقامات نموده کرده اند بعنایت نبوی صلی الله علیه و آله
وسلم یافته اند تفصیل آن درین مختصر نگنجد شمه از ان برقم می آید حکایت
مردی کشمیری که از معتقدان آنحضرت رض بود پسرش بصیغهٔ تجارت
بشهر لاسه رفته بود از مدتی خبر وی نداشت روزی بزیارت مجلس
عالی حاضر بود به نیت خبر خیریت وی درود میخواند و بس تردد خاطر
داشت یکی از یاران آنحضرت خواجه لعل محمد قدس سره را بیداری
ساعتی که از جمال جهان آرای نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
مشرف بودند ارشاد شد که بگو این مرد را که فرزند تو می آید و حالا
راه تا فلان منزل رسیده است قریب ایام مع الخیر میرسد ایشان
بعد فراغ زیارت بآن کشمیری گفتند که چنان و چنین ارشاد شده
بنده ایم که این عنایت چه سبب بود او گفت که بهمین نیت درود
میخواندم تا حالش معلوم شود و خیریت رسد اما بکسی اظهار اینمعنی
نکرده بودم بعد چند روز که پسرش بخیر رسید پرسیدند که تاریخ
یازدهم فلان ماه وقت ظهر بکدام منزل بودی تا همان منزل
که شاه لعل محمد قدس سره از ان کشمیری گفته بودند نقل است
شیخ العالمین رض میفرمود که بعد از رخصت یافتن از نزد حضرت
مولانا رسول نما رض در اثناے راه مسجدی بود در صحرای بس دلکشا
چون گذر حضرت تاج العارفین دران مقام شد قصد اقامت
بارادهٔ ریاضت دران مسجد متمکن خاطر اشرف گردید اما ایام سه

سخت بود و بسبب سایهٔ درختی که در صحن مسجد واقع بود تاب آفتاب نمیرسید
بعد اقامت چند روز از اثر برودت و ریزش نزله تکلیف ده گردیده واز
البسه بجز یک پیراهن و یک چادر زیب بدن شریف نبود ناگاه مردی
پارسا دران مسجد گذر کرد و از آنحضرت گفت که تکلیف سرما بسیار
میکشید و گذر آفتاب هم درین مقام نیست و هجوم نزله این قدر
خوف آنست که بیمارے رو نماید مناسب است که استعمال ناس
تنباکو دارند تا ریزش مواد شده باشد آنحضرت فرمود تیسر آن درین
ویرانه دشوار است آخر ازین تقیّد هم تکلیف ذکر پیش آمدنی است
آنمرد پیش ناسدان خود پیش نهاد و گفت و بالفعل تا زمانیکه درین
ناسدان ناس است استعمال کنند بخاطر وی آنحضرت برگرفت و استعمال
کرد نفع تمام یافت چون اندکے باقی ماند باز کسی آمد و ناس نذر آورد
ازان زمان عادت گرفت و ما را نیز بعادت وی ارشاد فرمود و وقت
آخر وصیت کرد بر عدم ترک و فرمود که این یادگار ما است لازم گیرد
تا سه سال دران مسجد بریاضت گذرانید و هم میفرمود در ذکر ریاضت
وی رمز که چون قصد اربعین فرمودے یکمشت نخود در حجره همراه گرفتی
و بعد اتمام اربعین گاه نصف مشت گاه کم و زیاده باقی ماندے
که خلق ازان تبرک میکردند و صوم طی بیشتر داشتے و زور خلقی با این ریاضت
انقدر داشت که از دو انگشت سبوی کلان بگرفتے و برداشتی و بر
سر آب ریختی و در بعد اربعین عمر شریف از هفتاد کم نبود و اکثر ایام

شبها بیدار داشتے مگر شبهای بیماری و دوا بتدابی توکل بر یک
کلیم سه سال بسر کردی تا در ولادت سالہ برین منوال بسر بری شد و عدد محتر
دو یکبار رفاقت پیش آمدن باز لوازم شان فقرا آنحضرت بود اطفال یکم تا
گرسنگی بنا آوردند کار پردازان خانه دیگ بر دیگدان می نهادند و هیچ
آتش نمیر دند چون اطفال اضطراب میکردند تسلی بآن دیگ تهی فرمود
و باین حیله او را بر بستر خواب راحت بخشیدی و گاه بودی یکشش
برنج اگر نیز برنج بدست آمدی نسائیده در آب انداختی و جوشش دادی
و بگرسنگان بغیر تکلف به بهانه شیر کاسه خورانیدی تا شب بتسکین
گذرد مولف کتاب میگوید که مدت دراز در فقر ظاهر گذشت تا آنکه برین
قدوم حضرت شیخ العالمین ور برکت وجود پاک شان فتح ابتدا ئی
بسال فتحاب ظاهر هم رو نمود و حق تعالی جمعیت ظاهر و باطن مجتمع
فرمود چنانچه تفصیل آن در ذکر حضرت شیخ العالمین رحمه گفته آید انشاء
تعالی نقل است میفرمود شاه خدا بخش قدس سره که یکبار فاقه
دو روز و شب افتاده که بصغیر و کبیر قوتی نرسید شاه محمد نور الحق
قدس سره که ابن الابن آنحضرت رحمه بود در حالت ضعف بخواب
رفت و دید رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با طعامی تکلف پلاو
وغیره با و عطا فرمود و همچنان در خواب میخورد که همدران وقت از شهر
عظیم آباد چند خوان پلاو رسید آنحضرت بکسی ارشاد کردند تا فاقه ما
و دیگر کسان را تقسیم کنند اما ابتدا از فرزندان وی رحمه نماید چون آن بچه

مذکور را بیدار کردند که ما حضرت تناول فرمایند از خواب بس غضبناک بیدار شد که چرا بیدار کردی و از دولت بی بدل دور انداختی که من بجمال جہان آرای صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف بودم و مورد بذل وعطای گرامی بودم آنحضرت رض شنیده تبسم فرمود وگفت اکنون طعام حاضر است بخورید باز خواهید خسپید نقل است میفرمود حضرت شیخ العالمین رض روزی ذکر آرایش مقابر در میان آمد آنحضرت رض فرمود که قبر ما از سنگ وخشت نسازی میترسم که بر قبر آرایش ظاہری شود و باطن خراب اگر صاحبدلی گذر کند حال باطن مرا نفرین کند واگر باطن ما آباد است ویرانی ظاہر سبب خجلت از اہل دلان نخواهد شد عرض کردیم در آرایش ظاہری وبربادی ظاہری اولیاء را بہ نسبت درجات ولایت نفعی یا نقصانی است یا ازین ہرد و بالاتراند فرمود نه نفع دارد نه ضرر بار بعرض رسانیدیم که چون چنین است درستگی قبر شریف برای چیست پس مانده گان آزرده شوند سکوت ورزیدند بعد چند زمان از حضور پر نور رسول کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با آنحضرت ارشاد گردید و بشارت رسید ہر که روز جمعہ با شما مصافحه کند یا پابوس نماید یا بر قبر شما بوسه دہد مغفور است بعد چندی سے بشارت ہر روز و ماه بلا تعین وقت یافتند ما را طلب فرمود ارشاد کردند که چون عنایت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم به نظر انتفاع خلق ازین عمل خاص مبذول حال ما است گو

ما را ازان فائده باشد یا نه تا خدا ما المدیان قبر مانع نفع است و خلاف هم رتبی نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بنابر آن صلح می نماید که نشانی قبر باقی ماند در بینا امر بهر مناسب وقت برای آن فرزند ستیقن کرده عمل آورده باشم چون اجازت و رخصت یافتم بعد انتقال شریف مزار انور را بلند کرده گنبد و دیوار ساختم و سنگ و تخته هم نداشتم که ناگوار خاطر حضرت بوده مولف کتاب میگوید که رتبه نبوی صلی الله علیه وآله وسلم را بر آنحضرت مناسبتی قریب بود و پاس لاکت هم کمتر اولیا را چنین دولت دست داده یکی از آنها آن بود که بخط مبارک دست خاص آنحضرت رضی الله عنه در بیاض حقطا یعنی تکمیل اختیار بکناره حاشیه که هر کسی را بان نظر نیافتد مرقوم بود با این عبارت شب تاریخ هشتم ربیع الاول ۸۰۸ هجری حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم باین احقر الناس خطاب کرده فرمود که ترا و فرزندان ترا و مریدان و احباء ترا و در رعایت خاطر شما همه را بخشیدم انتهی ماخوذ آن نبشته بادران بیاض دیده ام و مثل این عنایت در رساله قبریه سید اشرف جهانگیر قدس سره که بهم حال شان صد دلی شده بود مرقوم است ای اشرف بخشیدم ترا و فرزندان ترا صالح و طالح را و مریدان ترا هم صادق را و هم کاذب را دیگر در احوال بزرگی ندیده ام والله اعلم بحقیقة الحال ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء نقل است بعد انتقال

آنحضرت رضہ مولوی شاہ ابوتراب دامت برکاتہ را کہ بعد انقضای دو
سال کامل از سنین رحلت آنحضرت رضہ از وجود با جود خود خانۂ عرش آستانۂ
شیخ العالمین رضہ را رشک صد بہشت ساختہ بودند و ہنوز عمر شریف
از حساب شہور نگذشتہ بود مرضی سخت در چشم ظاہر شان عارض شدہ
کہ بیکار محض گردید حضرت شیخ العالمین رضہ را از غایت شغف تاب اصطبار
نماند در کنار گرفتہ بر مزار شریف حضرت تاج العارفین رضہ بردند
و عرض کردند کہ ما را فرزند نابینا خوش نمی آید و خدمت کوران
نتوانم کرد و ہمانجا ایشان را گذاشتند وقت نماز ظہر بود کہ این
ماجرا بوقوع آمدہ بود بعد نماز عصر کہ برای فاتحہ بر مزار شریف تشریف
بردند فرزند ارجمند خود را بینا و ہر دو چشم درست دیدند باز در کنار گرفتہ
بر مکان آوردند این حکایت ہم از شیخ العالمین رضہ و از شاہ خدا بخش و
شاہ محمد کریم و شاہ شمس الدین و دیگر اکابر بسیار شنیدہ ام نقل است
کہ مردی قوم دون تترہ فروش بود پسر عزیز وی فوت کردہ چون
ایام انتقال آنحضرت یار روزی چند گذشتہ بود و آنمرد در عقیدت
یکتای زمانہ بود از کمال ناشکیبائی و بیقراری کہ ہوش بر جا
نداشت لاش پسر بر دوش گرفتہ بر مزار شریف آنحضرت رضہ آورد
و زار زار بگریست و گفت یا دستگیر ہر درماندہ فرزندم را زندہ
کن یا مارا ہم اینک ہلاک کن کہ تاب مفارقت فرزند ندارم ہمان
بہ کہ ہر دو لاش بایکدگر مدفون شوند ورنہ ممکن نیست کہ لاش پسر

سن پیش نظر باید قرن بخود و مانند و ما نیز و پسر گزارد در قضا بر تحریم تا ویدن
نود و کار یک کار معتبر رسانید لاش پسر پیش نظر نهاده همچنین کلام میکرد
و هر چه بدل داخست بی محابا پریشان می‌گردید و خویشان و بلوطن
وی پروز ما غم مشغول کرده به نصایح و صبر تسکین میدادند و میخواستند که
لاش پسر وی گرفته دفن سازند تا آن متفقه خود رفته بهوش گرمی آمد
و لاش را گذاشت هنوز هفت و هشت ساعت نمی گذشته
بود که حق تعالی بوسیله آنحضرت دم گرم آورده پسر نیز با عمر تازه بخشید
تا آنکه آن عزیز و همچنانکه مغموم آمده بود دلشاد با پسر خود رفت و هر کسی
از حاضران و سامعان ازین ماجرای شکر حق گزیده بود حضرت شیخ العالمین
و میان خاده عبدالبخش قدس سره میفرمودند که عنایت حضرت شیخ العالمین
بر سر که همه را براست و قوت تصرف ایشان چون قوت اولیاء عظام
بود و نیز این حکایت سراپا عنایت بیان میفرمودند نقل است
شیخ العالمین رض میفرمود که الحال قاضی شاه عالم را بیماری صعب
در گرفته رفته رفته نوبت به یاس رسید و سبب اضطراب و اضطرار احباب
گردید شب بخواب دیدم آنحضرت دم را فرمودند باز من کتاب حسی
و نان گشتند سمت نخواهد شد لیکن حسی فربه باشد ما را خیال آمد که حسی
فربه از کجا آید در جواب این خطره ارشاد فرمود که یک حسی بسیار
فربه از ملک قاضی در مکانش نشست و ملان که بار اول خبر خود
قاضی مذکور را طلب کردم و خواب خود بیان نمودم گفت راست

دست یک خصی فربه از آن خاص ما است رفته فی الفور ادای
نیاز کرد و از همان روز بیماری را تنزل آمد یوماً فیوماً صحت رو مینمود
تا آنکه صحت کلی دست داد و تا این زمان نیاز کباب و نان برای
حل مشکلات و برآمد حاجات و دفع امراض مروج است خصوصاً
در دار السلطنت دہلی در محلہ کٹرہ کی فراشخانہ خانہ بخانہ مروج و مشہور
است و ہم برای حاجات و فتح باب کار ژیوڑی کافوری یکصد و
و پنجاه عدد یا صرف پنجاه عدد نیاز آنحضرت مجرب است و نیز نان
خستہ دار شیرین کہ شیرینی دروی زیاده باشد از سہ عدد کم نباشد و
زیاده را تعین نیست یا بدرقہ حضرات شیرین نیاز سہ بزرگ یکی
حضرت ایشان دیگر پیر طریقت ایشان حضرت مولانا محمد وارث
رسولنما سوم پیر بیعت ایشان محبوب رب العالمین خواجہ عماد الدین
قلندر قدس اللہ تعالی اسرارہم بطور فاتحہ سہ منی شرف بوعلی قلندر در
برآمد حاجت بس سریع الاثر است نقل است مولوی عبد الغنی
علیہ الرحمۃ کہ مفتی ضلع بردوان بودند در ایام رخصت یافتہ بوطن
یعنی قصبہ سیلواری آمده بودند و از انجا کہ از دریا بس خوفناک می بودند
تا وسع لسبیل در دریا آمد و رفت وطن نمیکردند روزی بضرورت صلاح
خلاف مزاج بہ تجویز بعضی احباب اختیار افتاد بر مزار شریف آنحضرت
رفتہ فاتحہ خوانده استمداد و اعانت بصد الحاح عرض داشتند و فرزند
ارجمند خود را مولوی نثار علی نام ہمراه گرفتہ بر کنارهٔ دریا رسیدند

اما حواس باز ترس جان درست نبود و ہوش بر جا نماندی
طلاطم که بود زیاده تر باعث پراگندگی خاطر شد میفرمودند که
چار روز تا چار سوار کشتی شدم و از نهایت خوف استغاثه با آنحضرت
کردم ہنوز چہارم حصہ یک کروه کشتی نرفته بود و ہمچنان اغثنی یا
تاج العارفین یہ واد رکنی ورد زبان داشتم که یک ناگاه برای العین
آنحضرت را بر کناره دریا دیدم که قدم بقدم برابر کشتی میروند و از
انگشت اشاره بسوی دریا و کشتی میفرمودند گویا کشتی را براشاره
روانه میکردند و ہوا فی الفور فرو نشست و دریا ساکن شد و بسوی ما
نگاہی فرموده باندک خشونت تادیب کردند که اضطراب چیست
بہمین طور تا دوازده کروه بر کناره دریا ہمراه کشتی قدم بقدم رفتند
چون روز آخر شد از نظر ما غایب شدند باز از ان روز کا ہی
تا رسیدن منزل مقصود یاد مخالف و طلاطم رو نه نمود نقل است
غالب که در سال یکہزار و صد و چہل و یک یا چہل و دو ہجری شخصے قوم کایسته
یعنی از اہل قلم با حال تباه روزگار رسیده از افلاس پناه بر در حضرت
مخدوم الملک مخدوم شرف الدین بہاری رضی اللہ عنہ آورده بود
چلہ آنحضرت که واقع کوه راجگیر و مشہور و معروف و زیارت گاه عالم
است و اقامت بہر حاجت در انصرام اکسیر اعظم است و در حل
مشکلات بظاہر کنجی است و گوشه آن باطن گنجی است از نوا ی
حاجات لبس جانی دلچسپ و در تفریح خواطر تنگ دلان باز و سعت

آباد دنیا دلفزا تر تفصیلش درین مختصر نگنجد هرکسیکه دران مقام سعید رید انچه دید و یافت انچه یافت ده ماه کامل اقامت کرده فی الجمله سرمایه که داشت صرف قوت خود کرده ایام سرما و گرما و چندی از ایام برشکال بآن صعوبت که داشت بسر کرد هرچند اقارب و احباب آمده بدلداری و دلجوئی وی میکوشیدند و از هر دری پندش میدادند که عنایت مخدوم مخصوص بمکانی نیست و سعی در هر باب از واجبات است حالا بتلاش روزگار پای طلب باید کشاد تا ثمرهٔ عنایت مخدوم بظهور آید قبول نکرد و جواب داد که تا از جای منوسے طلب ما نه آید از اینجا برنخیزم ؎ دست از طلب ندارم تا کام من برآید ❊ یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید ❊ آخر الامر شبے مخدوم را بخواب دید که میفرماید برو در قصبهٔ پهلواری بر مزار مخدوم شاه محمد مجیب الله قادری که کار تو و البتهٔ نگاه لطف اوست چون بیدار شد در دل اندیشید که با وجود قضای حاجات جهانی مارا بحیلهٔ نامراد از در خود میرانند مگر بخت سیاه ما کار ما تباه ساخت همان به که برنخیزم و هم اینجا میرم و برین عزم کمر همت استوار بست و مرگ را منتظر نشست بار دیگر بعد چند روز باز مخدوم را بخواب بر سر عتاب دید که ایام شدت برشکال است و آب و هوای کوه هر ساعت اثری دگر دارد و مرضی دگر پیدا میکند که تاب تحمل آن نداری بر گفته ما نمیروی مگر هلاک خود میخواهی آینده ترا اختیار است

صبح کر بیمار گردید ناچار فسخ عزیمت سابقه کرده رخت سفر بست
و بعد طی منازل شد روانه در قصبهٔ مذکور بر مزار شریف حضرت شیخ تاج الدین
دهن رسید و در حجرهٔ کلی که پائین مزار بود از اندک فاصله و حالا مسمار
شده سکونت ورزید تا زمانیکه سرمایه داشت قوت خود ساخت
چون اندکی از آن مانده بود که اضطراب نخست او را ور او دیگر فت بمواجهه
مزار شریف نشسته بود که دفعة برای العین از آنحضرت مشرف شد و بشارت
حصول مقصود دریافت فرموده و بوطن خود کار رفتو شد اما اندک ابهام
عرض کرد ظاهرا اسلوب کار بنظر نمی آید چون روم جوابی حکم نشد لیکن
اینا نزد که هر وقت که بمواجهه مزار شریف می نشست مشرف میشد
بعد روزی چند کسی باتفاقا از آمده مکاتیب سراپا منت والطاف
از آن و فرزند وی آورد که اکنون عزیمت وطن کنند نرفت و جواب مطلوب
کرتا بمطلب نرسم نیز دم که فاتحه بر باد خشود این مولف کتاب و دیگر
دوستان نیز ورا بسیار ترغیب وطن مادیم که چون حکم قضا توام
آنحضرت برفتن وطن یافتی و بشارت کار از زبان حق بیان بی
واسطه دیگری شنیدی جان بکر رخصت شوی جواب داد تا دلیکه
مهاراجه منتر جمیت سنگه پروانه بطلب مانی فرستد و مخالف ما که
عمرها اوست معزول نمیشود نیز وطن نمیروم که کس ناحق ما را بی روزگار کرده
و ملک و مناصب ما را بغصب گرفته ما دامیکه انتقام نگیریم از انجا نخیزم
کسانیکه از وطن وسے آمده بودند مایوس بازگشتند بعد چند روز یکم

بوساطت بزرگی از تاج العارفین رضه مژده حصول مقصود یافت
گفت ما را باور نمی آید نخواهم رفت و پرسید که امروز سخن بوساطت
شماست و آنحضرت سکوت محض دارند و سابق هم که وعده کار ما
فرموده بودند یا اندک اعراض فرموده بودند سبب وساطت و
اعراض چیست آن بزرگ فرمود کفر تو مانع تخاطب و سبب اعراض
است بمقتضای اهل الغرض مجنون بی تامل عرض کرده اگر چنین
است توبه کردم و براستی ایمان آوردم فی الفور آنحضرت را متوجه
حال خود یافت بی وساطت تلقین ایمان فرمود و باز از انزوا نه
مطلق اعراض نه نمود و بابرام بشارت کار وی داد با اینهمه آن
افسرده خاطر را تسکین دل خسته نشد اعتماد برین بشارتها نا کرده همت
بران گماشت که یکباره ترک اکل و شرب نموده بست و شش روز بی
آب و دانه بروی گذشت که قطرهٔ آبی و دانه گندمی بحلق او نرسید رنگ
روی زرد شد و از خلو معده و امتلای ریح درد شکم بشدت استیلا یافت
هر چند ما همه مردمان و زائران روضهٔ انور از در پند بوی پیوستیم چون
همت مردانه داشت پای بند کمند پند ما نشد و اسیر دام نگردید روز
دیگر بمواجه مزار شریف نشسته بود آنحضرت را بس بر سر عتاب دید فرمود
این چه حرکت است از ترک آب و دانه چه سود یافتی حمق و جهل شعار
خود ساختهٔ برو و چیزی بخور عرض کرد که کار ما البته عنایت حضور است
ع کشود کار دو عالم بیک اشارهٔ تست * باز این قدر توقف است

چگونه خورد و نوش کنم زیاده تر عتاب فرمود که مگر از این کار بی سود زیان جانی و بدنی اندیشیده باشد بتو گفتم که کار تو انجام یافت باور نمیکنی امن بیچاره که از یاری بخت بس مایوس بود و مامی معنی که از پایه التجا سائل عده افتاده بود عرض کرد که اگر حضرت بسوگند فرمایند البته باور سکینم آنحضرت بمقتضای رحمت و شفقت بجلالت فرمود که کار ترا کردم هرگز دران ریبی نیست و مکرر حلف فرمود چون اطمینان کلی یافت عرض کرد چیزی الحال که قوت خود سازم فرمود در خانقاه مسافران و طالبان از نخود تقسیم میشد برود بگیر آخر با رهست بخانقاه شریف آمد و نخود گرفت و خورد هرگز عللی و ضررے نکرد با وجود خامی هضم صافی شد و در شهر کسی را یقین بود که در فاقه بست شش روز این گدای ثقیل خلل عظیم خواهد کرد باز حکم شد که زود بوطن خود برو چون رخصت یافت بمجرد رسیدن بوطن در هفته پروانه راجه مذکور بطلب رسید شادان و خندان رفت و معزول شد و بحالش این را مقرر کردند و روز بروز قرب منزلت یافته ترقی شد بعد چند ماه لشکر گذاری بر در عالم پناه آنحضرت بلشتیه چیدیس مرفه الحال آمده نیاز ادا کرده و هم دران هنگام که بعیادت سعادت نفسیه بود احوال هر روزه بمایان میگفت روزی پرسید که بندگی نوجوانان با چنین صورت و لباس اکثر حاضر مجلس شریف آنحضرت میدیدم و عرض و معروض خلق و جواب کارها بوساطت او شان یافتم و کمال مورد عنایت و مقرب هستند و هم نصیب کثر مارا او شان

اطلاع فرمودند کیستند شکل وشمایل که بیان کرده بود بلا فرق شکل و
شمایل مولوی علی حسن مرحوم بود که ابن الابن حضرت شیخ العالمین رض
اند و مزار شان هم بر چبوتره مزار شریف تاج العارفین رض واقع است
جانب پایین مشرقی و تفصیل حال شان در ذکر فرزندان آنحضرت گفته
آید انشاالله این قصه عجیب در سال یکهزار و دو صد و چهل و یک
بوده و کارخانه تالاب باغ مجیبی در پیش بوده که هنوز از کندن فراغت
نشده بود و نشست ما همه دوستان در انجا می بود و پند دادن
بآن مرد بلند همت و ترغیب کردن باکل و شرب وی را شریک
یکدگر بودیم نقل است چون شاه خدا بخش قدس سره رخت سفر
بشهر دهلی بر بستے معمول چنین بود که دو یکروز قبل بر مزار شریف
حضرت تاج العارفین رض رفته گلهای خوشبو که خشک شده یافتے
برگرفتے و جمع ساختی و حبوب از وی درست فرمودی و همراه
بردی و در شهر دهلی هر مریضی که بوی رجوع آوردی نه ملاحظه خلط
کردی نه تشخیص مرض نمودی بے تامل هفت عدد حب دادی کافی
بود که کسی را احتیاج هفت عدد دیگر باشد تا آنکه حبوب ایشان در
صحت بیمار اشتهار یافت بعضی از دوستان اطبا و غیر اطبا بے
بآرزوی تمام طالب آن شدند ایشان که مرد صاف گو و خدا شناس
بودند هرگز اخفا نفرمودند و گفتند که گلهای خشک خوشبو از مزار تاج العارفین
بهمین نیت برگرفتم و حبها ساختم شمایان را نیز درین باب اختیار است

گلهای مزار شریف بیارید و به بیماران دهید و چنانکه در کل نقش هست
از جنس خوشبو کیا شد بجاری هستند در مرض هم تخصیص نیست بهر مرض بود در همه مرض نفع
هست نقل است که گویند که بیمار آن را علیه [illegible] را یا که خدمت شیخ علی فهرو باید میسید آشنائی
برای خدمت و ایام تن بهمنی گرفته بودند و ما را از عرصه بلاد فضل بوده
بهری بود که ایشان را از آنحال خبر نداشتند چون روزی اثری از آن
ظاهر شد دیدند که لبس شدید معلوم میشود رجوع بعملیات و طلسم کردند
سود مند نه آمد بلکه روز بروز سر زنش وی در تزاید بود پس از نجا ایام
که اتفاق آمدن وطن افتاد بر مزار شریف آنحضرت رضه فاتحه میخواندند
خطره ایشان را در گرفت که چون باز بسرکار خود در دم بار گلهای
مزار به گیرم و رفته در گلوی زن تعویذ کنم بعد انقضای ایام رخصت
بر مزار شریف حاضر آمده فاتحه خواندند و عرض کردند که بار از تبرک مزار
بهست حفظ و صحت آسیب ندهی بر امید بار لطف و عنایتم چون
بشهر بیمار رسیدند حسب نیت آن گلها را تعویذ گلوی بیمار کردند بیگفته
که تا آن وقت که سالها سال گذشته گاهی اثری از آن خبیث
پیدا نشد و از همین جنس است حکایت مرید شاه خدا بخش قدس سره
گفته که بند ملی بد ایشان کور محض شده بود و از مجاورت مزار
شریف وی رض در چند روز صحت کلی یافت چنانچه به تفصیل در ذکر
احوال شاه خدا بخش قدس سره گفته آید انشاء الله تعالی نقل است
مولوی فرزند علی فانی پوری را در هنگام دو کار سررشته داری

فوجداری شهر عظیم آباد محمصهٔ عظیم پیش آمد و یقین بی عزتی و رسوائی
بود و هر کسی میگفت که فردا از دو حال خالی نیست بسبب ثبوت جرم
سخت دیده مزاجی فرنگی حاکم وقت یا تشهیر بفضیحت ایشان است یا فرزند
ایشان مولوی فخر الدین و ماندگان ایشان بس چیره و دلیر شدند
مولوی از خوف آبروریزی جان در تن نداشت قریب نصف شب
بخت خوابیدهٔ وی بیدار شد و دولت یار گردید که برهنمونی عقل دوربین
همانوقت بقصبهٔ ناجیهٔ حضرت پهلواری صانها الله تعالی عن الآفات والاشرار
در خانقاه آنحضرت رض رسیدند شب که دیر گذشته بود کسی را نیافتند
بر مزار شریف رفتند و بعد فاتحه عرض کردند که ما درین اضطرار به
در حاجت شیخ العالمین رض آمدیم در خلوت مسدود است و وسیلهٔ عرض
محتاجان و مشکل افتادگان جناب مولوی شاه ابو الحسن دامت
برکاته هم بآرامگاه تشریف بردند و رفته تا شیخ العالمین بذریعهٔ
ایشان میرسیدم و عرض حال میکردم و کار خود میگرفتم اکنون بجز از لطف
مضطر بانده آمدیم و وسیله بجز آن نداریم که نبیرهٔ آن کسیم که اول فرودگاه
آنحضرت در شهر بنارس مکان وی بود و هر روزه از انجا بحضور اقدس مولانا
محمد وارث رسولنما رضی الله عنه بهر سبق حاضر میشدند و نیز با آن کس
که نبیرهٔ وی هستیم آنحضرت دستار بدل بودند و نهایت ربط و دوستی
با خود داشتند حالا نوبت برآید و آمد و درین شهر غریب فرد الپسر و پدر
را بر روی اعتبار ذلت پیش آمدنی است و خفت و سبکی برداشتنی

اگر وسیله ما با حصول فرزندانی میسر شده اگر تمام اموال و چیزهای رسمی تماسے
از زمین مسدود یا بلاک جان بسلامت میسر بیکسانه همچنان چشم گشاده گر
التجا میکردید با آنحضرت ما برای طالبین فرمودند غم مخورید فکر مکن بارتفهان
اضطراب میکردند بسیار تسلی فرمودند و بهر فتح ابرام نمودند و باز عرض کردند که
بحضرت شیخ العالمین سعی ما کرده شود که نظر عنایت بر من بنده خیرخواه
مبذول دارند بار رضا دادند بغیر سعی او خان تا متر متوجه حال تمامی شدند
حاجت بسفار رفتن نیست چون تسکین خاطر خود یافتند رخصت شده
روانه بحضور مذکور شدند صبح که مقدمه در عدالت پیش گردید سے گرام
همه سخن ایشان با انگریزی منظور میکردید و گواه مدعی را تکذیب می نمودند تا
آنکه هیچ قصوری بنسبت القان با نسبت فرزندان ایشان مطلوبی
فخرالدین ثابت نشد و با عزت و حرمت از زمین بلا تحاشات یکسر و رضا یافتند
هر یک که در آن وقت حاضر محکمه بود بحیرت افتاده بود که این چنین مقدمه
و حاکم بر سر عداوت و یک بیک انقلاب حقیقت گردید که هیچ نسبے
ثابت نشد و حاکم موافق گردید چون برای شکرگذاری حاضر شدند
مهربانی حکام و فتح مقدمه مفصل بیان کردند که همه از عنایت حضرت
شیخ الکل نصیب ما بود چنانچه آنها بیش عقیدت کامل درجه شدند و سمع نمود
شیخ العالمین رضی در ذکر وفات آنحضرت رضی الله عنه و هم از
زبان ارشاد بیان مسند العرفا سید العلماء دامت برکاته شنیده
ام که چون عمر شریف آنحضرت رضی به نود و سه سال رسید مرض موت

شد که صحت از آن ممکن نبود تاریخ بستم شهر جمادی الثانی روز شنبه سال
یکهزار و یکصد و نود و یک از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
مطابق هفتم ماه ساون ماه هندی سال یکهزار و یکصد و هشتاد و چار
فصلی قریب نصف النهار شاه نور الحق علیه الرحمة نوبت بخواندن سورهٔ
یس رسید چند بار باواز بلند خوانده سورهٔ قیامت شروع کردند آنحضرت
را باستماع آیات وی وجدی بود که دست مبارک بر زانو میزد و چشم
حق بین از ماسوی الله بند داشت و سر انور را حرکتی بود خفیف
وابستگان دامن دولت را از فرط گریه طوفانی در نظر و از صدای
وا فرقتاه وا مصیبتاه شور قیامت برسر حضرت شیخ العالمین که
جانب پائین در مواجه شریف ایستاده بودند و چشم دربار را رشک
ابر دریا بار کرده بودند ناگاه آواز گریه جناب ایشان بسمع مبارک
وی رضی الله عنه رسید چشم عنایت بکشاد و بعین لطف دو سه بار بسوی
حضرت ایشان تا دیرگاه دوخته داشت و تکمیل از جمالی طریقه و سینه وارثیه
کنایت تا آنکه وقت انتقال بسوی خلوت کده قدس رسید و وصال حبیب
یا محبوب صورتی بست قریب شد که حجاب جسمانی از میان برخیزد
نفس شوریده آمدن گرفت چون نوبت خواندن شاه مذکور بآیت
کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید رسید جان بجان آفرین
سپرد و بمقصود اصلی و محبوب حقیقی شتافت انا لله و انا الیه
راجعون و در زبان خاص و عام گردید و هم مفقود شیخ العالمین

و شاه محمد کریم و شاه شمس الدین قدس سرهما و دیگر اکابر ان عزیزان
وقت که وقت انتقال یکی را تو (ایستاده بود و یک پا دراز همبران بطرف
ماند چون برای غسل بیرون آمدند هرچند سعی کردند بهر کیف و هیچ سیعت پای او
کرهای مبارک سخت خیده امکان دراز نمی فرمایستی نهایت در غسل کفن
بهمان باینده و در همین مکان شاه محمد کریم با آواز بلند گریستان گفتند
ولی ما ایشان پا دراز کن که غسل دهیم فی الفور دراز کردند که غسل کامل
داده شد و در جنب شیخ العالمین پیغ دفن کردند و حجره و مسجد این بلند
که اکثر مجالس صوفیه و سماع همانجا میشود و بس جای باسعت و ...
و برآمدها بات از مزار شریف بیشتر و اکثر و قبر شریف الخانه بر
هم پهلوی منار شریف واقع است و یک قبر پائین مشرقی است قبر
علی حسین مرحوم تحت حکم جناب مستطاب مولوی شاه ابوالحسن صاحب
دام فیضه علینا بدیقظنا تعالی نسب شریف جعفری الزینبی است
محمد بن عبد الله بن جعفر طیار بن و زینب بنت فاطمه بنت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم حضرت اهل بیت ... بعضی متاخرین
اهل سنت و جماعت بر خلاف جمهور متقدمین و متاخرین صحابه بود
و از باب یقین صاحب اهل سنت و الجماعت باتفاق دارند بر قطع
نسل عبد الله بن جعفر از بطن زینب بنت فاطمه علیهم التحیات
چنانچه از کلام شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوت مستفهم است
بلکه ظاهر توان گفت و قائل این جمهور قدما و متاخرین تواریخ خود

از احوال عبدالله بن جعفر و محمد بن عبدالله و اولاد بانی الیشان مفصل
مزین کرده اند از انجمله سید اشرف جهانگیر قدس سره در کتاب خود مسمی
بمشرف الانساب بان تفصیل و اطناب تصحیح فرموده که مافوق آن ممکن
نباشد و باین علیحده در ذکر اولاد عبدالله بن جعفر از بطن زینب بنت
فاطمه نوشته و گروه و آنانکه در کربلا با امام حسین علیه السلام شهید شدند
و آنانکه معقبات اند و آنانکه از بطن دیگر اند بتوضیح و تصریح بیان فرموده
و نوشته که در شهر بغداد و فلان جا و فلانجا بسیار و بکثرت اند و مشهور
اند و ماخوذ در زمان دیار ملاقات آنها کرده ایم و هم آن باب را معنون
باین عبارت فرموده المشرف الثامن فی اولاد جعفر طیار هرکرا
منظور باشد به بیند آن مبسوطات را انتهی ماده تاریخ آنحضرت
بسیار از اهل طبعان و طبع موزونان فکر کرده اند بعضی از آنها از تعمیه
و غیر تعمیه نوشته می آید لا نظیر آفتاب بهشت شفیع خلق ابر دا الله منضجه
تعمیه از سر اعتقاد یحیی گفت بدر رفت نزد نبی رسول ثنا به و خطا باشد از
عنایت بی غایت ختم رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و از جناب ائمه
و دیگر ارکان دین رضی الله عنهم عطا گردیده و سبب افتخار بین الاولیا
شده هر قدر که دستیاب شده بقید قلم می آریم تا هر کسیکه مطالعه کند قرب
مقام آن حضرت ذالقدر حوصله فهم کند و باقی احوال تصرفات و سبب
بیعت بر دست خواجه عماد الدین قلندر رضه در ذکر یاران و حضرت خواجه
گفته آید انشاء الله تعالی و یک کرامت بر مزار شریف ظاهر و باهر است

کرسایه گنبدی یا درختی نه ایستاد مزار مبارک ویرا یا ام گرما چنان خوش
بالین بیشت پائین خنک تری با خیمه چبوتره بمرتبه گرم که گفت با عمل
آن نیست خطابات آنحضرت رحمه حبیب غوث للمنقطعین قطب عالم
قطب الاولیاء تاج العارفین قطب فارس فرد الاحباب شیخ الزمان
آفتاب طریقت سلطان خلیفة الرسول نایب رسول بنده خدا و پاکی
اشتاه نبی محبوب رسول الله والی هند محی الدین العرب والعجم مالک
شاه جهان آباد و پهلواری اوتاد غوث المرسلین و قدس شیخ الکاملین
شیخ قطب الواصلین افخر جهان قطب الهند هادی وقت عالم
رسول الله مشهور سر دو جهان کامل مکمل مخدوم میان مجیب الله
شاه مجیب الله مخدوم شاه مجیب الله صدر الدین ابدال قطب الدین
ابدال محمد محی الدین مجد الدین عابد خلیل مسلم خلیل حجة للناس محسن
ابو المحسنین ابو المحفوظ ابو قطب الاقطاب محبوب السبحانی شیخ
الاوتاد امام المتقین محمد عابد عابد دین و مقامات قرة العین کریم
فرزند اعلی نور شاه جهان آباد در روشن سر دو جهان باید دانست
که از صدر الدین ابدال تا آخر همه خطاب حضرت مولانا رمز بود که بعد
و صحت جناب ایشان را عطا فرموده شد و این امر مبنی است بر حکایت

که مجانیا بما رو بهی نیستم

ذکر یاران کاملین حضرت تاج العارفین مخدوم شاه محمد

مجیب اللہ القادری فلواری البهاری وطناً جعفری
الزینبی نسباً رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ غلام
نقشبند قدس اللہ سرہ

فرزند ارجمند محبوب رب العالمین خواجه عماد الدین قلندر اند رض شیخ العالمین
میفرمود که حضرت خواجه را شبی از شبهای ریاضت خواب ربوده
خواجه بهاء الدین نقشبند رضی اللہ را دید که بوجود فرزند صالح بشارت
دادند بعد چندی فرزندی بوجود آمد و بعد مدت قلیل رخت سفر آخرت
ازین جهان فانی بربست غبار غم و گرد الم در این دل آنحضرت را در گرفت
تا آنکه اثر کدورت بر چهره انور نمایان بود که چه دیدیم و چه پیش آمد
بکشف اسرار باز رجوع بجناب خواجه بزرگ نمودند خواجه فرمود که آن
موعود دیگر است که اکنون بوجود آید صاحب حیات و ولی خدا است
از اولیای متصرفین باید که ویرا اهتمام من کنید تا از وعده این طفل
تیز رونده مقصود بود که خلف وعده پیش آمد چون جناب ایشان
از وجود سراپا بهبود جهان را منور کردند حضرت خواجه بملاحظه ادب و
پاس امر خواجه بزرگ غلام نقشبند نام نهادند آثار ولایت از جبین مهر
آگین شان لامع و لایح بود قضا کار از مشیت ازلی و تقدیر لم یزلی
در خورد سالی که هنوز نوبت بمکتب نرسیده بود سپهر بی مهر داغ
یتیمی بر دل شان نهاده و چهره رشک مهر و ماه را از گرد و غبار غم بی پدری

دختر و دیگر در خانه حضرت تاج العارفین بودند که بار شفقت پرورش
فرمودند و به آن قدر مرحمت نمودند که غم پدر را از دل ها تمامی برد و به تربیت و تعلیم
علوم ظاهری و باطنی تمام اهتمام فرمود و منت کسی در این کار بر
ایشان ننهاد و دو ماندگی زمانها به تحصیل علوم ظاهری و کسب معارف
باطنی فراغت دست داد و از همگنان گوی سبقت در میدان
معرفت ربوده‌اند و بر سجاده پدر بزرگوار خود نشسته‌اند و هدایت خلق
در عالم ظاهر گردید بعد هم آنحضرت رض بعد تربیت ایشان از ابتلا تکفل
خود دیگر فرمودند دختر آنحضرت در حباله ایشان آمده بود بنابراین جهت
ایشان را اگر ذی النورین این خاندان گویند سزاوار است نقل
است سفر مود شیخ العالمین رض که چون خانواده نظام نقشبند قدس سره
به شکست در خاندان رسیده بود روزی حضرت خواجه به حضرت تاج العارفین
ارشاد فرمود که مقصد ولایت [illegible] نمود تاج العارفین
حسب الحکم تا مسمای آن [illegible] یافت و دو دختر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
با شما مطابق افتاد ما نیز همچنین دیده بودیم تا آنکه حضرت ایشان را
به دامادی گرفت چون آن دختر وفات یافت و جنازه‌شان [illegible]
شد دیگر دختر را به عقد مناکحت بایشان داد و از این [illegible]

آمدند و بقای نسل حضرت خواجه از بیها بود حق تعالی تا بقاے
دنیا نسل آن بزرگ وار جاری دارا د نقل است در ایامی جناب
ایشان از بیمار سخت رنجور بودند و سببش کسی را معلوم نبود روزی تکیه زده نشسته
بودند و تیمارداران و دیگر اقارب که برسم عیادت رفته بودند همه
حاضر که یکبار فرمودند دل را حرارت پیدا ست مگر باز آن کسے
قصد ایذا کرد شرکائی سوزان چون شعله برافروخته می آید جدا شوید همها
مضطربانه علیحده شدند و جناب ایشان نیز باعث بر علیحدگی گردیدند
فرمود فکر خود اندیشیده ام همدرین سخن بود که دیوار صحن خانه از جانبے
شق شد و زگال روشن از وی برآمد و مانند تیر سخت کمان متوجه سینه
گنجینه اسرار محبت شان شد و هر یکی از حاضرین مشاهده می نمود چون
قریب رسید حضرت ایشان از مقابله وی اندک تجاوز فرمود و راه
بر وی گذاشت تا آنکه پس پشت دیوار می که بود در وی فرو رفت
و غائب شد باز بجای خود نشست و گفت نجات ازین بلای عظیم
ممکن نبود مگر بتدبیر سے که بکار بردم و الا از سینه بدر میرفت و همه
استخوانها می شکست و بجز هلاک دیگر پیش نمی آمد از انوقت احباب را
سبب مرض باز یافت آمد و بدفع سحر از اعمال و ادعیه همت بر گماشتند
در ایام قلیل حق تعالی صحت و عافیت بخشید و در تذکر ایشان
شیخ العالمین رضی الله عنه اکثر فرمودی که شاه غلام نقشبند وسلے
مادرزاد بودند بجز ذکر و فکر ندانستند که در عالم کیست و چیست و

مخصوص بعض اوقات تشریف بسر کردند چنانچه روزی گفت که برای
فلان کار گوشت خصی باید گوشت گوسفند بسیار خندید و فرمود خصی
گوسفند دو جنس است یا یک جنس گوسفند را علامتی که سبب آن
خصی باشند ندانم آنکس هم بخندید بر خنده وی متعجب شد و سبب
فرق پرسید چون آن شخص بیان کرد حیرت افتاد و فرمود که من تا این
زمان میان هر دو فرقی نمیدانستم نقل است حضرت شیخ العالم
میفرمود که شاه غلام نقشبند قدس سره را اکثر با خضر علیه السلام
ملاقات میبود و در صورت مختلف بر ایشان آمدی شاه غلام نقشبند
قدس سره درین تذکره فرمود که یکبار عرصهٔ چند گذشت که ملاقات
نشد تردد بخاطر شریف شان راه یافت نمازی که مخصوص برای
ملاقات خضر علیه السلام است گذارد خضر علیه السلام تشریف آورد
چون سبب توقف استفسار نمود فرمود درین عرصه دو بار آمده بودم
یکبار بصورت گاذری و آواز دادم کنیز شما بر در آمد و گفت که ملا
برو که خواب اند و هم لباس چرکین را ملفوف نکرده اند و لباس شسته
پوشیده اند که بشتر آن چرکین را حواله کنم وقت دیگر خوابی آمد یا بر
بودیم که آمدم بر صورت دهقان حرفه از قسم جامه دانی و چنگیر و دیگر
اسباب بنیزه بافتن با خود آورده بودم و آواز دادم همان کنیز بر در آمد
و گفت که مولانا نمی من و صاحب من بخواب است جرات بیدار کنید
ندارم گفتم بیدار کن که شاید خرید این جنس منظور داشته باشند که از

از ما محتاج امور خانه داری است جواب داد که دیگر خواهی آمد
ناچار باز رفتم نقل است از شیخ العالمین رض و شاه خدابخش رضی الله
عنهما و از سید العلما سند العرفا شنیدم که روزی مردی وارسته
مزاج قلندر وار قلیان گلی در دست و کلیمی در بر یکبار از در خانقاه نمودار
شد مردمان که نشسته بودند پرسید شاه غلام نقشبند کجا است
کسی بسوی ایشان اشاره کرد نزدیک آمد و نشست ایشان از نام
و نشان وی استفسار کردند گفت نور الله پرسیدند از کجا گفت از
نور آباد باز پرسیدند عزم کجا است گفت نور پور ایشان خاموش
ماندند بعد ساعتی گفت من رانی فقد رای الحق و نعره بر ایشان
زد که در خود تحمل اثر وی نیاوردند برخاستند و راه آرامگاه خود گرفتند آن
مرد قلندر وار هم برخاست و بیرون خانقاه رفت مردمان این
حکایت بحضرت تاج العارفین رض رسانیدند حکم شد که دریافت کنند
کجا رفت هر چند جویندگان جستجو باطراف و جوانب کردند خبری از وی
نیافتند آنحضرت رض فرمود که رجوع بمجلس شریف نبوی صلی الله علیه
وسلم کنید تا حال وی معلوم گردد یاران صاحب سالی چون بمحفل شریف
عرض کردند ارشاد شد که رئیس الابدال بود بر فلان کوه قیام دارد
جهت بخشیدن استقامت غلام نقشبند بامر الهی تا اینجا آمده بود و باز
همان جا رفت و خضر علیه السلام آمده بتاج العارفین رض فرمود که رئیس
ابدالان برای استقامت بخشیدن شاه غلام نقشبند آمده و خود را

مستتور ملال کرده بود و نه شما را بحال وی خیال آمد نه یاران را حضرت حقایق آگاه
را اخفای حال از این تکلف اما اگر بار خاطر آید یاران حکم فرمود که منع ایشان
شما یا مرا از قصد دریافت حال فقرای بیمار دربار منع کردم که اکثر موجب
ملال آنها میشود و الا هر کسیکه آید قاصد دریافت حال وی شود بیند تا اگر
از سالکین و کاملین است بخدمت وی حسب مقدور کرده آید و اگر
دنیادار محض است اخلاق مناسب حال وی نموده شود و هم حکایت
دیگر که از این قبیل بود در ضمن احوال حضرت تاج العارفین گفته آمد
نقل است از شیخ العالمین رضو شاه عبد الکریم قدس سره و دیگر کبار
یاد دارم که میفرمودند برای درستی خانقاه شمشیرها درست کرده شده
بود تا اکثر یک شمشیر باقی مانده و هر در خانقاه افتاده بود که اتفاقا خدمت
آن بر دلها رسیده بود در روزی شاه غلام نقشبند حسب معمول باز آن سر
کنند فرمود چند گام از وی پیش رفته بود که باز مراجعت بسوی وی
نمود و بنشست و گوش بسوی کرد گویا سخنی میشنود باز زیر لب سخنی گفت
باز گوش بکرده همچنان که از آن شمشیر گفتگو میکنند همراهیان همه متوقف و منتظر
چون بر خاست بعضی از مورد عنایات خاص که گستاخ بودند بعرض
در آوردند که از این سر اثری بظاهر نشد امید دارم که بمقتضای
الطاف و کرم محرم این راز گردم فرمود چند گامی از آن شمشیر پیش رفته
بودم بمن آواز کرد و سلام گفت از آنجا که خلاف عادت طلب نمود
مراجعت کرده قریب وی خدم و استفسار حالش کردم گفت [illegible]

از آمد رفت شما مسرور و دلشاد می بودیم حالا رخصت میشویم گفتم کجا
گفت مہمانی در راہ است وقت شب بجای نقا و آید و از نادار می ترسیم عقیدت
در مہانداری فتور بسے رو نماید آخر از حضور حضرت تاج العارفین رض
بہ بریدن درخت شیدان من حکم بسازم کرد و ورود دگرا چہ ومارا پارہ
پارہ کند تا طعام مہمانی پختہ و آمادہ گردد گفتم اگر خواہی بعذر خواستے
لب کشایم و بحضور حضرت تاج العارفین رض عرض کنم و تدبیر ہیمہ
سوختنی دیگر سازم گفت تقدیر چنین رفتہ است درین صورت
سعی بیکار است از استماع اینحال حاضر ان را استعجاب دست داد و منتظر
وقوع این ماجرای شگرف ماندند تا آنکہ شام شد ہمینکہ چند ساعت
نجومی از شب گذشتہ باشد مہمانی عزیز الوجود در رسید و حیثیت مہمانداری
ہمہ سامان مہیا بود اما ہیمہ سوختنی کہ بصرف آمادہ بود در تردد ہم رسانیدن
وی بر دل آمد ہر چند از قرض و خرید بسیار بسیار تلاش کردند نیافتند
ناچار چون سبیل آن مفقود بود حکم اشرف بقطع شہتیر نفاذ یافت
تبرداری ہم نرسید آخر درود گرسے طلبیدہ شد و آوان شہتیر را
پارہ پارہ کرد قابل سوختن کرد و مراتب مہمانداری بجا آوردہ شد
نقل است شاہ خدا بخش قدس سرہ میفرمود و ہم از معتمدی دیگر
شنیدم کہ نامش یاد ندارم مکان رشک جنان جناب شاہ غلام نقشبند
قدس سرہ بتعمیر میش ہر چند بظاہر گوشہ عزلت و عافیت می نمود کہ بجز
متاع توکل و خرمن صبر و تحمل گنجایش اساس البیوت دیگر نداشت مگر

بقدر قوت درویشانه لیکن به باطن حضرت صد بهشت بود که اگر
هفت سلطنت پیش قدر و رفعت وی پست می نمود فاستند
که شمشیر بر دیوار وی نهند از قلت مزدوران نتوانستند چنانچه کنگره
وی بر سر دیوار لد بود نوماشب دیگر بر زمین خود آمیز زاد جناب ایشان
میر صفدر علی علیه الرحمة که بس گستاخ و مورد عنایت بودند عرض نمود
که از کمی مزدور شمشیر تا شب تا دیوار رسیدن نمیتواند محل چه چاره
باطنی است فرمود بیرو که ببینیم و برخاست در انتقام نیزه قلمی
که آنرا در هندی کانده میگویند بقدر دو دست بر زمین افتاده بود
برداشته از سر شمشیر ملحق کرد به مزدوران فرمود زور کنید و بردارید
یکبار آنچه بقدر قلیل مردم بالا هیچ و رنج بر سر دیوار رسید دیگر
ارشاد نمود که همین کار دشوار بود و کار زور و طاقت که نیزه کانده
هم خم نشد چون سابق ازین بس زور و همت صرف کرده بودند
سود سے نه بخشیده بود جمله مزدوران را حیرت دست داده نقل
است میفرمود شیخ خدا بخش قدس سره که شب عرس حضرت
خواجه بهاء الدین قلندر محبوب رب العالمین رض روشنی قندیل و چراغان
تمام و لطف داشت میر صفدر علی عرض کردند که ما مولف صاحب لطف
روشنی بر مزار شریف حضرت خواجه از حد زیاده است مگر حضور
تشریف فرما شوند بلطف بر لطف کرده فرمود اگر ترا ذوقی باشد برو
که وقت فرصت ما نیست چون ایشان مسرور جناب ثابت قدم بودند

بے باکانہ عرض ساختند کہ روشنی دیگر وقت میسر نہ آید و کار حضور روز
دیگر ہم شدن تواند گفت ما از ینجا می بینیم حاجت رفتن بر مزار شریف
نیست ایشان گستاخانہ عرض داشتند اگر حضور از ینجا می بینند باز بے
ارشاد شود چند قندیل است و کدام قسم کدام جانب است متبسم شدہ
فرمود بیا و ببین و اشارہ بسوی درگاہ کردہ فرمود کہ آن قندیل کہ
بس بہتر است بفلان جانب است یا نہ و فلان قندیل فلان جا
ہست یا نہ دفعۃً نظر میر ممدوح تیز گردید کہ حجاب مکانہا و دیوارہا و
درختان از درمیان برخاست و مفصل ہمہ حال تماشا میکردند و
از مکان تا درگاہ مفاصلہ بسیار بود کہ قریب پنجاہ مکان مرتفع سوای
درختان وغیرہ درمیان واقع بود و فرمود اکنون باور کردی یا ہنوز
ریبے باقیست نقل است از مولوی ابوتراب صاحب دامت
برکاتہ شنیدم روزے مردی مضطرب الحال بامید شفای بیمارے
طالب تعویذ نزد حضرت ایشان آمد فرمود بنشین و کاغذ و قلم برگرفت
در عین نوشتن تامل کرد بعد ساعتی تعویذ را تمام کردہ بآنکس داد
کہ در گلوی بیمار تعلیق نماید کسی از خاصان سبب تامل پرسید و گفت
کہ تا حال اثر تردد بر بشرہ شریف پیدا است چیست فرمود وقت
اتمام تعویذ مرض سرسام آمد و گفت منویس کہ من بہلاک او مامورم
و مرگ او از دست من است تامل ما از آن بود باز با سرسام گفتم کہ
آنمرد باضطرار تعویذ صحت میطلبید اگر ندہیم از فریاد رسی دور می نماید چگونہ

نوشتم و چون تعویذ به نیت شفای نویسم شفا رسیدم ضروری باست بعثت
بعد از مقرر رسیدیم آما تو به دو بکار خود شو اگر در ہلاک وی سبقت کرد
بر تعویذ ما بکار خود نا از خدے و اگر تعویذ ما پیشتر از کار تو رسید قرار دیگر
معاملہ ہلاک بکار خود کند و شفا بخشد و تیمارداره بجز گریه نماند شنیده
مستعمل از پیش ما رفت و بعد وی آمد و تعویذ گرفته رفته ند لاکن سبقت
بر دیگرے کرد النصیب شود منتظر خبر ہستم تا چه پیش آید که فی الفور کسے
آمد و خبر آورد که قبل از رسیدن تعویذ چند ساعت جان بجان آفرین سپرد
و تعویذ در دست برنده ماند نقل است از شیخ العالمین رح که حضرت
شاه غلام نقشبند را ورد قصیدهٔ متبرکه غوثیه که مشهور بقصیده غوثیه است
بود روزے در حالت ورد بریں شعر سه وما منها شهور او دهور
تمر و تنقضی الا اتی لی + گریه لا استیلا شد همدران حال بشرف جمال
باکمال حضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی دستگیر عالم غوث الاعظم
سیدنا و شفیعنا شیخ الجن والانس شیخ عبد القادر الجیلانی الحسنی
الحسینی علیه و علی جده الکرام السلام و رضی الله تعالی عنه و عنهم مشرف
گردیدند ارشاد فرمود که ترا هم تا کسے این مقام کردم و عطا نمودم ابسد
فراغ او رباد بحضور شیخ الزمان تاج العارفین رح ماجرا اسے عرض کردند
آنحضرت تحسین فرمود و بشاشت نمود و گفت که این مقامیست که کسی
ولی را عطا نشده مخصوص بجناب غوثیت مآب بود رضی الله عنه
بکرام روز که بعنایت وی رضی الله عنه النصیب تو گردیده این لطف بیکی

را احدی و نهایتی نیست از از روز در تمامی عمر ایشان گاہے ماہے
و سالی نگذشت مگر آنکہ اول بصورت انسان نزد ایشان آمدہ از
خیر و شر ہر چہ در روی بودے بر ایشان عرض داشتے اگر با خیر بودی
بصورت نیکو آمادی و الا بصورت زشت و کریہ منظر ظاہر شدے
مولف کتاب میگوید کہ حاصل را ہمین یک نقطہ کافیست در امر
عطا و قابلیت سہ داد حق را قابلیت شرط نیست + بلکہ شرط
قابلیت داد وست + اگر عطا زبر قابلیت بودی اولیا کرام
اسلاف قابل آن نبودند و بکسی این دولت میسر نشدی دیگر ازین جگہ
علوی شان خسرو گیلان رضی اللہ عنہ بر ہر کسی کہ ادنی فراست و
کیاست دارد ظاہر میگردد کہ بیک عنایت پیشیان را جای رشک
و غیرت پیشینیان کرد کسی راست گفتہ رحمت بر جان وی باد سہ
بندۂ خویشتنم خوان کہ بشاہی برسم + مگسی را کہ تو پرواز دہی شاہین
است نقل است سفر مودند بعضی اکابر ہم از شاہ خدابخش قدس
سرہ شنیدم کہ معمول جناب ایشان در تعظیم و تکریم خلق چنان بود
کہ گاہ شخص جاہل و نا اہل را بسر و قد تعظیم کردے و قابل و اہل را تکریم
نفرمودے و گاہ بالعکس کردی روزی شخصی اجنبی محض بر صورت
نا اہل بملاقات آمد بسیار عزت و حرمت وی فرمود بعد رفتن وی
کسی پرسید کہ این کس را با وجود نا اہلیت کہ صورت اسلام ہم ندارد
اینقدر تعظیم بسر و قد فرمودند و اکثر چنین ادا ہا بوقوع می آید مگر آن

چیست فرمود تعظیم سادات بر خود لازم گرفته‌ام و او سید است
سائل عرض کرد که مگر از وی تعارف سابق است گفت نه لاکن بجز سیاکی
کسی که از وی بمن می آید علامات سیادت وی چون رشحهٔ نور بتاختم رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر و باهر می‌بینم از آنجهت در رعود جرأت سوء
ادب نمی یابم بالعرض و نیز بهر تعظیم وی بمیخیزم آنکس که جرأت بسوال
و انکشاف امر هذا کرده بود به تحقیق نسب سیادت آنمرد اجنبی بمقامی
و جائیکه فرود آمده بود رفت و از نام و نشان وی پرسید بیان
کرد که فلان قریه وطن ما است اجداد ما سید ذی اقتدار بودند ما
از گردش روزگار مبتلای عسرت و جهل ماندیم امروز که درین قصبه
رسیدیم نام حضرت شاه غلام نقشبند شنیده بودیم هم بزیارت
وی رفتیم آنکس بر اعتراض خود بس منفعل گردید و شناسین با عبرت
شد و هم میفرمودند که چون جناب ایشان در مجلس سماع وجد آمدی
و طاقت ضبط در خود نیافتی بر معاصران خود حضرت شاه لعل محمد
و شاه اکرم قدس سرهما نگاه انداختی متوسطان حال و مبتدیان
نادانسته مآل را حیرت افزودی که بر معاصران کاملین اثر خود جا افگنند
و حال آنکه آنها محتاج نیستند و مایان که محتاجیم از آن عطیه محروم میمانیم
سببش چیست یکی از رسیده و برگزیده فرمود که تحمل اثر آن نگاه کوه
است او شان با قدر رتبه خود که طاقت ضبط آن بدارند بر آنها
می افگنند اگر بر مایان رشحهٔ از آن آید هلاک شدید نقل است

شیخ العالمین رضہ میفرمود کہ در بدایت حال بمد نظر احتیاج بعضی اقارب کہ از آسیب دیو وخبایث در رنج وایذا بودند شاہ غلام مرتضی قدس سرہ را خیال نصاب وزکواۃ سورہ مزمل متمکن خاطر شریف گردید۔ از حضور حضرت تاج العارفین رضہ اجازت یافتہ در حجرہ نصاب نشستند گاہ گاہ حضرت غلام نقشبند قدس سرہ بسبب الفتی ومحبتی کہ باخود ہا بود در حجرۂ ایشان میرفتند وپرسان حال از حصار موکل میشدند در اخر اربعین روزی عند الاستفسار گفتند کہ موکل حاضر نہ آمدند ومعاینہ نشدند جناب ایشان باستعجاب فرمودند چہ میگوئید موکلہا صف بستہ حاضر می باشند وہر روز یکہ آمدہ ام آنہا را حاضر یافتہ ام ومارا باعث برآنند کہ شما نصاب دہید تا فرمان برداری کنیم وما ابا وانکار میکنیم کہ فرصت نداریم واین وقت ہم حاضر اند عجب کہ در چشم شما ظاہر نیستند بعد ازان بجناب تاج العارفین رضہ مفصل حال شاہ غلام مرتضی وباعث شدن موکلان جناب ایشان را بر نصاب وزکوۃ عرض کردند حکم شد از انجا کہ آنہا باعث اند مضایقہ ندارد نصاب بدہید۔ بازعرضداشتند کہ بے ضرورت این دردسر کنند ونیز میفرمود کہ در سلسلۂ قادریۂ قلندریہ حضرت خواجہ قدس سرہ سیف اللہ روزجمعہ از معمولات است چون حضرت شاہ غلام نقشبند قدس سرہ آنرا میخواندند عبارات مقصوری اعدا در قرائت می آمد آنرا گذاشتہ مابقی را میخواندند بعضی از معاصران گفتند کہ ترک عبارات

آمده است میگوید که شمارا طلب کرده اند گفتم بی اذن حضرت شیخ میروم
از وی اجازت بخواه وی باز اعادهٔ سخن کرد همان جواب اول
گفتم بار سوم گر گفت بر وی دقت کردم الحال بهر اجازت بر شیخ
مدظله رفته است و حضرت تاج العارفین بس غمگین و حزین در
قطع دیگر آن مکان نشسته بود یکبار بی اختیار با واز بلند آهی جگرسوز
برآورد که گاسے ہے در مصیبتی وغمی چنین آه و درد ناک نکرده بود تندفی الفور
روح پاک ایشان بسوی خلوت قدس شتافت گویا قبض روح
واه جان کسل معاً بود شور و واویلا از مصیبت زدگان برخاست
غم حضرت خواجه عماد الدین قلندر رض تازه گردید با وجود انسداد
راه از هنگامه و جنگ که درمیان ناظم شهر و داران برگیان بود همانجا
حضرت تاج العارفین رض بتجهیز و تکفین کرده لاش مطهر را بقصبهٔ پهلواری
رسانیده بجوار پدر بزرگوار شان حضرت خواجه رض جانب پائین دفن
فرمودند حالا احاطهٔ مزار شریف علیحده کرده شده و دران احاطه
بجز اهلخانهٔ ایشان که بفاصله ده دوازده دست مدفون اند تا حال
کسی دیگر دفن نه شده نقل است شخصی از یگانهٔ جناب ایشان
بیماری صعب داشت که طاقت پهلو زدن نمی یافت شبی بیمار
داران را خواب غفلت ربوده و بیمار را حاجت بشری بغایت
بود که مهلت آواز دادن بخفتگان هم نیافت از کمال اضطراب نشسته
نشسته بر چوکی پاخانه که متصل خوابگاه وی داشته بود خدر رفت و از

اقتضای حاجت فراغت کرد ضعف و نقاهت آنقدر طاری شد که
دیگر طاقت حرکت نماند که از آنجا تا آرامگاه خود رسانند پس مضطر
گردید که مبادا در مقام نجاست قبض روح شود بنا بجامه حکم بست
و دست بران گماشت که بکسی طهور از آنجا تجاوز کند مطلق طاقت
نیافت بگریه شد که در دفعه دید حضرت ایشان را تشریف آورده انگشت
شهادت بر دوش وی نهاد فرمود بهمین غیره و بآرامگاه خود برد آنقدر طاقت
پیدا آمد که بی استعانت عصا مانند صحیح مزاجان بجای خود آمد و حضرت
ایشان از نظر غایب شدند این حکایت بجنسه از زبان حق بیان
حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه شنیده ام و تمام حکایتهم اما اظهار تا مخفی
بنظر مصلحت مناسب نمی دیدم تفصیل نکردم و دیگر حکایات قرب
منزلت ایشان بدرگاه نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از تعداد بیرون
افزون است و از فهم عوام بیرون بالاجرم همین رشحه از سحاب و
قطره از دریا انتخاب کرده آمد و چندی از آن ضمنا در ذکر حضرت
تاج العارفین رح گفته آمد انتقال شریف سیوم ماه ذیقعده بعد گذشتن
نصف شب در شهر عظیم آباد در سال یکهزار و یکصد و هفتاد و دو از
هجرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بوده تاریخ انتقال بلغ العلی

ذکر احوال خیر مآل حضرت شاه لعل محمد پهلواروی قدس سره

و ایشان از خلفای کاملین حضرت تاج العارفین اند در ضمیر منور [illegible]

خدا بخش و دیگر اکابر قدس سرہم کہ در ابتدای ایام اوقات بسر سے
شان از روزگار معلی بود روزی بحضور تاج العارفین رض حاضر بودند
آنحضرت از راہ لطف و عنایت ہدایت فرمود کہ اگر در راہ خدا
قدم راسخ زنید و بطی منازل طلب گرم رو شوید عجب نیست کہ
حق تعالی ما حصل روزگار معلی مع شی زاید عطا فرماید این کلمۂ الحق
در دل ایشان اثر کرد و ہما توقت ترک روزگار اختیار کردہ بطلب حق کمر
ہمت استوار بستند و بسلک ارادت منسلک گردید مثل مشہور است
دولت از مستعد نگذرد باندک زمانہ بر یگانہ و بیگانہ تفوق یافتند و
گوی سبقت در میدان معرفت از معاصران ربودند یکی از علو ہمت
آن یگانۂ زمانہ اینست کہ روزی جہت دریافت کاری از حضرت
تاج العارفین حکم استخارہ مر ایشان را گردید و عمل استخارہ عنایت شد
شب اول چیزی بار یافت نہ آمد شب دیگر ہیچ ہم معلوم نہ شد
بحیرت افتادند از حیا و شرم نتوانستند کہ بحضور اقدس حضرت شیخ
اطلاع حال کنند تا شش ماہ ہمچنان استخارہ میکردند چون امر سے
بدریافت آمد برای اطلاع بحضور عالی حاضر آمدند آنحضرت فرمود
یاران دیگر را در ہمانشب حال کار مفصل معلوم شدہ بود شما این قدر
ایام چرا برخود محنت و مشقت کشیدید کہ چندان امر ضروری نبود
لیکن از ان روز ثمرۂ علو ہمتی حق تعالی چنان عطا نمود و فتح باب کلی
در باب استخارہ فرمود کہ تمامتر قدرت کاملہ بر دریافت کار داشتند

بعد ما صحبت با عمال استحاله نماند و حضرت شیخ رض بصحبت شان بس تحسین
و آفرین میفرمودند و هم در باب طریقت زیادتی صحبت دولتی عظمی بدر
آورده بود که هیچ خواب و مراقبه وی خالی از دولت شرف شدن
مجلس شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم نمیرفتی چنانچه روزی در
حجره بالاخانه آثار شریف بجز ایشان بود جناب شاه اسعد الله علیه الرحمة
گفتند خداوندا میدانم که خواب این جوان خالی از انکشاف مجلس شریف
نیست ما هم بامید حصول دولت این سر زیر پای وی داشته بخواب
میرویم تا ما را هم بحرمت این جوان در مجلس شریف رسول مقبول بخود
مشرف گردانی و بخواب رفت حق تعالی حسب مراد وی مشرف گردانید
حضرت تاج العارفین رض بذریعه عریضه اطلاع حال شان بحضور پرنور
حضرت مولانا رسول نما رض کرد که بعض محمد مراد دولتی عظمی نصیب است که
یک مراقبه و یک خواب هم در روز و شب خالی از انکشاف مجلس شریف
و حضوری محفل منیعه نبی روز و تا مسدان خود پیدا نشود حضرت سراپا کمال
بجواب عریضه قلم دو زبان را در سلسله بیان فرموده نصیحت کرد این
امر نصیب است خاصه طریقه و تجربه نائید و بکس ارزان دولت داده
نشود امر محض عطا و لطف است بالنصیب یصیب خالق فضل
الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و هم میفرمودند شیخ الاسلام
و دیگر اکابر قدس سرهم که ایشان را در مجلس شریف حضرت نبوی عرض
بود بعرض هر سه روز یکی از طالبان با مجلس باذن عام بود هر کس

از دین و دنیا پیش شان می آمد بلا تخصیص وقت و "نور مراتب شد" واز مجلس شریف جواب وی دریافته لفرمودی تمندسیاه لبس محبوب طبع وی بود اکثر اہل حاجت قدری تمند سیاہ نذر آوردی بلطف خود قبول فرمودی و معمول بود کہ قدری ازان در کام و دہان چسپانید و مراقب شدی مردمان گفتند کہ وقت مراقبہ حلوائے تمند سیاہ چہ حلاوت می بخشد فرمودی بس ذائقہ میدہد صدہا نماز نوافل و اعمال و اذکار و اشغال از مکشوفات ایشان است و طریقہ ولیہ و ارثیہ مجیبیہ جاری است و کتابی ازان مرتب شدہ فضل المبین نام کردہ شدہ است ہفتہا و ماہہا نمی گذشت کہ از جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ الشریف یا دیگر ائمہ علیہم الرضوان یا جناب اغاثت مآب محبوب سبحانی رض ذکری و فکری یا نقلی و عملی ارشاد نمیشد حضرت شیخ معہ یاران بران عمل میفرمود نقل است شیخ العالمین رح می فرمود کہ شب اول محرم الحرام از جناب مستطاب قرۃ عینین الرسول الامام الہمام ابی عبداللہ الحسین علی جدہ و علیہ السلام اشارہ حکم شد تا بندہ ہمہ مردمان را ہر کہ دہ روز محرم ہر روز دو رکعت نماز بلا قید قرأت گزارد و بعد سلام ہزار درود یکجا خواندہ نیاز من کند و بروح من بخشد حق تعالی دہ فائدہ بوی عطا نماید و من یک فائدہ ثواب اول آنکہ با من در بہشت باشد دوم آسانی سکرات موت سوم شب با تہدر کہ حیات آبلاتی گذر بر پل صراط پنجم ثواب حج ششم آزاد

بخشاید و هم خواب صدق اند چون گروه برای من و برای من تا هم گناهان
صغیره و کبیره و خطاها دهند ستر و ملامت نیز آمرزیده شود و هم روشنی قبر و
آسانی سوال منکر و نکیر و هم گرانی پله حسنات در میزان اعمال بالاتفاق
وقت نزدیک نیم للبقا این بعدد درود خطا انگار دانستند که ده هزار حکم
ابیات صحیح یک دست خیشند رحمت حضرت تاج العارفین احمد عرض آن
فرمود به هر کسی با نیازمندان و وابستگان اطلاع بخشند هر کسی حسب مکاشفه
ایشان نقل درود کست و ده هزار درود خوانده نیاز کردند اما از زیاده
تعداد درود هر دعا تراجع عظیم و بار دیگر نیاز پیش آمد شب دیگر
ایشان بخواب دیدند حضرت امام همام را که بلسن عتاب فرمودند و اظهار
کردند که ما یک هزار درود گفته بودیم شما ده هزار گفتید و خلق را در رنج
و ایذا مبتلا کردید چه سبب بود و این عدد که گفته بود اگر فهم و سمع خالص
کرده بود چرا تقسیم آن دعا کردید پس هراسان بیدار شدند و همگنان
را به غلط فهمی خود آگاه کردند و اعتذار نمودند نقل است سیفر موند
شیخ العالمین که قرب و قبول شاه لعل محمد قدس سره در بارگاه
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم چون قربا و اولیای کرام بود که جرأت
عرض هر مطلب و مافی الضمیر می ساختند و بسبب کمال لطف و عنایتی که
حال ایشان بود گاهی در امری اعراض شدید چنانچه یکبار درود
ارشاد کردید که درود دعای یا ما غفور و عافی پنجبار بعد نماز صبح و شام
بهر فهم سحر و رحمت دعوت کافی است ایشان بلی تامل عرض کردند

یا رسول الله اگر مسحور تارک نماز باشد او چه کند حکم شد او هم خواند فائده
خواهد کرد معاصران بحیرت و تعجب افتادند و گفتند که چه گونه زبان شما بر عزّ
چنین سخن جرأت کرد حالیکه ملک را از نگهداشت آداب رسالت طاقت
دم زدن نباشد حال تارک الصلوة پرسیدن و باز باین جرأت و بیباک
برزینه بخود باقی ماندن بجز عنایتی و لطفی که حد و احصار ندارد ممکن نیست
نقل است از شیخ العالمین مرشدنا اجنبش رضی الله عنهما و از سید
العلما سند العرفا دامت برکاته دیگر اکابر یاد دارم میفرمودند شبی
ایشان در خواب بودند دیدند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر
تخت سوار سمت مغرب از حجره شان بر هوا تشریف شریف میبرند
در عالم خواب ایشان هم پای تخت اعلی گرفته همچنان بر هوا روانه شدند
تا آنکه به میدانی وسیع و صحرای دلکشا تخت اشرف رسید و دران مقام
تالابی است پر آب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود حالا پای تخت
بگذار و برو حسب ارشاد پای تخت گذاشته دران صحرا بر کنار تالاب
فرود آمدند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روانه شدند همدرین
حال از خواب بیدار شدند و چشم کشا خود را در سواد قصبه پهلواری
جانب مغرب بر کناره تالاب مغربی که جانب دیگر همی صحرای وسیع است
یافتند و آن مقام را شناختند چون جای خوفناک و سیرگاه دزدان بود و
قصبه مذکور از ان بمسافت نصف کروه بیش و کم بود جرأت باز آمدن
تا خانقاه شیخ نیافتند در پای خود را بجای خود داشتند تا آنکه مطلع صبح آشکار شد

انا بخانه روانه شدند و معمولان خانقاه در حجره و میز و منده آواز میدادند هم
بر منبع دیده و حیرت بودند که زنده است یا مرده که جواب نمی‌دهد آخر شب
بمعمول خود بیرون حجره تشریف آوردند که نشاط و سبب چیست هر کسی را تردد
و تعلق می‌افزود خواستند که دریچه را بگشایند اندرون شد یافتند چه در بیت
بودند که ایشان از در خانقاه بیرون گردیدند همه خلق در حیرت افتادند و
پرسید که بار رفته بودند و در حجره مکرر امامی داده اند که با وجود چندان آواز
از خواب غفلت بیدار نشدید و در کفش ایشان گفتند کسی نیست
و خاموش شدند چون در خلوت حضرت شیخ حاضر آمدند مفصل حال عجیبه
عرض کردند ایشان به یاران دیگر این سر آشکارا گردید و برین معامله عجیب
و غریب و خواب نادر الوقوع هر کسی را عجبی بود نقل است
مشهور است که شیخ العالمین رحمه الله را بر شاه احسن علیه الرحمه ورم حلق که قسم
عارض بود طاقت خوردنوش مطلق نبود خواب خیال شده نه طاقت
لب گشادن نه لب بر لب نهادن و از کمال صعوبت آن تب محرق
داشت چندی روز در سختی گذشته تا آنکه روزی حضرت تاج العارفین
ایشان را بعیادت شان امر فرمود حسب الحکم رفتند و ساعتی نزد علیل
یعنی شاه احسن علیه الرحمه مراقب نشستند درد و سوزش که بود فی الفور
سکون یافت و ورم آنا فانا رو بکمی نهاده بدل گرفت جناب ایشان
انجا بجواب آن قدر برخاستند تا آنکه بخانقاه رسیدند تمام حلق ایشان
ورم کرد و دهان بند و سوزش پیدا شد همه حالت که بیمار بود بر ایشان

طاری گردید و بہمان حالت چار و ناچار بحضور تاج العارفین رض
آمدند آنحضرت حال شان دیدہ فرمودند ما بعیادت فرستادہ بودیم
نہ بہر برداشتن مرض اگر چنین منظور بودی قاصد از فلاح آن چرا نہ شنید
و بیفایدہ تکلیف کشیدند بر خود گرفتن ضروری نبود و ساعتی بعد این
ہدایت مراقبہ نمودہ کہ فی الفور ورم و درد و سوزش از ایشان تمام
دفع گردید گویا ہیچ نبود و مزاج شان تمامتر بحال خود آمد نقل است
از سید العلماء و سند العرفاء دامت برکاتہ شنیدم کہ روزی حسب
معمول چند یاران حاضر خدمت فیضدرجت حضرت تاج العارفین رض
بودند و دران میان شاہ حسین قدس سرہ غزل حافظ شیراز ع وقت
را غنیمت دان آنقدر کہ بتوانی ع بسرائید یکبار مجلس گرم شد و ہمہ یاران
بوجد و شورش شدند بعد انقضای محفل حضرت شاہ عبد الحی یا کسی
دیگر باستعجاب از شاہ لعل محمد قدس سرہ گفت کہ ہرگز نشان و گمان
این جوش و خروش درین وقت نبود کہ بوقوع آمد بجواب فرمود
عجب است کہ شما یان ندیدید حافظ شیراز دران وقت تشریف آوردہ
بود و ہر دو دست خود در بغل داشتہ سرہوش از کنارہ دالان تا کنارہ
دیگر مشی اقدام میفرمود اثر وی بر مجلسیان افتادہ و مجلس گرم شد نقل
است از حضرت شیخ العالمین رض کہ وجد شاہ لعل محمد بس پر اثر بود و
مجلسی نبود کہ ایشانرا وجد شود و مجلس گرم نبود یاران را معمول بود کہ
چون در سماع حلاوت ذوق و شوق نمی یافتند از غزل در راگ مطلوب اشتغال

ایشان بر حلال تربیت میکرد عنایت ایشان او بود که بینند و مجلس تا وقت
خوش گردد و اکثر بودند که در وجد چند قدم بر هوا رفتی و کف پای او
نرم تر یک بالشت بلند ماندی و سر کسی معاینه کردی نقل است
روزی ذکر رفت در صفای طینت او بود حضرت شیخ العالمین قدس سره فرمودند که
طینت آنست که خطره گناه بدل راه نیابد و در خواب هم هوای معصیت
ننماید چنانکه دیدیم شاه لعل محمد را حق تعالی چنان نموده بود گویا ولی
مادرزاد بودند که از کمال صفای طینت شان بخواب هم شیطان را
بر ایشان دست نیافتاده چون بخواب محتلم شدندی دیدی زنی را که
با دو مرد آمده بود و مرد را گواه کرده عقد مناکحت با ایشان بسته و
بعد نکاح خلوت ساختی و کتر این بار ثانیاً کاسه محتلم شدندی چون
اصل طینت از گناه پاک بود بخواب هم شیطان را مجال حصول بعمال
دیگر چاره نبود تا بار بصورت حلال شرعی پیش می آمد مولف کتاب
عفی الله عنه میگوید که ازینجا وجه عدم احتلام انبیا و بعضی اولیای
کرام بخوبی واضح گردد که بسبب کمال صفای طینت به کسی طور شیطان را
بخواب هم در قلب شان دخلی و دستی نیست الغافل
تکفیه الاشاره نقل است که چون وقت رحلت شاه لعل محمد رسید
وردم والسیس دفعتاً نوری درخشید که عکس چهره حاضران بر دیوار [illegible]
[illegible] سعد برگرفت که این برق تجلی آمد و حضرت شاه غلام نقشبند
قدس سره بر مکان خود بودند یکبار نظر بسوی آسمان رفت

که ملائکه بر هوا صف در صف میسر ند بس منور و پر نور و گرد گرد وی دیگر ملائکه بسیار
اند و علم آمد که روح کسی ولی است بزیر عرش اعلی می برند اما معلوم
نشد که کدام ولی است و کدام واصل کامل است که با چنین اعزاز و اکرام
می برند جهت اطلاع حال قاصد خدمت حضرت شیخ رضہ شدند چون
بیرون خانه شدند شنیدند که همین یکساعت میشود که شاه لعل محمد
واصل بحق گردیدند فرمودند واه برادر لعل محمد ما را این گمان نبود و دیگر
احوال شان ضمناً در ذکر آثار شریف نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفته آمد
واگر به تفصیل آیم از احوال ایشان کتابی مرتب و مدون گردد سال انتقال
یکهزار و یکصد و شصت و هشت از سال هجرت ماه جمادی الثانی
تاریخ بست و سوم وقت شب مزار شریف در مقبرهٔ امیر عطاء اللہ
قدس سره در جنب شاه محمد مقیم قدس سره واقع است

ذکر احوال کرامت منوال حضرت شاه محمد اکرم پهلوار قدس سره

جناب ایشان از کملین خلفاء حضرت تاج العارفین اند رضی اللہ عنه بس
مرتاض و صاحب خرق عادات یکی از جمل ابدال اهل خدمات بودند
و در حضوری مجلس شریف اختیار تام داشتند عنایت مرتضوی بر حال
شان نسبت معاصران زیاده تر مبذول بودی و در باب مکاشفه هم قول
ایشان بود که اگر دریافت اکرم خلاف واقع باشد الیش برروند از د
و هر دمانرا که غلط پیش می آید آن در حقیقت دریافت نبود تخیل خود را

مکاشفه ناصحیح اند غلط در مکاشفه معنی ندارد و دستور جناب ایشان چنین
بود که بهر کاری در مجلس شریف عرض داشتند بهمه وجوه جواب آن معلوم
شدی ما تصحیح ان از جناب مرتضوی کرم الله وجهه الشریف کردی چون کار
تجریدی ما التصحیح از جناب محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمدانی
رضی الله عنه وقتا دیگر بخطر میشد بخط نقد و فقه حضرت مولانا
نمودی هر گاه و آنچه بارها باتفاق بجواب یافتی بمسایل گفتی که کما اتفق
چنانچه چنین غیبی است نقل است حضرت شاه عبدالحی قدس سره
را در عنوان شباب خیال سفر شهر دهلی که دار السلطنت است بخاطر
رسید و رسید از جناب شاه محمد آفاق قدس سره درخواست رخصت
حال سفر از خیر و شر نمودند جناب ایشان بپاس خاطر ایشان حواله
رجوع بحضرت پیر دستگیر محبوب سبحانی غوث الصمدانی رضی الله تعالی
عنه آورده شد و کار پیش آمدنی سفر بمفصل نویسانیده دادند آنچه
بادشاهی احوال شتی مناله وی ابتدای سلطنت مغلان عساکر امداد
جنگ و جدال با قلعه دهر و شکست و ظفر بادشاه و فساد و بغاوت
و ابتری سلطنت تا هنگامه غلام قادر روهیله بتفصیل بسند ربیع منقوش
قرطاس فرمود و گفت بهر گاه که بدخواه باتفاق ملاقات بکرد و دیگر زبان
گردد از حال سلطنت و رونق تخت دیاوری بخت مسلمان کند آنچه
عنقریب بپیش آمدنی است بلی تامل درین کار نمود ملاحظه فرمود چون لشکر
هندوستان که بعد الیه تفرقه بعمدگی دل پیش آید چون ایشان بشهر دهلی رسیدند

همچنانکه جناب ایشان فرموده بودند بلا تخلف پیش آمد و پادشاه را از وقوع چند امور مطابق اظهار موصی الیه بس عقیدت آمد و تمامتر معتقد و مسخر شد و تا زیست ایشان طوق انقیاد و بندگی در گردن داشت و هم میفرمود شیخ العالمین جز که در اثر نگاه ایشان منفرد و یگانهٔ عصر بودند بر هر کسی از مبتدی و منتهی بعد مراقبه نگاه اول ایشان افتادی بیخود بر زمین افتادی جاز خود رفتی بنا بر آن معمول بود که بعد مراقبه چون سر بر داشتی نگاه بر زمین کردی و بسوی کسی نه دیدی خاصةً در محفل سماع که حضرت تاج العارفین رض دران بودی بپاس ادب شیخ هرگز بسوی کسی نه دیدی و این ثمرهٔ نگاه بلا مقدشان بظهور می آمد و در حیثیت علمی بجز حرف شناسی دیگر نبود بایام طفلگی گلستان و بوستان سعدی سیر کرده بودند و گلهای چند چیده بودند گاه گاه بوی آن مشام جان را تر و تازگی می بخشیدند اما از صفائی باطن آنقدر کشف دست داده بود که بی تامل از کتاب مقصود القاصدین نقل و عمل بر می آوردند و میخواندند اگر کسی می پرسید که این نوافل از کجا رسید و که آموخت میفرمودند از مقصود القاصدین عبارت آن مقام بر آورده آنچنان می خواندند که جائی در نحویت خطا نمیشد و تصحیح اعراب فعل و فاعل و مبتدا و خبر تمامتر میکردند خلق در حیرت می افتاد که حیثیت فارسی هم بجز چند باب گلستان و بوستان ندارند و عبارت عربی با صحت اعراب خواندن و مطلب ازان بر آوردن عجیب است و کرامتی

ظاهر و در حکایات بزرگان بنتیجه کاهش تمام کتب که فلان کس
در فلان کتاب این حکایت نوشته است نقل است سیف محمود
شیخنا شیخ العالمین که شاه محمد اکرم قدس سره را ایامی باتفاق
سیر و سفر بشهر دهلی افتاده در اثنا یان صاحب دولتی بود از عمدهای
که صحبت علما و فقرا را بس غنیمت می انگاشتی و با این طایفه محبت دا
ما آگاه اند می ملاقات کرد بعد از نام و نشان ایشان پرسید و در میان
تقریبات گفت که ما را با درویشان خیلی است و با این طایفه الفتی
که مقتضای آن مجالست با این فقرا و دوست میدارم و مؤانست
و مکالمه را غنیمت میشمارم ایشان فرمودند که از اعظم آثار سعادت
امیر است و محض عنایت الهی است که بعطیه دین و دنیا سرافراز فرموده
امیر گفت چگونه گفتند عطیه دنیاوی از مال و منال و زن و فرزند و جاه
و منصب ظاهر است احتیاج به بیان ندارد و عطیه دینی آنکه خدای تعالی
با سوی خود در گرفته در زمره اولیای خود شمرده امیر از استماع این گفت
بکدام وجه فرمودند در فلان کتاب فلان بزرگ که مستند اولیا است
و مقتدای خلق خدا نوشته است که روزی کسی در راه چند شخص را دید
که کاغذی در دست گرفته چیزی می نویسند گفتند ما ملک هستیم می نویسیم
اسامی اولیا خدا مامور یم گفت از کرم دور نیست که نام ما هم بنویسید
هرچند از اولیا نیستم لیکن از دوستان اولیا ایم و از معتقدان
این طایفه آشنا گفتند که ما مامور بدان ایم که گفتیم و این دوستی دوستان

وی تعالی امری دیگر است که بدان ولی نمیشوی باز آنکس پرسید
که نام همه اولیا را هر روز می نویسید فرشتها جواب دادند که روزانه شهر
بشهر و ده بده تا کوه و صحرا میگردیم و هر کس را که حق تعالی رتبه ولایت
کرامت میفرماید نام وی برین قرطاس ثبت میکنیم و بر رفتند چون در
حضرت قدس رسیدند حکم شد که نام فلانکس چرا نه نوشتید عرض داشتند
بارخدایا تو دانا هستی که او ولی نیست فرمود او چه عذر پیش کرده بود
بعرض آوردند که عذر محبت با دوستان تو اما ازانجا که ولی نبود بلکه
محب اولیا بود ناهم عذر بر عدم اجابت مسئول وی کردیم منشور یفعل
الله ما یشاء و یحکم ما یرید ناطق بران گردید که نامش را بالای
نام های اولیای ما نویسید و عنوان دفتر ولایت از اسم پاک وی کنند که
او دوست دوست ماست و دوست دوست خود را دوست تر
میدارم از دوست ازین حکایت یقین دارم که نام امیر صدر نامهای
اولیا زمانه نوشته باشند چون حاضرین نیز ازین حکایت و آن کتاب
مطلع بودند کسی را جای انکار نبود امیر را بس بشاشت آمد پرسید از کدام
بزرگ سلسلهٔ ارادت دارند فرمودند بزرگی است در اطراف شهر عظیم آباد
بقصبهٔ پهلواری شاه محمد مجیب الله قادری مدظله العالی امیر مبلغ یکصد و
پنجاه روپیه طلب داشت و گفت پنجاه نذر شما است و صد نذر
شیخ شما از طرف من و باعزاز تمام رخصت فرمود چون مع الخیر بوطن رسیدند
و حکایات سفر در تذکره آمد کسی از معاصران گفت شما آن کتاب که سند

بوی آورده بود دید خوانده دیده و دیده اید یا شنیده اید فرموده نخوانده
نه دیده ام نه شنیده ام اما حق تعالی از لطف در آن وقت نام کتاب
و مقام مصنف و صورت نسخه مفصل منکشف گردانید و مطلق خفا
نماند گویا عبارت پیش نظر بود که مطلبش با سیر تقریر میکردم و نقل
است در ایامی ایشان امر مرضی صعب پیش آمد سر پایه ندا شتند که
بیان کوشند و بمعالجه قصد رسانند شبی حضرت محبوب سبحانی غوث الثقلین
رضی الله عنه را بخواب دیدند آنحضرت از راه لطف و کرم فرمودند توشه
مس نیاز کنید صحت خواهد شد چون بیدار شدند و زن توشه نیاز کردند چند
روز دیگر در صعوبت گذشت باز شبی مشرف شدند و آنحضرت رضی الله
عنه فرمودند چرا بوسیله توشه شفای خود نخواستی و نجستی عرض کردند
و زن وی سهو کردم حکم شد پنج آثار پخته آرد گندم و یک آثار پاؤ بالا
روغن بدند و همه وزن در کوک بهوره و بقدر توفیق میوه چون جناب
ایشان برتبه اقصی فهم و عنایت و لطف اتم بودند سلے ها کار خوش
کردند که تا معتقد و رادای وی نمایم حکم شد که نصف نان را و آنچه برز
این تحفه مخصوص به بست و دیگران و زن کامل کرده باشند باز
عرض کرده شد این توشه مخصوص بشفای بیمار است یا بجمیع حاجات
ارشاد شد که حل جمیع مشکلات و حاجات دینی و دنیوی کافی است
اما شرط است که صوفی متقی خورند و غیر ایشان تارک الصلوات و
مرتکب المسکرات از خوردن آن اجتناب دارند ایشان را بعد ادای

بنا بر صحت گردید و تا این زمان برای کشود کار مطلقاً مروج این زیارت و اکثیر اعظم در حل مشکل برا رین نیافتم و تا عرصه تالیف این کتاب سالی ندیدم که بحضور شیخ العالمین رض اہل حاجات بعد حصول مقصود نقود بادامی توشه از چهار و پنجصد نمی فرستادند و در رہر ماه پانزده عدد یا بنسبت عدد کم و زیاده با حتیاط تمام پخته میشد و صوفیان میخوردند و ہمچنین از جناب مرتضوی کرم الله وجهه الشریف برای حل مشکلات عموماً بایشان ارشاد شده وزن وی آرد گندم شش آثار پا و بالا رو غن و بهوره هر واحد سوم حصه ارد و حال کثرت رواج این توشه بر توشه اول بلا فرق دائند و این هر دو توشه بحل مشکلات شهره تمام دارد و دیگر از دریافت ایشان توشه خاتون جنت حضرت فاطمه زهرا است علیها التحیة که در شفای مرضی مثل وی عملی دیگر مجرب ندیده شد لیکن ازانجا که این توشه قبل حاجت است و حصول کار و شفای بیمار از شدن و ناشدن قبل کار معلوم میشود و آن آنست که اگر توشه لذیذ و خوش ذایقه درست شد و زود تر بخوردن صرف گردید جلد تر و حسب طلب مطلوب حاصل شود و هر قدر که بد ذایقه شد دلیل فقدان مقصود است و با این همه بار دیگر توشه میکنند تا سه توشه اگر هر سه بد ذایقه یا خام ماند هرگز آن کار بر آمدنی نیست و اگر سومی توشه خوش طعم است آخر بتوقف کار بر آید ازینجهت مردمان کمتر این توشه جرات میکنند خصوصاً در پاره بیمار از اقدام بران دشوار دانند مجرب است

بلاخلافت بودن تو خشنا ار دگنتم سکتاتا ریخته زروحش انند یکبا آثار نعمت
باو بالا همینی یا بسوره همون زن روحش نقل است از سند العرفا بوسیله
العلما رواست برکات بشنیدم روزی شاه محمد اکرم و شاه لعل محمد قدس سرهما
بحضور شیخ الزمان تاج العارفین رض در سماع بودند و شاه محمد اکرم [illegible]
بود که مجلس از وجد و شور و شورش وی خالی نماندی با وجود انتشار مجلس در
جوش و خروش وی منقضی شدی و شاه لعل محمد را بغیر تسکین باطن
تا بکاو بوجد آمدی هر دو بزرگ دران مجلس از امیر المومنین یعسوب المتقین
ابو الائمة المعصومین علی مرتضی کرم الله وجهه بالشریعت مشرف شدند
از راه عنایت ایشان لعل محمد فرمودند بر خیز و در وجد شو تا کی نشسته باشی
یکبار صبر و سکون از دست رفت و مطلق افاقه نماند و از آنروز یکباره
در مجلس ایشان غرا بجز وجد و رقص سکون و قرار نبود و شاه محمد اکرم قدس سره
پس بر خود شکسته بودند قریب بود که عنان اختیار از دست برود و بهم
وجد آید ارشاد شد که تحمیل تا چند بوجد آی امتثالا للامر همچنان ضبط
بکار فرمود مگر گاهی بار وجد نشود و در نگاه این افزایید اخذ که سابق
الذکر آمد نقل است از شیخ العالمین رض فرمودند که در ابتدای سلوک
شاه محمد اکرم را طلبی از جناب مرتضوی کرم الله وجهه بی درخواست
نسخه اکسیر عنایت شد که بی درد سر در هیچ قلیل مبلغ کیمیا در دست
می توانکرد چون بیدار گردیدند سه شبانه روز در گریه ماندند و نزد حضرت
تاج العارفین حاضر شدند تخیل آنکه اگر کیفیت عرض کنم آنحضرت فرماید

مگر ہنوز در دل تو طلب دنیا بودہ کہ نسخہ اکسیر عنایت شد و شغلی و ذکرے امتیاز افتخار نیافتی و چشم عنایت از ما باز دارد و اگر نگویم در قیامت نابینا برخیزم کہ درین طایفہ مقرر است ہر خوابی و وارداتی کہ از شیخ مخفی دارد در قیامت کور برانگیختہ شود لعد سہ روز رای بران قرار گرفت کہ بر آنحضرت عرض باید کرد و از نابینائی قیامت ہمان بہ کہ در زمرۂ اہل دنیا محسوب شوم و در خلوت شریف حاضر شدہ زار زار بر حال خود گریستند و عرض حال کردند تاج العارفین رح فرمود اجزاء نسخہ یاد است گفت بلی فرمود در چہ قدر توانی خرید ہمین چہار تنگہ یا ہفت تنگہ فلوس ظاہر ساختند حسب عرض شان فلوس عنایت شد کہ دوا بیارند و درست کنند چون زر خالص درست کردہ حاضر آوردند فرمود در بازار بفروش و قیمتش بیار رفتند و بقیمت مروجہ آن زمان فروختند زر کہ بعد امتحان ہمت تمام گرفت آنحضرت فرمود زرش وی بر فقرای خانقاہ بخش کن و اجزای نسخہ دوا را بسہو و فراموشی دہ ہر چند از انجناب مستطاب کرم اللہ وجہہ بتو عنایت شد لیکن بالفعل ترا قابلیت آن نیست بعد تحصیل طریقہ ایشان روزی شاہ عبدالحی قدس سرہ کہ عنفوان شباب داشتند گفتند کہ تمنا ہی من آنست کہ آن نسخہ اکسیر بمن بخشند تا از فکر آل و عیال کہ سبب تشتط خاطر است و رہزن دین وا رہیم و بفراغ دل بکار دل بنشینیم جناب ایشان سوگند یاد کردند کہ حسب ارشاد پیر و مرشد او را بسہو و فراموشی گذاشتیم و

فی الحقیقت این محض کرامت شیخ ما بود که چنین نسخهٔ قلیل الاجزا را سهو مطلق
کرده دور شد یکی می‌داشتم خوشا دولتی که یکبار فرزندان حضرت شیخ آیه
شاه عبدالهی گفتند که ما ماذون عرض و معروض هستند برای ما عرض
دارند جناب ممدوح حسب مدعای ایشان قبول فرمودند بارگاه عرض
کرم الله وجهه عرض داشتند حکم شد که ما و شان قابلیت آن نسخه ندارند
اگر خواهند نسخهٔ الفقره درست کنند ما جزا روی ارشاد شد که در سنگی
آن دشوار و فائده محض قلیل ناچار از این خیال درگذشتند و باز دیگر
سودای هوسی نکردند و گرد آن نگردیدند مولف کتاب میگوید که مهاجر
نظر مودن حضرت امیر المومنین ایشان را بآن نسخهٔ اکسیر و در محبت ایشان
محض عنایتی بود و بهاء سینه قاصر و در زمین سودا عالی هما تمامی کلمه
داده و گوهر مقصود بدست درآورده و اگر کسی اتفاقا میلاد رسید جواب
نفی اختیالی ار اروی موکل میکند که چون خواهم خواست درست
خواهم کرد و کسی آنقدر هم درست نه کنند که از ما مصالح خود فارغ
باشند مدام لباس کنبت در برید بر یک قرص نان در برده و نحوست
عنا در سر حضرت شیخ العالمین خاکسار را همیشه برابر اجتناب وی
تحریض فرمودی و پند و موعظه نمودی چنانچه آینده در ذکر وصایا
انشاء الله تعالی مفصل بیان کرده آید حق تعالی بر این دارد و از چنین
مشغله حفظ بخشد نقل است از بعضی اکابر که نامش یاد ندارم
میفرمودند روزی ذکر سے وقت طاقت تصرف بود که در اسلاف خلایق

ولی فلانکس را شاهی بخشید و فقیری را بر تخت نشانید و بادشاه را بکیفت گدائی رسانید اما درین زمانه خصوصًا از حلقۂ یاران و ارشد مجیبیہ کسی باین طاقت نرسیده یا رسیده و روی مردان چالاک ولایت ندیده یکی از ان میان گفت بسیار یاران تاج العارفین رضی بودند که طاقت تصرف آنها ما فوق ازین تصرفات است و بعضی تصرفات ازین قبیل هم بظهور آمده چنانچه روزی شاه عبد الحی از تنگی معیشت و کثرت اولاد بس تنگ دل نشسته بودند علی الخصوص از تردد کد خدائی دختران پریشانی خاطر زیاده تر داشتند شاه محمد اکرم که این حال دیدند از بلند همتی بغیرت افتادند و فرمودند خزینۂ حضرت حق برای شما است یک بالش زمین چه قدر منزلت دارد و فکر معاش میکنند اگر مرضی شریعت باشد از اینجا تا شهر عظیم آباد از دو کنهای دو رویه آبادی شود و هزارها منزل چهکره از خزینه آراسته و پر بار کرده تا شهر مذکور هر طرف بازار گرفته سیر آهسته گردد هر قدر که خواهند صرف سازند گاهی درکمی نه آید و در طرفة العین این طلسم میتوان نمود همین که سخن تمام شده بود و شاه عبد الحی چیزی هنوز نگفته بودند بر حضرت تاج العارفین این حال منکشف شد و بقوی از خلوت شریعت کسی را بطلب جناب ایشان فرستاد و حسب الحکم حاضر آمدند آنحضرت فرمود که بازار و شهر آباد میکنند و از خزینه منازل چهکره پر بار میسازند پس مناسب است از این جا برند و در آبادی باشند و سفره عام بر کشند هرچه خواهند بخورند ما را درین قصبۂ نان خشک

مهیا شده بود بغارت رفت و خلقی که سامان آبادی کرده بودند بیا
بفرار نهادند خلفشار عظیم گردید چون بار طمانیت دست داد و شاه
محمد کریم گفتند حالا منظور چیست فرمودند فکر اسباب سازند اکنون
باز نمی آید نقل است شیخ العالمین رض میفرمود که یکبار هنگامه
برگیان بسیار شده عالمی بے خانمان گردیده حضرت تاج العارفین
معه وابستگان جلوه افروز شهر عظیم آباد بودند چون عزم آبادی وطن آمد
بشاه محمد اکرم ارشاد شد که بر مزار شریف حضرت شاه ارزانی قدس سره
حاضر شده دریافت نمایند که مرضی شریف چیست بوطن روم و آباد
شوم یا چندی توقف درین شهر کنیم حسب ارشاد رجوع کردند بشاه
ارزانی قدس سره دیدند فرمودیه همین عبارت عجیب و خوست المضطرین
بقصبه پهلواری تشریف بربند فی الفور سر از مراقبه برداشتند و بحضور
شیخ حاضر شده عرض داشتند آنحضرت قصد آبادی وطن فرمودند و مکان
فیض نشان را از قدوم میمنت لزوم رشک صد بهشت ساختند
نقل است در ایامی مجذوبی بود بشهر عظیم آباد نواب خود را با مم
کرده دستور وی چنان بود که هر سالکی را که میدیدی بسوی وی میدوید
جذب حال وی کردی و مسلوب الحال ساختی خلقی از دانا کثر
در ویشان ترک آنراه که نشستنگاه مجذوب بود کرده بودند و از دست
وی نالان بودند اتفاقاً گذر شاه محمد اکرم از انسه افتاد و از دور
مجذوب که دید گفت که صاحب و داتی می آید و ولشاد بر خاست

و بیابان میرسیدند امروز شاهباز می بدام ما افتاد و یا خبر نیست در شاهجهان آباد
آمد و بسوی ایشان دوید و معانقه کرد و در عین معانقه قصد جذب
حال ایشان نمود چیزی بسوی او نرفت معانقه کرد ایشان که حال
رهزنی وی شنیده بودند یکبار سلب حال وی کردند و آنچنان کم
فرمودند که ازین راه کور محض گردید و حیران شدند آن مجذوب با
آمد و بر پای ایشان افتاد و منت و زاری آغاز نهاد و خدا را پیش آورد قبول
نکردند و گفتند خلقی را از دست تو تالان است و از رهزنی تو بسیار کس
خود کم کرده و حیران آمده چنین کس قابل عطیهٔ الهی نباشد مجذوب
بیچاره با هزاران هزار منت و الحاح پیش ایشان پیرفت و مبالغه
در منت گفتگو طول شد نوبت بحاجت و عذر خواهی انجامید و رنگ درشتی فرمودند
حال تو بر تو رد کنم مگر بشرطیکه توبه کنی و باز با کسی چنین معامله نکنی
و حال کسی سلب نکنی باز او در همان توبه کرد و عهد نمود که تا آن نکنم
آن زمان ویرا بحال ساختند و رد حال وی کردند نقل است شاه
خدابخش قدس سره سفر مودند در مقاطعه ای از خویشان من که لبس تجرد
بود خدا آسیب خبیث شدید بود ایذا می نمودند میداد و خبیث او قسم
همگی مرده بودند روزی یکی از اصحاب زبان بطعن بر من کشاد که فقر
اختیار کرده اند و ترک دنیا نموده اند انتفاع یک خبیث دفع از دست
نیست کمال و نه طاقت تصرف و نه کرامت ع همان
میشدم گر اینقدر سنت آری بستم * جمعیت برین تضیع اوقات سخن

وی بر من تلخ تر از زهر شد گفتم راست است آنچه گفتی اما به بلین که چه
میشود و در تدبیر دفع وی دست انداز شدم و کمر همت استوار بستم
طلسم فلیته هر روز روشن میکردم حضار موکل بر فلیته هم میگردید و خباثت
معاونان و مددگاران آن جوگی که سردار اشرار بود گرفتار شده می آمدند و
میسوختند اما او را در شرارت و ایذای مردم مطلق تفاوتی نبود تا آنکه
شب گرفتاری او رسید موکلان زبانی وکیل فلیته خبر دادند که شب فردا
آن سردار اشرار بر فلیته حاضر خواهد شد زبردست و شدید است هشیار باید
بود من صبح نزد شاه محمد اکرم قدس سره حاضر آمدم و استمداد خواستم
که وقت اضطراب بود تسلی فرمودند و گفتند خواهیم رسید چون وقت
شب آمد و فلیته روشن شد بعد ساعتی که منتظر تشریف آوری شاه
ممدوح بودم آن جوگی یکبار بر فلیته حاضر آمد و بسیار تسلیط کرد دیدم که
با آن طنطنه و نخوت پر شرارت است که وجود کسی در خاطر نمی آرد
و میخواهد که بر مردم حاضران مجلس حمله آورد در رجوع بموکلان فلیته کردیم
سودی نه بخشید و مهلت آنقدر هم نبود که کسی را نزد شاه موصوف
فرستیم بخوف آنکه مبادا بر من حمله آرد و کشتی کند و سبکی پیش آید مضطربانه
رجوع بجناب ایشان کردیم که جوگی آمد و خود با دولت هنوز نرسیدند
حالا کار از دست میرود در همین بودیم که بر آن جوگی تعذیب شدید شروع
گردید و هر دو دست وی بر پشت مشک گرفته شد هر چند زور میکرد
و راه رهائی میجست اما مفر نمی یافت و آن همه نخوت و کبر از سر بدر رفت

وکیلی دیگر که بود گفتیم به یقین در قلعه چه پیش آمد که در تنگ دگر نمود خدا
گفت شخصی ضعیف البدن تشریف آورده اند که گاهی در عالم جسمانی
او را ندیده بودم و نه در قلعه گاهی دیدم موکلان را امر فرمایند
که دست وی بر پشت وی بندید و سرگرم تعذیب اعدا این گروهی
عدالت سبب او شان است چون آن خبیث سوخته شد بار دیگر
پرسیدم که اگر آن بزرگ نیز رفته باشند باید پرسید که کیستند چون وکیل
استفسار کرد جواب شنید که محمد اکرم نام منست به یاد شما آمدیم و
ایفای وعده کردیم حالا میرویم و از نظر وکیل غایب شدند صبح که باز
حاضر خدمت عالی ایشان شدیم به مجرد دوچار شدن نگاه متبسم شدند
قریب رفتیم پرسیدند شب چه سان گذشت در شکر گذاری همه قصه
مفصل بیان کردیم باز تبسم فرمودند خاموش ماندند نقل است
میفرمود شاه خدا بخش قدس سره که جناب ایشان بسیار لاغر بدن
و نحیف الجثه بودند و ریاضت از قلت غذا و جوع کشی زیاده تر
ضعیف ظهیر کرده بود که بجز چرم و استخوان دیگر نمی نمود برادر ایشان
ایشان که در فن کشتی و پهلوانی و زور مشهور بودند و بس توانا جسیم
اکثر از راه ظرافت میگفتند که افسوس برادر یافتم قوت بازو نیافتم
هر چند کمال فقر و رسته باشد اما ما را چه سود و از این جسم ضعیف که از نفخ
زدن چون کاه بر زمین افتد و مانند خس بر هوا رود چه بهبود اگر قوی
و پهلوان بودی قوت بازوی ما شدی در جواب میخندیدند و میفرمودند

که روز امتحان ظاهر گردد که پهلوان زور آور از ما و شما کیست وقت
زا نگاه دارید و مرا یاد آرید برادر ایشان جواب سخن را محمول بر
خوشطبعی میکردند و نمیدانستند که درین سخن سری است که روزی ظاهر
گردد اتفاقاً از پهلوانی فرمایند بعد چندی نزاعی درمیان آمد و بمقتضای
کبر و نخوت پهلوانی و کشتی گیری هر یکی دشمن جان دیگری شدند و منتظر
وقت نشستند تا آنکه شبی وقت سحر برادر ایشان برای حفاظت زراعت
بر کشت زار خود رفته بودند در اثنای راه ازان دشمن دوچار شدند و
قصد یکدیگر کردند آخر در کشتی حریف غالب آمد و پشت ایشان بر زمین
آورد و بر سینه نشست میخواهد که هلاک کند ایشانرا سخن جناب برادر یاد
آمد بخاطر گذرانیدند که مگر برای همین وقت فرموده بود که وقت را نگهدارید
و مرا یاد کن یکبار بر زبان آوردند ای برادر محمد اکرم وقت امتحان
آمد طرفة العین جناب ایشان حاضر آمده آن فرمایند را از سینه برادر
کشیده بر زمین زدند و برادر را بر سینهٔ وی نشاندند و دست وی
گرفتند هر چند زور میکرد چارهٔ نمیدید گویا طفلی در دست پهلوانی
گرفتار بود آخر الحاح کرد که از سر دشمنی گذشتم جان بخشی کنید و برای
خدا بر من ببخشید و این نحیف البدن زور آور کیست و این چه
سر است هر چند زور میکنم از یکدست ما را زیر و زبر میکند و زیر شما
هنوز غالبم ایشان عذرش قبول فرمودند و از جان وی درگذشتند
و راه وی گذاشتند آن زمان جناب ایشان فرمودند ای برادر

باری مکرر هم شب پهلوان از من طلب کیست و زور این ما عرض بدان دیدیم
ما هنوز حسرت باقیست و غایب شدند آن فرمایه که بصدق دل
صلح کرده بود باعث بیان این ماجرا شد ایشان گفتند بارها دیده و
شناخته برادرم شاه محمد اکرم بود و قصه از سر نو بیان نمودند و جناب
ایشان از آنجا که از خانه خود آمدند خوش شد امی دیگر اقارب هم بیان نمودند
که در این شب تا که چهار ساعت عرصه صبح را باقی مانده باشد برخاستند تنها
و کجا آمدند و کدام ضرورت داعی بود فرمودند برادر در فلان جا که در شب
تار رفته است باستعجال تمام طلب کرده بود چه آنجا زود می بودم
مردمان گفتند که امروز کسی بطلب شما فرستاده نشده و شما کی طلب
نمود فرمودند که چون باز گشت تا زنان باز آید معلوم شود که چه کار بود و خواهان
در فکر طعام مهمانی شدند آنها را منع نمودند و باز داشتند که صبح قریب
است آخر نوبت خوردن به ور خواهد آمد تکلیف بی فائده مکن و باقی
ند بود بعد ساعتی برخاستند مردمان پرسیدند کجا میروند فرمودند
می آییم مردمان دانستند که شاید بتقاضای حاجت بشری میروند بایشان
تعرض نکردند چون دیر گذشت هر سو مردمان به تجسس شتافتند و خیال
حیرت بر حیرت افزود تا آنکه صبح دمید برادر آنجناب از کشت بالا
بخانه رسیدند خلق از ایشان استفسار کردند و بیان حال نمودند تا آنکه
ایشان مفصل هویدا و ظاهر نمودند و گفتند که حالا شاه ممدوح بصفحه یکی
و رفعا نعا و شریعت رسیده باشند تلاش شما بیان را درین قریه و دهیه

چه سود دیده کسی را نزد جناب ایشان بطلب خیریت روانه کردند مردم
که بخانقاه رسید جناب ایشان بمجرد دیدن متبسم خندیدند و فرمودند
برادرم فلان پهلوان چه حال دارد آنکس عرضداشت خوش است جمعیت
دریافت خیریت حضور شما فرستاده گفتند بجز لاغری و نحافت دیگر
خیریت است و رخصت کردند بعد چند روز که برادر ایشان بهر ملاقات
آمدند بمجرد دوچار شدن متبسم شده گفتند بیا برادر پهلوان اوشان عرض
کردند پهلوان هم شما هستید و زور آور و کشتی گیر هم شما که بدولت پهلوانی
شمایان بسلامت بردیم ورنه در هلاک ما توقفی نبود و از آن روز بس
نگهداشت آداب جناب مستطاب شاه محمد اکرم قدس سره میکردند
نقل است میفرمود مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته
راویا وحاکیا عن شیخ العالمین رض که در موضع چکواه که از اطراف
و نواح شهر بهار است مردی بود نسبتی جلیل القدر میر محمد همام علیه الرحمة
از مریدان حضرت تاج العارفین رض در ایامی بیمار شد و از اشتداد
مرض نوبت بیاس کلی رسیده بود عرض حال بذریعه عرضی بحضور
تاج العارفین رض نمود و ختم برین مضمون کرد که اگر کسی از برادر دینی
رخصت فرموده شود بهر حال مناسب می نماید بر تقدیر شفا و صحت
ورا ثواب عیادت است والا تجهیز و تکفین از دست وی سبب
رستگاری و نجات من است آنحضرت شاه محمد اکرم قدس سره ما خدمت
فرمود بعد طی منازل سه روزه که رسیدند حالت میر مشار الیه بسیار تبه

از شاه خدا بخش قدس سره عرض کرده که تصرفات و کمالات حضرت
شاه محمد اکرم و دیگر یاران کاملین حضرت تاج العارفین رض بسیار
شنیدم معلوم نیست که بعد انتقال ایشان را چه پیش آمده و در
کدام مشاهده مستغرق اند که گاهی در حل مشکلی بکار کسی نمی آیند
اغیار را که میسر شد اولاد تاج العارفین رض هم گاهی مشغول معاملات
و امداد شان در امری نیستند فرمودند طفلگی مکن و فضول مگو
حال یاران دیگر نمیدانم مگر شاه محمد اکرم بالفعل هم در سفر مولوی
ابو تراب تا شهر دهلی منزل بمنزل در آمد و رفت همراه بودند و دمی
جدا نمیشدند تا وقتیکه بمکان رسیدند و به آل و عیال خود آمیختند
اینقدر التفات میدانم و می بینیم و هم در هنگامه غلام تا در خانه
در شهر دهلی بودم حسب ارشاد حضرت تاج العارفین رض که در رد وبای
عام قدیر برکت نصاب سوره مزمل حکم فرموده بودند تا استیناً لاً
ملازم نصاب میدادم روزی اندیشه در دل جا گرفت که مبادا
در کار من بی احتیاطی رو نماید و سبب ایذای موکلان شود
و کار ناتمام ماند رجوع بجناب ایشان کردم فی الفور حاضر آمدند
و فرمودند خوف مکن که با تو ایم و از انروز هر روز وقت خواندن
سوره مذکور ظاهر تشریف می آوردند و تا زمانیکه فارغ شوم
قریب من نشسته بودند و گاه گاه حضرت تاج العارفین نیز در آن وقت
بشرف جمال با کمال خود افتخار می بخشیدند در آخر نصاب چهار موکل

یکی از یاران کاملین حضرت تاج العارفین اند رضی در دخول مجلس شریف
نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را اختیار تام بود و در تبرزخ و
فنا فی الشیخ فرد الانام بودند کہ درین مقام نظیر خود نداشتند ہم صورۃ
و ہم سیرۃ حاضرین مجلس را در بادی النظر اکثر غلط افتادی و تعظیم حضرت
شیخ بہ نسبت ایشان بجا آوردندی علی الخصوص وقتیکہ از خلوت
شیخ بیرون می آمد بسبب بے اختیار خلق بر گمان حضرت شیخ بہ تعظیم
وی بر میخاستند و نمی شناختند کہ آنحضرت اند یا شاہ غیاث الدین
نقل است روزے در مسجد شریف وقت ظہر در مراقبہ معمول
نشستہ بودند آذان عصر شد و جناب ایشان دران وقت فانی
فی الشیخ بودند برخاستند و بر مصلای شیخ رض ایستادند امام و مقتدیان
دانستند کہ حضرت شیخ از خلوت تشریف آوردند تکبیر اقامت
شد و نماز آغاز گردید از عقب آنحضرت در مسجد تشریف آوردند دیدند
کہ نماز میشود و صف اول معمور است در صف آخر تحریمہ بستند
بعد فراغ نماز نمازیان دیدند کہ آنحضرت رض در صف آخر است
و شاہ غیاث الدین بجای وی رضی اللہ عنہ نشستہ آنحضرت تبسم
شدہ فرمودا گر اندکی توقف در آمدن میکردم شاہ غیاث الدین از
ثواب جماعت محروم میشد نقل است ایشان در مرض موت باقارب وصیت فرمودند
کہ ہمراہ جنازہ من قوالان ہم باشند و شعر گویان تا گور غریبان لاش را رسانند چون بعد
انتقال بر وصیت عمل کردہ از مکان ایشان تا گور غریبان کہ مسافت دور و درشت در اثنای

سخنی عرض داشتند و بعد چند روز روزی از من بسیار معذرت نمودند
و بکمال اعتذار پیش آمدند که آن شب مجلس گرم بود و ما در مراقبه بودیم
دیدیم که نوری از سینهٔ من بسوی سینهٔ گنجینهٔ اسرار شما بی قصد سیر
که مطلق ما را دران اختیاری نبود تا چار چشم کشادم و نگاهی
بسوی جناب شما افتاد و از خود ربوده امید وارم که این جرأت و
بی باکی از ما عفو فرمایند و نیز میفرمود شیخ العالمین رض که ایشان را
در ستر حال اهتمام تمام تر بودی حتی که در وطن رفتی و آنجا اگر گاهی
وقت خوش شدی در صحرای خالی از مردمان رفتی و غزلی مناسب
وقت و حال خواندی و وجد کردی و جوش و خروش مستانه فرمودی
بعد تسکین گرد و غبار از بدن پاک کردی و بخانه تشریف آوردی
نقل است میفرمود شیخ العالمین رض و هم از سید العلما استاد العرفا
دامت برکاته شنیدم که شاه غلام مرتضی قدس سره برای کشف
مجلس شریف نبوی صلی الله علیه وسلم ذکر ولیسه و از شیه قادریه
یا احمد یا محمد یا مصطفی بطریق ماثور میکردند چندی برین گذشت و روی
مقصود ندید از بلند همتی تنگدلی را راه نداد و یکپاس کامل درین ذکر
مشغول میشد عنایت نبوی مبذول حال دلش شد و لطف مصطفوی
بیعزارگی آمد در اندک زمانی فتح باب علی وجه الاتم دست داد که در
ضربها هر لفظ از ان سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم مشرف
میشد و این گوهر نایاب بنقد بدست آمد که کسی دیگر را درین ذکر

که حالت آخر رسید بحضور تاج العارفین رض عرض داشتند که طاقت
خواندن درود ندارم حکم شد بر نصف درود قصر کنند چون باز انهم
نوبت در گذشت حکم شد فقط بر اللهم صل علی سیدنا محمد
اختصار کنند تا آنکه قبض روح شد نقل است از شیخ العالمین رض
میفرمود شبی ایشان را بخواب دیدم حال معامله قبر پرسیدم گفتند
بسیار خوشم حق تعالی بس لطفها بر من مبذول فرمود که احصا آن نتوان
کرد و نعمتها بر من ارزانی داشت از انجمله یکی آنست که مجازم اگر
خواهیم بهمین جسم دنیاوی باز در دنیا آیم و چندانکه خواهیم بمانیم اختیار
کلی داریم گفتم بسبب انتقال تاج العارفین رض و یاران کاملین وی
از چند عرصه خانقاه بس خالی است خوش وقتیکه بر اجازت و اذن
حق عمل فرمایند و خانقاه را از شرف قدوم آباد سازند گفتند دشوار
نیست مگر بعد رنج دنیا راحتی که درین عالم یافته ام نمیگذارد که بسوی
این رنج آباد دنیا روی کنم و راحتی که بدل ندارد دادست و هم و میفرمود
سید العلما سند العرفا رحمت بر کاته که مادر طفلی صحبت ایشان درک
کرده ام چون مارا دیدند بکمال شفقت میفرمودند بیا بیا اگر دیگران مولوی
شوند تو مولوی گر شوی و بزبان هندی این مضمون باین عبارت
ادا می نمودند اور کوئی مولوی تو تئین هو لیا مولف کتاب میگویند که
فی الواقع فرمودن ایشان راست بود انچه از علم و فضل نصیب سید العلما
شده در زمان ایشان کسی را نصیب نشد و باین مرتبه شهرت نیافت

از شاه‌جهان آباد دهلی تا کلکته هر کسی از فضلا رنا در قابلیت ایشان بود و تحقیق مقامات علوم از حواشی ایشان بر میر زاهد و صدرا و غیر ظاهر است و تفصیل حال در تذکرهٔ یاران حضرت شیخ العالمین مذکور گردید پانزدهم ماه ربیع الاول در زمانهٔ حضرت شیخ بسوی خلوت قدس محبوب حقیقی واصل شد بعد نماز جنازه لاشهٔ انور در وطن شریف که موضع بیرونی نام دارد رسانیده کرده آمد و سال انتقال بجایی ندیدم که داخل این کتاب کنم۔

ذکر خیر مقتدای خاصان بارگاه اله حضرت سید شاه عصمت الله متوطن موضع مهرلا قدس سره

وطن شریف در موضع مهرلا بفاصله پنج شش کروه از قصبه پهلواری واقع است ایشان کریم الطرفین اند آثار سیادت و نجابت از سیمای سعادت ایشان ظاهر و سعادت و کرامت از پاک طینت و نیک سیرت شان باهر از یاران کاملین حضرت تاج العارفین اند منظر کمال وصال که جناب ایشان از زبدة الواصلین و تتمهٔ الکاملین گویند که یکا و سزا است که شریف النسب بودند کریم الحسب هم بودند نقل است شیخ العارفین میفرمود که در ابتدای سلوک ایشان وقت انتقال شاه لعل محمد قدس سره پیش آمده حضرت تاج العارفین را نهایت حزن و اندوه بود حضرت مخدوم عالم محمد مخدوم قدس سره برسم تعزیت نزد ایشان تشریف آورده

درمیان سخن تاسف بر زبان مبارک راندند که افسوس است التخمینه
عرض هیچکی منزل شریف که مجاز عرض هر رطب و یابس باشد بار کسی
نشود یا نشود لیکن که از دست رفت آنحضرت این را سخن مخدوم عالم رض
ناگوار آمد و فرمودند فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم
بکنند آنچه مسیحا میکرد و بعد انقضای مجلس یاران را بکسب طریق کشف
محفل شریف نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ارشاد فرمود هر کسی همت برآن
گماشته چون استعداد در هر کار شرط است جناب ایشان از درین کار
بہ نسبت دیگران بهره وری زیاده تر دیدند متوجه ترقی باطن و فتح باب
ایشان شدند تا آنکه حق تعالی بر ایشان بنوعی فتح باب انکشاف محفل
شریف فرمود که کسی را نبوده بیشتر اوقات در نظر شریف هر دو عالم یکسان
بودی حاجت بمراقبه چشم بند کرده نبود و در مشاهده هر دو عالم یکی را
بر دیگری غلبه نبودی ظاهر و باطن برابر گردیده و حجابی درمیان نمانده
نقل است میفرمود شیخ العالمین رض که در عمل شب دوشنبه که مخصوص
برای دخول مجلس شریف است و تعیین ایام عمل یکسال جناب ایشان
عرصه دو سال بعمل آوردند فتح باب نشد حضرت تاج العارفین رض بعضی
یاران صاحب رسائی را فرمودند که بحضور اقدس نبوی صلی اللہ علیہ
وسلم عرض دارید که میر عصمت اللہ را در استخاره شب دوشنبه دو سال
منقضی گردید و فتح باب نشد آیا نیت استخاره اثر بر داشته شد یا در نجبت
ایشان نا پی دولت نسبت بعد عرض و معروض صاحب دولتان

ارشاد کرد و نیز بنا بر آنکه وی بره کشته شده تربیت نارسا است موقوف
بر فرصت قابلیت است عنقریب شباب خواهد شد و آنچنان که بود
خواهد آمد که کسی را نقد بود یکسال دیگر هم برین عمل گذشت که دست
طلب بدامن مطلوب رسید و لقمه باب کلی گردید نقل است میر مرد
سید العلما سند العرفا را است بر کاده که جناب ایشان بیمار بودند چون
صحت دست داد خواستند که بدولت پابوس شیخ قابلیه مشرف شوند فقط بهم
وجود نسبت صحبت باطن سبب بنده دوستی سواری کشان کشان بر
سر راه آورند افتان و خیزان بدست یاری عصا تا صحرائی که سواد وطن
بود رسیدند متوقف شدند تا آفتاب غروب شود و التقای حرارت
که بسبب ضعف عارض شده بود کم گردد چون جا بجا نماز مغرب بگذاشتند
خطره به دل پاک استیلا شد که معلوم نیست ضعف بیماری تا کجا رسید
آیا در بدن طاقتی مانده یا در بیهوا باید رفت و از آنجا به هوا طی
نمودند نصف راه طی شده بود که در اثنای راه از جمال جهان آرای
نبوی صلی الله علیه وسلم مشرف شدند و از راه عنایت و ذره پروری
ارشاد فرمود که لیکن هنوز طاقت بدنی نداری هیچ از ضعف
زیاده خواهد شد بوطن بازگرد بپاس ادب امتثالاً للامر از آن مقام
تا دولت سرای خود پیاده تشریف بردند چون قرار واقعی رفع ضعف
شد بحضور حضرت شیخ آخر زمان حاضر آمدند و تفصیل ماجرا عرض کردند
نقل است سید مدنی در مجلس سماع دوازدهم ماه ربیع الاول مرا

بودند دیدند که جناب مستطاب تجلی الانسان سیدنا سید المرسلین
صلی الله علیه وآله وسلم جلوه افروز مجلس سماع شدند ایشان از سبب
استغراق بی علمی محض از ین عالم بود عالم دیگر را عین این عالم دانسته
یکبار برخاستند و در اهتمام مجلس شدند و صف زدند تا آنکه گرد مجلس ایستاده
بودند جدا می نمودند و راه کشاده میفرمودند و هر کسی را میگفتند
جدا شو و سر راه بگذار که رسول صلی الله علیه وآله وسلم تشریف ارزانی
فرموده اند غایت اهتمام شان خلق بهر تعظیم برخاستند که یکبار جناب
ایشان را افاقه آمد و دانستند که غلط کردم العالم ذکر بود و هم ارباب بصیرت
معلوم کردند که از کمال استغراق دران عالم امتیاز عالم ظاهر نمانده از ان
سببی این ادا سر زده است و هم معمول آن بود که جناب ایشان در
مجلس سماع به پهلوی حضرت تاج العارفین می نشستند گاهی چشم کشاده
و گاهی بند و احوال احضار ارواح طیبهٔ اولیاء الله بحضور حضرت شیخ معروض
میکردند از کمال قوت انکشافیه هر دو عالم ظاهر و باطن یکسان می نمود
احتیاج به مراقبه چشم بند کردن نمی افتاد این حکایت بکرات مرات از
شیخ العالمین رض و از سید العلماء ادامت برکاته شنیدم
و هم شیخ العالمین رض روزی در اثر صلوة دائمی میفرمود که مطابق ملفوظ
حضرت مولانا رسولنما رضی الله عنه ایشان را اثر وحی اکثر مترتب میشد
بسا بودی که سه شبانه روز یا گاهی هیچ پاس کامل مطلق افاقه
این عالم نمی ماند حسب عادت بشری همه عادات بحال می [illegible]

علیین کرامت است ازین جز معنی ذکر و از روزہ و نماز و وضو و
تقاضاے حاجت کہ حسب عادت جاری بود مطلق علم نمیداشتند
و ہر کسی را دیدہ ایشان با فرید بیہوشی و سیما فاقگی ازین عالم ظاہر
محسوس میگردید و ہم سلان ایام حبسی حرکات خلاف عادت سر میزد یعنی
در حجرہ مراقب بودند و روز زرد و سبز بود و در بند یکبار خورد و روزہ
بر داشتند مردمان خانقاہ از چار سو دویدند کہ ماجرا چیست بعد از آن
فرمودند کہ نشستہ بودیم و شیطان ملعون بصورت زرد در خلوت
کدہ انس یعنی در تقاعد دل دخل کرد بلا اختیار شور زد و در پی او فاقگی
کردم و ناحق خلق را در خلفشار انداختم و گاہ بود کہ در ان ایام
بگلستان رفتی و از دیدن گلہا ستادہ دست و پا زدی و گاہ گلہا
میگریدی نقل است شبی ہدایا می کہ حضرت شیخ العالمین رضی
درس ملفوظ شریف ارشاد میفرمودند این کمینہ بارگاہ را سبق میداد
چون بیان مقام حضور آمد حسب بیان ملفوظ شریف مستفیض مطلب
گردانید اما از ان تفصیل کہ عین مجمل بود ہمچنانکہ آرزو داشتم تسکین
خاطر نشد فرمودند کہ ما را ہم در بدایت حال کہ باین مقام نرسیدہ بودیم
خاطر را خلجان بود و اکثر یاران معاصر ما با خود با ازین مقام سخن میکردند
و ملال را در قالب قال می آوردند چون تسلی خاطر با تمی شد روزی
از سید شاہ عصمت اللہ قدس سرہ پرسیدم کہ حضور عبارت از
کدام حال است و در حضور چہ ظہور میشود بعد تامل بسیار دادند جواب فرمودند

که حضور حالتی است بیرون از بیان در ضبط تقریر نیاید و از کسی
این راز سربسته نه کشاید ذاق من ذاق گفتم که با وجود عبور برین مقامات
که الحال زیر مشق است از بیان آن عجز میفرمایند و دیگران که هنوز روی
ساحل ندیده اند این مقام را شرحی مبسوط دارند فرمودند که همین سخن
رانی آنها دلیل قاطع است و برهان ساطع بر عدم علم ازین مقام میدانند
که در مقام حضور اند لیکن بمراحل ازان دور اند کسیکه دارد بیانش نداند
نقل است از شاه خدا بخش و دیگر اکابر قدس سرهم که جناب ایشان
در ایام سلوک جهت لقای خضر علیه السلام صلوٰة الخضر میخواندند عرصه دراز
برین گذشت و ملاقات دست نداد ملالی بخاطر شریف راه یافت
و نماز هم ترک کردند اتفاقاً یکبار در آمد و رفت موضع سهرالا و قصبه پهلواری
پارهٔ از شب گذشت و راه گم شد متحیر بودند که شخصی از دور آواز داد
بسوی ما بیا که راه اینجا است بکشف باطن دریافتند که خضر است
علیه السلام آنسو رفتند چون قریب رسیدند از هر دو جانب آداب اسلام
از سلام ادا گردید و باز روانه شدند خضر علیه السلام دید که دیگر سخنی نکرد
فرمود ای سید عصمت الله ما را اگر نشناختی تا حاجت داشته باشی بگوئی
گفتند خوب شناختم اما حاجتی بشما ندارم باز فرمود اگر حاجت نبود نماز
چرا میگذاردی جواب دادند وقتیکه میخواندم بشما محتاج فتح باب
کار خود بودم آن زمان ملاقات نکردید اکنون که حق تعالی بوسیله
شیخ بهمه دشوار بر ما آسان کرد محتاج شما نیستم اگر شما را حاجتی دشواری

نبوده باشد بگوئید تا بروانیم و بجای آن کوشیم در روانه شد نزد حضرت علیه الرحمه
هم سیر راه خود گرفت نقل است شیخ العالمین رح میفرمودند که در
ابتدای ایام سلوک جهت اشغال اذکار بقلندر ریتا دیه مجاهده از حضرت
تاج العارفین رخصت شکوه راجگیر که مقام ریاضت و چله حضرت مخدوم
الملک شرف الدین بهاری است رضی الله عنه گرفتند و در آنجا شغل
اذکار میکردند روزی وقت ظهر بود و ایشان مشغول به نماز ناگاه
شیری آمد و پیش ایشان بر هر دو پای نشست و انستند که مرگ رسید
اینک شیر ما را میگیرد و میگذارد خوشبختی روزی وقتیکه در نماز جان بجان
آفرین سپارم ترک نماز بخوف آن نکردند هر بار که برکوع و سجود میرفتند
شیر از حرکات ایشان بحیرت بود و همچنان او هم در رکوع و سجود
سر فرو برده و بسوی ایشان میدید و بار دیگر چون بقیام می‌آمدند بر روی
ایشان نگاه دوخته میداشت تا آنکه از چهار رکعت فراغ یافتند چون
دستی بر پشت آرام میداشتند یکبار در دست گرفته بر روی ملا آورده زدند
شیر دفعتا با اضطراب بدر جست و بگریخت و ایشان تا اهله مجموع
شریعت پس از دوران آخر اوراد فاتحه بار آمده مشغول به بقیه نماز خود شدند
و وقت شب بخواب دیدند حضرت مخدوم الملک را که فرمودند درین
مسلک ماندن ضرورتی نداری برو به شیخ محمود جانشین عاشق که سیدی مسیح
حکم روانه خدمت فیض درجت حضرت شیخ خلیل و هم میفرمودند حضرت
شیخ العالمین نزد که بعد فتح باب کار بجای رسانید شاه لعل محمد قدس سره

عرض و معروض بہر رطب و یابس بر خدمت عرض بیگی محفل شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم مقرر گردیدند انتقال شریف تاریخ بست و چہارم ماہ محرم است در سال یکہزار و یکصد و ہفتاد و شش از سال ہجرت است قبر شریف در موضع ہرلا است

ذکر احوال خیر مآل کاشف رموز ادق واقف اسرار اشق مولانا مولوی محمد وحید الحق قدس سرہ

جناب ممدوح ہم جد حضرت تاج العارفین رضا اند و ہم ملاقہ دامادی و بیعت و تربیت طریقت از ابتدای سلوک تا آخر از انحضرت رضا داشتند و نیز نسبت فرزندی از حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمدانی رضی اللہ تعالی عنہ بایشان رسیدہ بود تحصیل علوم ظاہری از قتال خورد ملا مبین پہلواروی قدس سرہ نمودند و تکمیل باطنی از تاج العارفین کردند در علم و فضل مشہور بہ لانظیر بودند محقق شرع ختم المرسلین مولوی جمال الدین علیہ الرحمۃ کہ معاصر جناب ممدوح بودند می گفتند کہ معا تحصیل علوم و کیفیت علمی کہ محققان را بس از صرف عمری دراز بدست می آید در تمام عمر خود دو کس را دیدم یکی در دیار مغرب و دیگر ایشان بودند جز و کتاب از دست گذاشتن و نقد تحقیق بدست آوردن گویا قسمت بود شیخ العالمین بہ میسر مود کہ مثل شان در علم و فضل و تقوی و ورع دران عصر کسی شنیدہ نہ شدہ و در حقیقت ابو حنیفہ وقت بود و کسی

ازین عجب نیست که نصیبی از خوان علم و نعمتی از سفره کرم ایشان نبرده باشد
و ازین سبب در تمامی بلاد و امصار فیض عام ایشان منتشر گردیده و
بهر کس حسب قسمت وی رسیده یا شاگرد است یا شاگرد شاگرد و
همچنین گوئی در شان وی گفته اند سه بهر آن حسیبکه از دوام بود آن سبق
اگر بسمل نمایند خصیم هست تلقین درس و تدریس و قانون تربیت ایشان
بود که هر سبق که طالب علم گرفت مالک او شد بسبب آنکه تا بست از تقریر
مطلب اندوی می کنانیدند که هرگز در تقریر حشو و زواید بر زبان نمی آید
هرچند سبق ذات الکتاب از نصف سطر زیاده نوبت نمی رسید اما اگر حساب
حاله و ما علیه حواشی را اعتبار کنند تا نصف جزو میشد از هر علم یک کتاب
طلبا را کافی و شافی بود مولوی عبدالغنی علیه الرحمه جلد اول
شرح وقایه بر ایشان خوانده بودند در عرصه یکسال باتمام رسیده
بود دیگر از متون فقه و اصول و شروح آن اتفاق خواندن نشده
تر از عبادات تا از معاملات اما قوتی بر مطالعه آنچنان بود که بعد خروج
ایشان در افتای عدالت حکام زمان صرف گردید و گاهی کسی بکار
مسئله بر فتوای مشار الیه جای اعتراض نمی یافت جناب مستطاب سید
العلماء مسند العرفا را که نور دیده و سرور سینه حضرت ایشان بانم
تخواندن چهارده کتاب درس که مدار نقلیات بر آن است معقول
نزاو فرمتا چون صدرا و شمس بازغه و تحریر اقلیدس و شرح چغمینی و میر زاهد
مواقف و شرح تجرید و حاشیه قدیمه و دیگر کتب که فقط از مطالعه

جمهور یافتند و حواشی نوشتند که هیچ کسی را از علما از زمانه به تحقیق ایشان
اعتراف است و بر تبحر شان اعتماد علی الخصوص حاشیه بر میرزا بجلال
و صدرا و عالمی را از محققین و متبحرین حضرت تبحر و تحقیق ایشان کرده
و بعد فراغ سید العلما از تحصیل علوم دیگر آنجناب را از آفاق درس
و تدریس نه شد همه شاگردان را سپرد ایشان فرمود واین مصرع
از زبان حق بیان او الموزع یک آشنای با صد و صد عالم آشنا ست
از ما یکی ترا تحصیل علوم گردید و از تو خلقی فیضیاب گردید و حضرت ماحی
وی قدس سره بود که عالمی بر دست ایشان فراغ علم کرد و تفصیلش
در ذکر ایشان گفته آید انشاء الله تعالی و حالاتش [illegible] آن جناب چنان
بود که گاهی اشعار نمیخواندند مگر آنکه یا از مبالغه شاعری معرا بوده یا نعت
یا مدح جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم بوده باشد و در معنی
حاجت بتاویل شرعی هم نداشته باشد و در مجلس مشاعره نشستی
و گاهی بقهقهه نه خندیدی و نیز دیگران که بقهقهه میخندید ندا مر بتجدید وضو
کردی که بعضی فقها مطلق قهقهه را ناقص وضو گفته اند مخصوص بنماز
نکرده اند و کلمات تصوف بر زبان نه آوردی مگر وقتیکه با شیخ العالمین رض
نشستی و تخلیه محض یافتی اگر کسی پرسیدی که سبب تحاشی از دیگران چیست
آیا آنها قابل نیستند فرمودی همه قابل و لائق اند لیکن مارا قابلیت
ولیاقت شیخ العالمین رض بالیقین معلوم است و حال دیگران بیقین
نمیدانم احتیاطا عن الغیبت نسبت عدم علم بخود کردی و رعب و هیبت

تشرّع آنقدر داشت که دیگر یاران معاصر را باوجود کبر سن عمرها بشجاعت
و حسن خلق و حلم پیشه وی مشهور که بارها در خانه جناب ایشان گفته اند سه
هیبت حق است این از خلق نیست + هیبت این مرد صاحب دلق نیست
و گاهے در مجلس سماع ننشستے مگر باتباع شیخ و فرمودی سماع حرام نیست
اما قابلیت شرط است و آنرا که قابلیت نباشد اگر بحق قابلی نشنود
حلال است والا حرام و فتوای علمای صوفیه رضی الله عنهم برین است
چون ما قابل آن نیستیم بے تبع شیخ نمیشنویم و اما شنیدن سماع با تبع شیخ
از آنجهت است که او نائب و قائم مقام شیخ ما حضرت تاج العارفین
است اتباع او عین اتباع شیخ است و اتباع وی تابعان حضرت
شیخ را از واجبات طریقه است فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و
در جواب خطبه آنقدر رعایت ملحوظ داشتے که باوجود ضعف پیری
و ضیق النفس نزدیک ما طلب رفته جواب خطبه گفتی یا ویرا طلب فرمودے
تا جواب کما حقه ادا کرده آید و نیز میفرمود شیخ العالمین رح که باوجود
تکلیف مرض ضیق النفس ریاضت شاقه در سلوک طریقت بکار کردے
و در هیچ حال ترک اوراد نفرمودی و در توکل قدم مردانه داشتے تکلیف
فقر و فاقه و سر با وکر با بسیار کشیدی اما در رضای حق چنان مستقل
مانده که اثر فاقه هرگز بر بشره مبارک ظاهر نشدی و اکثر ملول
از عدم فتح باب در امور باطن افسرده خاطر ماندے لیکن دست از
طلب باز نداشتے تا آنکه روزی حضرت تاج العارفین حضر مارا پیغام

بروی فرستاد که بگو مولوی را خاطر جمع دارد و از توقف اندوهگین نگردد در
حضرت حق برای فتح باب تو بسیار دعا کرده ام و حق تعالی استجابت
فرموده اما موقوف بر وقت است چون وقت آن آمد اثر دعا آنچنان
بظهور آمد که دیگرانرا در انوقت چنین فتح باب نشد **نقل است** سفیر مؤ
سسند العلماء دامت برکاته که حضرت مولانا را فقر ظاهر مرتبه بود که قوت
شب به تهجد بهم رسیدی و ایام شادی ضروریه پیش بود فکر آنجمعی بغایت
داشت که ادای حقوق برادری چون توان کرد طالب علمی در مدرسه
عالیه وارد بود که کسی بر حال وی اطلاع نداشت بظاهر بس شکسته حال بود
در تخلیه چند عدد دینار سرخ نذر گذرانید فرمود بجز مریدان نذر از کسے
نمیگیریم عرض داشت چون نذر مقبول نیست قرض گرفته شود به نسبت دیگران
در ادای وی رخصت طمانیت است تامل فرموده خواستند که واپس
سازند که معامله داد و ستد از مرد مسافر خوب نیست مبادا تا وقت
رفتنش سبیل ادا بنظر نیاید باز در خیال شریف آمد که هم استصواب با
اهلخانه ضرور است که مادرانرا حوصله شادی فرزندان به نسبت پدران
زیاده تر میشود آن دینارها گرفته بمحل سرا تشریف بردند و سرگذشت
بیان نمودند بر اهل آنحضرت بس ناگوار آمد و گفت اینچنین استقراض
هرگز مناسب نیست شاید تا رفتنش صورت ادا نه بندد و خجالتے
در دست ماند اگر خدا خواسته است از جای دیگر سامان خواهد شد بعد
چون مولانا ازانطرف تمامتر انحراف دید فرمود که ما را نیز چنین تامل بود

و صد دینار با ملک دینار واپس فرمودند چند آنکس الحاح کرد و گفت ما
از دزدی نیاورده ام نه از دریوزه و گدائی گری حاصل کرده ام نه این چیز از
گدائیست نه نتیجه سیاست بادشاهی بلکه من کیمیاگرم و اکسیر درست
میسازم احتیاج بسلطنت ندارم اما می خواهم که از استاد سرمایه سعادت
ابدی اندوزم بار دیگر سبب انکار پرسید فرمودند تا حال درس و تدریس
خالصاً و مخلصاً لله بود چون از شما قرض گرفتم یا نذر منظور کردم خوف
اختلاف در صدق نیت دارم وما ابرئ نفسی ان النفس
لامارة بالسوء معاف دارید و تکلیف بآن مدهید پس برخیزا
بگذاشتم کلید بار خویش را همه سامان ساختم پروردگار خویش را
نقل است میفرمودند شیخ للعالمین شاه و سند العرفاء دامت برکاتهم
که مولانا ممدوح در مسجد آبائی خود از تعیین کرده بودند روزی برای تعمیر
از جمال جهان آرای نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدند بیاد آنکه
هر کس که بحل مشکل خود عرض میکرد میفرمودند که چراغی نیاز رسول صلی
الله وآله وسلم با تعیین ایام در حجره مسجد روشن کن چنین آنکس بعمل
می آورد بلا توقف حاجتش روا میشد و در قضای حاجت این
عمل اکسیر اعظم بود اتفاقاً شخصی بر نیت فرزند عرض کرد که چون حق تعالی
فرزندی بخشد تا ایام شادی چراغ و شیرینی نیاز کرده باشم فرمودند
بعد تولد فرزند ادا دی منسوب تا این عرصه دراز دشوار خواهد شد حضور
تعجیل نیست باید کرد آنکس گفت که بر من ایفاء نذر دشوار نیست

گو عرصه دراز است باز فرمود از ان میگویم که خلف وعده مباد اثره تباهی
و هرچون از وی ابرام تام دید فرمود تو دانی در عرصه قریب دختری
بخانه اش پیدا شد پس شادمان آمد و بایفار وعده جست بکار بست
چندروزه بران ماند و باز موقوف کرد آنحضرت فرمود خبر دار و هشیار
باش آخر همان پیش آمد که گفته بودم هنوز وقت است که باز بروفای
باز سرگرم شوی خیالش نه آمد آخر بعد چند سال آنقدر تباه و برباد رفت
که نه خود ماند نه دختر نه از نسل وی نه خانه باقی ماند نقل است معز مولوی
سید العلما دامت برکاته که بعضی فرزندان خورد سال مولانا
قدس سره را اثر خبائث بود تعویذ ها و طلسمها در گلوی آنها انداخته
بود روزی بعد فراغ اوراد از حجره بیرون آمد و فرزندان را طلبید
همه تعویذ و طلاسم از گردن شان کشیده فرمود که حفظ از تعویذ تا کجا وقتیکه
که کهنه شد یا گم گردید باز همان حرج در پیش است کسی گفت باز تدبیر
حفظ چیست فرمود فرزندان مارا گاهی خلل و آسیب ارواح
خبیثه نشود از از روز تا ایام تالیف این کتاب که عرصهٔ شصت سال
یا زیاده بران گذشته باشد هیچ یک فرزند آنجناب را درین بلا
مبتلا ندیدم و نه شنیدم و مکاشفهٔ آنحضرت بس تیز و تند بود و مرتبهٔ
حق الیقین داشت نقل است در خویشان مولانا قدس سره
دو کس بودند که از آل و عیال بس خانه آباد بودند و آبادی خانه
شان ضرب المثل قصبهٔ سهالی بود با وجود وسعت مکانات از

که بعد تحصیل علوم شغل کتاب بینی بسیار داشتم و تبحیر وافر بهم رسانیدم چون
از انتشار علم پر دماغ گشتم در نظر پیچید که این کتابها که مطالعه کردم نایاب
محض است بچندین تلاش و هزار رنج بهم رسانیدم حضرت استاد را گاهی
اتفاق سیر این علوم نگشته سرمایه بدست آوردم که در خانه من نبود
آنحضرت بر خطرهٔ ما شرف شده در مقامی از من استفسار فرمود که
از پایهٔ استفسار ساقط بود و مطلق دقتی و تکلفی نداشت بیان آنمقام
کردم و در دل می اندیشیدم که سبب استفسار اینمقام چیست در این
اثنا بر بیان ما اعتراضی فرمود چون آنمقام معه حواشی مستحضر تمام بود
بے تکلف جواب عرض کردم باز عود نمود همچنین مراتب گفتگو چند
ورطه در میان آمده و سرمایهٔ که از اقوال محشیان بهم رسانیده بودم
همه صرف نمودم و آنحضرت همه را رد میکرد و هم جائیکه تامل در اقوال
محشیان میکردم آنرا خود از زبان فیض ترجمان بیان میفرمود و میگفت
که فلان محشی چنین جواب نوشته است اما بر قول وی باز اعتراض
وارد میشود تا آنکه آخر لاجواب و بند شدیم و اعتراض اول بحاله وارد
ماند و سراپا غرق لجهٔ حیرت شدم که این جوالش در کتب خانه این قصبه
نیست و نه گاهی از جای مستعار آمده که بملاحظهٔ شریف گذشته
باشد چند روز است که ما بهزار تلاش بهم رسانیده ام آنحضرت از کجا
بر اقوال وی مطلع گردید چون ساکت ماندیم متبسم شده فرمود چون
صاحب الکنون خزینه خالی شد باز فرمود تحقیق من درین مقام

دیگر است و آخر بیان نمود که هیچ اعتراض بر وی وارد نمی‌شود بر
تحمل گفتیم که چه خیال کمینه داشتیم هنوز ابجد خوان این علوم هستیم باز هم
الحمد لله بار اکمان تجربه شد این قدر نبود و نمیدانستم که این چه اخفی علم منتظر ما
گذشته است لیکن ای فرزند باید که با تمه در ربه مقام تحقیق هم پیدا
سلکن نقل است شنیدم از مولوی محمد ابراهیم صاحب که از شیخ علما
روایت میکردند روزی ذکر از آخر ادعیه بود قطب العالمین خ فرمود که
التقای مولوی صاحب یعنی مولانا ممدوح قدس سره آنقدر بود که
کلمه تعویذ شان بی اثر در امری کسی نیافته چنانچه یکبار زنی نزد ایشان
آمد و گفت شوهر من بسفر رفته در سه گذشته که با وجود نوکری کفالت
ما هم نمیفرسید و خود هم عزم آمدن نمیکند تعویذی عنایت فرمایند که
زود از سفر باز آید تعویذی نوشته عنایت کردند بعد از عرصه قلیل
خبر مرگ وی رسید ما همه مردمان که ازین ماجرا مطلع بودیم با خود در حیرت
شدیم که کلمه تعویذ جناب ایشان ثمره خلاف مراد آورد اکنون چه خبر
آمد و آن زن بعد ایام عدت عقد دیگر کرد روزی معرفت شخصی کسی
از وی آن تعویذ طلب داشت که تا از بازو کشاده بعد بسته بود
وا کرده دیدیم که در آخر تعویذ همین حکم نوشته بود الهی بحرمت این تعویذ حال
دیار شوهری عطا کن آنزمان آنکس آن تعویذ را بنظر ما بیان آورد
به بینید که موافق حکم ثمره بظهور آمد هر کسی متعجب شد نقل است
روزی ذکرے در امر انتقال اولیا می شد بود که قبض روح پاک

شان بر انواع مختلف میشود چنانکه عوام را از سکرات موت و
تخفیف آن دیده شده خواص را نیز شدت و تخفیف مشاهده کرده اند حضرت
شیخ العالمین رض فرمودند بلی چنین است و بعضی را وقت مرگ خبر هم
نمیشود که کی قبض روح کرد و که کرد و کی کرد از انجمله حضرت مولوی صاحب
اند یعنی مولانا محمد ممدوح گمان می برم که ایشان را در وقت نزع مطلق
علم از عالم نبود حتی که ندانستند که قبض روح کیست و که میکند چنانکه
در مراقبه بودند سر مو سر مبارک را هم جانبی میل نشد و نه عضوی را
حرکتی بود بهیک نمط که در مراقبه نشسته بود نشسته ماند و حاضران مجلس را
هم مطلق خبر انتقال نشد چون از عادت معهوده دیر گذشت قریبان
وی قدس سره تامل کرده گفتند که بنسبت معمول سابق توقف هم
زیاده شد و فی الجمله سر مبارک را بجانب قلب شریف زیاده خمیده بسبب
یقین کرده فیمن حولی چون از قریب دیدند یکبار آه جگر سوز همه را از دل بر در برآوردند
انا لله و انا الیه راجعون و نیز از کلام شیخ العالمین رض و از زبان
سند العرفا سید العلما چنان مستفهم سامعین گردید که از یاران حضرت
تاج العارفین رض چهار شخص خدمت ابدال داشتند یکی حضرت شاه
محمد اکرم دیگر حضرت ملا وحید الحق سوم شاه محمد کریم چهارم شاه حسن
قدس الله اسرارهم و احوال دیگر یاران گاهی به تفصیل در خدمات مذکور
مجلس عالی نشده و مابقی احوال آنحضرت قدس سره در ذکر حضرت
شیخ العالمین رض گفته آید انشاء الله تعالی و بعضی از آن در ذکر احوال

سید العلما سند العرفا گفته آید انار الله تعالی برهانه انتقال شریف بست
چهارم ماه صفر سال یکهزار و دو صد از سال هجرت نبوی بود صلی الله
علیه و آله و سلم قبر شریف در جوار مزار حضرت تاج العارفین [illegible]
چند گام از جا بر کرده جانب پایین گوشه شرق یعنی غرب و جنوب واقع

ذکر احوال حضرت شاه خدا بخش قدس سره

وطن شریف ایشان موضع عیسی پور است متصل قصبه پهلواری
از آبا و اجداد زمیندار [illegible] بودند میفرمودند که سبب ترک دنیا و
اختیار فقر که در عنفوان جوانی در اکثر منهیات شرعی مرتکب بودم
روزی در موسم بهار بگلاب برای تفریح خاطر بباغی سیر میکردم
ناگاه طایفه رقاصان رسید و پیش من بی اذن و رضا سرود و
رقص آغاز کرد ما متوجه آن در سیر بودیم و سرود می شنیدیم طرفه
ماجرا آن بود که طفل رقاص با وجود کمال حسن و جمال و ادا های محبوبانه
در عین رقص چشم پر فتنه اش مثل شکل طوفانی ساخته و دیده در بلا
اشک ابر بهار کرده بود و قطرات آب حسرت چون غلطیده گان
می ریخت از معاینه این حال بحیرت افتادیم و در تفکر دریافت حال
وی شدیم لیکن از انجا که در آن وقت داد تفتیش نیافتم مبلغی چند
که در جیب ما بود بروی انعام کردم و مکان سکونت و قیام وی
پرسیدم و رخصت شدم بخیال آنکه آنجا رفته تفحص حالش کنم گفتم

اگر بر مکان تو ایم ضیافت خواهی کرد چون انعام قدر معتدبه بود
و طمع لوازم ذات این فرقه بر گمان آنکه در اثنا لمی راه چنین انعام
وا فراست یقین که در صورت رفتن ما بر مکان وی زیاده تر منفعت
بدست آید همه ها بس دلشاد شدند و غنیمت انگاشتند و باعث بر
تصمیم عزم گردیدند و فی الجمله گمان فریفتگی ما بسوی آن طفل بردند
بعد چند روز در شهر عظیم آباد بر مکان آنها رفتم بمجرد دوچار شدن همه ها
دویدند و بس افتخار خود کردند و گفتند امروز دعوت از طرف این
طفل مقرون اجابت گردد و او هم برین معنی لبس گلوگیر بود گفتم مطلب
با تو خلوت میسر آید تبسم کرد و گفت حاضرم گفتم اول شرط بجا آر بعد
ازان شغل طرب کن و در حجره که داشت رفتم و اندکی از رفیقان
وی حجاب ورزیدم و از وی سبب گریه آنروزه استفسار کردم
در افشار آن ابا کرد و انکار نمود و منتها بر عدم تکلیف این معنی بلشیر
آورد گفتم که ذوق مجلس طرب ندارم نه شیفته جمال توام اگر مراد من
است همین دریافت راز تو چون شرط ضیافت فوت شد ما هم
میروم باضطراب پای من گرفت و منتها کرد قبول نکردم ناچار شده
گفت که میگویم اما بر کسی اشکار انشود و زار زار بگریست و بیان
آغاز کرد که گریه من نه در همان روز بود بلکه هر جا و در هر مجلس رقص
ما برین حالت است که بمشاهده حضور آمد و ماجرا آنست که مردی
مسافر روزی در مجلس تماشای رقص ما میکرد تا آنکه آتش عشق

دامن ولش گرفت و متاع صبر و قرار دل ما پاک سوخت ترک سفر
اختیار کرد و در رفاقت ما گزید سهوا که میر نجم با ما همراه بود نی نماز خوان
و خودنکاری نه ببین من ولش با قراری رفته رفته با نزول از نگار کما
برهمه که و مه شایع شد و گشت با نام افتاد رفیقان ما از سنگ دلی
در نگر یافت او خندند ناگاه و آن دو لحظه ملتفت ما سی حاجت بشری بهم را
رفته بود و ایشان این وقت را غنیمت شمرده به بهانه سیر و تماشا بالا
به سر کوه برآمدند و بسیار بسیار من تقید کردند که چون فلان کس از تعقیب
آید و بسوی تو نگرد دختر دارد از وی بپرس که چه می بینی مگر بر من عاشق
شده اگر او اقرار کند بگو که از این کوه خود را بانداز تا در صدق دعوی
سر آمد و معتبر است ما فرمان شوی و الا ترک صحبت ما کن و دست
خود گیر ما همین سخن بودیم که آن آشفته روزگار چون ما را به مکان ندید
دوان دوان بر کوه رسید و تلافی مفارقت که چند ساعت پیش آمده
بود به دیدن جمال ما میکرد و گوئی از خود خبری نداشت پرسیدم که حالت
مایل من است که همراه منی یا غرضی دیگر داری گفت آری شیفته جمال
توام و گرویده حسن با کمال تو گفتم اگر به دعوی صادقی خود را از سر کوه بزیر
انداز [illegible] بر ما بیحد و ما نا در حلقه محبوبان تا می روا افتخاری گفت
همین تماشا آرزو داری گفتم بلی و یکبار از کوه بر جست و در دامن کوه
کشتزار بود که در صیانت وی همه چهار طرف خارها حصار کرده
بودند تا جانوران ضایع نکنند بر آن خارها افتاد که همه خارها مانند تیر در

در بدنش پیوست دران حالت چشم بکشاد و بسوی من نگاهی کرد و
گفت من کار تو کردم تو از کار ما نیز غافل مباش و چشم بند کرد و بجان
بجان آفرین سپرد از آنوقت نمیدانم که دل ما را چه پیش آمد هر وقتیکه
مجلس طرب میکنم خواه پیش سرداری یا بنظر تفریح خاطر خود فی الفور
صور تش پیش نظر ما میشود که گوئی برای العین وی را می بینم و چشم
من و او با یکدگر دوخته و گریه بر من مستولی میشود که از خود میروم و بیخود
میشوم بعد اتمام سخن باز زار زار گریست و گریه های بای پیش کرد
که ما را دل از دست رفت و غایت افسرده گی در خاطر جا گرفت که
مال عشق بازی دنیا آخر هلاکت است و مآلش سراپا ضلالت ترک
دنیا گرفتم و بر حضرت تاج العارفین رضی الله آمدم و بیعت کردم از
تفضلات بی پایان در زمره طالبان داخل فرمود و نگاه لطف
وی ما را از هر طلب و مطلب دنیا در ربود و شیفته جمال مهر مثال
خود ساخت و اکثر عقب چنین حکایات عشق شیخ غلبه کردی و در
جوش آمدے و این رباعی بر زبان آوردی رباعی هوشم نه مصاحبان
و خویشان بردند + این کج کلهان و مو پریشان بردند + گویند چرا
تو دل بخوبان دادی + والله که من ندادم ایشان بردند + و اشاره
دست سوی مزار حضرت تاج العارفین رخ کردی و هم میفرمود که بعد
از ادای مراتب بیعت بخیال آمد که پیران پیر حضرت امیر الدین میر مولانا
محمد و ارشاد رسول نما رضی الله تعالی عنه بقید حیات است می باید که بدولت

و تبرکا کرده میشود نقل است که چون حضرت تاج العارفین مجاز
هدایت خلق فرمود و خلافت شهر دهلی که دار السلطنت اسلام است بوی
بخشید مدت چهل و پنجسال در آن شهر بر سجاده هدایت نشست بعد ازین عرصه
هنگامه غلام قادر خان بود که روزی نزد بادشاه کسی را به پیغام فرستاد فرمود
است که بلائی عظیم بر تو رسد و تا حال دفعه وی دشوار نیست وقت تدبیر
باقیست و چاره کار در دست اگر توانی نیاز بزرگان دین اداکن یا من مبلغ
دوازده هزار روپیه بفرست که نیاز ها کنم و با طعام مسکین و غربا کار انجام
رسانم بادشاه ملتفت نشد باز بعد چندی پیام فرستاد که اکنون شش
ماه باقیست بادشاه برگفته جناب ایشان باز التفات نکرد باز کسی را
فرمود که بگوید بادشاه حالا آن بلا قریب رسید دو ماه باقی است تا این
زمان اختیار بر رفع وی دارم و چون رسد در آن ساعت بکسی بگوید که
جبه و آستین کلان دارد که در آن وقت کار ازهمچو من ضعیف نیست بادشاه
را طمع زر گرفت و بخل مانع افتاد و از حفظ بلا باز ماند چون بعد دو
ماه غلام قادر خان بر سر بغاوت برخاست و آتش عناد
فساد افروخته کرد بادشاه را از عین تخت بمحاصره گرفت
آن زمان سخن جناب ایشان یاد آمد و خواصے بروے
فرستاد که وقت امداد است جواب فرمود کو را از اول
افتادن در چاه باز میدارند اگر گفته کسے نشنود چاره آن چیست حالا
بدستار کلان و جبه دراز چاره باید جست از ما شدن نمی تواند

گذشت و تباهی بر سلطنت آنچه تا رسید فی بود رسید که آخر نوبت
بر چشم پادشاه رسید و باغیان وی را کور کردند قصه آن مشهور و معروف
است درین هنگامه از بعضی مجذوبان تصرفی عجیب به پیش آمده بود بخطر
اطناب از وا زدان برتافتم که کار از کار است و مقصود ما ازین تالیف
بیانی دیگر است این نوا سنجی و غزل سرائی بر گل دیگر است که رنگ
و بوی آن دیگر و تراوت و نزاکت آن دیگر انشاء الله تعالی عنقریب
بعد ذکر یاران حضرت تاج العارفین که سرو چمنستان ولایت اند بتفصیل
گفته آید نقل است که چون در میان نجف خان وزیر و سرداران
مرهته نائره جنگ و جدال و قتال بلند شده بود نجف خان هر روز
در مقابله آنها میرفت و محاربه می نمود اما فتح و ظفر از هر دو جانب
کسی را نصیب نمیشد چند ماه برین گذشت روزی نواب نجف خان
فرمود عرصه دراز منقضی شده اما صورت فتح بظهور نه آمد معلوم
نیست فقرائے صاحب کشف را درین باب چه سخن است
امیر بیگه سرآمد رفقای وی بود عرض کرد اگر رخصت شهر دهلی یابم
حال این کار دریافت کردن می توانم فی الفور اجازت یافت و
در عرصه پنج روز طی منازل کرده بدهلی رسید و بدولت پابوس حضرت
ایشان فائز شد و عرض کرد که عرصه بسیار بتقطیع اوقات گذشت خدا
داند تقدیر چیست و فتح کرا نصیب است و در نجف کیست حضرت ایشان
جوابی نفرمودند پنج چهار روز برین نمط تذکره می آمد و سخنی صاف نشنید

نقل است روزی کبوتر بادشاه در حلقهٔ کبوتران پرواز جناب
ایشان افتاد و گرفتار شد بادشاه را خبر کردند که کبوتر حضور در کبوتران
شاه خدابخش اسیر است بادشاه خواصی نزد ایشان فرستاد که کبوتر
عنایت فرمایند چون پیام بادشاه رسید فرمودند بلی هست بگیر و ببر لیکن
به بادشاه از ما بگو که چون کبوتر شهر در پرواز کبوتران شما گرفتار شود در هائی
آن دشوار می نماید که شکار منست و از دیگران کبوتر خود طلب داشتن
آسان نبود مگر این دماغ سلطنت است بادشاه را عدل باید آنچه
بر خود نه پسندی بر دیگری مپسند امروز کبوتر میدهم بار دگر نخواهم داد
نقل است مجذوبی صاحب تصرف دران زمانه بدیار دهلی
بود روزی بملاقات وی رفت مجذوب قدری افیون برآورد
و خورد و بسوی ایشان دید و گفت که خواهی خورد ایشان از برای امتحان
وی عقب آمد حاجی میرن و شیخ فصیح الدین که حاضر مجلس بودند میگفتند
ان مجذوب قریب چهار توله کم و بیش از ظرفیکه برآورده خود خورده بود بایشان
داد بی تامل از دست وی گرفت و در دهن انداخت و مانند شیرینی لطیف
فرو کرد حاضران مجلس الیقین کامل بر هلاکت جناب محمد فرج متمکن خاطر
گردید چون رخصت شدند همراهیان متردد خاطر بر مکان رسیدند
که باید دید سمیت افیون نوبت تا کجا میرساند مطلق نه هوش مست و در
مزاج شریف بود و نه تکلیف قبض گویا شیر مو تخورده بود نقل است
شخصی به تهمت قتل ناحق که بحجت شرعی ثبوت نداشت

شاه باید که بیرد و قفل زده شاه را هم شاه باید که بکشاید ماوی را در
پناه گرفته ام و بر در قفل زده ام بگو که شاه عالم را بفرمایید تا بیرون
بوزیر نمید هم و هم وزیر را در کارخانه شاه فرخلی روا نباشد همان به
که برگفته من عمل کنند و دست از سوء ادب باز کشد آینده تو دانی و
کار تو داند سرهنگان را از مهابت و جلالت وی زهره آب شد و چاره بجز
آن ندیدند که ماجرا بر نواب عرض کنند باز رفتند و صورت حال بیان
نمودند نواب را هیبتی در گرفت و بر خود لرزید و سرهنگان را گفت
حالا مروید که فهمیده گفته خواهد شد و وقت شب کسی را از دشنان فرستاد
که خون بر وی ثابت است و قصاص واجب از عدالت ناگزیری
امیدوارم که قاتل بمن بسپارند چون سخن به نرمی در میان
آمده فرمود بلی ثابت شده باشد اما از آنجا که باضطرار امیدوار
رهائی بر در ما آمده از گناه خود سرا پا منکر است نخواهم که نواب
وارثان مقتول را بر خون بها راضی فرماید و از قصاص باز دارد
آنکس رفت و نواب را بر فرموده جناب الیشان اطلاع نمود و آن
وارثان مقتول را بسیار بر خون بها راضی کرد اما قبول نکردند
تا چار نیز فرستاده گر را به رضا بر خون بها بند است نصیحت من
در گوش مستغیثان اثر نکرد دیگر صلاح مناسب آنست که دو سه روز دیگر
سرگرمی نخواهم کرد و حسرهم را بفرمایند که از ... دیار عزم بخدمت
شریف جهت گرفتاری وی تخواهیم فرستاد و تلاش کرده بار خواهند داین و را اندیشی

الم باوجود چنین پیر کامل که اعجاز مسیحی یکے از کمترین تصرفات او باشد
بس عجب است چرا بوی رجوع نمیکنی و لاش دختر بروی نهی که بسبب
که غمت بشادی مبدل گردد کسی گفتے که چون در چنین ابتلا بکار
نناید فردا که روز سخت از همه روزها است چه کار آید ازین قبیل سخنان طعن
و تشنیع دران حالت بسیار بروے میکردند از آنجمله یکے گفت سزای
اعمال است که خاندان قدیم را ترک کردن و بمرد اجنبی غریب الوطن
بیعت کردن چنین ثمره میدهد ورنه چرا این مرده را زنده نمیکنند
که در اسلاف صدها بزرگان چنین کرده اند تا اینجا که غیرت بجوش
آمد گفت بلی چنین میشود و یکبار لاش دختر در کنار گرفت و
دیوانه وش بے سرو پا بسوے مکان حضرت ایشان روان
شد کسان وی از عقب دوان میرفتند و حسب عادت
می فهمانیدند که باز گرد از تقدیر ناگزیر نیست و زبان طاعنان
همچنان دراز و با تمسخر دمساز چون غم بر غم داشت الم بر الم سخن احباب گوش
نکرد و با جمع غفیر از غمزدگان و تماشائیان بر در پناه پیر خود برسید و گفت مردن
دختر ما گران نیست که آخر این ره بر بشر پیش آمدنیست ماجرا همی وزے
که از نشتر طاعنان بر دل دارم مرهم پذیر نیست بیگانگان بلباس یگانگان نمامی
جگرم از طعن پاره پاره کردند خیر در همین است که آنحضرت فرزندم را زنده کنند یا
بدگویان را دیده شود ورنه خود را هم درین مجلس هلاک کنم تا هر دو لاش بیک گور
دفن کنند آن وسیاها درآن وقت هم از راه تمسخر حرف طعن بر زبان آوردند

بنجومی گذشته بود که حرکت تنفس پیدا شد و تماشائیان را ازین ماجرای
شگرف حیرت بر حیرت می افزود تا آنکه دختر چشم بکشاد و آب طلبید پیران
فرمودند شربت خوشگوار بیار آن زن از غایت مسرت در خود نگنجید و شربت
درست کرده فی الفور آورد و دختر شربت نوشید و با فاقه آمد بعد ازان
گفتند پیر دختر خود را که در غش افتاده بود اندکے ضعف دارد حق تعالی
آنهم بطاقت مبدل خواهد کرد و متوجه بآن کوردلان خنده در جواب
طعن آنها فرمودند که آیا شمایان را در قدرت حق ریبی بود یا بر عدم
تصرف اولیاء زمانه دلیلے بود یا هاتفی گفته بود که تصرف مقام حی و
قیوم بر اولیاء سلف اختتام پذیرفته آنچه سابق بود حالا هم موجود
است سه همون خمخانه با مهر و نشانست * هنوز آن ابر رحمت
درفشان هست * بلی بتصدق پیران خود زنده میکنم و میدیدید آنچه دیدید حالا
بگوئید آن تیره بختان سراپا حیرت از خجالت سر در پیش انداختند بجز اعتذار دیگر
بر زبان نداشتند و آن زن که نعمت غیر مترقب و عطیه بیبدل از عنایت
بے غایت حضرت واهب العطایا یافت گوئی ع که باده ی نگنجید
در پیرهن * همچنانکه از فرط غم حواس بر جا نداشت از شادمانی در خود نمی گنجید
و در عوض زبان طعن بر طاعنان کشاد و گفت ای دشمنان دین و ایمان
سن حالا ملاقات پیر ما و کرامت پیران ما دیدید اگر غیرت دارید بتصرفی از
پیران خود نیز بمن نمائید یا از ضلالت توبه کنید و رجوع به پیران
ما کنید می خواستید که هتک حرمت پیران ما شود

حضرت تاج العارفین رح و حاجت خود بخواہ آن بیچارہ عرض کرد باین کوری و تہی دستی سفر دشوار است کور رہبری کہ مارا تا در مقصود رساند گفت ہمت بپیشہ خود کن و برو کہ ہم از عنایت تاج العارفین سفر آسان شود و چون قصد کامل کنی راہ ہم بتو نمودہ شود حسب حکم از ما یحتاج بقدر ضرورت کہ از ان چارہ نبود گرفتہ قصد سفر دراز کرد در راہ بی تامل میدید و محتاج بدیگری نہ شد اما دیگر ہیچ یک عضو وم یا اسباب را نمیدید تا آنکہ منازل یکماہہ طی کردہ بر مزار شریف حضرت تاج العارفین رسید آن گنہگار ہم ویرا در حالت ابتلا و ہم در حالت نجات از بلا دیدہ بود بر مزار شریف زار زار میگریست و میگفت فریاد رسا توبہ کردم از ناکردنیہا و بر درت پناہ آوردہ ام و ترا شفیع گرفتہ ام فریاد رس و ببخش فالنبا از عشرہ زیادہ نگذشتہ بود کہ ہر دو چشم بینا گردید و رخصت وطن یافت و ہم ازین قبیل است حکایت جوانی کہ در گفتگو سوء ادب کردہ بود ما نیز ویرا مبتلا بکوری دیدہ بودم اما از سبب مرض مطلع نبودم روزی در تقریب کوران شیخ محمد فصیح قانونگوی قصبہ از من گفتند کہ فلان جوان کور کہ دیدہ اید چشمش از عتاب شاہ خدا بخش نابینا شد سبب عتاب پرسیدم بیان کردند کہ در سخنی حرفی سخت بر زبان آورد و من دران وقت حاضر بودم جناب ایشان فرمودند مگر کور شدہ کہ بر عزت و حرمت ما نظر نداری عقب آن در عرصۂ قلیل بر مردمک گل چشم عارض شد و ہر دو چشم نابینا گردید ہر چند تدبیر ہا بکار برد سودی نہ بخشید چون این حکایت از معاینہ

مبارک جاری بود و چون لفظان متوارسے میگفتند اشاره از دست
بسوے وطرفی چنان میکردند که گویا کسی حاضر است و بسوی وی اشاره
میکنند و از چشم خدابین اشک میریختند تا آنکه بر سر بیمار آمدند و همچنان چرخ‌زن
و سر مست و بیمار را امید بدند ساعتی نگذشته بود که مرض رو بکمی آوردن گرفت
وصحت دست داد چون صاف گوئی در اصل طینت شان بود و نظر
عنایت بر این گنهگار از همیشه مبذول بنده پرسید که در آنوقت اشاره
بطرف که بود فرمود ترا ازین طفلگی هنوز نجات نیست این چه پرسیدنی است
خداوند چه بود و چه شد عرض کردم که از حضور اخفای همین سر است و ما
منتظر آنیم که اسرار زنده کردن آن دختر زن بیچاره که از حضور در شهر دهلی بوقوع
آمده بر من منکشف فرموده شود متبسم شده فرمودند که در هر دو حکایت منت
حضرت تاج العارفین بود ما سفیر محقق بودیم در قصهٔ آن دختر که نقش سابق
ذکر کردم فرمود در آنوقت که سردمان وسے بر من زبان طعن کشاده
بودند و تمسخر میکردند و ما خاموش بودم که چاره نداشتیم یکبار
دیدم حضرت تاج العارفین را تشریف آورده فرمود تردد
خاطر چیست برخیز و بشغل حی و قیوم متوجه شو برخاستم
و بر سر میت نشستم و روبطاعنان کرده گفتم که مگر در گمان شما
احیاے اموات بر اسلاف منحصر شد و متوجه شدم و آنحضرت
نیز متوجه احیاے وی شد چون تنفس پیدا آمد آنحضرت فرمود
بالا میروم تو متوجه باش تا آنکه بحال اصلی آید و رنه سے عنایت آنحضرت

جوانی دارند برای عوام که درحقیقت حشرات الارض اند خود را العوض دادن و در تہلکہ انداختن از ایشان بس عجب است اگر ہمچنین ضرورت داعی بود چرا خود ہی از ازالہ مرض نکردند بر خود چرا کشیدند عرض کرد از غایت اضطراب آنہا خیال ہمینے ہم بردل نہ آمد بارے حضرت شیخ العالم رہ متوجہ ازالۂ مرض از ایشان شد تا آنکہ حق تعالی صحت کلی بخشید نقل است شخصی مولوی نظام الدین نام داشت و در شہر دہلی بہ تعصب مذہب مشہور ہر چند خود را از اہل سنت و جماعت میشمرد لیکن بر ملت خارجیان عمل داشت و معروف بود و سوء اعتقاد در شان فرزند رسول مقبول الامام الہمام ابی عبد اللہ حسین شہید کربلا علی جدہ و علیہ السلام اکثر از بیانش واضح بود کہ سامعان را بکراہ آوردے و جناب ممدوح قدس سرہ را برعکس بجناب امام علی جدہ و علیہ السلام محبتی و رسوخ عقیدتے بنابر آن خود را رنجشی بود گاہ گاہ کہ مولوی مذکور بخدمت شیخ العالم حاضر آمدے مجلس ایشان را از سخنان بیہودہ منغص کردے تا آنکہ روزی نزد وے قدس سرہ با مجلسیان نشستہ بود و کسی از حاضرین بآنجناب متوجہ شدہ پرسید کہ تعزیت حضرت امام اجرے دارد یا فعل عبث است فرمود اگر بے اشتراک امری نامشروع باشد ممنوع نیست و امید اجر قوی است آن مخالف ملت را این سخن ناگوار آمد و از راہ تعصب بقطع کلام ایشان سعی بر گماشت و گفت کہ چون در اصل قضا یا کسی را نکال و عذاب نیست کہ ہر دو مجتہد بودند تعزیت چہ معنی دارد

از قتل امام مسلم منیدارم حجتی واضح و برہانی ساطع باید و اعتقاد در اودرین باب دخلی نیست جناب ایشان چون دیدند که سخن از مناظره درگذشت و بمکابره افتاد خاموش ماندند اما در باطن که وی از ان کور بود تصرفی نمودند تا جواب شافی گفته آید هنوز مجلس بر آن قرار بود که پسرش گریان فریاد کنان رسید که فلان طفل بر روی من طمانچه زد بمجرد استماع آن متعصب بس آشفته شد و گفت او را هم بار سے چنین باز اشد صبر کن که عند الملاقات وی را بسزا رسانم ناگاه آن طفل هم در آن وقت بدفع اتهام و تکذیب پسر متعصب حاضر آمد هنوز سخنی نگفته بود که این متعصب تا صحن خانه دویده وی را بگرفت و گفت ترا هم مجال آن شد که بر روی پسر ما طمانچه زنی آن بیچاره گفت او خود مارا طمانچه زد بخوف عوض گریخته و نالش دروغ کرده گواهان من موجود اند و پایشان بر صدق من خود میکنم و حلف کرد متعصب زیاده بر آشفت و سه چهار طمانچه زبردست بر رخساره نازنین وی زد و گفت طمانچه زدن و باز تکذیب مستغیث کردن فرزند ما کاذب است و تو صادق باز طمانچه بر روی وی زد آن طفل بیچاره زار زار میگریست و میگفت که ناحق بر ما اتهام کرده بود ما تکذیب وی از پنج چهار اطفال که شریک بازی بودند کردن میتوانم باز متعصب زجر کرد که خاموش باش ورنه دیگر بسزا رسانم بود دست وی گرفته بجا خود آمد و نشست جناب ایشان فرمودند سبحان الله طفل نابالغ بر طفل نابالغ مستغیث شود که فلان کس مارا طمانچه زده و بر گفته وی آنقدر درد فرزندے بجوش آمد که افاقه تحقیق

دامت برکاته میفرمودند که چون بشهر دهلی رسیدم در اول ملاقات
از جناب ایشان گفتم که برای سیر شهر آمده ام اگر آنجناب از کسی حال
من ظاهر نکنند و از نام و نشان خاندان و مسکن و ماوای من اطلاع
نفرمایند و کسی را بر ضیافت تحریک نه نمایند چندی در ین شهر اقامت
کنم و بے تکلف هر جا که خواهم سیر کنم فرمودند فرمان برداریم هرگز خلاف
رضای شما نه کنیم مگر بشرطیکه تا زمانهٔ اقامت مودی از طرف من مقرر
باشد بعد رد و کد بسیار مولوی ممدوح قبول کردند و مکانی بر چوک
شهر که از مکان ایشان فاصله بعید داشت کرایه گرفتند تا در قرب
مکان بسبب کثرت ملاقات دوستان ایشان افشای سخن نگردد و
هم هر چه از خور و نوش مطلوب و منظور باشد بے کلفت می تواند شد
اول تصرفیکه در کار مولوی ممدوح آنجناب فرمود آن بود که دو وقته
از صبح و شام ضیافت روز و شب میرسید یکبار هم اتفاق پخت طعام
بر مکان نه افتاد روزے گفتند که بر خلاف وعده هر روز ضیافت
پخته میرسد فرمودند والله نه کسی را ایما کردم و اشارةً هم محرک ضیافت
شما شده ام نه اظهار فرزندی شما با تاج العارفین رضی الله عنه بر کسی کرده
ام اگر حق تعالی از خود در دل خلق چیزی اندازد مارا چه اختیار و هم دران ایام
ماه عید الفطر آمد پرسیدند نماز عید در عیدگاه گذاردن منظور است یا در
جامع مسجد ایشان گفتند دیدن بادشاه منظور دارم هر جا که بادشاه خواهد گذارد
همانجا خواهم گذارد فرمودند معمول بادشاه در عیدگاه رفتن است مقام ازینجا

بعد چندروز مولوی ممدوح کسی را فرستادند از خود تشریف آوردن منظور
نیا مند اجازتی جهت حاضر شدن خود میخواهم تا چار جواب گفتند که
مکان نداریم مگر روزی حاضر خواهم شد با وجود آنکه مولوی ممدوح درآن عهد
بس صاحب تصرف بودند و در باب فقر و مراتب کمالات نظیر نداشتند قطب
وقت در شهر دہلی ایشان بودند و مکاشفه خطرات قلوب بس تیز و تند و در باب
ہدایت و کرامت شهرهٔ آفاق بود در فتوح ظاهر نظام الدین وقت جناب ایشان
قدس سره منتظر ایفای وعده در عین تاریخ عرس بزرگی مولوی معنوی
فاتحه وری معمول میداشتند تشریف بردند و در مجلس ملاقات خلق حاضر شدند
والسلام علیکم گفته با اندکی آنجا و بسا نشستند او شان که با یکسی از روسای
در سخن بودند و اتفاقاً مستغرق بودند قطع سخن کرده و علیکم السلام گفتند و نام
پرسیدند ایشان فرمودند که خدابخش از وطن ایشان جستند بیان نمودند
از سالها درین شهر اقامت داریم بعد این همه گفتگو و باز متوجه بتواضع و مدارات
آن رئیس شهر شدند و با ایشان ملتفت نگردیدند حضرت ایشان و وسیله
ساعتی دیگر هم نشستند و برخاستند آن زمان مولوی معنوی
فرمودند خواهید رفت جناب ایشان هم گفتند بلی و رخصت
شدند و چنان اخفای حال خود کردند که سر موی بر مولوی
معنوی احوال ایشان منکشف نگردید حتی که بتعظیم حسب
حال شخص هم بعمل نیامد بلکه بعد چندی باز پیام رسید که هنوز انتظار ایفای وعده میکشیم
جواب فرمودند که ما بروز عرس حاضر شده از عهدهٔ وعده بیرون آمدیم

دامت برکاته که جلالت و مهابت جناب ایشان در مشایخان شهر دہلی از حد زیاده بود کسی را بر خلاف ایشان طاقت دم زدن نبود و ہر کسیکه از نور درویشان شهر معتقد کمال و طاقت تصرفات ایشان بود چنانچه قصه شاه آبادانی مشهور است در طریقهٔ ایشان جوش و خروش بسیار بود و در ہر مجلس که شاه آبادانی میرفتی از جوش و خروش یاران شان مجلس پراگنده شدی و بر مجلسیان تنگ گردیدی که ہمه از ذوق و شوق باز می ماندند آخر فقرا از شهر دہلی محضر نوشتند و بران قرار دادند که شاه مذکور در مجالس معمولی چون مجلس سلطان نظام الدین اولیا و عرس قطب الدین بختیار کاکی و مجلس سنت نیایند و اگر حاضر شوند معه یاران وی بدر کرده باید داد با ایشان اگر و جنگ شوند ما ہمه بجنگ شان شویم اما در مجلس او در راه ندهیم و ہر کسی بر محضر مهر کرد چون اجرای آن موقوف بر مهر حضرت ایشان قدس سره بود بعد تکمیل خواتم درویشان محضر نزد وی قدس سره فرستادند تا مزین به مهر کرده شود و بعضیکه بیان چنان گویند که محضر درست نکرده بودند صلاح در حضرت ایشان پرسیده بودند بهر تقدیر جناب ایشان را این سخن بس ناگوار آمد فرمود ما شریک جهل شمایان نیستیم و در امر جهالت مصلح نمیشویم پرسیدند که بر سر این معنی مطلع نیستیم امید دارم که بر مایان ہم منکشف سازند فرمود این طور نزاع مخصوص باہل دنیا است و خلاف شان فقرا اگر طاقت دارید و می توانید شورش آنها سلب کنید که بوجد و رقص نشوند والا

بار حجم آمد بشاه اکرم قدس سره فرمود که این بیچاره ریاضت شاقه بکار برده و هنوز بر در مطلوب نرسیده بحضور اقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم عرض دارید ایشان ریاضت کرده بحضور اطلاع نمودند که شب وعده عنایت است آنحضرت فرمود باید که بشاه خدابخش این مژده جان بخش رسانند تا دل بقرارش به تسکین آید چون مژدهٔ تازه بگوش جان من رسید از سر نو زنده شدیم آخر آنشب نیز به تمنا گذشت صبح بعد نماز در حجرهٔ شاه محمد اکرم رفتیم و گفتیم که کتاب مقصود القاصدین کجاست پرسیدند چرا گفتیم بر اعمال باطله استخاره قلم خواهیم زد و خط خواهیم کشید تا دیگری درین غلط نیفتد و فریب نخورد پس آزرده شده گفتند این سخن خوب نیست من بحضور اقدس حضرت پیر و مرشد اطلاع خواهیم کرد گفتیم از راست باک ندارم و سخن راست نمیگذارم و در باطن منظور هم چنین داشتیم که ایشان بحضور شیخ حال من عرض دارند و کلام مرا بسط دادم تا آنکه ایشان بحضور شکایت ما بردند چون بیرون خلوت آمدند ما هم برای سلام رفتیم اما در باطن مضمون آنکه ببینیم چه تقریب می آید بمجرد حاضر شدن از کمال لطف ارشاد کردند میان خدابخش امروز چه بود که بر اعمال استخاره قلم میزدید عرض کردم آنچه بحضور رسیده است راست رسیده است البته غلام میخواست که بر اعمال استخاره قلم زند تا کسی دیگر بغلط نیفتد و بر تجربهٔ من اکتفا سازد آنزمان زیرلب فرمودند که عمل چه نقصان دارد چرا شب به بیداری میگذرانید اعمال

محمد اکرم قدس سرہ گفتم شما کار ما تمام کردہ بودید اما لطف و کرم حضرت شیخ
دستگیری کرد نقل است در ایام جنگ و قتال اہل اسلام شہر بنارس
و کفار آنشہر بعضی اہل دولت شہر کہ زمال و متاع رئیس کفاران بودند بحکام
وقت یعنی نصرانیان کہ مسلط شان بر ملک ہند بود درخواست دادند کہ
مبلغ سہ کرور روپیہ نقد برین شرط میدہم کہ مسلمانان را ازین شہر بیرون
کنید و شہرے دیگر از انہا آباد کنید تا درین شہر کہ معبد ہنود است
کسی از مسلم نماند و ہم برائے آبادی شہر دیگر از خزانہ و عمارت مسلمان
علاوہ ازین سہ کرور میدہیم حکام را طمع در گرفت قریب بود کہ رای آنہا
برین قرار یابد و حکم باخراج مسلمانان از شہر نفاذ گردد از خط بعضی مریدان
جناب ایشان مضمون ہذا واضح رای گردید و دران عرصہ خود بدولت
در قصبہ پھلواری صانہ اللہ تعالی عن الآفات تشریف میداشتند فرمودند
تا ریش بر روی منست ہرگز چنین شدن ندہم بعد دو ہفتہ خط دیگر رسید
کہ رای حکام خود بخود تبدیل یافت و اہل دولتان را جواب دادند کہ
مضایقہ ندارد و مسئول شما بے صرف نقود مقبول است اما بیک
شرط کہ اگر مسلمانان ہم درخواست اینمعنی کنند کہ کافران قلم و نصرانیان
بجز شہر بنارس در شہری دیگر از بلاد اسلام آباد نمانند شمایان مسئول
آنہا منظور دارید کفار را جواب شدہ از مراد خود محروم آمدند و نیز از مولوی
محمد امام صاحب دامت برکاتہ میفرمود کہ ہر روز دو وقت بر مکان
مریدان رفتہ چیزی میخواندہ و دم میکنم کہ از شر کفار بحفظ مانند چگونہ شہر

ذکر احوال حضرت شاہ جمال محمد عرف جمن قدس سرہٗ

ایشان از طبقۂ یاران متاخرین حضرت تاج العارفین رحمۃ اللہ اند بس مرتاض
و دادِ تجرید و تفرید دادہ از عنفوان شباب تا دم واپسین بریاضت شاقہ و
عزلت نشینی خانقاہ شیخ رحمۃ اللہ گذرانید یکی از ریاضت وی بود کہ مدت
دوازدہ سال بر نان خشک بی نمک بسر کردہ و دایم درین عرصہ صایم
بودہ و شش سال دیگر بر کھچڑی بے روغن گذرانیدہ و گاہے
کسی را غضب نکردہ و لفظ موذی ہم بر زبان نہ آوردہ طاقت
بر مثال آنقدر داشت کہ از سید العلماء سند العرفاء در تقریبی میفرمود
حاجت بہ حاضر کردن مثال چہ میشود او خود مثل کنیز دست بستہ ہر وقت
حاضر است سماع دوست بسیار بود چنانچہ یک شبانہ روز در سماع
بیک وضو نشستہ ماند و بجز نماز از مجلس برنخاستہ و نہ چیزے خوردہ چو
قوالان بعد چہار چہار ساعت تبدیل کردہ میشد و خدمت ابدالی داشت
ہرگز قدم از سلوک بیرون نہ نہادے در مرض موت وصیت فرمودہ بود کہ
بر جنازۂ من سماع ضرور است چون از ہجوم غم کسی را یاد نماند بعد دفن
ادائے وصیت بر قبر کردہ شد عالم اثر آمرز و زیرون از تحریر است
از وجد مردم شریف و وضیع کم نبود کہ غریق سیل چشم نبود و در سجادہ
دعائے اثرے داشت کہ درین زمانہ کمتر دیدہ شد نقل است وقت
رحلت مولانا شاہ ابو الحسن صاحب دام افضالہ در قصبۂ آرہ ہمراہ استاد

اما تمامتر رفع تردد نبود تا آنکه خواب و تعبیر آن هر دو از خاطر شریف وی سهو رفت روزے بر مزار حضرت ایشان ایستاده فاتحه میخواند و مبر اندک شکسته و بدحال بود یکبار در دل خطره موافق آمد که درستگی مزار شریف ایشان نماید و بحضور شیخ العالمین رض عرض کرد و اجازت گرفت چون مرمت قبر با تمام رسید خواب یاد آمد و دانست که همین تعبیر بود و قبل از خیال عرض ساختن حضرت شیخ العالمین رض فرمود که اکنون خواب و تعبیرش بوقوع آمد یا هنوز تردد وی باقیست و این خواب بر کمال قرب شاه حمزه با حضرت رسالت صلے الله علیه وسلم و از حضرت تاج العارفین رضی الله بخطاب چمن جنتی سرافرازی یافته بود و تاریخ انتقال نوزدهم رجب روز پنجشنبه وقت اشراق سال یکهزار و دو صد و هشت از سال هجرت صلے الله علیه وسلم است قبر شریف در احاطه باغ تاج العارفین رض پائین قبر مولوی اشرف علی قدس سره که ذکر کمال وی در ذیل احوال یاران شیخ العالمین رض کرده آید واقع است

ذکر احوال حضرت شاه محمد کریم قدس سره

ایشان از یاران حضرت تاج العارفین رض اند اکثر امور خانقاه از مهمانداری و خدمت فقرا وارد و صادر متعلق بایشان بود در حب و عشق شیخ بس غالی بود و آنحضرت در حق وے فرمودی خسرو من است و بیشتر در مجلس سماع غزل سرائی کردی و چون بلبل هزار دستان بر

بارگاہ رسالت سرفراز شدہ بودند ہمین چہار بودند یکی شاہ محمد اکرم دویم مولانا وحید الحق سوم شاہ جمال محمد عرف جمن چہارم شاہ محمد کریم قدس سرہم

ذکر احوال حضرت شاہ محمدی قدس سرہ

ایشان در عمر شانزدہ سالگی بذوق فقر در خدمت فیض درجت حضرت تاج العارفین از اطراف بلدۂ لکھنؤ آمدہ بودند و عمر در خانقاہ بسر کردند یکی از ریاضت شان اینست کہ مدت شصت سال در یک حجرہ قناعت کردند سر یا دگر بار راہم در آرامگاہ یکسان داشتند و گاہی پا دراز کردہ یا بر پلنگ نخفتند و روزہ طی بسیار داشتند و ثلث اخیر شب گاہی در مدت العمر از اوراد فوت نشد و از طلوع آفتاب تا یکپاس تلاوت قرآن و بجز خانقاہ یا درگاہ شیخ دیگر از مکانات قصبہ واقف نشدند موذن مسجد شریف خانقاہ ایشان بودند ولی یادر زا دو سیف زبان عبارتے ست از مجموعۂ کمالات ایشان و در بارگاہ رسالت قرب ہی حاصل بود کہ کمتر کسی را بودہ باشد نقل ست روزے یکی از بزرگان دین بی اجازت جناب ایشان اذان گفت و از کمال رغبت بگفتن اذان از کسی کہ بر ایشان در اذان سبقت کردے پس رنج و ملال در دل پاک وی قدس سرہ جا گرفتی اما از غایت تحمل صبر کردی و حرفے از شکایت بر زبان نہ آوردی آن شب گوئندہ اذان از رسول صلی اللہ علیہ وسلم مشرف شد و چنین بر جبین انور از طرف خود

فرمود پنبه هم دزدیدے و موافق شرح معمول اجرت هم گرفتی و دیگر بار دعوی داری فقیر را رنج دادی و کاذب گفتی بگیر آن قدر که مدعی آن هستی اما انشاء الله تعالی روز هشتم بر تو نگذرد که پیوند زمین شوی آن بدبخت به رنج وی قدس سره خیال نکرد و شب هشتم از مرض دفعی هلاک شد و پیوند زمین شد نقل شبی قریب سحر بعد فراغ اوراد بآواز بلند گفت هر که مراد خود خواهد نان و کباب و شیر چای ما را خوراند شب دویم هم برین سخن گذشت شخصی بطالب روزگار غایت درمانده بود تدبیر کرده نان و کباب و شیر چای بهمان وقت سحر پیش آورده تناول فرمود آنکس گفت ایفای وعده کرده‌ام اکنون امیدوارم که بر سر روزگار شوم فرمود چنانکه تو کردی حق تعالے هم با تو خواهد کرد و بعد چند ماه بر سر روزگار شد و لبس عزت پیدا کرد از حوصله وی نهایت بلند بود و حکایات وی ازین جنس بسیار است تاریخ انتقال شب هفتم شب دوشنبه ماه ربیع الثانی آخر شب سال یکهزار و دوصد و چهل و ۳ از سال هجرت است قبر شریف پایین قبر شاه محمد کریم است

ذکر احوال حضرت شاه غلام قدس سره

و برادران حضرت تاج العارفین ایشان فی قرابت آنحضرت بودند و قرابت قریبه میداشتند احوال رفیع و جذبه ایشان در عالم مستی بود و مستانه دست و بازوی او شکر و سرور بیشتر مغلوب الحال ماندی چند بار در وجد قریب هلاکت رسیده بود که بجز نفسی چند دیگر باقی نمانده بود

بدستگیری حضرت شیخ العالمین تو از ان مہلکہ نجات یافت چنانچہ
ملفوظات آنحضرت رموز انشاء اللہ تعالیٰ ذکر کردہ خواہد شد نقل است
در مرض موت خود مبلغ دو صد روپیہ نیاز عرس حضرت تاج العارفین حوالہ
مولانا شاہ ابو الحسن صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ کردہ و بحضور شیخ العالمین عرضداشت
تا ہم عمر کی سعادت نیاز عرس نخواہم بعد دو روز کہ مولانا ممدوح بنیاز
تشریف بردند آنجناب عرض نمود کہ شاید بخاطر قلت تقدیر پشیمانیدن روپیہ برمن
اطلاع فرمودند اگر نذر قبول ویرا ظاہر نمودند و باستغفار داشتند
لیکن صاحب شما ناز کمال کرم و لطف قدیم خود بجناب حضرت نذر قبول مانند
تا روز ولادت نے اندران بخشیدند بعد مرگ دو چنیان شاہ محمد ع
شاہ محمد کریم و غیرہ آنحضرت رضی اللہ عنہ تشریف آوردہ عیادت
فرمودہ گفتند تو مبلغ دو صد روپیہ باشد بر رسیدہ مولانا ممدوح منظور
کردند الزام جناب ایشان برمن فعل بخجل شدم تاریخ انتقال ششم
ماہ جمادی یوم جمعہ وقت چاشت سال یکہزار دو صد و چہل از سال ہجرت
است قبر شریف در احاطہ جد امجد امیر عطاء اللہ قدس سرہ بر دروازہ
شرقی سنگین بمقابلہ حوض شرقی ممدود است

ذکر احوال خواجہ غلام رسول قدس سرہٗ

وطن شریف ایشان موضع نہرا است در ملیان تاج العارفین مثل
ایشان کسے مستور الحال و تحصیل اکرام نبودہ بجز قائمیان بارگاہ

دیگر طالبین را ہم بر حال شان اطلاعی نبود و اطفال بادی مسخرگی و بے ادبی می کردند اما از رحم بر کسی زجر نہ کردے و در پاسخ سخن آنہا سکوت ورزیدے و از ترشروی بسوی کسی ندیدی نوافل و اوراد بسیار خواندی از شیخ العالمین قدس و ہم از سید العلماء دامت برکاتہ یاد دارم میفرمودند یکی از احوال رفیع ایشان آن کہ در خواندن التحیات چون بمقام تشہد رسیدی از جمال جہان آرای نبوی صلی اللہ علیہ وسلم مشرف شدی ہیچ نماز از فرائض و نوافل نبود کہ بدون این دولت با تمام رسید تاریخ انتقال سیزدہم ماہ محرم وقت شب اول پاس سال یکہزار و دو صد و پنج از ہجرت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم بود قبر شریف در احاطۂ باغ حضرت تاج العارفین ہست اما از شکستگی قبر و امتداد ایام نشان قبر ہم باقی نماندہ است

ذکر احوال حضرت شاہ مسیح اللہ قدس سرہ

وطن شریف شان موضع عیسی پور متصل قصبہ پھلواری بفاصلہ ربع کروہ است نسبت فرزندی بخواجہ نصیر الدین چراغ دہلی قدس سرہ دارند از یاران حضرت تاج العارفین رضی اند چون عہدہ قانون گوئی داشتند خود را از زمرۂ فقرا نمی شمردند اما احوال رفیع و ریاضت شاقہ نسبت معاصران خود میداشتند گاہ بودی کہ بر نخود خام بے نمک شش ماہ گذرانیدے گاہ بر برنج بیرنج ہفت ماہ بسر کردی و از اذکار و افکار بنجہ رسیدہ بود تا مرگ در سفر و حضر قضا نکردی یکی از حسن طینت ایشان آن بود کہ در کار دنیا

هر که چیزے بے صرف نمود مگر آنکه اول با نقد فقیر بود باشد لباس کهنه بد
بلکه سعد بر بود اشتے و خود نیست نکردی بلکه اول برائے محتاجے
ودیست کنانیدے و پوشانیدی نقل است در ابتدای ذوقی
سلوک بحضور تاج العارفین قدس سره آمد بیعت کرد انتخا که دران ایام
عسرت زیاد بود نخست بجز یک لباد دستار دکھن آنهم کهنه دیگر نبود
کهنه آورده پیش حضرت شیخ نهاد و آنحضرت فرمود که بیعت اگر بسبب
حصول دنیا می کنی بفهمیدن نیز ممکن نیست تا کسی بجز خدا حاجب
دولتی حاصل نشود ضرورت بیعت نماند عرض کرد که نیت خالص بحصول
دین است آنحضرت ارشاد کرد فاکر فی بالتحقیقت چنین نیست گاہے
بحاجت دنیاوی بما تکلیف مدہی و بیعت گرفت و ایشان هم تا زندگی
برین عهد ماند بعد چندی بر استقلال می بر حکم آمده و فرمود که بحمد الله
بس مرد مستقل نیست با چنین عسرت گاہی شکایت آن نیست بحق
حق تعالی بوی با اصلاح و فلاح مخصوص شد اندک زمانه از عنایت شیخ
بدولت ظاهر هم متمول و صاحب دستار با عزت شد و دنیا هم بلطف
بحرمتا علی رسید نقل است می فرمود شیخ العالمین رحمه الله گر بدرسے
نوجوانان از یاران آنحضرت قدس سره بر وجه ایشان سرتنها درغمی
بر دبان آمده نیز آنحضرت را از آن خبر شد فرمود شیخ الله در هر کس
شور و شر شد و جد بر خاست مگر آنکه همه نمودی آواز در دریا
نور شادی میکند نقل است مشهور و معروف و هم از حضرت

حضرت شیخ العالمین می شنیدم معمول و دستور ایشان چنان
بود که اہل معاملہ غرض خود می گویند و ایشان سر بمراقبہ چون سخن تمام
کردند سر برداشتہ جواب وی مجمل گفت و باز بمراقبہ می شد و در
کچھری تحصیلدار پرگنہ میرٹھ اگر در معاملہ توقف می دید در حجرہ از کوٹھہای
مکان کچہری منزوی شدی و بوظائف و اوراد پرداختی و ہرگز از ظاہر
بینان بالکل طمع خود نمائی نداشتی تمامتر مصروف کار خود بودے
و تضییع وقت پیش نکردہ داشتی روزی تحصیلدار کہ ملت کفر داشت و از
قوم کایستہ بود گفت شیخ مسیح اللہ وظیفہ و اوراد بسیار دارد اما حیف
کہ باین دوستی بکار رانہ آمد دیوی سخت دختر مارا گرفتہ و ایذا ہر جنس میدہد
و ہر نوع تدبیر بکار بردم در خاصہ خود فرقے و فضلے نکرد آخر بعرض
عام چارہ کاروی گذاشتم و ہر کس و ناکس رجوع آوردم تا این زمان رسانا
و کلیۃً از مقصود اثری نیافتم ہر چند از حصول کار ناامیدم لیکن در فرزندے
نمیگذارد کہ رو بہ تدبیر نکنم و بطلب بسازم و اکنون از ایذای آن شیطان
بر جم بجان آمدہ ام جناب ایشان جوابے ندادند و حسب دستور
نخواندن اوراد در قطع معمول از مکان داخل شدند و خیال دفع
آن دیو در دل بود بمجرد بند کردن دروازہ حجرہ آن دیو بصورت کریہ
و توانا و عظیم الجثہ مجسم شدہ ظاہر شد و حملہ دلیرانہ بر ایشان آورد
و بکشتی افتاد و با وجود نحافت بدن و لاغری ریاضت بزور باطن خود
وی را بر زمین زد و بر سینہ وی نشست و شور و فریاد کرد کہ او بیار زید

بکاشتند بیارید و ذبح کنید موافق پیر گفته فقاتوندرود و دیدند چون در گلوه
بند بود و آواز ها می شنید بسید پیر بکشایند که یکبارگی آن دیو بعجز یاد آمد که ما برا
بگذارید صند و الحق جموی بندم که دیگر این دختر را آسیبی نرسانم و بوی
نزدیک نه شوم اما ایشان قبول نکردند تا آنکه کسے طور غلامی خود کرد
و بگریخت بعد ها - واکردند و از زور گرسنگی مرض عرق بودند تحصیل و آید پیچ
کار آن جراحیست سرگذشت بیان کردند با زدران روز نگاهی بر دختر
ایذای آن دیو بکسی نمی شد نقل است شیخ العالمین فرمود که حضرت
صاحب جناب شمس الدین بابا الفرح در ایام طفلی عارض شد علیه و حضرت
شاه عبدالحی قدس سره و امه فرزندی با اضطراب آمد و در روزے
حال بدی فرزند دیده پس گریان بحضور حضرت تاج العارفین آمدند
و استغاثه کردند که ساعتی بلا جگر آن بی کرد آنحضرت متوجه مراقبه
شدند شاه مسیح الله که بآنوقت حاضر بودند هم باتباع شیخ مراقب
شدند بعد ساعتے سر از مراقبه برداشته گفتند خیریت است فرزند
دلبند عمر طویل دارد جاے تردد و تشویش نیست و هم می فرمود شیخ
العالمین که بعد تحصیل تکمیل علم قبر شاه صمت قدس سره که ذکرش بالا
گذشت بجهت طلب خبرگیری او که دعا دشان در وطن خود موضع ساکن
بوده بود بهمین عبارت میر صاحب با فراغت کردیم لیکن نقل است
شیخ العالمین همی فرمود روزے از کشود کار و فتح باب شکایت
کردم بهمان شب شاه مسیح را در خواب دیدم آمدند و گفتند صحبت و در

در مراقبه و اذکار در شبانه روز چهار ساعت هم نمی شود و بریاضت
سر مو خیال نمی آید و زبان شکایت هر وقت دراز و برفت تاریخ انتقال
بست نهم ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج از سنین
هجرت قبر شریف جانب جنوب قصبه پهلواری پس متصل جائی ست مشهور
بمقبره و درختهای تمر هندی عظیم الشان دران مقبره است خصوصاً
یک درخت که عمده آن کسی را از اهل قصبه معلوم نیست حضرت تاج العارفین رض
میفرمود که ما ساق و تنه وی را از طفلگی همچنان دیدیم که امروز می بینیم و
عمر شریف آنحضرت نود و شش سال بود و انتقال ایشان را هم امروز پنجاه و هشت
سال گذشت تا زمان ازین قول تخمیناً عمر آن درخت سه صد سال میگویند
والله اعلم پایین قبر شریف مخدوم خاصه خلاصه بفاصله چهل و پنجاه قدم
واقع است

ذکر حال شاه مظفر قدس سره

در احوال ایشان از حضرت شیخ العالمین رض شنیدم که در صحبت شیخ
یگانه زمانه بودند و طبع موزون داشتند چنانچه این شعر وی از قصیده
مدحیه مقبول حضرت تاج العارفین رض است ؎ چو کار فکرت و تحفه برعنایت
لست بمجیب رحم کن و بر قضا بهانه مگیر نقل است می گفتند مولوی محمد قادر
سلمه الله تعالی که در منبع کسم مسکن و مدفن شاه غلام مظفر قدس سره
وارد بودم و از مزار ایشان واقف نبودم بعد نماز مغرب چشم کشاده یا ورد

مشغول شدم بپای العین رح دیدم شخصی چرمک پوش آمد و قریب من
بسنت سلام کرده دو زانو نشست بعد ازین گمان بردم که شخصی از سلسله
عالیشان است پرسیدم اسم شریف فرمود مظفر گفتم خود معلوم انتساب
با دانسته‌اند که نفهمیدم تصریح نمود مظفر تاج العارفین هستم از آنجا که شما نبیره
آنحضرت هستید خواستم که زیارت کنم چون قبر من ازینجا قریب است
تا هم نشستند و رخصت شدند بعد فراغ اوراد از مولانا حال ایشان
شان پرسیدم و صبح برای فاتحه بر قبر حاضر شدم و لب التفات یافتم
چون ایشان موضع مراجعت وطن کرده بودند حضرت شیخ العالمین رح
مفصل احوال عرض نمودم ارشاد فرمودند صورت اصلی ایشان همین بود که دیدی
واین اتفاق سبب همان نسبت روحی بود که با شیخ رض پیدا گشته

ذکر حال میر بدلی قدس سره

در احوال ایشان شیخ العالمین رح می فرمود که مشائخ جسم ما بر ترتیب
رسانیده بودند کسی از سالکین بآن مشائخ نرسیده و آن کار که متعلق بجسم
است دیگران با آنکه بعد نخست افتادند ایشان سه چهار صد بیک نفس
میکردند تا آنکه اتفاق سفر حضرت تاج العارفین رح بشهر نارنول افتاد و ایشان
همراه رکاب سعادت بودند آنحضرت ملازمت ایشان مخدوم مولانا رسول نما رح
کنانید چون نوبت بایشان رسید عرض نمودند که میر بدلی با ایشان آمده که سالک
معرفت احوال جسم ما ایشان بگذارش بکار بودیم تا ششش با حجت گم

میکنند حضرت مولانا یاری را فرمود که برو با میر بدلی در حجره و کیفیت
حبس دم وی را بمن اطلاع کن شیخ العالمین رضی فرمود که حضرت تاج
العارفین ارشاد میکرد که در وقت امتحان میر بدلی رنگسا بر روی
شکست گویا در خود نبودم از آنجهت که دستور حضرت مولانا چنان
بود که اگر کسی یکبار در سخنی فضول گوشد اعتبار وی دیگر در هیچ
سخن نمیفرمود مبادا که در امتحان میر موصوف از کاذبان شمرده شوم
ری حق تعالے از فضل خود عزت و آبرو بخشید که ممتحن آمده وقت
دیگر بعرض رسانید که یکپاس کامل حبس دم کرده شش ساعت را که
پرسید حضرت مولانا بمن ارشاد کرده که کمال حبس دم بیار کرده است شش ساعت چه یکپاس
کامل حبس دم داشت و تحسین و آفرین فرمود و بار بجهان و لطف و لقاء سعادات شکر
بجا آورم و دیگر یاران آنحضرت رض میر باب الله و میر یار علی که احوال ایشان از کسی شنیده‌ام
شنیده‌ام حضرت شاه محمد واسع قدس سره که مکاشفه وی بس تند بود **نقل است**
شخصی جهت تسخیر ایشان بر شیرینی ادعیه دم کنانیده پیش
ورد و عرض کرد که ذائقه فرموده شود فرمود رغبت ندارم هر چند آنکه او مبالغه
کرد وی قدس سره ابا می نمود تا آنکه واپس رفت بعد چند ساعت اتفاقاً
عامل ادعیه ملاقات شد گفت ای فلان امروز جهت تسخیر ما بر شیرینی
خوانده فلان کس را داده بودی بلی در خواندن تو اثری یافتم
وقت آوردن شیرینی پیش نظر من دیدم ملائکه اثر قبول وی بر آسمان
می بردند و دانستم که خواندن تو مقبول حضرت حق شد اگر خواهیم خورد

سیر نحیت و عالمی خاک مذلت بر سر سے بخت غربا و مسکین را کہ می رسد اغنیا را ہم دل بر مرگ بود ہمہ بار جوع بجناب ایشان آوردند فرمود طعام وافر پخت کنید و در ویشان و گرسنگان رابدان دعوت سازند من ہم ہم میرسم خلقت شہر کہ معتقد بودند باخود ہا مشارکت کردہ پلاؤ پزانیدند و فقرا و مساکین را حاضر آوردند جناب ایشان ہم تشریف بردند فرمودند حاضر را فاتحہ پیران من کنید و بخورید چون از طعام فراغت دست داد دست دعا بر داشت و ہمہ خلق در پس آن آمین می گفتند ہمانوقت ابر آمد و چندان بارید کہ حاجت دیگر بہ بارش نماند و ہر کسی از صاحبدلان کہ واقف بود می گفت این محض ز در تصرف پدر بزرگوار ایشان است و ارکان دولت سرکار منتظم الدولہ نواب جعفر علی خان از زن و مرد پیر مطیع و معتقد وی قدس سرہ بودند

ذکر فرزند دویم شاہ عبد الحی قدس سرہ

شمہ از احوال ایشان در ضمن حکایات شاہ محمد اکرم قدس سرہ بقید تحریر در آوردہ شد صاحب سلوک بودند ملاحظہ وقت تمام تر داشتند و غنیمت می شمردند شیخ العالمین رضی اللہ عنہ می فرمود کہ از ابتدای ایام سلوک تا مرض موت مراقبہ صبح و بیداری آخر شب از ایشان فوت نشدہ اگرچہ بعضی روز عرصہ قلیل باقی انماہمانقدر مراقبہ کشتندے و ترک نکردی و ہم وقت سحر کہ از خواب بیدار گردیدی باوجود خادمان

کسی را بر لب نداد و در آب وضو هم او از مددی می‌شود و از چاه آب
کشیدی و از غسل و وضو هم چنین بدان احتیاج فراغتی کردی و ورد
و سجادات مشهور خلق بود و هم می‌فرمود حضرت شیخ العالمین که سبب
التزام مراقبه صبح بعد انتقال نام ایشان بهم دفتر اولیاء خدا داخل
کرده شد تاریخ بست و چهارم ماه جمادی الثانی بوقت عصر عقب اعمال
کرد سال یکهزار و یکصد و نود و دو بود و از موت دو چهار حضرت تاج العارفین
مدفون گردید چون ذکر حضرت شیخ العالمین که فرزند سوم حضرت
تاج العارفین بود و هم خلیفه و سجاده نشین آن حضرت بود و مقصود اصل این
تالیف ذکر او است در تتبع تذکره وی سبب مزید ذکر یاران وی نیز منظور
خاطر بود بنا بر احوال وی رضی الله عنه متعلق به تذکره یاران و فرزندان
تاج العارفین که داخل طریقه بودند خواهیم نگاشت ان شاء الله تعالی

ذکر شاه محمد نور الحق قدس سره

ایشان ابن الابن حضرت تاج العارفین اند یعنی نبیره گرامی ایشان
شاه عبد الحق قدس سره است در علم ظاهر بنهایت فضیلت حاصل نموده
بودند در فن شاعری بس شدید قلم با یاران شاعر و مشتاق خود شیدان تصنیفات
نموده اند صاحب دیوان و قصائد است کلام پر اثر و خوب که گاه گاه مصاحبی
دوست اشعار بر چند بسیار دارد و از آنجمله یک غزل که در مدح حضرت تاج
العارفین در عالم شوق انشاد کرده هنوز زبان زد قوالان است و مقبول خلق

مطالعش بر سبیل تذکره نوشته می آید ؎ من بلبل نالان گلستان
مجیبیم + پروانهٔ شمع رخ تابان مجیبیم + واز مطالع قصائد که در شان وی
رضی الله عنه گفته است یکے از انجمله آنست ؎ با ما هر آنچه کرد بجا
کرد روزگار + الا همین که از تو جدا کرد روزگار + و در قصیدهٔ دیگر سبب دخول
خود در طریقه بیان فرموده که تلاوت قرآن حسب معمول میکردم اثرے
بر دل طاری شد و گریه بر من استیلا یافت که بیخود شدم چون بحضرت
شیخ اطلاع شد همان روز شغلی و فکرے ارشاد کرد مطلع آن قصیده
اینست ؎ اول که بنام حق تعالی + شد نالهٔ و آه من دو بالا + و در
استخاره ید طولی داشت اکثر استخارهٔ وی بحضرت مرتضوی کرم الله
وجهه الشریف بودی یا بجناب غیاث مآب حضرت محبوب سبحانی رضی
الله عنه و اذکار و اشغال که در حین حیات حضرت شیخ رح از مکاشفات
اوست بس پر اثر است و هنوز معمول و جاری ست و بیشتر نوافل
از معمولات ایشان داخل فضل النبی است و در رویاے وے
غلط کمتر واقع شدی و در وجاهت و مهابت ظاهری هم نظیر
نداشت بس شکیل و خوبصورت بود و چون در مجلس نشستی بسان شیر
غران در چشم خلق می نمودی هرگز رعب و هیبت اغنیا و فقرا و صاحب
باطن در دلش راه نیافتی نقل ست روزی ذکر رویاے صادقه بود
شیخ العالمین رح فرمود که حضرت تاج العارفین رح را مرضی صعب آمد
که دل بستگان دامن دولت را از غایت تشویش در ظاهر و باطن فتور تام

افتاده و ایام عشره محرم بود و شد دست نیاز امام علیه السلام و اما
نوافل ما فوت شد بحث تحمل ما و ما نیافته هر کسی با عمل صحت شیخ معرفت او دعا
میکردند شاه نور الحق مرثیه امام قاسم بن الحسن علیهما السلام گفته بود بجواب
آنکه امام حسین علیه السلام در تعزیه میان متعلق آنکه نشانه امام سرور جلوه
افروز است پیش رفتم و سلام عرض کردم حضرت امام فرمودند پیش فرزندم
قاسم بن الحسن تشریف دارند عرض کردم بلی بار شاد فرمودند بجوانان قاسم شبیه
بخیر با آنجناب خواهند گر سفر موعود به سید چه سخاهی می شد است استغفار
شیخ خود آنحضرت دست دعا فراز کرده بجناب حق ترجمان آورده برای
صحت شاه محب الله فاتحه خیر از عنایت حضرت پدر و غیب یافتند و بعد
آنکه بعد خانقاه آواز داد حضرت تاج العارفین جد بهدان وقت اتفاقا آمده بود
فرمود آواز نور الحق معلوم میشود خبر گیرید کسی آمده در خانقاه وقت
حاضر شد خواب خود عرض کرد حضرت فرمودند باطن ما وی مشرح
می یابم و اتفاقا هم خود بخود دیده است تا آنکه صبح صادق دمید آثار شفا
آنگاه اتفاقا یافته می شد بعد از صبح ارشاد کرد دیگر محمد موالان را که متوجه
ادای نیاز معمولی عشره محرم شوند و نوافل عشره را قضا کنند
و در همین عشره صحت کامل دست داد و دیگر حکایات ازین قبیل بسیار
انتقال شریف در ماه شعبان تاریخ چهاردهم روز سه شنبه سال یکهزار و دو
صد و سی و سه هجری است مزار شریف در احاطه خواجه عماد الدین قلندر
رضی الله عنه است۔

ذکر شاہ شمس الدین ابوالفرح قدس سرہٗ

بن شاہ عبد الحی بن تاج العارفین قدس سرہم ایشان لبس مرتاضین
بودند یکے از ریاضت شاقہ استقامت بر اوراد با انضباط وقت بود کہ
گاہے در سفر و حضر فتورے راہ نیافت صاحب ارشاد و ترشید بود
مکاشفہ تیز و تند داشت باوجود معاش از وی دست بردار و مقدم
بر توکل مردانہ وار کہ گاہی یک خرمہرہ از ان بمصرف خود نہ آوردہ فرزندان
وی در تحت تصرف خود میداشتند و خود بر فتوح اوقات بسر میفرمود
بعضے اذکار کہ عددش معلوم کسی نبود از دریافت شان حسب عادت
رواج طریقہ یافتہ نقل ست یکی را از احباب بیماری صعب بود در رفتہ
رفتہ نوبت بیاس کلی رسید و وقت احتضار آمد خویشان و برادران مغموم
و مہموم بودند ایشان در حجرہ خود بقصد دریافت حال مراقب شدند
یکدو نفس باقی ماندہ باشد کہ بحضور حضرت شیخ العالمین رض آمدہ عرض
کردند صحت است ملک الموت را در فہم خطا واقع شدہ است سبب آنکہ
ہمنام بیمار شخصی است در شہر سورت پدر و مادرش نیز ہمنام پدر و مادر بیمار
اند حتی کہ خوشدامن و خسر بیمار نیز ہمنام خوشدامن و خسر آن شخص اند
حکم قبض روح وی شدہ است بعد ساعتی کہ بیمار بافاقہ آمد پرسیدند
چہ حال است گفت عجب امرے ست دیدم دو شخص آمدند یکی از ان متوجہ بقبض
روح گردید کہ شخص سومی آمد و گفت شما یان را جناب رسالت مآب صلی اللہ

علیه وسلم طلب میفرمایند یکی ایشان و دو کس یکبار تنها آمد و بر رفیق خود
گفت بگذار این جا باید او میان که رسیدیم که ما میروی بجود گشتند در شهر سورت
همنام قسمت شمس تبریزی مجذوب شطحیه بود هم از قلندر بود آمده مرید چندی خوش
باشد و رفتند تفصیل این حکایت در مرة الجمال شیخ العالمین نیز گفته خواهد
شد نقل است از اکابر شنیدم که نسبت جناب ایشان مولوی
ابو قلندر ساکن محله مقیمان عهد داتی دیوی بیعت گرفته بود و اکثر اوقات تسلیط
میکرد بظاهر هم صحت شاه چندی دفع آن ممکن نبود مولوی همت و
قصد کامل جناب ایشان بیان آمد که بدون تدبیر فتیله و علاج بتوسل
اسم اعظم حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه بتاثیر نگاه دفع آن بلیه
کرده جناب ایشان یکبار شدند و وقت تسلط از تاثیر نگاه حق بین غلبه جود بود
میکند آن درویش از وجود وی دور شده متحمل گردید نگاه ایشان شد
عنادالله که سوخته گردید با یکدم شد تا قلندر که نامه بست [illegible]
اثر وی نماند و باز گاهی بظاهر نشد و هم اکثر اوقات سرخوش بود
و تربیت طالبان برجمله مرید منعم بود صاحب دیوان و یگانه عصر
در علم عروض بود چنانست که در علم عروض تصنیف هست یک شعر از مطلع
غزلیات وی که یاد داشتم ثبت این تالیف کرده می آید ـــه زوصف
آن قد رعنا چه گویم + تیر بالا چه گویم + از چندی بود شهر کلکته باب
هدایت بر روی طالبین گشاده بود و همانجا عمر بسر کرد نقل است
می گفت شیخ نورالله عیسی پوری که بعد چند سال بعضی مریدان جناب

ایشان را بسبب خلش چند مفسدان بی ملت چنان بر دل متمکن گردید که به بهانهٔ سپرده گی لاشش شریف را از بجا بر آورده بجاے دگر مدفون سازند در خلق مشہور کردند که اینجا لاشش را سپرد کرده بودم اکنون ایام منقضی شد باید که لاشش را از زمین بر آورده در فلان مقام باید برد و دفن باید کرد چون روزی برین امر جمع آمدند قبر شریف وا نمودند و یقین بران داشتند که بجز استخوانی چند دیگر نمانده باشد جسم مطہر ایشان ہمچنان که دفن کرده بودند صحیح و سالم یافتند سر موا نشر بوسیدگی و گندگی نبود و در پیش ہم نریختہ بود و نہ بر کفن داغی رسیده بود گویا اینک دفن کرده بودند و خوشبوی کافور نیز ہمچنان تر و تازه بیرون آوردند و متامل شدند که چه باید کرد و آن مفسدان که از جادهٔ انقیاد رو بر تافته بودند پس نادم گردیدند بحکم قاضی القضاة قاضی نجم الدین خان باز لاشش را معطر کرده ہما بجا دفن فرمودند ما نیز شریک این دفن ثانی بودیم از اثر و زیر کرده مه را از اہل محله اعتقادی تمام بحضرت ایشان درست شد تاریخ انتقال سیزدہم ماه شعبان وقت چاشت در سال یکہزار و دوصد و بست و ہشت از سال ہجرت بوده

ذکر خیر مآل آفتاب عالمتاب محبوب الٰہی محبوب رسول اللہ مخدوم شاہ نعمت اللہ قادری رضی اللہ عنہ

مقصود اصلی ما ازین تالیف بیان احوال خیر مآل حضرت ایشان است

ز تبیان عالی مطلق و مه عالیشان محمل سرائی نا بابان کل خندان و ولایت
است و منتوا سبحی ما برین سبد حقیستان هدایت گل بو لیش گلستان
طریقت را تازه بهار سے بخشید و رنگ و بویش بستان حقیقت را
طرفه تر رونقی و تر بوئی داد نسیم مهر عمیم الطاف و انعامش تحفه
عمل نگرفته طالبان را شگفت آورد و نکهت نسیم فرح ابی کمالش مشام
جان گل چینان مقصود را معطر ساخت حضرت شیخ العالمین یعنی ابو
عبد الله سوی حضرت تاج العارفین رضی الله عنهما است هم در عالم صوری
و هم در عالم معنوی از بدایت صحبت تا نهایت مقام طریقه حقانی بار [illegible]
سلطان ولایت حقی در تربیت تجدید و منت کشی بر خود نه کشیده مظهر الطاف
و محبوب ترین مطلق انام و اطلاو ولدان طریقت آنحضرت و حضرت ایشان
بود جلید و سماوی آن آفتاب طریقت است و سپهر ولایت رونق گرفته
حق بلشت که این چنین دولت فرزند خلف نجیب کمتر اولیا را شده
باشد بنا بر مناسب می نماید که از بدایت ما سر شریف وی رضی الله
عنه حمیده و احوال مجید ما کار ثانی بالجمله قبای عالی مقام کشف [illegible]
هر خاص و عام گردد و بالله التوفیق و منه الاستعانة بسم الله الرحمن [illegible]
نقاست هم متواتر و مشهور و معروف الله مولف کتاب بحر ابرو [illegible]
ملقات منشا منقبت مجمع بخش شاه محمد کریم و شاه محمد شمس الدین قدس سرهما [illegible]
و هم بروایت مسند العرفا سید العلما دو معتبر کاتب رسیده که از کثرت [illegible]
بنات والد ماجد شیخ العالمین مدت تا غایت دلتنگی بود و صحبت دختر [illegible]

روزی بحضور تاج العارفین رضہ عرض کرد کہ از طرف من بحضرت رسالت
صلے اللہ علیہ وسلم عرض نمائید کہ تمنای پسر دارم یا باین مراد فائز شوم
یا از وجود دختر ہم نجات یابم آنانکہ موجود اند ہمین بس اند آنحضرت
شاہ لعل محمد قدس سرہ را بعرض حال در بارگاہ رسالت صلی اللہ
علیہ وسلم امر فرمود بعد عرض ارشاد شد کہ دو فرزند نرینہ بوجود آید
خاطر مشوش و ملول نشود پس از چندی فرزندی بوجود آمد پس جمیل و
ذکی در عمر یازدہ سالگی جان بجان آفرین سپرد و داغ مصیبت بر دل
مادر و پدر نہاد آنحضرت را قلق بسیار آمد و دیگر حیرت بر حیرت افزود
کہ از ارشاد نبوی صلی اللہ علیہ وسلم یقین حیات فرزند موعود واثق
داشت و شاہ لعل محمد را این تحیر تام بود باز وقتید تصحیح از جناب مرتضو
علی نبیہ و علیہ السلام کرد حکم شد کہ آن موعود دیگر ست اکنون بوجود
آید صاحب حیات و صاحب طریقت باشد مورد عطیات و انعامات
الہی وولی متصرف آنوقت و صاحب کرامت گردد نامش نعمت اللہ
خواہند داشت چون وجود با جود شیخ العالمین پرتو انداز عالم شہود گردید
و مہر سپہر ولایت از برج سعادت طلوع کرد یکی از آثار عطیہ الہی آن بود کہ از
ہمان روز بحضرت تاج العارفین رضہ فتحبا ظاہرہم و نمود و در سر امور انبساطی
دست داد ورنہ قبل از وجود پاک وے رضی اللہ عنہ ہفتہ نگذشتے
کہ دو مرتبہ سہ مرتبہ فاقہ نمی افتاد چنانچہ تفصیل آن در ذکر حضرت
تاج العارفین رضہ گفتہ آید **نقلست** میفرمود شاہ خدا بخش و شاہ محمد کرم

او شایان حق برداری وی خواهند کرد و بعضے کوته بینان را هم
از سوء ظن شود اینچنین کلمات ورد زبان بود چنانچه نقل است
یکے از یاران متاخرین حضرت تاج العارفین غفور وری در تذکرۂ اجرا
سلاسل بر زبان آورد که سلسلۂ وارثیہ قادریہ هم شل بلاشش بزرگان
سلف بر آنحضرت ختم شد از یاران طالبین کسی باقی مانده و نواز
فرزندان کسی سرگرم راه سلوک شده و شیخ العالمین که ذوق سلوک عنا نده هنوز
طفل اند و حضرت را عمر آخر رسید اگر رو بره سے حضور پر نور
تکمیل طریقت دست میداد اجرا سے طریق بود حضرت تاج العارفین
چین بر جبین شده فرمود طریقه حضرت مولانا رسولنا رضہ تا قیامت
جاری و باقی خواهد ماند و ترتیب از قبر هم ممکن ست شمشیر تا در نیام است
بمقابله بنسبت چون از نیام بدر آورده شود بران ترمی شود و ثمرۂ
این ارشاد آن بود که وقت رحلت بیک نگاه حضرت شیخ العالمین
را تا مقام تکمیل رسانید و تفصیل آن اجمال شیئًا فشیئًا از عالم قبر
عطا فرمود که هر روز بلکه هر ساعت ترقی باطن دست میداد و کوته بینان
سراپا چشم حیرت بودند و دانستند که شمشیر از نیام بر آمد نقل ست که عرض
و معروض خلق بحضور اقدس حضرت تاج العارفین رضہ بوساطت حضرت
ایشان بود و از غایت قرب منزلت و قبول بارگاه عزت جرأت بر
عرض هر رطب و یابس میداشت و پذیرا مے شد و جواب خطوط
نیازمندان هم متعلق بحضرت ایشان بود شخصے بنام کسی خط سفارش

بس بارہا گویافتم در امتحان سخنی قریب صد عدد مرغ وے ذبح کنانیدم
ہرگز بر بشرہ وی ملالے و تاسفی ندیدم و در امتثال امر ما سر مو
تامل نکرد و از آن روز قدر من در نظر کیمیا اثر وے روز افزون بود
چون بعمر پانزدہ سالگی رسید ذوق فقر و شوق حصول معارف در
دل جا گرفت رجوع بہ پدر بزرگوار خود حضرت تاج العارفین آورد و باعانت
استعداد باطن در اندک ایام آتش عشق الٰہی از کانون سینہ بالتہاب
آمد و میل خاطر اشرف بوجد سماع زیادہ تر شد شعلہ محبت بلطفے
کتبخانۂ علوم ظاہری را پاک سوخت ہر چہ در ایام مکتب آموختہ بود نسیاً
منسیا کرد و بزبان حال میخواند ؎ تا درس غم تو داد مرا عشق تو
واللہ + جز مصحف روی تو دگر یاد نماندست + بعد زمانے چند اتفاقاً
در مجمع دوستان سخن در تحقیق معنی شعرے بودہ ہر کسی رای
می زد و مطلبے تقریرے می نمود شیخ العالمین رض ہم تقریر مطلبی کرد
حضرت استاد برحق مولانا محمد وحید الحق قدس سرہ کہ ذکرش
سابق در سمت تحریر یافت در حجرۂ دیگر نشستہ بود بیان ہر کسے
مے شنید حضرت ایشان را آواز داد حاضر شد فرمود بیان سامے
بنسبت دیگران صواب تر مے نماید و اقرب الی الفہم ست انتقال ذہن
باین باریکیہا سابق نبود مگر تصفیۂ باطن سبب انکشاف این مضامین
بودہ باشد اگر اکنون اندک خیال بہ تحصیل علوم ضروری آید
کافی بتواند شد آنحضرت عرض کرد کہ علم صرف و نحو ضرورست بالفعل

مصروف ہمت اندو رنج بے فائدہ میکشندازان روز اہتمام تربیت
تمام تر بسوے حضرت شیخ العالمین فرمود وہم رفتہ رفتہ امور
خانقاہ دارے وترتیب مجالس عرس تہیہ اسباب مہانداری
مفوض بحضرت ایشان کرد چون در اصل طینت شیخ العالمین انبساط
بہر کار افتادہ بود روز بروز در ہر کار بسط مے افزود اکثر حضرت
تاج العارفین از اسباب مستعار منع می فرمود اما حق تعالے تا زمان
عطای اسباب اسباب مستعار را در حفظ خود میداشت کہ گاہے
الزام کسے از تلف اسباب نشنید و شیئاً فشیئاً ہمہ مایحتاج
جمع ہم گردید وبلا تردد ہم رسید وہم از سند العرفا مولوے
ابو تراب صاحب دامت برکاتہما شنیدم کہ چون حضرت تاج العارفین
شیخ العالمین مزا بغلامی حضرت امیر المومنین علی مرتضے
رضی اللہ عنہ وکرم اللہ وجہہ الشریف داد وسپرد حضرت امیر از
راہ لطف فرمود فرزند ماست وہم وے را بفرزندے خود گرفتم
ونتیجہ وے آن چنان بوقوع آمد کہ عنایت وامداد وی کرم اللہ
وجہہ الشریف در ہر امور ظاہر و باطن تمامتر مبذول حال وے بود
نقل است روزے ذکر التفات وعنایت بزرگان بود بروابستگان
خود درین میان حضرت شیخ العالمین رض فرمود کہ در ایام حیات حضرت
تاج العارفین عمر من سی و دو سال بود کہ داغ یتیمی از تیر بیداد فلک
بردل ما رسید واین روز تیرہ چشم را خیرہ کرد وجگر از نشتر غم پارہ پارہ

گردید وسعت آسمان و زمین بر من تنگ شده بود که والم بر سر افتاده
خصوصاً که از لذوه امر تا لقاء ودارے بیدل و افگارے بود بعد فاتحه
چهارم که بار تجویز نماکابسا نه خرقه خلافت بر سر کردم و تاج خضری بر سرم نهادند
و بر سجاده آنحضرت نشستم سالها می و ملازم عنایت و التفات خاصه
آنحضرت چنان مبذول حال این بود که هر صبح پیش آمدنی می شد
سوا ابد ارشاد میکردی تا کرمانے می آمدی غیر معهود که چنین عیین
لیاقت دارد باو سے چنان چنان اخلاق باید کرد و در ضیافت ازکو
و غیره هم تکلف باید نمود و ثمره این عنایت در وقت برای آنحضرت که
نان و کباب می کنند سمت تحریر پذیرفته و همچنین اهتمام در تربیت
ظاهر و باطن هم بودی گوسفند عالم حیات فرحے بمعهود لعل
است می فرمود حضرت شیخ العالمین کہلا احبت آنحضرت
بجهت بود که هرگز آنچنان با کسے نداشتم و سالها می بیمار شدم و بمرض
ضعف گرفتار گردیدم که زمان صورت شفا از نظر نمی آمد و اطبا را امید
تمام بود هفته ده روز به یک حال بود که تنفس صحیح نمیشد که نفس
آب هم فرو نمیشد و طاقت پهلو زدن نبود نشسته به تکیه روز و شب
روز بسر کردم خواب و خور مطلقاً متعذر بود و ده هفته هم بس
تکلیف زده شد بود و در این صورت بسیار کشید رجوع بجناب حضرت تاج
العارفین مدظله کردم سرو التفات یافتم و شبے هم بجناب دیدم
عنایت تسکین گے دل رسید و قصیده شد که عقلم بجهت رفع صعوبت

رجوع بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم کردم و بدرود استغاثت جستم ہنوز نوبت سہ صد درود نرسیدہ بود کہ یکبار دیدم حضرت تاج العارفین معہ بعضے بزرگان و اطہار سلف عالم ارواح تشریف آوردند پرسیدند چہ حالت است چون از عدم التفات ایشان دل شکستہ بودیم دانستیم کہ این تشریف آوری از التفات و عنایت نیست محض ثمرہ استغاثت ماست و در حقیقت جناب نبوی است صلی اللہ علیہ وسلم کہ الحال حضرت ایشان تشریف آوردہ اند گفتم حال ما خوش است و با کسے کہ گفتنی بود گفتم ساکت ماندہ بہ بزرگان دیگر کہ ہمراہ آمدہ بودند اشارت بدم کردن ادعیہ نمودند و با طہار عالم ارواح تجویز دوا فرمودند باہم سخنے در جواب این لطفہا نگفتم باز پرسیدند کہ اکنون چہ حال است درین عرصہ اندکے فرصت از صعوبت مرض پیدا بود لیکن از غایت رنج کہ بسبب بے التفاتی آنحضرت داشتم ہمان جواب اول عرض کردم فرمودند نہ آمدن ما با وجود رجوع شما بسبب بے التفاتی نبود و نہ رنجے از طرف شما رسیدہ لیکن مے دیدم کہ شما را محبت من بر محبت ہمہ عالم غالب بود و ہر شخص را باید کہ محبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ہمہ محبت غالب دارد و ہر چند فکران میکردم و راہے مے جستم نمی یافتم تا آنکہ این مرض صعب شما را در گرفت و تکلیف از حد زیادہ رو نمود نظر انکہ درین اضطراب در رجوع شما و بے التفاتی از ما موجب شکستگی خاطر خواہد شد آخر رجوع

بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواهند آمد و عنایت آن سرور
سبب مزید محبت در جمیع حال تا آنکه خواهد گردید و همان پیش آمد
و مقصود ما همین بود که اکنون تجدید شکر از کتم عدم و شهود در بیان آن
روز پنجم بعیادت تشریف فرما میشدند تا آنکه حق تعالی صحت کلی
بخشید بعد سالهای چند باز محبت شیخ غلبه آورد هر چند محبت
نبوی صلی الله علیها و آله و سلم را غلبه میدانم المراد بجای خود بود لیکن
کاری دشوار پیش آمد استخاره کردم جوابی از مطلب ندیدم و آخر
شب محتلم شدم چون برخاستم غسل نموده بطهارت بیان کردم
و باز بخواب رفتم گویا [illegible] بخواب نشستم که قریب صبح غسل خواهم کرد
بمجرد خواب آمدن دیدم حضرت تاج العارفین صاحب [illegible] در خشم
و عتاب آغاز فرمودند که استخاره کردی با وجود غسل جنابت بخواب
شدی چرا غسل نه نمودی القصه بر سر عتاب بودند که بار دگر [illegible]
سخن تمام نه نمود [illegible] صورت [illegible]
ظهور نمود یک تا گاه بدین حالت دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم از جدی جلوه افروز شدند تاج العارفین رضی [illegible] سکوت
در گرفت و آن سید انبیاء علیه الصلوة والسلام قریب ما از لطف
تکلم نشستند و زبان شفقت [illegible] جواب مشکل [illegible] فرمود
و دو صد بار [illegible] نمود [illegible] بر چهره [illegible] فرمودند چون
از خواب بیدار شدم حتی الفور مضمون [illegible] من الصالحین یاد آمد و دلم

از دست بردکہ باوجود نسبت ابوۃ ونبوۃ دراندک قصور بدر را
رنج افزون آمد ومواخذہ نمود وآن سراپا نور اتم ظہور صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم را باآن نزہت ولطافت کہ روح عالم را با جسم انور
ومی مناسبتی نیست ازراہ شفقت نظر بر عدم طہارت ما نفرمودہ
وجواب ما بکمال لطف ونوازش ارشاد نمودہ ورنہ جائی کہ انبیاء
ورسل را باوجود شراکت در اصل نبوت درحضرت قرب باوتنی
باریابی نباشد وجبرئیل ومیکائیل را پیش علو اما قدر شن وقرب
منزلتش رتبہ نبود ما را چہ رتبہ ومناسبتی باشد کہ در حالت جنابت
مشرف شویم مگر شفقت ولطف وی کہ برکافہ خلائق علی وجہ الاتم است
ما را باین دولت رسانید وازان وقت باز محبت نبوی غلبہ نمود وآورد
کہ دیگر برین محبت کسی نماند اکنون ہمین تمنا است کہ حق تعالے برین
دارد برین میراند ودانستم کہ این ہدایت از جانب حضرت تاج العارفین دربن
باب مرۃ بعد آخری است ونیز در ذکر التفات حضرت شیخ روزی سفر مود
کہ شبی در محفل عرس توقف دست داد وشب آخر شدہ اندکی غنودگی
بمن راہ یافت آنحضرت رضی اللہ عنہ را بخواب دیدم کہ میفرمایند خیر وقت آخر
شد وشما را خواب راحت است ما قل وفاتحہ می کنیم شما آئید یا نہ آئید
ودر مجلس میروم وبرخاست فورًا بیدار شدم ودر تہیہ اسباب قل
شدم ومجلس آمدم ومیفرمود کہ عنایت وشفقت آنحضرت را
پایانے نبود ودر ہر امر بلا فرق از عالم حیات سے نمود این کمترین

بارگاه غوثیه خادم درگاه محبوبیه مؤلف کتاب محمد الهیاد قادری
میگوید حق آنست که چنین فرزند ارجمند رشیدے را که الغیب شیخ و
جگرگوشه فرزند مجان با کمال باو نگرد و دو شنیده خوش خصال او نباشد
و در ثنائے وصفے بگوید در مقام سپهر ستی یگانه عصر بود و در ستود
فقیر فرید بهر ذکر محامد و اخلاق وی رضی الله عنه مفصل بر رسم
از ترهات که طول شمه از ان تحریر آورده میشود

ذکر محامد و اخلاق

یکے از محامد حضرت شیخ العالمین سفر آن بود که با هر کسے مراعات اخلاق
چنان می بود کسے از کودکان و جوانان و پیران هر کسے مقید گفتی
گفتے که حضرت با خود در اخلاق همه کسان قدر با فهم و شفیق حال
دیدم که شفقت تا در وے صحبت رابسے که چنین التفات ندیدم که
نسبت خود و بر همه باین سخن متمنا خود میکرد سے فقیر و وزیر
با تبعد عقل و وے بود اطفال چهار ساله همراه پدر با ملازمت وی آمدند
تحفت چند و اسیکفتند که شیرینی بر می خواستند و از غایت لطف
سر او نے داشت ملال شیرین بوده هر که بود مے محروم ماند و محزون و
غمگسار خود مجرم آنحضرت رضی الله عنه اندکی اندران و مرو هر کرا
الفی بود انتو سے که شیری از کمال شفقت چندان و دلجوئی فرمودے
و غمزدائی نمودے که دلشاد و خندان خندان از خلوت شریف برخو

آمدے ومضمون این شعر بزبان حال بیان آوردے
بار غمی که خاطر نا خستہ کردہ بود + عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت
و اکثر مصیبت زدگان را چنان مرہم بر دل ریش بنادی که فی الفور
تسکین یافتے و مریدان و یاران را از دست بستہ ایستادن پیش
خود چنانکہ دستور مشایخ زمان ما بود مکروہ داشتی و منع فرمودے
و نشستن اشارہ نمودی و بشیر بزبان مبارک آوردی که این شان
متکبران است و گاہے مریدے را بکاری جبر نکردے تا آنکہ رغبت و
ہران کار ندیدی و ہر حکمے که از زبان حق بیان وے رفتے نفاذ یافتے
بطریق اباحت بودی نہ وجوب اگر کسی عرض کردی که غلامان مامور اند
چرا امر بر طریق اباحت فرمودہ میشود بجواب ارشاد کردی که امر بر طریق
وجوب در حق مرید نباید مگر در احکام شرع و اگر در امور دیگر خوف
دارم که مبادا بر ترک آن عاصی شود یا ضرری بوے رسد بنابر امر ہم
استحباباً میکنم که اگر وی را از ان اکراہ آید یا بعمل نہ آرد گنہگار طریقت
نشود و از فرمایش چیزے بر مریدان بس احتیاط داشتی و فرمودے
که در عدم تیسر منجر بحجاب خواہد شد و ترک ملاقات خواہد کرد و این ہم
در حق مرید خلل ست و اکثر دیدہ ام که مردمان بر مریدان و دوستان فرمایش
مے کنند اگر بہم نرسید سبب رنج خاطر از وے میشود که بہم رسانیدن
و دادن آن تکاہل یا بخل ورزیدہ و آن مرید و دوست بخوف اعراض
یا بسبب عدم تیسر محجوب شد و ترک ملاقات گرفت مگر کارہا که بجد ام

ہم در ضمن حسنی لفظ اظرافت آن سرور کائنات با اصحاب و دلائل رشب وجواب امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ اشر لنب کہ یا رسول ا اتانت الثمرۃ و لفظت النواۃ بیان کردہ است و چون بسمع مبارک اقوال طاغیان رسیدی جوابی بجز سکوت لفظ نمودی وپیروا از سخن ایشان مکروہ پنداشتی و ہیچ کار پرداز روا نداشتی تا اینجا کہ بعضی از یاران را ارادۂ ترک لباس و دنیا آمد چون حال شان مقتضی آن نبود منع فرمود و ارشاد نمود تا زمانیکہ حال مقتضی ترک نباشد بہ دستور ہمہ امر باید گذاشت وصول مطلوب بر ترک روزگار و لباس و دنیا موقوف نیست و آنانکہ حال شان مناسب توکل بود ترک روزگار حتی کہ ترک ملاقات دنیا دار بر اسم امر می فرمود چنانچہ نقل است یکے از ارکان دولت شہر عظیم آباد مرزا معتمد نام کہ از غلات روافض بود از ہدایت غیبی و عنایت لاریبی ترک رفض کردہ درخواست بیعت بحضور عالی جناب مستطاب ایشان یعنی شیخ العالمین نمود اد فرمود فقراء و شہر شما بسیار اند و از ہموطنی حقی بر شما دارند رجوع بآنہا باید کرد چون عقیدت راسخ بجناب مستطاب داشت بزبان حال ادای این مقال کرد و باین مضمون مترنم شد ؎ خیالی در ہمہ عالم برفت و باز آمد کہ از حضور تو خوشتر ندید جائے را قریب دو سال درین گردش ماند و عالمی را از یاران کاملین و غیر کاملین کہ بشرف عرض معروض مختار بودند بسعی و سفارش آورد لبعد لدبسیار عرض مرشد زادہ مولانا شاہ ابو الحسن

تحریص ہرگز نشدید نکردی و کار محتاجان کشود کار را بر اوراد خود مقدم داشتی و پاس ادب بزرگان سلف آنقدر فرمودے کہ از اولاد و مریدان آن بزرگان در ادائے آن عاجز بودند باوجود ضعف پیری و ناتوانی ریاضت بزیارت اولیاء اللہ تا مزار شریف پیادہ پا رفتے و بس رنج کشیدے اما این تکلیف گوارا کردے و اگر طاقت رفتار نیافتے نہ رفتے و ہر کسے کہ مرید بزرگے باشد بپاس پیران سلاسل وے بس اخلاق و خاطرداری نمودی و از رنج وے حذر فرمودی و وابستگان دامن دولت را ہدایت بآن کردے کہ رنج و ایذای مرید عین رنج و ایذای پیر ست و آخر منتہی برنج رسول صلی اللہ علیہ وسلم میشود ہر کس را ملاحظہ اینمعنے ضرورست و بسا بودے کہ در مجلس سماع بعضی نااہلان خود را بصورت اہلان در وجد و شورش آوردندے و مجلس را منغص کردندے ہرگز در حال ایشان نظر نفرمودے و رنج خود برکسی بیان ننمودی مگر در حق بعضے از انہا این قدر بر زبان مبارک آوردہ بود کہ بار دگر آمدن چنین کسان از خدا نمیخواہم و غالبکہ حق تعالیٰ چنین بظہور آرد ندانم دو سخن چہ سر بود کہ باز توفیق آمدن آن ناکسان تا عالم حیات آنحضرت رض در ہیچ محفلے نشدہ از انجا کہ نام آنکسان برین صفحۂ قرطاس ثبت کردن موجب قباحت است بنا بر ترک آن گرفتم و ہم یکے از اخلاق و حفظ آداب سلوک وی رضی اللہ عنہ آن بود کہ ہر کرا در لباس درویشان دیدے نظر بر حال باطن وے ناکردہ

تمام‌تر مصروف تعظیم و تکریم وے گردیدے گو بر حاضرین مشکل
آمدی چنانچه نقل است از قول شان همین ملفوظ که استماع این فن خوب
و مشهور عالم با اسباب حشم و خدم پیش حاضر آمده بر در قوالان اجازت
وے شد و بدستور معتادان در خانقاه چند روز مانده لباسے
چند ترک لباس فقیرانه کرده بدست شاه عشق علی بیعت نمود و لباس
آزادگی پوشید حتی مقبول شاه تمام گردید تا شنود همین ملفوظ دی و در فن
بعد بار اتفاقاً در مجلس طرب بدستور داشت بلد دیگر هم بجاآرست آنحضرت
رسید چون نظر کیمیا اثر بر وے افتاد و دید که لباس مبلغان در بر
دارد به تعظیم وے اهتمام فرمود. بعضے حاضرین مجلس را ناگوار نمود در
خاطر آنها خطره شد و بعد فرصت دوی هدایت حاضرین کرد و بابت
تربیت گشاو که مخدوم الملک حضرت شرف الحق والدین بهارے
قدس سره در بعضے مکاتیب خود نوشته است که تعظیم لباس
مردان از واجبات طریقت است تا انجا که اگر کافرے و زندیقے
بلباس فقر آید هر چند بذات خود قابل آن نباشد اما عظمت لباس
فقر که لباس مردان است نگاه باید داشت که در حقیقت تعظیم لباس
مردان عین تعظیم مردان است و همچنین معنی نوشته است که هر گز
حشر خاصان بارگاه حضرت حق هم بلباس خود با جماعت کنند
و گویند که بار خدایا اگر چه این زندیق سزاوار غلاظت عقوبت
است لیکن چون بلباس مردان درگاه تو و خاصان بارگاه تو در

اکنون اگر عذاب کنی اہانت شان ماست نمیخواہیم کہ اتقال وسیم
لباس ما گرفتار عذاب گردد بار خدایا این کس اتقال ما بود و در دنیا او را
بمن بخش و بتک حرمت ما در خلق مکن و وی را باین گناہ مگیر تا آنکہ
حق تعالے بخشید بوسیلہ شفاعت درویشان انتہی بمضمونہ
و ہم یکے از کمال وی رضی اللہ عنہ آن بود کہ بعضے اکابر میفرمودند
چون شیخ العالمین نور چشم جہان را از جمال با کمال خود نورے بخشید
حضرت شاہ کالن قدس سرہ در موضع شہباز پور موطن و مسکن خود
تشریف داشتند فرمودند امروز شیخ الشیوخ زمانہ خود پیدا شد
شب ما را حضرت شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ
باین بشارت مسرور و مشکور گردانیده و چون شیخ العالمین ادیدگی
فرمودے شاہ نعمت اللہ ولی پلاؤ گلی گلی و آخر ہر دو قول بصحت
رسید و بوقوع آمد کہ ہم پلاؤ گلی گلی شد کہ در وقت حضرت ایشان
آنقدر فتح باب ظاہر ہم بود کہ کم ہفتہ از پلاؤ ناغہ رفتی و در عرس
ربیع الاول نوبت بخت تا یکصد و پنجاه من عنبر سفے در دو شب ارسید
و در ہر عرس ربیع الثانی و جمادی الثانے و دیگر مجالس بست و ہفتم
ماہ رمضان و سنت امیر خسرو ہمچنین با بسط تمام اطعام کردے و محتاجان
پلاؤ جمع کردہ بمراد ی یک فلوس یک رکابی بدست بازاریان میفروختند
و از اثر بسط وی رضے اللہ عنہ بود کہ ہر جولاہہ و تیرہ فروشس را برین
کار ہمتے تمام بود کہ در کار خانہ شادی و غمی بجز پلاؤ و دیگر اطعام نمیکردند

نقل است سید العلماء و دیگر اکابر در تذکرهٔ ریاضت آنحضرت
میفرمودند تا شش سال و شش ماه با وجود خانقاه داری و مسافر پروری
سکوت محض ورزیده بود و باشاره هم کسی را کاری نفرموده هر چه میکرد
از دست خود میکرد تا اینجا که خود از چاه آب وضو میکشید اگر کسی میدید
می دوید و دلو از دست وی رضی الله عنه میگرفت و آب میداد و گاهی
فتورے در امر خانقاه داری نگردیده و هم قریب چهار سال بر غذای
شب نمک قناعت نمود و در عمر جوانی صوم علی الاکثر میداشت و در آخر عمر شریف
قریب بست و پنج سال تقلیل طعام بحدی فرموده که در ایام صحت از پنج
شش توله زیاده نخوردی و در بیماری که از خوردن دوا ناچاری بود
وزن دوا هم در غذا محسوب نمودی و هرگز بآن مقدار معین نه افزودے
و مدام همت بر قلت فاقه غذا مصروف داشتی و در عرس ربیع الاول و ربیع الثانی
از تاریخ دهم غذا مطلقاً نکردی و شب سیزدهم رغبت بطعام ساختی و در [illegible]
اوراد و وظائف و نشست مجلس و سماع صوفیه که از آخر شب تا نصف
نهار شرعی معمول بود آنچنان بحال داشتی که هرگز اثر ضعف بر بشره مبارک
ظاهر نشدی بزرگی صاحب حال در سلک ابو العلائیه اکثر حاضر مجالس عرس
میشد از او راکه این حال بس متحیر گردید که فاقه سه روزه آسان است اما نشست
و برخاست مجالس و خبرگیری مهمانان و بحال ماندن اوراد بر وقت معین و
درستگی حواس بس دشوار است علی الخصوص شق ریاضت آن بود که از
شب یازدهم تا نصف شب سیزدهم هرگز نه خفتے و اکثر از مریض صاحب

آرام نه غلطیدی واد عیه حفظ علاوه برین وبا اینهمه مراقبه معمول
وقت ظهر تا عصر و مغرب تا عشا فوت نشد درویشان مرتاض که معاصر
آنحضرت بودند بریاضت شاقه و مشق سلوک وی رضی الله عنه
زهره آب میکردیدند و میگفتند که شرف الدین وقت ما شاه نعمت الله
ولی محبوب الهی است یکے از کسر نفس و نگهداشت ادب و سلوک طریقت
و بلند همت وی رضوانست که نقل است از بعضی محرمان راز که بواسطه
از آنحضرت شنیده بودند می فرمود بعد انتقال حضرت تاج العارفین
تمنای شرف لقای جمال جهان آرای نبوی صلے الله علیه وسلم آتش
شوق در کانون سینه برافروخت و متاع صبر و قرار را پاک سوخت
رجوع دل باعمال استخاره یافتم وقت شب بعد فراغ اوراد
تجدید وضو کرده بر مصلا نشستم خواستم که استخاره مشرف شدن
بعمل آرم هیبتے سخت بردل آمد که با این نااهلیت تمنای دوست
کردن و دنیا در نرخ وے قدر جوی دار کردن و باین نسبت علو
واد و نیت آرزوے رویت کردن بودرخواست مشرف شدن
نمودن بجز سوء ادب نیست چندان خوف طاری شد که درین
تردد صبح دمید و نماز گذاردم و دیگر عزم فسخ کردم باز چون شب آمد
همچنان غلبه شوق دیدار بر دل یافتم که عزم فسخ را هم فسخ کردم و حسب
دستور شب اول وضو نموده بر مصلا نشستم باز همچنان تردد و خوف
لاحق شد که دیگر جرات براین کار ندیدم و درهمین پاس و بیم شب بسر شد

آمادنا فان مسیح گوش باز شنید همین بلفظ شش ماه کامل برمن گذشت
که هر شب وضو جدید کرده مستعد این کار می شدم و تمام شب از غایت
خوف و گمان مواجهه با آفاق استشعار نمی یافتم و صبح میشد و باز وقت
غضب از غلبهٔ شوق بیتاب می شدم و باز بستور وضو کرده بر مصلا می نشستم
و ورد را نوشته بدین ردّ و بدل صبح می کردم شبی خواب غلبه
کرد و غنودگی بار آورد که عنایت بی غایت و لطف بی نهایت بشمول حکم
آمد و کار بحسب مراد ساخت و بسر کمال لطف مشرف شدم و آنحضرت
علیه الصلوة و السلام عمل خاص ارشاد فرمود که هرگاه مشغول باشد این
عمل مخصوص نیست بعمل آوردن هر شب در جمیع مهمات باطنی و مقصود عملی
نتیجه یابد دیدم و گاهی دران عمل تخلف نیافتم تا آنکه حق تعالی بکرم
داد آنچه داد و در های مقصود از لطف خود کشاد آنچه کشاد نقل است
مغفور و فرزند دلبند محرم اسرار سادات معتقد اصغار و کبار
مولوی ابو تراب صاحب دامت برکاته در وقت تذکره رسالهٔ محفل
شریف نبوی صلی الله علیه وسلم بیان آمد آنحضرت ارشاد فرمود
در دین ایام واسطهٔ شهرت که کاملین کسی هم معتبر نیست مگر جمال اقبال
درگاه که یکی بر صورت اصلی نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدند
و مکرر بچشم سر در بیداری یعنی برای العین و حضرت تاج العارفین قدس
سره نیز بعد این دولت دست داده بود و یکبار در رای العین بحجرهٔ قدیم
آثار شریف نبوی صلی الله علیه وسلم و یکبار در خلوت خانهٔ خود دیده

پوشش چو بینی و یکبار دیگر که ذکر آن بالا گذشت و بعنایت قدیم نبوی
صلی الله علیه وسلم سه بار این دولت بی بدل و نعمت غیر مترقب
نصیب این فقیر شده یکبار در خلوت ریاضت و یکبار وقت زیارت
آثار شریف که تشریف فرما و جلوه فروز شده ارشاد فرمودند ما آمدیم حالا زیارت
باید کنانید و من از خود رفتم و یکبار در مجلس سماع و این امر یست بالاتر از
رسائی و دخول مجلس شریف که آن هر روز بلکه در هر مراقبه ممکن است و هم از ان
روز که در زیارت برای العین مشرف شدم بصورتی الطف دیدم که چون
آنصورت می بینم از خود میروم و سر مو اختیار ضبط در خود نمی بینم گویا برای
من آنصورت خاص است که مارا از من میربایند و می فرمودند مولوی
ممدوح که در تذکرهٔ آن صورت زیبا یکبار اختیار از ان حضرت گذشت
و گریه استیلا آورد و این کمینه بارگاه میگوید که بعد ایام تذکره قریب بیست
و پنج سال یا زیاده از ان آنحضرت بر سجادهٔ هدایت و ملک ولایت کرامت
فرمانروا بوده و باعث امن و امان این جهان و تذکره مشرف شدن
بچشم سر باز ار کسی نه آمد که از ان معلوم گردیدے که چند بار باز این
دولت بدست آمده بود و دخول محفل شریف را حدے و حسابے
نبود کز ناگاه بودے که یک مراقبه هم از ان خالی رود و دیگر حکایات عنایت
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در ضمن مجالس سماع ذکر کرده آید انشاء الله
تعالی نقل است روزی بعضی از یاران را گفتگو در توقیر و تعظیم کفار
افتاده بود یکے گفت حرمت آنها بی غرض ضرور نیست و در عرض تجویز

چتو این بدل سازند و سعادت و شقاوت و کفر و اسلام حالیه را
اعتبار نه کنند اما آنرا که این حال نصیب نداده باشد و کشف خاتمه هر
کسے نبوده باشد ترک تعظیم کسی عین بداخلاقی ست باید که توقیر هر
کسے حسب قدر روے کرده باشد تا زمانیکه حق تعالے ترا
باین مرتبه رساند در تعظیم کسے دریغ مدار و بر کفر و شقاوت ظاہری
نظر مکن سه بسا سوار که انجا پیاده خواہد شد + بسا پیاده که آنجا
سوار خواہد بود ۱۲ از ان روز التزام این امر گرفتم و حسب قدر ہر
کسے اعزاز و اکرام میکنم مسلم باشد یا کافر ازین ارشاد یاران
راہدایتے شد و معنی عنان بدباطن را جوانے شافی آری اے
برادر این نکته سراپا منفعت ازین مولف کتاب یاد دار که بی دریافت
کار ہرگز ہرگز و زنہار زنہار بر کار محرمان اسرار و خاصان کردگار زبان
طعن و اعتراض نکشائی و لم و لا را در حکم و الای شان دخل ندہی
ورنه منتظر ضرر خود باش که خسران دین و دنیا خواستی و بعد ظہور
سبب و دفع اعتراض آخر آنهمه طعن و رد عاید بطاعن میشود و محمول
بر جہل و حمق وے میگردد مولوی معنوی مولوی روم قدس سره
در مثنوی فرموده است سه کار پاکان را قیاس از خود مگیر + گرچه ماند در
نوشتن شیر شیر + و ما در اکثر کتب بسیار حکایتها دیده ایم
که جہلے بسبب طعن و لعن برین فرقه درویشان گرفتار نکبت عظیم
در دنیا شده و بعد مرگ ہم در عذاب قبر مبتلا گردیده اللہم احفظنا

باید که ازان صورت پاک مشرف تواند شد جائیکه جبرئیل و میکائیل
را در صفائی طینت و زیبائی صورت و قرب منزلت با آنسرور مناسبتی
نیست ما و تو کی توانیم دید آنسرور آئینهٔ جمال حق است قدسیان تاب
بینائی وے ندارند شنیده که بعضے مردم آنسرور کائنات را
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب بر صورت خلاف شرع دیده اند و
شیوخ زمانه بتعبیر از طینت و نیت و اعمال بیننده کرده اند که در نفس
الامر صورت و طینت خود دیده نه آن حضرت را بلکه خواب را که میرسد
در دار دنیا هم از اصل صورت آن سرور کسی ندیده الا صورت خود در آن آئینه
معائنه کرده ابوبکر صدیق را بر حسب طینت خود در آن آئینه جمالے دید که بیخود و شیفته گردید
و ابوجهل بجز صورت عناد و منافقت و بر انکار و عداوت جان باخت و حسن و جمال باکمال
آن جلوه حق مظهر اتم صفات مطلق کسی ندید صد یوسف در چاه زنخدان توی
محبوس هزاران هزار زلیخا صورتان از پرستاران وی از زندگی
مایوس جگر سوخته از آتش عشق وی نظر دوخته بر رهگذر وی سر نیاز
بر در وی عمرها بسر کردند و پیے دویدند تا بدولت دیدار نرسیدند
سه احمد ار بگشاید آن کف جلیل + تا ابد بیهوش ماند جبرئیل + و هم
یاران را تقید سلوک آشتی و فرمود وی حالات و کیفیات بحیوانات
هم پیدا میشود و از برکت نگاه اولیاء الله بلکه در اشجار و احجار سرایت
اثر ایشان میشود حکایت سگ نجم الدین کبری و گربه سید اشرف
جهانگیر و فیل بست میر ابوالعلی قدس سرهم مشهور و معروف است

ادریع عصر الحق دہر سید مولوی احمدی افاض اللہ علینا فیوضہ
که از خلفاء اعظم ان حضرت اند عرض کردند خلوت حضور است
و پیش حضور بحلف شرعی میگوییم تا الیقین صدق ما گردد که هرگز هرگز
در جواز تیمم و ضرر آب وضو شک نیست و حرج کردن بهر جماعت
تا مسجد شریف زنهار نشاید و غلام حاضر است همین جا در خلوت
امامت میکنند و در مسجد کسے دیگر را براے امامت میفرستید و عمل
شیوخ و فقهاء هم چنین دیده شده منظور رای عالی نشد فرمود
این وقت طاقت رفتن میدارم آینده حال مزاج دیده کرده خواهد شد
ولنهایة حرج تشریف بمسجد شریف آوردند و بعد نماز از سید العلماء
استفسار معنے لا یکلف اللہ نفسا الا وسعها نمود و حسب راے
مفسران عرض کردند که تکلیف شرعی بقدر طاقت نفس است
در صحت و سقم و ما لا یطاق ساقط از پایۂ اعتبار است فرمود که در
مرض موت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم با وجود شدت مرض
و تپ و درد سر و ضعف و ناتوانی که طاقت رفتار تا مسجد شریف
نداشت هر دو دست حق پرست بر دوش علی مرتضے و عباس
رضی اللہ عنہما نهاده بار جسد شریف بران هر دو قوت بازو داده
و چنان میرفت که قدم شریف بر زمین سوده میشد و لیشت پا گرد آلود
بود تا داخل مسجد مشغول گردید چنانچه در تواریخ معتبره مذکور است
و دو مرتبه باین رنج و تکلیف از حجرۂ مطهر تا مسجد النور جلوه افروز

بشنده اختیار این حیله و تحمل این اذیت لنه بلیره وسعت آن حضرت
و طاقت بشری خارج بود یا اینقدر تکلیف اختیار ندارد و بهر تقدیر
ملا این قدر ناتوانی نیست نه آنچنان تکلیف باید درین صورت ترک
جماعت مسجد چگونه نمودند باشد مولانا را تجویز سکوت جوابی بود بلند
دیگر این کمینه بارگاه وجناب مولوی محمد امام صاحب دامت برکاته
حاضر خدمت فیضدرجت بودیم استفسار معنی آیهٔ مذکوره فرمود
تفسیر ظاهر که از استاد یاد داشتم بمعرض بیان آوردم هیچ تشفی نشد
و معارضه ارشاد نمود چون در حقیقت جواب معارضه نبود سکوت کردم
بعد تامل ساعتے در معنی وسے هدایت بعضے فرمود که تسکین
خاطر بکسی گردید گفت وسعت نفس آنست که متحمل آن امر شود
خواه متحمل جزو وسے یا متحمل کل بهر قدر که طاقت دارد بجا آرد چنانچه
برحسب طاقت است چنانچه بیمار اگر داند که تحریمه بگوید یک رکعت
ایستاده می تواند گذارد و دیگر رکعات نشسته باید که همچنان کنند و دیگر رکعت
را نیز همچنان قصد ادا کنند تا زمانیکه بیقین افتادن بر زمین نباشد
نه نشیند لیکن اینست که نفس اماره در پیرایه بیماری بهانه جوید و حیله
آرد هم دران خواهد و از طاعت چنانکه بر وسے واجب است باز دارد
و تمام و کمال ادا شدن نمی دهد و گاهی بودی که در نماز لنهایت ضعف
مرض طاقت ایستادن نداشتی چنان دیدی که پا در لغزش آمد
آنزمان بنشستے و بعذر وسے در ننماید از مکر نفس لیکن نباید شد یا نشست

نباید گذاشت و در مراتب سلوک عمل بر مکتوب حضرت مخدوم
الملک کردے و فرمودے کہ وے دقایق شیخی را خوب حل کردہ است
و نیکو سیدانند در مقام شیخی نظیر خود نداشت و در باب ہدایت
خلق استاد زمانہ بود و ہم شاہ غلام بیکیہ کہ منتسب بفرزندی حضرت
محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ و متوطن قصبۂ امجہر اند مے گفتند کہ روزے
در بسیار ادعیہ و آیات بہر حاجات دینی و دنیوی لبعد بقرورات فرض
بخفا رمی خواندم آنحضرت مکر بسوئے ما دیدچون شب در خلوت
حاضر شدم فرمود چہ مے خواندی عرض حال کردم ارشاد نمود کہ نزد
علماء ظواہر تفسیر آیۃ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا چنانکہ در کتب
نوشتہ اند نیکو سیدانی و بنابر تجویز اجرت حفاظ در تراویح و چہارم
سیت و غیرہ نمی کنند اما نزد صوفیان آنست کہ برائی حاجت دین
و دنیا ہم نباید خواند کہ این ہم بیع و شرا است و لاریب در مقابلۂ کلام
حق تعالےٰ طلب ہمہ ما سوئی او ثمن قلیل است ہر چہ از آیات
خوانند محض رضاء للہ خوانند عقب آن حق تعالےٰ ہر چہ بخشد
عطیۂ محض دانند سبحان اللہ نعم الکلام کلام الملوک ملوک الکلام
انتہی نقل است یکے را سخن در باب سلوک بود عرض کرد
فایدۂ ریاضت چیست فرمود صفائے قلب و صفائے ثواب
صلوح قلب پیدا میکند کہ عطیۂ الٰہی بسبب آن در قلب
سالک بقاء پذیرد و ملک وے گردد یکے از فوایدوے انیست

گفتم عرض کرد بعضے مشایخان زمانه قائل اند که حالتیکه دست
داده می بود ذیلکه از گناه هم زوال نه پذیرد و این را بر قوت حالت خود
حمل کنند و گویند ما مستانیم با صحت و زهد خلاف عشق آن مستا
حالات قویه را از گناه ضررے نیست زود طریق دیگران که آن
زور و قوت نیست هر چه بر دل سالک طاری شود پس ضعیف باشد
که بمحض زائل می شود در جواب این واهیات سخنی گفتند و هدایت فرموده که
حضرت مخدوم الملک شیخ شرف الحق والدین قدس سره در تحقیق حالات روحانی
و شیطانی و علامت تفریق آنها نوشته است که کیفیت روحانی که بعمل غیر شرعی
زائل نه باید نیست که محض شیطانیست و زوال وے دشوار باید شود چه نفس شیطانی
بلکه حال شیطانی بر باد رفته و اگر بعمل شرع زائل گردد هم دشوار باید شد که
هر کیفیت روحانی بود و تو ببیند تا باید که تا اقتضائے الهی عمل کنند و اعمال مسلمان
که بظاهر خلاف شرع نماید زبان طعن نکشاید لیسا باشد که
کاملین را این غرقه چنین حرکات کنند اما آن حرکت در محض الهی خلاف
شرع نیست و قصه سلطان بایزید بسطامی در خواستن بوی الا که
الا انا فاعبدنی و گرفتن نان از دوکان مردے اجنبی مفصل نوشته
است که در حقیقت آن همه حرکات موافق شرع بود و هم در جمیع امور
بر خلاف نفس باید رفت که عبادت همین است هم در یکی میان
مردم کشف عمل آمد که بعضے مشائخان اکثر سخن از کشف خود حکایت
می نگویند چه جمیع آن یقین نباشد فرمود مخدوم الملک نوشته است که کشف خود

باید زد و اعتماد نباید کرد کسے عرض کرد که سلاف دربارۂ خلاف بسیار مکاشفه دارند اعتماد بران باید کرد یا نه فرمود اہل مکاشفه چند قسم اند یکے ازان صاحب سر خفی وجلی است که در مکاشفه وے کذب گنجایش ندارد گویا در حق آن وبے مکاشفۂ وے حکم وحی دارد وشیطان ونفس را در مکاشفه صاحب سر سہو وخللے نمے شود ومانحنین اولیاے صاحب السر در ہر زمانه کمتر و نایاب اند وجود شان کبریت احمر ست وقول ایشان نوعی است از وحی در مرتبۂ صدق ودیگران از مکر نفس وشیطان که مطمئن نیستند بر کشف شان اعتماد آنقدر نباشد. وازین مقام کلام مخدوم مشعر است که بر کشف خود کفش باید زد و اعتماد نباید کرد وہم سالک را خیال کشف نباید که از راه مطلوب باز میدارد وکار مردان دیگر ست وہم ازین قبیل ست که روزے در فواید ریاضت ومجاہد بسط کلام میداشت وخلق را ہدایت مے نمود این کمینه بارگاه عرض کرد شاه محمد اکرم وشاه محسن قدس سرہما از حلقۂ یاران حضرت تاج العارفین رضہ ہر دو مرتاض بودند وشاه محسن به نسبت شاه محمد اکرم ریاضت شاقه مے کرد اما ثمرۂ ریاضت ہر چه شاه محمد اکرم را بود لیشاه محسن دست نداده وچنانکه ایشان را دست بدامن مقصود رسید شاه محسن را نرسیده سواے بخت و تقدیر سبب در ظاہر چیست فرمود ریاضت شاه محسن

هرچند شاقه بود لیکن نزد این طائفه اعتبار ندشتست چراکه شاغلا
مجاهده گرسنگی بصوم طے کردے بار وقت افطار سیر خوردے
و گرسنه نماندے و شاه محمد اکرم گاہے سیر نخوردی یک حصه سیر
طور و سه حصه گرسنه ماندے ریاضت ایشان دائمی در هر
بود و ریاضت اوشان تا وقت گرسنگی دیگر آنکه شغل محمد اکرم
ریاضت تا مرگ بکمال شدت و شاه محسن را چنین نبود و سالک را
ساختی لذ ریاضت باز ماندن آفتی است حضرت غوث الصمد
قطب ربانی محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه در کتاب فتوح الغیب
فرموده که سالک هرگز از مکر نفس غفلت نه ورزد و ریاضت نگذارد
و یکے از حلم و رحم وے همه آن بود که با چنان تشیع و تورع کار بکلی
کردے و بطالت ورزی حصول مقصود جستے اکثر طلبا را نو ولدی
که نماز نمی گذارند نمی بندند تمام نصیحت فرمودے و خلقه را بین
خلق شفقت وے اختیار صلوة خمسه کرده و عادت بعبادت
گرفته و اگر نصیحت اتفاقاً اثر نمی کرد منیازات بزرگان شامل همه
مینی و توشه وغیره که اکثر در دست میشد فرمودی بی نمازی را خوردن
نباید و لقاشم بعد فرمودے که درین نیاز خوردن اتقیا بشرط است
تارک صلوة را و مرتکب مسکرات را هرگز نمی چون چند کس درین
سیگذشتند طالب علم لطیع اطعمه لذیذ تا چار ترتیب نماز نموده
و از خوردن منهیات مسکره اجتناب ساختے بعض خدام بارگاه

عالی عرض کردند که اینها توبہ لطبع طعام لذیذ توشہ وسہ منی شیرین ونمکین وغیرہ کہ بیشتر ملیشود سیکنند چون بعد حصول علم یا بعد ترک عزم تحصیل ازینجا میروند باز مرتکب بمنہیات میگردند و درنا کردنے می او فلتند فرمود حال باطن تائبان وصالحان چون معلوم شود کہ توبہ دروغ بستہ اند وفساد باطن وآرند یا توبہ نصوح دارند نیک طنیت اند وبر توبہ وعہود استقلال ہست یا نقض حکم شرع ظاہر است وہم توبہ دو دولتے است علیحدہ واستقاست بروے امریست علیحدہ چون زیور مرصع در بدن عروس اگر حق تعالے ہر دو دولت کسی را بخشد نور علے نور وبندہ ماخوذ بر ترک توبہ است نہ بر استقامت توبہ بظاہر ازوے توبہ دیدم تائب شمردم علاوہ برین تا زمانیکہ در طلب علم مقیم خانقاہ ہست ولطبع طعام از ممنوعات مجتنب ومحترز است چہ کم است ہر قدر ایام کہ از گناہ پاک ماند غنیمت است این ہم دولتے است وہم در امر تقوے شاہ غلام بیگہ کہ از فرزندان حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ اند و بموضع امجہر سکونت وتوطن از ایار دارند نقلا از آنحضرت رضی گفتند کہ روزے مارا ارشاد فرمود کہ ہر چیز را در شرع شریف قضا ہست اما تقوی را بجز ادا قضا نیست چون در کارے فوت شد ہمہ برباد رفت این خرقہ پیوند پذیر نیست ہر ساعت اہتمام باید داشت کہ در کاری از دست نرود نقل است یکے از دوستان ہم بزم ما از راہ جوانی

وخواب نبود سے الا از کراست وے رضہ بود کہ نماز ہم از کسی فوت نمی شد وگاہے ندیدم کہ صاحب وجد را در محفل شریف وے یکوقت نماز در پے افاقگی شورش زیرہ مگر انگہ اینقدر افاقہ می آید کہ آفتان خیزان نماز فرض سنت مے گذارد وبعض یاز را نوبت بہلاکت رسیدی واز دستگیری آن جناب جان بسلامت بردی چنانچہ در ذکر مجالس گفتہ آید انشاء اللہ تعالےٰ معائنہ اول روز عرس حضرت تاج العارفین رضی بزرگے بود شاہ غلام سرور کہ ذکرش بالا گذشتہ در مجلس سماع نشستہ بود ومعمول نشست در پہلوئے حضرت شیخ العالمین رضہ داشت در وجد آمد وقصد کمال بضبط کرد وتحمل فرو کردن آتش عالم سوز نہ آورد ہمچنان نشستہ در غش آمد وکس را بر حال وے اطلاع نہ یکبار شیخ العالمین رضہ سر از مراقبہ چنان بر داشت کہ گوئی اہتمام کارے دشوار پیش آمد وبسوئے ایشان نگاہے تا دیر بود فی الجملہ افاقہ آمد و سرش را حرکت ہویدا شد چون گاہے دستور آنحضرت نذر بود یاران باین نسق نبود مجلسیان از مشاہدہ این حال در حیرت شر گردیدند باز آنحضرت دست ایشان را گرفت وجذبہ حرفتہ کرد تا آنکہ فی الجملہ طاقت نشست یافت وبنشست اما ہنوز ہواس نآمدہ بود کہ در برش گرفت وتمامتر در افاقہ آورد والا اثر ضعف وحرارت باطن تمامتر مضمحل ساختہ بود این

کنیزی بارگاه را آوردن گلاب ارشاد فرمود حسب الحکم شیشهٔ
گلاب حاضر آوردم و دو سه بار بر سر و روی ایشان ریختیم و لحظهٔ بر
چهره وضوی نیم حکم کرد که حالا ایشان را از مجلس بمسجد برید
سر دو دست زیر بغل نهاده بمسجد بردم و بر جای نماز بر جلوس
فلانیهم ساعتی گذشته که در وجد بر خاست و رقص
کنان بمجلس آمد بعد انقضای مجلس در تقریب حضرت
شیخ العالمین بخو مقرر شد که بار از آن وقت تعلق اطلاع حال
ایشان نبود محض لطف او تعالی هست که خبر داد اگر یکساعت
دیگر بغفلت می گذشت بار ایشان را از هم بی نیم جوش
مفرط بود ضبط آن باین حالت رسانید و نوبت تا اینجا رسید
مبتلا شد و دوم در عرس جمادی الثانی تقریباً یکپاس شب آمده
بود صاحبدلان در شوق و ذوق بودند منجمله سید لطف علی
که سرآمد یاران حضرت شاه شمس الدین قدس سره بود در شور
مفرط آمد رفته رفته در چنین بود و زرد رنگ چهره زرد شد و نبض شام
متغیر رسید این قدر گفت ملک الموت حاضر شد پیش نظر
دیگر طاقت گفتگو نماند و بر زمین افتاد و حضرت موصوف سر او
در کنار گرفته جذب حال کرد سود نه بخشید و ترجیع التسکین ظاهر
دیدکه کار از دست میرود و رو بسوی شیخ العالمین کرد و مضطرانه
دید آنحضرت حسب سلوک طریقه بظاهر رقص و تسلط کیفیت تصرف

نمی فرمود کو مرید مرید باشد نگر بسوے یاران خود با وقت خطرا
کسی چون دید کہ وقت تنگ است و کار از دست میرود دفعۃً
معانقہ نمود کہ حواس وافاقہ آمد و بنشست آن زمان دست
حق پرست بر دست وے نہاد تا آنکہ ہمہ حرقت و جوش وی
جذب فرمود و آن حالت مشاہدہ ملک الموت ہم زوال پذیرفت
و بتمامتر تسکین یافت لیکن ضربے عظیم بحضرت شیخ العالمینؒ
رسید و آن این بود کہ میر نظر علے را مرض سل کمرتبہ رسیدہ بود
کہ ہر روز در سرفہ خون مے آمد و تپ مفارقت نمی کرد زجہتِ
شورش آن مرض ہم اندکے بسوے آنحضرتؒ منجذب باشد
تا سہ روز شدت سرفہ بود و خون در سرفہ می آمد و تپ مفارقت
نمی کرد مردمان را بس تشویش رو داد آنزمان فرمود جای تردد
نیست عارضی است آنروز کہ میر نظر علے را حال متغیر شدہ بود
از کمال تشویش مہلت تفریق درمیان شورش و مرض
نیافتم قصد شورش وے کردم با حرقت مرض ہم اندکے
منجذب شد و لطف آنکہ تا سہ روز میر موصوف را نہ تپ
بود نہ خون در سرفہ مے آمد این کمینہ در آن وقت حاضر بود لیکن چون
خود با علاقۂ محبت و ربط بسیار داشتم از کیفیت آنوقت
پرسیدم گفتند یکبار در عین دور و وجد حرارت آتش عشق
زیادہ تر شد و ملک الموت را دیدم کہ بقبض روح حاضر آمد

فی الجمله حرکت است باستماع این حال باستعجال قریب وی آمد
دید که بر زمین افتاده است سینهٔ اسرار گنجینه بر سینهٔ بی کینهٔ وی
نهاد که چشم بکشادند وانده افاقه آمد حکیم ممدوح را فرمود که اکنون ملاحظهٔ
نبض فرمایند چون دست بر نبض نهادند قوی یافتند سراپا حیرت
شدند و خندان خندان عرض کردند که بر جای خود است و با قوت است
اما این امر دگر است که در دست اطبا نیست باز آنحضرت دست
حق پرست بر سینهٔ وی نهادند و بسماعتی دیگر مراقب شد که یکبار نعره
نعره زده و در رقص برخاست حکیم صاحب فرمودند که ازین حالت
کسی را هیچ ندیدم مگر ایشان را و فی الحقیقه مضمون شعر مولوی روم
امروز خاطر نشین باشد ع اولیا را هست قدرت از اله ٭ تیر جسته
باز می آرد ز راه ٭ معاینهٔ چهارم مولوی محمد علی اکبر علیه الرحمة
برادر خورد سید العلما سند العرفا دامت برکاته بودند ایشان را
چنین حال اکثر بودی و کمتر مجلس ازان خالی گذشتی و بدستگیری
شیخ جان بسلامت بردی چون احوال شان طول و طویل است
بنابر اینجا ترک کردم در ذکر یاران ان شاء الله تعالی گفته آید
نقل است روزی مولوی محمد علی اکبر رحمه الله را در ایام محرم
حالتی دست داد و شورش بمفرط آمد که نوبت به هلاکت رسید
سید العلما مع دیگر برادران دینی نیز حاضر بودند هر کسی بجذب
حرارت وی مشغول شد مطلق کمی نگردید و آناً فاناً رنگ دگرگون

بود مضطر یانه جناب سید العلماء کسی را نزد حضرت شیخ فرستادند
که وقت دستگیری است درین وقت جناب مستطاب مولانا میر
ابوالحسن صاحب افاضل علیه الرحمه حاضر خدمت اشرف بودند
و ایشان را از ان عرصه بعض ابتدائی سلوک بود و لذا اشتغالی
افاضه و استفاضه و جذب بحال چیزی ارشاد نشده بود آنحضرت
همین قدر فرمود نیز دیده و دریابید جناب ایشان احباء الله امیر طلب
شنیدیم ما در راه سرا حیرت میرفتند که یکبار اکثار هیچ چیزی
ازین جنس ارشاد نشده مبتدی محض لعم تا و شان صاحب حال
صحیح تا خود آنجا رسیده چه خواهم کرد علی الخصوص جائیکه سید العلما
و دیگر یاران صاحب طاقت در عجز اند تا آنکه به سر شان رسیدند
هنوز کلمه چند باقی بود که تحیر و تسواجه با تعضد به هر وقت حرکت
شان بسوی ایشان منجذب شد و افاقه تام دست داد سید العلما
و دیگر صاحبدلان سخت متحیر گردیدند و استفسار کرد که ایشان جذب
کرده اند و این طاقت تصرف شان محمول بر محض عطیه الهی کرد
جناب ممدوح اکثر درین ذکر می فرمود که هنوز قصه جذب مسجد
ایشان نکرده بودم و چه جذب میکردم که ما ازین باب هیچ دخلی نمی
خواستیم حسن و وانیه جذب بحال شان این محض تصرف و طاقت
حضرت شیخ العالمین بود نه اسم که وقت رحمت چه کار کرد این
کلیه بارگاه و دند کرروز ولایت و طاقت تصرف شیخ العالمین

بار ہا از زبان مبارک جناب مستطاب مولانا شاہ ابوالحسن افاض اللہ علینا فیوضہ و بیشتر و مکرر شنیدہ است معاینہ بچشم جناب سید العلماء را الغیر سماع در حادثہ نوبت بہلاکت رسیدہ شور واویلا از ہر طرف برخاستہ خبر بحضرت شیخ العالمین رسید باستعجال تمام برخاستہ و بسوے خانہ شان شتافت دید کہ تمام خانہ ماتم سرا است و سید العلماء را حالت نزع است رمقے جان باقی است و نفس شوریدہ در اشتداد و چشم حق بین چون چشم محتضر و بر زمین افتاد آنحضرت ہمانجا بر زمین نشست و ایشان را برداشتہ در کنار گرفت تا دیر کہ بافاقہ آمد اما ضعف بسیار داشت فرمود باد کش کنید و قدرے گلاب بر روے وے زنید و بر سر و سینہ ریزید کہ ضعف و حرارت زوال پذیر د معاینہ کشتم مولوی محمد ہادی سلمہ اللہ تعالےٰ کہ افضل فرزندان و جگر گوشگان حضرت سید العلماء است روزے در سماع بود حالتے طاری شد کہ حالش دگرگون گردید و کسے را بران اطلاع نہ چون آنحضرت دید کہ کار از دست میرود از جاے خود حرکت فرمود بر ایشان آمد و در کنار گرفت و باز بحالش بر آورد آنزمان مجلسیان را معلوم شد بعد انقضاے مجلس فرمود کہ تا زمانہ وسع در قبض و بسط کسے دست انداز نمی شوم گو مرید مرید باشد بجز مریدان خود و درین وقت دیدم کہ مولوی صاحب را مطلق از حال فرزند خبری

وبا اینہمہ اگر در تسکین توقف مے دید خود تشریف مے آورد و فی الفور
تسکین مے بخشید چنانچہ مولوی محمد علی اکبر علیہ الرحمہ را روزے
وجد بود و آنحضرت در مسجد تشریف بعد نماز صبح قصیدۂ غوثیہ
مے خواند رفتہ رفتہ حال ایشان متغیر شد و یاران در مجلس حاضر بودند
اما بسبب استغراق حال خود کسی را اطلاع بر حال ایشان نشد
یکبار آنحضرت کسے را نزد سید العلما فرستاد کہ بگو مولوے
احمدی را کہ برادر خود را خبر گیرد جناب ایشان سر از مراقبہ برداشتند
و قاصد تسکین وے شدند در جذب حرقت مفرط اند کے توقف
رو نمود باز آنحضرت دید کہ در توقف کار از دست میرود خود تشریف
آورد و قصیدہ ہمچنان بر زبان حق بیان جاری بود نشست و
نگاہے تیز بسوے وے کرد کہ فی الفور در حواس و افاقہ آمد اما
اثر ضعف زیادہ از حد بود فرمود این ضعف بے وجد و سماع نخواہد رفت
و دست ایشان گرفت و رنگ دگر نمود کہ دفعۃً در وجد شدند
گوی دست گرفتن و در وجد برخاستن معًا بود نہ ضعف باقی ماند
نہ حرج دیگر بعد مجلس پیش آمد نقل است بعضے اہل دل را
از اتفاق وقت بر حال مرید اطلاع نشد و آن مرید در شورش
دور مے نمود بہر مرتبہ کہ قریب شان رسید تا تسکینے بخشد
آن صاحبدل سید نسبت کہ قصد استفاضہ میدارد افاضۂ
ذوق و شوق در تزاید مے کرد تا اینجا کہ حال وے از کمال حرقت

حالتش متغیر شد و بر زمین افتاد و آنحضرت رضه سوے وے دیدہ باز پیشانی
متوجها فاتحه شدند ماتمیان حضرت رضه فرمودند حال رحیم بخش
دشمن الخیال دگر قریب است که از جان گذرد چون به اطلاع حضرت
شیخ مستخبر حال مرید خود شد دید که فی الحقیقة سخت خطرناک دم و کار
بر باد رفتنی است خواست که تسکین وے کند نتوانست و در جمیع تجلیات
شیخ رضه آورد آنحضرت در کنار گرفت و بالکل تسکین وے کرد
ز لطف دیگر و تسکین بخشی وے بدان بود که فی الفور بعد تسکین
و حال بخشیدن حالتش بلند یک دیگر داد وے که دفعةً در وجد خلیسے
ماهین حال تجلی کردی نقل است روزے در مجلس وقت صبح
بعد فراغ نماز همه کس در مجلس بودند و هر یکے را حسب استعداد
خود حال خوش بود و هر کس سرگرم مراقبه و آنحضرت از آنجا که
را لبنی صبح یعنی سیر دین ابن باپسند خاطر اشرف بود این سبب
بیشتر بعد نماز صبح مجلس گرم میشد و حسب حال هر کسی از استفیض
مے فرمود آن روز که در جوش آمده حسب شریف را جنبشے بود که
گوئے از حرکت وی همه جوش عالم در جنبش آمده یکبار بر مجلسیان
نعره زدند که هر یکے را از مبتدی و متوسط و منتهی و از عوام و خواص
و یگانه و بیگانه تا قوالان طاقت تحمل آن نماند قریب بمقصد
مردم سه تماشائیان حاضر مجلس بودند ما کسے را افاقه نبود کسی
در شورش و کسے در گریه و ناله این کمینه بارگاه هم از حاضرین مجلس بود

بود و طرفہ حالے بہر خاص و عام بود لبعد انقضائے مجلس
ہر کسی ازین عنایت دیرین زور ولایت سخنی مے کرد و کسے
حیرت بیان نمے کرد و مے گفت کہ گاہے چنین عنایت
و تصرف بر اغیار از آنحضرت ندیدہ بودم و مشایخان زمانہ
کہ خود را در امر باطن معاصر وے ر ضو سید الستند سراپا غریق
لجۂ حیرت بودند جناب سید العلماء دامت برکاتہ فرمود تصرفے
اعظم کہ درین نعرہ مخفی بود کسے را بسوئے آن خیال نیست
حاضران متوجہ استماع آن شدند ارشاد کرد لطیفے اسم و تصرفے
اعظم درین نعرہ افاضہ آن بود کہ بیک نعرہ ہر کسے را حسب
حال وے متاثر نمود مبتدسے را بقدر وے در شورش آورد و
منتہے را بر قدر وے ورنہ اثرے کہ حسب حال مبتدی
است منتہے را سود وے لمی بخشد و اثرے کہ حسب حال
منتہے است اگر بر مبتدی افتد تحمل نتواند کرد و بہلاکت
خواہد رسید و ہمچنین حرقت مبتدسے در حق عوام مہلک است
این چہ طور تصرف بود کہ مناسب حال ہر کسے اثری بوی
رسید لبعد ازان بحضور حضرت شیخ عرض کرد کہ امرے
عجیب دران نعرہ مشاہدہ کردم کہ نہ از کسے دیدم نہ
شنیدم آنحضرت متبسم شدہ ارشاد کرد کہ راست
است چنین بود کہ گفتے و از سابق حضرت تاج العارفین

هم ارشاد این طریق حاصل افاضت نفرموده بودند اما در آن
وقت خیال آمیخته بدل جا گرفت که استفاضه چنین نعمت
کرده شود معلوم نیست طریق آن چیست یکبار از حضرت
حق جل جلاله وعم احسانه العام این طور شنودم که تو
آن را بجذبه کردم و این یکے از مآثر و ملفوظ حضرت
تاج العارفین قدس سره است که روزے در ابتداے سلوک عرض
کردم که تمناے بنده طاقت لعانیه دارم که بیک نگاه در دل
مردم را تربیت بکنم و احتیاج صحبت شیخ ساقط شود
حضرت تاج العارفین بکراهت فرمودند که این چیز در خلاف سنت است
بالغرض اگر بیک نگاه تربیت میکردی کسے از طریقه وصل باقی
ماندی چرا که طریقه وصل نماند اگر میے علمی طاقت میرزا بوالعلی
علیه الرحمه که تعدد الشان است که طریقه وی هنوز جاری است و
جاری خواهد ماند باز عرض کردم که در اجرای طریق تعدد الشان موقوفیت
خلق طاقت از شان می خواهم چون عنایت اتم مبذول حال یاد داشت
جواب نفرموده بعد چند روز که از طرف خلوت شریف اندرون
محل بیرون می آمدند قدم بر زمین نهاده بخدمت رسیدم و نشستم
جانب بنده نظر کرده فرمودند که آن روز که در زمانے نسبت لعانیه کرده بود وسے از
حق تعالی برای تو در خواستم از فضل خود اجابت فرمود و این طاقت
لعانیه باشد آمد و خیال آنکه عرض شد و الغائب وعده

را ہنوز روز اول است بر مزار شریف حضرت تاج العارفین رضہ حاضر شدہ
فاتحہ خواندم و عرض کردم کہ حالا طاقت انتظار ہم ندارم درین مجلس
امتحان طاقت خود میکنم بہ بینم کہ ایفائے را وقت آمد یا ہنوز امروز و
فرداست الحمد للہ کہ روئے مقصود از پردہ غیب جلوۂ ظہور فرمودہ
و نیک صورت نمودہ این کمینۂ بارگاہ نحے گوید کہ دران مجلس ہر کسے
بود وے را از اثر نعرہ حلاوتے پیدا بود و باند کہ شرحش نتوانم کرد
و نیز سید العلما رحمہ فرمود کہ از کرم خود آن طریق نعرہ ہم بمن و دیگر
یاران خاص ارشاد فرمود و بیشتر در مجلس سماع وے رضہ و در زیارت
آثار شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم احضار ارواح طیبۂ اولیاء اللہ
میشد و مشرف از جمال جہان آرائے نبوی صلی اللہ علیہ وسلم می شدند
و در احضار ارواح طیبہ حدی و نہایتے نبود نقل است روزے
در مجلس عرس ربیع الاول بزرگے شطاری شاہ رضا علی نام علیہ الرحمہ
حاضر بود و دران عرصہ بر طریق شطاریان از کشف کونیات فراغت
یافتہ در کسب الٰہیات ہمت مردانہ مصروف داشت مجلس سماع
صوفیہ را سر جوش و سرگرم دیدہ متوجہ دریافت حال گردید و از دوستان
محرم راز خود میگفت کہ ما بر حال مجلس شیخ العالمین مطلع نبودم اکنون
نیکو دریافتیم کہ اینجا نہ حاجت قوال است نہ قول و قلبانہ نہ غزل و راگ
ہر چہ خواہید بآواز بلند بخوانید مجلس سرگرم خواہد شد بلکہ یک دفالی کافی
است اینجا قوالے دیگر است و مطربے دیگر و سازندے دیگر است و سرودے

ازین حال سے کے خبر سے شود وچہ دانم باز پرسید کہ بزرگانے
کہ آنہارا نشناختیم کہ بودند آنحضرت بعضے را نام گرفت و
بعضے را اخفا فرمود ہرچند منت بکار بردیم قدر جواب داد
کجا آن عالم ارواح وکجا این خاکدان وکجا آن جناب
عالی وکجا من درین جا سلسلۂ سخن سر بستہ داشت وہرگز مفصل
بیان نکرد شاہ موصوف لب بر خود پشیمان شد و تنبہ
کشید و منفعل گردید واز آنروز قائل بکمال آنحضرت بود
و در حل مشکلات باطنے خود بے تامل رجوع میکرد
و اکثر این حکایت در تذکرہ کمال آنحضرت با خلق بیان میفرمود
نقل دیگر ازین جنس مناسب مقام بود کہ نوشتہ مے آید اعلیحضرت
سیدی سندی مولائی سجادہ نشین و افضل اولاد شیخ العالمین رضی
مولانا مولوی شاہ ابوالحسن افاض علینا فیوضہ را مرضے صعب بود
کہ یکبار سرفہ پیدا شدی و آواز سرفہ ہیچو سنگے کہ بر سنگ از نند میشنید
و تا دو پاس درین شدت سیگذشت کہ آب ہم فرو کردن نمی توانست
و در پہلو استیلای ورم آن شدہ عارض می گردید کہ جان بری
دشوار مے نمود تدبیر لاتعد ولا تحصے زہر جنس بہ تجربہ آمدہ اما سود
نہ بخشید سے مگر فصد رگ باسلیق یا ہفت اندام یا رگ دیگر ذنوبت ازان
برخلاف ما تقرر حکماء یونانی و ہندی بعضے روز تا بست بار می رسید
و ہر بار ساعتے لفصد تسکین میشد اگر خون از رگ نمی آمد بنزد آب

شکیبائی نداشت بے اختیار زار زار گریست با آنکہ معمول و دستور
شیخ العالمین مستمر امور بود کہ ہرگز از کشف حال کسے سخنے بر زبان حق
بیان نراندے اما در آنوقت تاب دیدن گریہ و اضطراب جناب ایشان
نیاورد فرمود غم مخور شاہ رضا العلی را غلط واقع شدہ است ہنوز وقت
بیمار تو نہ آمدہ است وایشان کہ بیان کردہ اند حال بیمار دیگر است چون
قصد دریافت حال بیمار تو بود دانستند کہ آنچہ دیدہ ام حال ہمین بیمار است
جناب مولانا را فی الفور تسکینی حاصل شد و دل قرار گرفت کہ درین
اثنا شاہ موصوف ہم حاضر خلوت شریف شدند و احوال شنبیہ کہ دیدہ
بودند با کلمات تشفی و تسلی بیان کردن آغاز نمودند شیخ العالمین فرمود
آنچہ معاینہ شدہ حال بیمار دیگر است و بیمار شما را ہنوز وقت درست
و عمر دراز بس متعجب شدہ عرض کردند آن کدام کس است جواب نفرمود
و سکوت نمود از سکوت آنحضرت شاہ ممدوح را خیال بر غلط و خطاء
خود نیامد اما انتظار آن تاریخ و ماہ و روز مے کشیدند تا مصداق رویائی
خود معلوم کنند تا آنکہ ایام موعود رسید و ہمان روز و تاریخ و ماہ وقت معین
مفتی فضل علیہ الرحمہ فوت کردند و اقارب و احباب از مصیبت وے
گریہ ہائے ہائے مے نمودند و بعد تکفین انتظار قدوم مغفرت لزوم
حضرت شیخ العالمین مے بردند چون بر جنازہ رفت و نماز کرد آنزمان
شاہ ممدوح را خطائے خود یقین کلی آمد و جناب مولانا را غدغہ کہ بود از دل خاست
بعد ازان شاہ ممدوح سبب غلط خود پرسید ہمین قدر ارشاد شد کہ اہل کشف

را بیشتر این چنین خلط واقع می شود و سر آن از ارشاد تکمیل بدید معینت القاب
رفته است آنحضرت دیدند گرمی مجلس و ذوق و شوق مجلسیان می
فرمودند که سرگرمی مجلس و تاثیر قلوب بغیر التفات ارواح طیبه و ذوق دل
تنها در مجلس سماع ممکن نیست اما آنکه چشم بینا دارد میبیند و تاثیر
و تاثیر حسب استعداد سوخته و بی تاثیر است چنانچه شبی مجلس سماع بود
تا صبح اثری از ذوق و شوق و درد دل کسی پیدا نبود و شاه محمد تقی
قدس سره از انقباض مجلس دل تنگ شده در خلوت خود بخواب
بوده قریب نماز صبح بخواب دیدند که مزار حضرت تاج العارفین
نهفته اند و آنحضرت منتظر نشسته است بعد حصول دولت پابوسی ارشاد
ارشاد فرمودند که در مجلس سماع شما کسی حاضر نیست و حاضرین عالم
بی خبر شده اند تا [illegible] از احاطه مزار شریف خود رسیده بود
که یکبار از شور مجلسیان بیدار شد و مجلس را آنقدر سرگرم دید که
بحیرت افتاد و بمجلس آمد بعد انقضای مجلس بالطاف زر [illegible]
صالحه خود در حیرت مجلسیان کرد و نیز حکایتی دیگر از این قبیل فرمودند
که همچنین در شب عرس یکبار بجهت انقباض مجلس بوده در مراقبه
بودم دیدم دو شخص آمده و درویش [illegible] گفتند که مجلس شما را
سرگرم [illegible] گفتم [illegible] آن هر دو کس [illegible] در حلقه مجلس
نشسته ذکر [illegible] آغاز کردند چون [illegible] مراقبه بر داشتم
و هر کسی را از مجلسیان جوش پیدا بود و [illegible]

طاقت آن هر دو آزاد و شش همین قدر بود و نیز آنحضرت را رضی الله عنه بر قلوب اهل دلان تصرفی تمام بود که کسی درین زمانه چنین متصرف الوجود ندیدیم و نه شنیدیم نقل است روزے از روزہائے عرس حضرت شاہ حسن رضا خلیفہ ممتاز و جانشین حضرت شاہ محمد منعم قادری ابو العلائے عظیم آبادی قدس سرہ بجامعہ یاران تشریف آوردہ بودند اما یاران ایشان دران روز تا انقضائی مجلس سماع ذوق و شوق مطلق نشد بعد فراغ مجلس و کار خانہ عرس آنحضرت فرمود کہ امروز شاہ صاحب را باید داشت و وقت شب کہ شب سیزدہم است دعوت سماع باید کرد و ضیافت ایشان خاصتہً باید نمود وقت رخصت فرمود کہ میخواہم امشب ضیافت سماعے کنم فردا قبل از گرمی آفتاب تشریف فرمائی دولتخانہ خواہند شد قبول کردند چون شب سیزدہم از سماع صوفیان مجلس ترتیب دادند یاران ایشان را و ہم ایشان را تا انقضائے مجلس آنقدر وجد و رقص بود کہ قلم و زبان از بیانش قاصر است و لطف آنکہ یاران حضرت شیخ العالمین رح را باوجود جوش و خوشوقتی مطلق حرکت بدن نبود ہر کسی در مراقبہ سر خوش بود و بس پر جوش اما کسے را رقص نمی آمد مگر سید العبد فاکر و برادرش مولوی محمد علی اکبر را اندکے وجد بود و باز در ساعتے تسکین دست داد و نیز صوفیان مشاہدہ شدہ کہ قوال غزلی براگی میسر اید کہ ناگوار خاطر ہر کسیست و مجلسیان در تمنای آنکہ چیزے دیگر سرایند و باز در ساعتے ہم ران غزل راگ

عرس اول بکار آمدسے دگاہ بسیار قبل از اتراین حکم بخبر غلبہ
باوجود گرانی وادسے اگر کسے عرض سے کرد کہ اندک توقف فرمودہ شود
تا نرخ ارزان گردد فرمودسے شاید ازین ہم گران تر شود و نزدما گرانی
و ارزانی برابر است این پس وپیش اہل معاش را سزاوار است و
فائدہ آن آخر ظاہر میشد کہ مصیبتے پیش سے آید وآن زیادتے
غلہ در فاتحہ چہلم وچہارم میت بکار سے آمد آنزمان سبب تقید
خرید وگرفتن غلۂ فراوان معلوم میشد کہ این بود کہ پیش آمد وگاہ
در تقریبے از جناب مستطاب مولانا شاہ ابوالحسن مولوی شاہ
ابوتراب وسید العرفا دامت برکاتہم حال مجلس وکثرت وقلت
مہمانان مفصل ہم بیان فرمودسے ونیز بارہا مشاہدہ ومعائنہ افتاد
کہ سالکے از سبب بیماری حاضر مجلس شدن نمی تواند بحضور
اقدس کسے را فرستاد تا تمنائی حاضر شدن عرضدارد و اجازت
گیرد گاہ فرمودسے کہ ویرا برداشتہ بیارند کہ از سماع گمان راحت
قوی ست چون مردمان آن بیمار را سے آوردند درساعتی بذوق
وشوق و وجد میشد بعد افاقہ نہ مرض ماندسے نہ اثر ضعف کہ بلی
استعانت عصا تا آرامگاہ رفتے وکسے با استعانت عصا و از ان ورزش
سر لحظہ طاقت وتوانائی درازدیاد شدی تا آنکہ صحت کلی یافتی
وبعضے را فرمودسے کہ چندسے صبر کنند تا ازالہ مرض کردہ در مجلس
دیگر خواہد آمد سماع در حق وسے مضر است باعث اشتداد حرارت

خاطر گزیده این حکم اگر دوری بذوق سماع خواه مخواه طالب اجازت
شدے بپاس خاطر وے اجازت دادے لیکن تا انقضائے
مجلس وے را در مراقبہ بستگی تام بودے اما بدن را ہرگز حرکت
ہم نشدے بہر صورت قلب بوے را تازه نیافتے گویی کہ از سالکان طریق
نقشبندیہ است و پیشتر مجلس صبح تا وقت چاشت لیس گرم
صیر اثر بودی ازینجہت کہ آنحضرت را وقت صبح وداگنی بھیرویں و امثالہا
بس مطبوع بودے سماع ہم بعد نماز صبح اکثر سر جوش ماندے و
تعین حاشی ملے را الا خود ربودے نقل است مولوی [illegible]
صاحب دامت برکاتہ میفرمود کہ بدا السبب عوارض چشم در وقت
یک چشم بند ہے ماند و آب می آمد روزے مجلس سنت خسروی
بدرگاہ حضرت تاج العارفین شده بود کیسے طور خود را حاضر مقام سماع نیم
الا از یک چشم لیس مستفیض بودم چون وقت برخاست مجلس قریب
آمد آنحضرت لیسبیح و ناسداں از رحال برخاست و برخاستہ ہم مردمان
دانستند کہ حسب معمول قصد جلوه افروزی بجائے اقامت عالم پناه جہت
ولادانجا آہستہ آہستہ قریب ما کہ بفاصلہ چند قدم ایستاده بودم
تشریف آورده واندک سر جوش بود گمان بردم کہ وقت رخصت
الغرض شریف آشنا چنین طور جوش مے شود کہ یکبار بقریب تر از من
آمده بازوے مبارک خود از بازوے من بالا بکشید و چشم بند
گویا تخفیف نصیب بود یعنی شک دیگہ کہ [illegible] چشم بند [illegible]

و من از خویشتن رفتم که اصلا افاقه نماند و در شورش و رقص شدم ندانم که کدام وقت چشم باکشناد و بعد شورش چشم کشاده یافتم باز دیگر از آن وقت آن همه تکلیف گاهی نشد و آب از چشم نه آمد و این عنایت از قریب دوازده سال شده باشد این کمینه بارگاه نیز دران وقت حاضر بود و این تصرف آن مستفرق الوجود بچشم خود دیده بود و نیز حکایت بعضی از ارباب کشف شنیدم که در مجلس سماع جای نشست شیخ العالمین رضی اللہ عنہ جناب رسالت مآب را صلے اللہ علیہ وسلم نشسته یافتند و حضرت ایشان اندید نقل است شنیدم از سند العرفا دامت برکاته روزی در مجلس عرس ربیع الاول سالکان در وجد بودند سید مولوی اشرفعلی قدس سره که یکی از فرزندان حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ بود و از یاران شیخ العالمین رض ممتاز بود هم در احوال و هم در تصرفات در مراقبه بود دید که جناب رسالت مآب صلے اللہ علیہ وسلم جلوه افروز مجلس سماع شدند و بجائی نشست حضرت شیخ العالمین رض نشستند و شیخ العالمین رض بصورت طفلکی خورد سال در کنار مظهر الانوار آنحضرت نشسته است و آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دست شفقت بر سر و پشت شیخ العالمین رض می مالند و بکمال عنایت متوجه حال شیخ العالمین رض است مولوی محمد فرح را از غایت استغراق خیال عالم مکاشفه نبود میدانست که این معامله در عالم شهود است و هر کسی را هی بلیت از مشاهده این عنایت لا بواد ادائی ولقد رأیت تاب و تحمل از دست رفت و آتش عشق خرمن صبر و تحمل را یکبار سوخت و در وجد شد و چیخ زد و در گرفت بیستا انکه

سر بر ستون سخت افتاد و دندان از جانب عرض یعنی یمین ادر چ
حصه زیاده از نصف بشکست و اندرین افتاد و ایشان را طلوع
خبر نبود که کجا سر بر ستون افتاد و دندان کرا شکسته رسید لطف
الحمد لله که بسر رسیده و نه درد دندان و خلق گمان می برد که ضرب
عظیم و ضرب شدید بستون سر رسیده باشد که سر را شکسته
چون افاقت آمد چشم کشاد شیخ العالمین را بر جای خود دید نشست
که آن عالم دگر بود و ازین قبیل چند حکایات سرا پا عنایات که دلالت
بکمال قرب وی رضی الله عنه در حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم دارد بعضے ازان که قریب الفهم عوام و خواص است
در ذکر احوال شیخ کبیر صلی رحمة الله علیه و برکاته گفته شد ان شاء الله تعالیٰ

تذکره بر سبیل حکایت

بعد سے وقت خوش بود و یاران و فرزندان که مستفیض خدمت
فیض صحبت بودند ذکر اولیائے سلف آمد فرمود که حضرت
مخدوم ملا اسحق پنڈوی قدس سره از فرزند خود مخدوم نور
قطب عالم پنڈوی قدس سره چهار چار یا خدمت گرفت و مجاهده
کنانید یکے ازان آن بود که یک وصاف کردن بیت الخلا که
متعلق بایشان بود و خانقاه اینچنان تنگ بود که بدریا ازنهم
مردم و ملک مقیم ماندے چنانچه بعد حضرت شاه نور قطب عالم بیت الخلا

اتفاقاً یکروز شخصے باضطراب بر سقف وے آمد و بقضای حاجت
بہ نشست و ویرا اسہال شد کہ مخدوم را سراپا آلودۂ نجاست کرد
مخدوم ہمچنان ماند و مطلق حرکتے نہ نمود تا وے را اطلاع برین معنی مشعور
و شرمندہ نگردد چون آنکس از قضائے حاجت فراغت یافت
جناب الیشان باز متوجہ پاک کردن قاذورات شدند و صاف کردہ
بہ ہمان حال بسوے دریا شتافتند در اثنائے راہ از پدر بزرگوار کہ از
جائے معہ یاران تشریف مے آوردند دوچار شدند مخدوم بزرگ
حال الیشان دیدہ متبسم شد و فرمود کہ فرزندم لباس زرد پوشیدہ
است و بتامل ملاحظۂ حال دلی کرد دید کہ سر سوکبر و نخوت نفس
وے را اثرے نکردہ ازان روز امتیازے بخشید و غربتے داد کہ حالا
خدمت بیت الخلاء موقوف کند در مطبخ خرچ مصالح بسیار است
باید کہ سودن و کوفتن زرد چوب و فلفل گرد و غیرہ متوجہ باشد
از غایت محنت سودن و کوفتن مصالح مطبخ کہ در وے ہر روز پنجہزار
شش ہزار مردم را طعام پخت شدے مانند زرد چوب رنگ
زرد گردیدہ چون شیخ علاء الحق قدس سرہ دید کہ اکنون اثرے
از شعبدۂ نفس باقی نماندہ فرمود اے نور قطب عالم وضو کن
و بیا وضو کردہ حاضر آمد گفت در طریقۂ چشتیہ ما ریاضتے نیست
کہ ترا بدان امر کنم مگر ہمین کہ دو رکعت نماز پیش من بگذار و دران
دو رکعت تکمیل طریقہ بوے کنانید درین میان مظہر عنایت اتم

خواجه بایزید بسطامی رضی الله عنه درمیان آمد فرمود که اهل تواریخ در حال
شان نوشته اند که بعد مرگ از وے سوال شد ای بایزید چه آوردی
گفت توحید حاکم شد اذکر لیلة اللبن و آن حکایت مشهورست که روزی
بایزید شیر گاو خورده بوده ازان درد شکم عارض شد فرمود که شیر گاو
درد پیدا کرد بران سخن از حضرت حق تعریض بود که دعوی توحید داری
و نسبت درد بشیر گاو مے کنی و همچنین در جواب و سوال اسلاف سخن
بود که رابعه بصری را رضی الله تعالے عنها پرسیدند اے رابعه در بارگاه عزت
ما چه آوردے عرض کرد بار خدایا در دنیا شنیده بودم که ذات تو غنی است
احتیاج بچیزے نداری بنابر آن هیچ نه آوردم اگر میدانستم که هم جستجو تفحص
اینجا نیز مے شود البته چیزے براے تو می آوردم وازین پرسش خود را
رهائی می کردم بعد ختم حکایت اسلاف فرمود که اکثر درین اندیشه خواب من
تلخ شد و شب درین اندوه بسر کردم که اگر از من پرسند چه جواب دهم
که سرمایه آخرت ندارم تا آنکه روزے درین فکر همین جوابے بخاطر آمد و تسکین
داد که این سوال ها سرا پا لطف از خاصان درگاه هست و مقربان بارگاه نه
هر مفلسی و غریبی و بے بضاعتے و شعر فغانی یاد آمد ؎ بروز حشر فغانی
زباز پرس مترس ** تو بیکسے و غریبی ترا که مے پرسد ** با اینهمه اگر پرسند
که چه آوردی گویم خداوندا از ادراهی که با ما همراه داده بودی از خیر و شر
نه بران افزایش کرده ایم نه دران نقصانے آورده ایم بنده ایم اگر بفضل
خود بخشی هم ترا زیبد اگر بگناه گیری هم ترا نشر و سے کرا زهره آنکه از بیم تو ***

کہ بالفعل پناہ عالمیان است خود را باید رسانید باشد کہ حل این مشکل ازآنجا
گردد چون برین معنی عزم مصمم کردند آن جن باز آمد و گفت شما یان چنان
و چنین عزم دارید بے سود محض است فریاد از ظالم باید ما بر شما ظلم و ستم
نہ کردہ ایم و ایذا سے نداده ایم و رنجے نرسانیده ایم مگر گاه گاہے بدین
این زن می آئیم و نیز نہ خبیث مرده ام و نہ کافرم با جن زنده ایم مسلمان
و مرید حضرت شیخ العالمین ہم ام گفتند غلط و دروغ می بندی گفت و رسخن
صادق ام نام من عنایت علی است مدتہا در خانقاه طالب علم بودم
و بنجدست صاحبزاده ہا اکثر آب وضو می دادم نام صاحبزاده ہا و بعضی دیگر
اکابر مفصل از من بشنوید و بعضے علامات صدق خود چنان بیان کرد کہ کسی را
جائے انکار و تکذیب نماند و ہم بار دیگر در عرس ربیع الاول کہ زائران
از اطراف و جوانب زن و مرد ہر سال می آیند یکبار بر زنے تسلیط جن شد
و آن زن صاحب عصمت در خانہ میان مصطفیٰ فرود آمده بود حاضران
بہ تدبیر اعمال و فتیلہ ملتفت شدند گفت این در دسر چرا ما خبیث نیستم
و نہ بارادهٔ ایذاء آمدم صورتش خوش آمد ساعتی نزد وے نشستم باز خواہم رفت
پرسیدند نام تو چیست گفت عنایت علی مائیم کہ درین خانقاهِ حضرت شیخ
العالمین مدتے طالب علم بودم حاضران تکذیب وی کردند گفت از
مولوی محمد امام صاحب کہ جگر گوشہ سوختی آنحضرت اند سبق ہے گرفتم
و اکثر در پاسے خانہ برائی اوشان آفتابہ می بردم اگر باور ندارید از وشان
تحقیق کنید چون بعضی مردمان از مولوی محمد موصوف استفسار این معنی کردند

رفض دارند هر چند اجازت صحیح یافته باشند لیکن با این ضلالت دیگران را
چه هدایت خواهند کرد و هم آخر فرزندان من نیز قصد بیعت همانجا کنند و
به پیروی پیر در فسق و فجور و خلاف مذهب مبتلا شوند درین اندیشه اغتنام دارم
که عمر هر ساعت در تقصیرات و سوت هر لحظه نزدیک چکنم و کجا روم آن
جن گفت راست گفتی چنین است اما من ترا جائے نشان میدهیم که درین
زمانه از وے جائے بهتر نیست بر و لقصبه پهلواری در بارگاه عالم پناه حضرت
شیخ العالمین شاه نعمت الله قادری که وے درین زمانه نظیر ندارد
بیعت کن و زیر دامن پناه وے عمر بسر فرما که دولت دین و دنیا
فراهم آورے گفتم توجه دانی بخندید و گفت ما نمی دانیم عجب است
اے زن ما و امثال ما بسیار از بسیار در مجلس شریف وے بهر احراز
حاضر مے شویم کمال وے نه دانیم مگر این قدر که در مجالس صوفیه این زمانه
مایان نیز هم گاه گاهے میرویم اما اثرے و حلاوت قلبی در خود ها نیافتیم
مگر در مجلس شیخ العالمین که وقت وجد و مستی صوفیان ما همه چنان
متاثر مے شویم که گوئی از خود مے رویم خصوصاً وقتیکه آن حضرت
را وجد مے آید اثر آن وقت بتقریر نمے آید من ذاق و اکثر اجنه در
مجلس وے حاضر مے شوند و ما خود که در سلسله قادریه بیعت دارم
بنسبت اینها بے مجلس خود زیاده حاضر مے شوم از سخن وی این کنیز را
بس حیرت در گرفت که این چنین سخن گاهے در گوش ما نرسیده
بود [illegible] ترا در [illegible] صداقت [illegible] خود بیان کنم که از دو گواه تصدیق

مگر ہمین قدر کہ فرزندے از فرزندان شیخ العالمین نیازی مقرر کردہ است نام مولوی ممدوح در بہت حکایت ماثبت کردہ ام انتہے

نقل است در سال دیگر بار آن زن یعنے مادر میر خیر العلی بدولت پابوس حضرت شیخ العالمین فایز شد بعد پرسش خیریت فرمود بکدام امر اتفاق آمدن شدہ عرض کرد ماجرای شگرف است و در حقیقت فرستادہ آن جن ہستم متصل مکان من در کندن زمین حجرۂ پیداشد مقفل و کلید وے بر قلایہ آویختہ تماشائیان بسیار گرد آمدند و مشورہ کشادن قفل درکردند بعد تقرر صلاح خوفے عظیم در دل ہر کہ وہ آمد کہ کسی جرات بر آن کار کردن نتوانست بعضے از انہا کہ نظر بر تقدیر داشتند گفتند ہر چہ باداباد و قصد کشادن نمودند ہر چند سخت آزمائی کردند قفل نکشاد و ہیبتی بر ایشان غالب شد و بگذاشتند آن جن بر من ظاہر شد و گفت درین حجرۂ مقفل خزینہ از زر و نقرہ بسیار ہست جناب لکوکہا دارد در دیگہا نہادہ اما ممکن نیست کہ از زور بازوی کسی قفل وے کشادہ شود و چیزے بدست آید آفات دران بسیار است و این یک حجرۂ اول است کہ دیدہ علاوہ ازین ہفت حجرۂ متصل وے واقع است معمور بدفاین الا اگر قصد آن باشد کشادن قفل از دست تو ممکن است و مے توانم کہ او دفع بلا ازین صورت نہ بیند و چارناچار بلا ہا بسوے تو متوجہ گردد گفتم بار چہ سود ہمین بلاے افلاس کہ دران مبتلا ہستم ہزار گونہ افزون است ازان کہ در فلاح باشم و بر شوہر و فرزند یا بر جسم خود

آفات تابیم گفت بابے بشنوے نمایم آینده بصحبت نسخ تبریز و تحصیل
شیخ العالمین بند و حل بعرض کن اگر اجازت دادند بر فلک نخواهی
بگیرد دیگر را آستے کر شبہ گفتم بلا بلی چه سر نسبت و حضرت پیر زاده شنیدها
ازین جمله علاوه گفت تو بنی حالی صرف اجازت آنحضرت در حصول
مقصود بے آفت و بلا کافی است و تیر اینجا تصرفے ساخت تا بر جزئیه عالم
ہر گر اظہار بخشید اگر اجازت نمی دهند بنا بر حاضر شدم و حل حضرت
ظاہر ساخت آنحضرت تا ال ساکت گردید بر ملاے اخلاص درد حسرت صبر و
شکیبائی بخشید و فرمود گرد این ہوس مگرد و رخصت مراجعت داد
بشنو ستر این معنی بر کسے ظاہر نشد که چرا اجازت نداد و این ماجرا قبل از
انتقال وے رضی الله عنه نسبه سال یا دو سال بود **نقل** بیعت
شیخے سلیط جن بود بر قبح آن ناجیح بحضرت شیخ العالمین تهدید آشنا
انا شمار بس شنید و قوی بود تعبیر کنا ینعنی الله وسے دشوار مے شود
آنحضرت ہم بنا بر سہولی که موجب تخفیف ایذای آن جن باشد بنا بر
وی بے فرمود تا آنکه بود وسے در خلوت شریف آن بهیبت زده دل
ابتداے جن بیان سے کرد و در کلام یکبار آن جن بعد ہوئے مسلط
شد و قصد کشتی وایذاے حضرت شیخ العالمین کرد و آهسته آهسته
با خشونت و غضب از جائے خود حرکت کرد و قریب بتعلای آنحضرت
رسید و کسی از خادمان بارگاه ہم در آن وقت حاضر نبود که بشر وسے با
کفایت کند و اگر آسیب او خود مرد قوی با جثه بنعذ آموز بود که

تسلیط خبیث شدید آنحضرت را اندکے تغیر بر بشرہ مبارک آمدہ
یکبار آن جن فریاد برآورد سوختم سوختم و پاک بسوخت و مریض را افاقہ تام
آمد دیگر گاہے بروے تسلیط نکرد آنحضرت مے فرمود کہ من در ان عنت ساعت
متحیر شدم کہ آن موذی قصد کشتی با من دارد و قریب رسید و قریبان
من از من دور جہلت آن ہم نیافتم کہ کسے را آواز کنم ناچار رجوع بحضرت
پیر دستگیر غوث الاعظم رضی اللہ تعالی الیے کردم کہ فی الفور در طرفۃ العین
امداد فرمود و چنان تعذیب و تعبثا بران موذی شروع گردید کہ فرصت
فریاد ہم نیافت و پاک بسوخت و لعنایت حضرت غوث الاعظم
رضی اللہ عنہ ازین مکروہ نجات یافتم نقل است زنے را
شیخ سند و گرفتہ بود و دعوی عشق باوے داشت و ایذا میداد شوہرش
از ہر سو مایوس و از صحت وے ناامید گشتہ مضطر بحضور شیخ العالمین
آمد فرمود خبیث زبردست است بسبب حماے کہ دارد از فتیلہ
ہم منی ترسد اما تدبیر متوکلا علی اللہ باید کرد فتیلہ حضرت پیر دستگیر
محبوب سبحانی غوث الصمدانی روشن کن و باسم اعظم آن جناب رضی اللہ
عنہ چارہ نجات بجو و جوبندہ یابندہ منقوش خاطر خود ساز حسب ارشاد
فتیلہ روشن کرد چند ماہ برین گذشت کہ بجز از دیاد ایذا دیگر ندید و نوع نوع
تکلیف میداد آنحضرت بسبب اضطراب شوہرش وکیلے را فرمود کہ
از موکل فتیلہ استفسار کند کہ این چہ حالتست موکلان جواب دادند کہ نیکو
معلوم است کہ حکم موجتن وے نیست مگر بخاطر شیخ العالمین حسنہ باسے

بودی میرسید و لطف آنکه تسلیط یکبار نمی شد بلکه در نظر وی آن
موذیان ظاهر می شدند و عجیب و غریب ایذا میدادند منجمله آن
یکی این بود که بیمار در مجمع خویشان و حلقهٔ اقارب و احباب نشسته
است یکبار بے اختیار آه و ناله کرده و فریاد برآورد که دست ما بدندان
می گیرند و می گزند و دست می افشاند چون حاضرین دست وی می دیدند
نشان دندانهای صغیر و برنا و پیر از قبضهٔ دست تا بازو چنان می یافتند
که قریب بودے که از زخم دندان خون برآمدے استفسار این معنی که
از وے می کردند می گفت پنج چهار مردان صغیر و کبیر از خباثت آمدند
و دندان گزیدند و همچنین گاهے ناخن بر کله و گردن وے میخلانیدند
و مضطرب مے ساختند و گاه بودی که در عین تحریمهٔ نماز آن چنان آواز
طمانچه آمدے که هر کسے می شنیدے و بیمار یکبار بر مصلا افتادے
و گفتے مردے کریه منظر آمده بر روی من طمانچه زد که طاقت تحمل
آن نداشتم بر زمین افتادم گاهے باضطراب فریاد می کرد که مردی
کریه منظر نیزه در دست دارد و می گوید کارت اکنون تمام سکنیم از آنجا
که تدبیر هر جنس بکار بود و نفع نمی بخشید اقارب و احباب هم مضطر
بودند که مبادا نیزه زده چه خواهم کرد چون اضطراب و فریاد مولوی
محمد قادرے از حد گذشت و این تکالیف هم تا یکماه ماند روز و شب
بیداری بر احباب هم دشوار تر شد حضرت شیخ العالمین را فریادرسی
در جوش آمد آری ع تا نگرید کودک حلوا فروش ✿ بحر بخشایش نمی آید بجوش

دست پخته طول داشت و هفت ده دست عرض بر خوابیده گان افگنند
و از ایستاده ها آن چپیر را حرکت داده بر ستونها آورند که از بار وی ستونها
خم شده بود و از عنایت حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی رضی آن
ستونها همچنان خم شده تمام شب مانده خوابیدگان صبح بخیریت بیدار
شدند آخر الامر در مهلت یکماه دیگر سوکلان فتیله بحضرت شیخ العالم
مبارکباد دادند که فلان روز بران جن لیس عتاب شد اکنون از حضرت
محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ هر چه حکم نفاذ خواهد یافت بدان عمل
خواهم کرد و بعد عرصه پانزده روز خبر دادند که حکم حضرت پیر دستگیر رضی اللہ
عنہ چنان نفاذ یافته آنها که شدید تر اند گرفتار کرده در بغداد شریف آرند
و ضعیف را بدار العدالت سید اشرف جهانگیر رسانند و ضعف را در بیرون
بیمار بر دکیل فتیله سوزند و کارخانهٔ حاضرات گرم شد ضعفاء که بر فتیله
حاضر می آمدند از قوت و شرارت آنها هوش از مایان می رفت و عجیب
و غریب کارخانه مشاهده میشد که نه جائے دیدم نه شنیدم اگر به تفصیل
آیم هر چند از لطف خالی نیست اما رسالهٔ علیحده گردد و از رقام آن از اصل
مطلب باز دارد و بیشتر در حاضرات فتیله بچشم خود دیدم که بعضے خبیثے
عرض کردند که ما ایمان داریم اما بسبب شامت نجاست یا گناهے گرفتار
عذابیم اگر شیخ العالمین رضه از کرم خود دستگیری فرمایند نجات حے یابیم
و آنحضرت همان ساعت بر وے رحم آورده بموکلان ثواب فاتحه بخشیدی
و گفتے که بر وے عذاب نکنند و چیزے از اعمال مغفرت برای وی لازم

گردد تا آنکه او را اجابت شود و احوال بعضی بیان هم خبر شود که فلان
خبیث بس راست‌گو بود شبی بخواب آمده از مژده مغفرت خود
مسرور ساخت و هم ازین حکایات عجیبه غریبه تر حکایت انجناب
مولوی محمد علی بن شاه شمس الدین ابوالفتح قدس سره بود که بخوف
الاطناب قلم‌انداز کردم اما یک ماجرا ازان بقید تحریر می‌آید تا بر ماجرای
دیگر ماجرا را هم قیاس کنند که هر روز وقت روشن شدن فتیله روشنی
در نظر روشن کنند که فتیله ظاهر میشد و این کس را هیچ احساس نمیکرد
کما انا فاقه میسر نیست و بمزید دستگیری شیخ العالمین نیز ازان حالت متنبه
می یافت و یکبار جنی حاضر آمده پرسید که از شما آن چیزی میپرسم
اگر احسان کنید بتعلیم من فرمائید حاضرین پرسیدند بگو گفت سوره
والعصر مرا سهو شده است اگر کسی را یاد باشد یکبار بر من بر خوانده
من آواز بلند بخوانند که یاد گیرم کسی ازان ما این گفت بسم و العصر انّ
الانسان لفی خسر هم آیت دیگر نخوانده بود که موکلان فتیله یکبار
بسلطنت وکیل منع بلیغ نمودند آن جن گفت افسوس اگر یکبار
تمام سورت میخواندے می‌دیدی آنچه می‌دیدی و دیدن یک آیت
که خوانده بود حال آنکس این است که از شدت سوزش بدن و بیهوشی بر وی
طاری گردید که بس تکلیف کشید حاضرین ازان جن پرسیدند که این
کار چه اسرار بود لعل و اظهار آن انکار کرد و بعد سعی بسیار گفت
را نسبت النسبت که بس عامل این صورت هستم لیکن بر ما عتاب

حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ است و ثمرۂ آن یکے ہمین است
کہ سورۂ والعصر از سینۂ ما محو کردہ شد و بر شمایان عنایت است اگر
سوکلان از خواندن سورۂ مذکور باز نمی داشتند بہ درین وقت جمیع حاضرین
مجلس را ہلاک میکردم در حمایت شیخ العالمین ہستید ہر چہ خواہید بکنید
نقل است شاہ محمد یوسف علیہ الرحمۃ کہ سروکار بدعا و تعویذ
داشتند ہر چند عنفوان شباب بود اما بنظر تفاوت وتشرع و صلاح
شان از حضور شیخ العالمین رضا اکثر رخصت فتیلہ وغیرہ می یافتند
اتفاقاً از موضع سید یوسف پور یکے کایتھہ بطلب شان عرضے
بحضور اقدس کردہ کہ از شر خبایث بس والتنگ آمدہ ایم اگر دستگیری
شود و شاہ محمد یوسف رخصت کردہ شوند ما ہمہ از شر وی نجات یابیم
شاہ موصوف را حکم شد کہ حاجتمندی باضطراب طلب شما کردہ است
بروید عرض کردند کہ احوال شدت و قوت آن خبیث از چند ایام
بہ تفصیل شنیدہ ام و حال اثر اعمال و حکومت بر سوکلان فتیلہ آنچہ دارم
بر بندگان حضور نیکو روشن است رفتن ما بجز رسوائی و سبکی در مجمع کافران
دیگر ثمرہ نخواہد داد و یقین است کہ تدبیر ہر جنس ساحران آنجا ہم کردہ
باشند باز خود را دشمن یک موذی کردن و گرفتار مخمصہ و مضحکہ شدن
چہ سود ہر چند امید منفعت است اما عسرت یا غرت از منفعت زیادت نا
گوار است فرمودید برو و نظر بر خدا دار ما ہم غافل نیستیم و یک فاتحہ شاہ
اسمعیل قدس سرہ کہ موکل فتیلہ کلان اند خواندہ فرمودید برو و ببینید

انشاء الله تعالی همه کار حسب مراد خواهی دید شاه صدق ازین گنهگار
مؤلف کتاب میگفت که والله حکومت که بر سه گل و در آنجا می کردم
حاضران و تماشائیان را حیرت بود که بعد ورود حکومت اهل نصاب که و
هان بر پیشی نشسته بودند که زمانه کار بنانه وسے حسب مراد انجام
یافت و اهل قبرلیس معتقد کمال ما شدند انتهی و علل آنکه حضرت
شیخ العالمین بنده را از نصاب بذکوة اعمال آنچه از تحریف بودی بکثرت
از طالبان این فن که پیش آمدند منع نمود سے و غیر مودی که مالک است شغل
بنصاب اعمال نکردم و ازین تضییع اوقات و تورمان نان بهتر هست
که خطر جان و روح و بیشتر هست سبب آنکه درین زمانه در عمل قصد
لتسخیر موکلان از بهر دنیا میخواهند و در زمانه سلف جهت کشود کار
بود و در شیخ و سے کار دیگر مے گرفتند مناسب که اجازت اعمال از
عاملی بگیرند مگر نصاب قصیده غوثیه که حضرت پیر دستگیر محبوب سبحانی
رضی الله عنه بالنصاب اسم اعظم آنجناب را بهر کسے اجازت میداد
بعضے را ترکیب جلالیات و بعضے را محض قلندر رو بنظر آنکه در مراقبه
بس علی و مفید هست وهم سفر مود که در ایام شباب بقصد نصاب
بعضے اعمال کردم حضرت تاج العارفین رضی الله عنه فرمودند که
کلین قصد وقت شما در رو حساب الطلب دنیا محسوب نشود سما
بر ذکر بجز یاد خدا وسوسه هست + بشر سے خدا بلا ز کاین و سود حجه
و تا صبح بطلب حق ترغیب نمودی و لنثر و انهایت باز دو شتی که کار

از کار است واثر اعمال وتعویذ را حواله بر عنایت حق کردی که التجا بجناب او کرده وتوسل به اولیای وی نموده رجوع باعمال کنید اگر خدا خواسته است حسب مراد شما خواهد کرد وچیزے که خواست وی نیست از اہل نصاب ہم بجز عجز نشنیدم ہر چند درین زمانہ کسے نصاب وہد وتسخیر موکلان نماید اما غوث گوالیر نخواہد شد وباوجود کمال ظاہر وباطن وے که غوث وقت بود وبر ستارہ حکومت داشت اما عجز وی باوجود توسل باعمال در اکثر امور دنیاوی مشہور ومعروف است ومعمول شریف آن بود که ہر کسی که طالب اعمال آمدے بی تامل بنظر خوشی خاطر وے جلد تعویذ واعمال حواله فرمودے و ہرگز بخل نکردے ودستور مشایخان زمان که در دادن اعمال گو بے اثر وبے حقیقت باشد چون اکسیر مید انند ونمی دہند لبس مکروہ داشتی و بیگانه ویگانه را در عطیه یکسان پنداشتے اما در باطن تصرفی میکرد که از نااہل ظہور اثر نشدے وبحضور شکایت ہا کردی در جواب فرمودی که حسن نیت وطہارت وصفائی طینت از شروط اعظم است بیدل نشوند ہمت بکار برند کسے عرض کرد که اعمال سر جلنس اکثر نااہلان برده اند خصوصاً اعمال محبت وعداوت که از خوف فتنه وفساد بسیار این ستم ارشاد کرده حق تعالی مالک اثر است وقادر است که جائے فتنه اثرے نه بخشد مارا در ہمه امور بخل ناگوار است مگر در اشتغال واذکار طریقه که در آن مامور باخفا ہستیم

هستم و فی الحقیقت عالمی را خود مشاهده کردم که صدها اعمال عجیب و
عداوت می کردند سر سو فائده نمی کرد و چون بجعفو شکایت می آورد که تغیر
حال از جان با عمال کار سکیرم دیگر علاج و تصرفات آنحضرت شکند بیشتر
امراض بود ما شک درین مختصر نگنجد که ذکر شغل مدعا مرتب گردیده و یکی
معلوم کردن باید حکایات چند در ضبط تحریر آورده می شود بشنو که بسیار خلق
در اطراف عالم گمان آن بود که این شفاء بیماران و فرج مشکلات بلا
توکل محض از اعمال و ادعیه است چنانچه نقل است فقیرے از
شهر دهلی باستماع شهرهٔ تصرف و کرامات حضرت شیخ العالمین بطلب
بعضے اعمال ره نوردِ قصبهٔ شریف گردید و ابتدائے که در اخدمتش آمد
که حقیقت اعمال معلوم نیست آیا فقط شهره است یا از جنس عمل چیز
دارند استخاره کرد بر زبرگے و برا فرمود شیخ العالمین بعد از آن یا بابا اسمار
نیست او خالصا و مخلصا ولی تعبدات ست و احتیاس دیگر نیست بلکه
که مدعا داری آنجا نیابی تلاش اهل اسما کن و اگر طلب خدا داری
تیز روے بر و آن فقیر دهلی می گفت که عالم ابر شکسته شد مگر منازل راه
طے کردم هرگز قصد نمی نمودم چون شرائط البستر برده بودم گفتم
به حضور باید شد که قریب است بنا بر این غنیمت سفر بخود کشیدم و بعد
عرض کرد که طریق اسم یاد است اگر باشد عنایت شود آنحضرت بعد
بعمل بر وے داد و طریق آن بنوشت و بعد بنفقه رخصت شد مگر
نقل است این کمینه بار گاه را در ایام طفولیت زخم پشت پا شد

می شد گاہے دریک سال دو بار و گاہے سہ بار ہم و یکبار معمول بود
پس تکلیفہا مے کشیدم کہ نوبت بجان میرسید و سالہا درین صعوبت
بسر کردم چون بعمر چہاردہ سالگی یا پانزدہ سالگی رسیدم سالی چنان
باین رنج مبتلا شدم کہ گاہے نکشیدہ بودم بخت یاوری کرد و حضرت
شیخ را در رحم آورد و مال خود عنایت فرمود کہ از کف پا تا زانو بطور رکاب
بہ بندد در نشست و برخاست آرام خواہی دید ہر چند حیرت این کار نداشتم
لیکن از ارام آنحضرت چارۂ از کار ہم نبود حسب حکم بعمل آوردم باز
ازان سال تا این زمان کہ عمر بہ پنجاہ و سہ سال رسیدہ گاہی زخم نشست
پانشندہ و نشان جراحات سابقہ ہنوز باقیست نقل است می فرمود
مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاتہ کہ در عنفوان جوانی از درد
سر و دندان ہر روز ایذای نو و رنج سخت میکشیدم و امامت مسجد
خانقاہ بمن مفوض بود ناچار وضو میکردم و تکلیف درد سر و دندان
دو چند می شد روزی آنحضرت فرمود در نماز وتر دو رکعت اول
بعد سورۂ فاتحہ وَالتِّیْنِ و اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰہِ ضم کن و در ثانی سورۂ
کافرون و لہب و در ثالث سورۂ اخلاص بدفع ہر دو درد مفید است
تا این زمان کہ بعمر پنجاہ و شش سال رسیدم گاہے ازان روز نہ درد
سر شد نہ درد دندان و بارہا نوبت شکستن دندان رسیدہ لیکن
سر مو اثر درد نیافتم اکثر مردمان بر گمان قوت عمل اجازت آن گرفتند
و اثر ہم بسیار یافتہ اما نہ آنقدر کہ در حق خود دیدم گویا این عنایت مخصوص

بمن بود نقل است با همشیره میر مظفر علی علیه الرحمة تپ محرقه صعب
آمد و بطول انجامید که حالت یأس نزد و نزدیک آنحضرت عرض نمودند
سید العلماء رشید العرفاء دامت برکاته را ارشاد کرد که بحضور سرور کائنات
آب صلی الله علیه وسلم جهت شفای شان عرض دارید بنده چون به نظر
ظاهر حال سید العلماء را تأملی بود دلالت محکم شیخ که عادت چنان بود
را دخلی نبود عرض داشتند حکم شد که اکثار استغفار در حق وی موجب
شفا است اگر طاقت ندارد دیگری را بخوانند به نیابت خود بسازد
آنحضرت مولوی صاحب را عرض نمود که طاقت بسیار طاق است نیابتا
از وی بخوانید حسب حکم که بسیار استغفار خواندند حق تعالی صحت
بخشید نقل است بعد چند سال باز با همشیره میر معروف بیماری
دیگر صعب تر لاحق شد هر چند اضطراب بسیار داشت التفات
تام آنحضرت نمی دید تا آنکه نوبت رسید در عرصه چند ماه مرض مشتد
گردید و وقت احتضار رسید از اقارب و احباب فریاد و آهی برخاست
میر موصوف که در حق طبیبان بسیار تطول داشتند بگریه زار زار بیرون
خانه آمدند و بر پای آنحضرت سر عجز نهاده بی اختیار گریستند کسی را
تحمل گریه شان نبود در همین عرصه خبر رسید که جان بجان آفرین سپرد
تهیه تجهیز و تکفین جلد تر نمایند آنحضرت را بر گریه خلق دل آب شد
و برخاست بر بالین بیمار رونق افروز شده بر بالین وی نشست
دید که نبض ساقط است اما بر چهره اندکی سرخی باقی است فرمود صبر کنید

در غش و بیهوشی ہم چنین صورت ظاہر میشود مراقبہ طویل کرد ہنوز سر
از مراقبہ برنہ آوردہ بود کہ آناً فاناً رنگ چہرہ بحال شدن گرفت و آمد
و رفت دم زندگی با ضعف تمام شروع شد سر از مراقبہ برداشت
و میر مشار الیہ را طلب کرد کہ ملاحظہ نبض کند تا زمانیکہ اوشان حاضر
شوند بیمار در افاقہ آمد و چشم بکشاد و حال عنایت حضرت شیخ العالم رضی اللہ عنہ
و گریہ و تردد خاطر مصیبت زدہ گان را معاینہ کرد و گفت راحت می یابم
و ساعت بساعت تخفیف می بینم آنحضرت بخلوت شریف آمد بعد
چند روز صحت کلی بہم رسید او میر موصوف در شکر گذاری باد اے مضمون
این شعر مترنم بود ندے بار غمے کہ خاطر ما خستہ کردہ بود ٭ عیسی دمے
خدا بفرستاد بر گرفت ٭ نقل ہست بعد چند سال باز صاحب فراش
شد و عرصہ پنج شش ماہ در بیماری گذشت و درین مدت نمود اے
اشیاء خبایث و ایذائے آنہا بسیار گشید اثر سحر و جادو بر خاطرش
متمکن گردید و فی التحقیقت چنین بود کہ بگفتہ دشمن ہفت کس از ساحران
با خود ہا اتفاق کردہ بودند و ہمت بر ہلاک وے بستند رجوع با ادعیہ
و اعمال کرد چون در صحت زمانے دراز گذشت آخر وسوسہ بدل راہ
یافت کہ بغیر بر آوردن سحر مدفون از زمین صحت ممکن نیست کسے
گفت در فلان موضع برہمنے است کہ درین فن مہارتے عظیم وارد و مشہور
آفاق است اگر ویرا طلب سازند فی الفور پتلہ مدفون خواہد بر آورد
چون اطلاع جناب آنحضرت رضی اللہ عنہ رسید جرأت باین کار مناسب ندید اجازت

تدبیر سحریات و تا زمانیکه پوتلهٔ مدفون بیرون نه آورده شود آرام نخواهد شد
و تربیت انسان بی زجر نفع نمی بخشد و هر کار را ادبی است چنانکه طفلان
را بضرب تادیب و سند در اعتقاد فاسد رفع عقیدت و فقدان مطلوب
تادیب باید که دیگر گرد آنچنان خیال فاسد نگردد اکنون که بیمار را ازین تدبیر
سودی نشد تمامتر بی اعتقاد گردید دیگر رجوع به پیر هیچی نخواهد آورد و چار ناچار
رجوع باعمال علوی و ادعیهٔ ماثوره خواهد داشت که جز این راه دگر نیست و اگر صحت
علیشد مطلوب بدست می آمد و عقیدت باعمال سفلی زیاده میگردید و ماسور د طعن
علیشدم که ازین تدبیر باز ماندم صلاح درین دیدم که خود را در معرض طعن نه اندازم و
بخدا رجوع کنم که ویرا نیز ازین اعتقاد فاسد و رجوع باعمال سفلی نجات بخشد الحمد لله علی
احسانه که ویرا هم از عقاید باطله نجات شد و مرا هم از طعن خلق و حجاب اقران بیمار و جماعت حفظ فرمود
بخشید و خیالات فاسده که باعمال سفلی مدد بود ز قوت اثر آن ز اشتمکن خاطر داشت الفقدان
مطلوب ثمرهٔ ندامت داد و بعد چندروز که حال ابتر شد و ندامت کار نه داد به توبه و استغفار نمود
آنحضرت به پیر موصوف فرمود که ماده گاوی فربه بهم رسانیده هلاک نما و بخت بیمار بلا توقف بهم رسید این کمینه
بارگاه را حکم قضا توام نفاذ یافت که دعائی عقیقه از طرف بیمار خوانده
ذبح کن چون حسب الحکم بعمل آمد تخفیف آناً فاناً می گردید در اندک
روز صحت کلی دست داد و این قسم تصرفات آنحضرت را حدی نبود
و بیشتر اعجاز عیسوی می نمود نقل است می فرمود مولوی ابوتراب
دامت برکاته که سنه نوبت چنین حالت با اهلخانه من پیدا شده بود که نفسی چند
و گاه گاهی رمقی باقی بود و روشنی چشم نمانده بود و مردم منتظر شدند

کہ آنحضرت رضی اللہ عنہ آمدہ و بر بالین وے بمراقبہ فرمود حق تعالی
در قبول شفاعت وے گاہ بعد از یکساعت بحومی زیادہ توقف نکرد و سے
بوسیلۂ وے رضی اللہ عنہ لطف و عنایت مبذول کاشی کہ نزدیک بہ
ہلاک بیمار را نجات می شد دیگر تا بہ بسے خویش و احباب بجهت قاو
قلوبہا می گردید گو بی بو رشتان وے رفتہ گفته اند سے تو آن شمسی کہ کی
رو قضائے مبرم را بہ بری ز خاطر نا بشاد محبت و غمہا + و نیز منقول
کہ یکبار اہل بنا کہ مسن بیمار بود عارضہ دیگرے بدین بیماری لاحق شد کہ
روشنی چشم بالکل زائل گردید بیمار را الم در یدہ شد کہ از روی محبت کہ
بود بہ استعانت کسے در خلوت شریف آنحضرت حاضر آمدہ بر چشم نابینا
خود اند گریست آنحضرت از راہ عنایت پرسید کہ اندک روشن
ہم باقیست یا بالکل زائل شد عرض کرد کہ مطلق ہیچ نور نیست مدتی
تامل کردہ فرمود تردد مکن کہ حق تعالی بر اعادۂ آن قادر است باز عرض کرد
تمنا دارم کہ بے معاونت احدے رشتہ بسوزن بکنم فرمود چنین شود
انشاء اللہ تعالی و قصیدۂ مبارکۂ غوثیہ کہ چند بیت است تا ہفتہ دم کرد
تمامتر روشنی چشم بحال گردید قریب دہ یا بیست سال زندہ ماند کہ
محتاج کسے در دادن رشتہ بسوزن نشد و عمر قریب پنجاہ سال رسیدہ
نقل است از شیخ محمد اکرم ساکن موضع بیر پور شنیدم کہ اہل خانۂ وے
بمرض دستی مبتلا شد و از غایت صعوبت چشم وے بیرون بر آمد نزدیک شد
بیمار را بیم فرسخ مرگ آید ہیچ مکن گردید و گفت تمنا ہیچ ہمت داشتم الحال

از زندگی کورانه موت از زودارم ایشان ہرچند بظاہر تسلی صحت دادند وگفتند رجوع بحضرت شیخ العالمین کن کہ گو بہ تن از وے دورم اما بجان نزدیک حضرت وے ام او بظاہر از چشم ما غایب است لیکن بباطن با ما ست ؎ دست شیخ از غائبان کوتاہ نیست * پنجہ اش جز پنجۂ اللہ نیست * اولیا را قوتے ہست از آلہ * تیر جستہ باز گردانند زراہ * می گفتند ہرچند بظاہر تسلی میدادم مگر درباطن ہوش وحواس من برجا نبود وچندانکہ دل را قوت مے بخشیدم ضعیف تر میشد واندوہ دوبالا میگردید ناگاہ درین آشوبش خواب برمن غلبہ کرد کہ خفتم وبمار ہمچنان رجوع بآنحضرت میداشت وفریاد میکرد بخواب دیدم کہ حضرت شیخ العالمین رضؓ تشریف آوردہ بسیار تسکین بمار کردہ وفرمود جاے تردد نیست تا فلان روز وفلان تاریخ تکلیف است آیندہ صحت یعنی بکمال مسرت بیدار شدم ومژدۂ جان بخش بہ بیمار رسانیدم فی الحقیقت بے کم وکاست تا میعاد صعوبت ورنج ماند باز روشنی چشم بحال آمد واز جمیع امراض دیگر ہم صحت کلی یافت نقل است دیگر املخانہ شیخ محمد ولی کہ نابینا شدہ بود بہ رہبری زنے حاضر آمد وزار زار گریست وعرض داشت یا صحت بخشیدہ شود یا دعاے مرگ درحق من کردہ آید کہ ازین زندگی نجات یابم فرمود نظر بر خدا دار وبدوا متوجہ شو عرض کرد دواہاے تیز ومجرب ہرکسی کہ گفت از استعمال آن دریغ نداشتم وبجز ضرر ندیدم کار ما آفت زدہ گان وبلا رسیدہ گان وابستہ دامن پناہ حضور است یا این ہمی گوئیم کہ خلاف تقدیر صحت یا ہلاکت بیش

آید بلکه ازین دو کار هر چه مقصد باشد بلا دعا فرموده شود و ما در رسید
گریست که آنحضرت را گریه دست داد و هم آمد آری شب ما نگر میکرد
حلوا فروش + بهمه بخشالیش نمی آید بجوش + فرمود اضطراب مکن قریب
اشراق که وقت ورود قصیدهٔ متبرکهٔ غوثیه است حاضر می باش یکبار
عشق کامل بجهت عاجل بیست داد و ما مراد بصحبت وطن بگرفت نقل
است طرفه اینکه جناب سید العلماء را در روشنی چشم قصور بیک
تمام آمد که منبر و محراب مطلق نمی دید بحضور عالی شیخ العالمین عرض کرد
که حالا مرا امامت بدیگرے مفوض کرده نماز پس کرامات اولی عفو فرمود
امروز امامت کنید شاید این قدر بصارت شود که کسی دست گرفته
الجهار بمصلاے امامت رساند یکبار بعد تحریمه فی الفور همه صفهای
مسجد و مقام امامت بنظر آمد منبر و محراب را کسی بے بعد نماز تا
زمانیکه در مسجد بودند همه چیزها روشنی بکمال بود چون بیرون مسجد آمدند
نابینائی بدستور بود که تا مکان بے دستیاری کسے رفتن نتوانستند اما
انان روز هر وقت که در مسجد داخل می شدند تا زمان ماندن در مسجد روشنی
بکمال می شد و از بعد بیرون آمدن مسجد چیزے مطلق نمی دیدند گفتا
فرمودند این تصرف عجیب و غریب است و تا زمان بقاے حیات
آنحضرت بر سر عالم همچنین طور امامت میکردند بعد انتقال آنحضرت
تکلیف بے بصری بنسبت مسجد دیگر اگرچه یکسان بود این ماجرا را
معاینه کرده بود و هر کثرت شد دیگر حالات اعراض و تصرفات را که گر

که از سید العرفا بطور پیوسته در حکایات اسلاف هم کمتر دیده و شنیده
شده در رساله دیگر که متضمن احوال یاران باقی ماندگان آنحضرت رضی الله
عنه گفته ام مفصل نوشته ام و بخوف آنکه اظهار احوال زندگان حسب
ملال خاطر می شود و سر کسی افشار راز خود مکروه می دارد بالفعل درین
تالیف مجلد نکرده ام و آنانکه روبروی آنحضرت یا وقت تالیف ره نورد
عالم باقی شدند ذکر شان درین مختصر کردم نقل است حکیم ابو المظفر
را عارضه خناق پیدا بود که چند روز طاقت فرو کردن آب نیز نداشت
و از غایت صعوبت مرض و ضعف گرسنگی طاقت پهلو زدن نبود و حال
ابتر می نمود هر وقت رجوع بحضرت شیخ العالمین رضی داشت تا آنکه آنحضرت
مولوی ابو تراب صاحب دامت برکاته را نیز بعیادت فرستاده بود
شبی نهایت تکلیف پیدا شد که هر که و مه در تشویش افتادند و مسافت
وطن شان از قصبه متبرکه آنحضرت دوازده کروه با این درمیان
راه عبور دریای گنگ ضروری که بغیر آن رسیدن منزل مقصود ممتنع
هر کسی بحیرت افتاده که درین وقت شب که رود و اگر رود غیر دانا تا شام
رسد و این قدر مهلت کو اتفاقاً در عین اضطراب خواب بروی غلبه آورد
دید که آنحضرت تشریف آورد و قلیه که در دست حق پرست خود چند
لقمه خورانید و رفت فی الفور از خواب بیدار شد و دفعتاً دمل حلق بشکست
ریم خون بکثرت می ریخت و از دهن می انداخت تا آنکه همه صعوبت رو
بکمی آورد و رغبت بغذا کرد و گفت کدو تلاش کنید هر چند شب دیر

آمده بود اما پیوسته اند و قلیه پژانیده آورده اند و دو شنبه قبض ارغان تعوید کرد
و در خورد احتے دید و خواب بر احباب نقل کرد و در عرصه سیفیه صحت
یافت می گفت بدین مولف کتاب که بهیز در سفر بمن سختی گذشت
که یک قطره شیر سم فرو کردن نمی توانستم چون نهایت گرسنه تشنه
می گشتم به سبب تکلیف ولیکن از چهند قرط آسیب زود تمام فرو سے کردم
نقل است عجیب کنیز سے از کنیزان آنحضرت را دندانه سپید بود
در عرصه طول کشید تا آنکه بچه در شکم هلاک شد معالجان ازین امر تنگ
بسیار بسیار بعمل آمد سود سے نداد جعلنا استمداد و حرمت تمثیت بپیدا کرد
که سر تا پای کنیز تا لب و دندان سبز گردید وحشی گرد کف سبز از
دهن بیرون می ریخت و تغییر بشره نماهر شد مادرش را جگر از این غم
پاره پاره گردید تحمل صبر جواب یافت بسبب اعتقاد جنون وار دوید
و در خلوت آنحضرت رسید و سے بها بافریاد کشود و پیران حالت
راشفیع آورد که وقت دستگیری است از نهایت اضطراب و سے
آنحضرت چاره بجز آن ندید که متوجه شود و برخاست و بر سر بیمار رسید
دید که رنگ بدن سبز شده و کف زنگاری از دهن بخیسته و پایین
می کشد ساعتے تامل فرمود و ارشاد نمود که نظر بر فرزندان که علیه
بیچارگان در دست و سے است و بخلوت آمده در مراقبه نشست
دو ساعت نجومی کشته مشغول گردید سے باشد بچه مرده از شکمش
بیفتاد سر او پا زنگار رنگ زنگار بود بیمار را ساعتے دیگر کف زنگاری از

از دہن می آمد بعد ازان فی الجملہ راحت یافت ادویہ مخرجہ سمیت دیگر بکار بردند ازان مہلکہ نجات یافت و صحیح شد ہنوز آن کنیز موجود است

نقل است دوستے از دوستان من رای بلبہ نام توم کایتھ ساکن موضع سید یوسف پور کہ بس صاحب عزت وجاہ بود در حضرت شیخ العالمین رض عقیدتے راسخ داشت اما از طرف فرزند کہ منجمان بہ ناشدن وی ابرام کردہ بودند بس محزون خاطر بود در روزے از حکیم اشرف کہ رفیق شان بود گفتگوی طول وطویل درین باب با منجمان افتاد کہ قول اینہا اعتباری ندارد وجای اعتماد نیست یکی از انہا در پالائش سخن خود گفت کہ اگر بر قول ما یقین ندارند چرا برای رای صاحب تدبیر فرزند نمی کنند تا صدق وکذب ما منجمان نیکو روشن شود ما ہمہ متفق برآنیم کہ در بخت رای صاحب فرزند نیست ایشان کہ بس مرد عجول بودند وتند مزاج گفتند البتہ اگر عنایت کسے ولی از اولیاء اللہ مبذول حال گردد بمقصود می توان رسید چون آنہا را از زبانیم قول رای صاحب ابرام بر حکم نیستی فرزند بود از راہ تمسخر زیادہ تر باعث برادعای اینکار شدند و مطمح نظر آنکہ وقت عجز ایشان تصدیق منجمان برای رایان تمامتر موثق خواہد شد حکیم موصوف را سخریہ آنہا ناگوار آمد و یکبار دعوی بشدن فرزند ارجمند کردند و بزعم آن کفرۂ فجرہ سوار شدہ بحضور حضرت شیخ العالمین رض حاضر آمدند آنحضرت سبب حاضر شدن پرسید عرض کردند کہ حال چنین است امیدوار آبرو بخشی آمدہ ایم اول التسکین غضب شان بصبر و شکیبائی نمود چون متحمل سخریہ کفرہ ندیدند فرمود تردد مکن

فوراً بیدار شدم و اثرے از درد زہ نمی یابم گفتند ما نیز چنین دیدہ ام زن سخن بودند کہ اندک درد پیدا شد رای صاحب در دیوانخانہ آمدند آنجا درد زیادہ استیلا کرد تا آنکہ حق تعالےٰ بعافیت تمام فرزند نرینہ بخشید و شور مبارکباد از ہر طرف برخاست و منجمان را بجز رسوائی و روسیاہی دیگر نصیب نبود و اکنون آن فرزند بعمر بیست سالگی رسیدہ و دیگر برادرانش ہم بوجود آمدند و از آن روز تمامی خاندان رای صاحب زیادہ تر منقاد و معتقد شدند رائے صاحب ازین مولف کتاب میگفتند کہ زن من گاہے از جمال باکمال حضرت شیخ العالمین در بیداری مشرف نشدہ بود و آنشب کہ بخواب دید ہمہ حلیۂ آنحضرت بعینہ بیان کردہ بود و ہمچنین حکایت عم رائے صاحب بود کہ وے را نیز بطلب فرزند نوبت بجان بود و تدبیر کفرہ سود نہ بخشید آخر رجوع بحضرت شیخ العالمین رض آورد بعرصۂ قلیل فایز بمطلب گردید نام آن مولود غلام علی کرد و بسم مکتب نیز در خانقاہ آنحضرت ادا کرد در زمانہ سابق شخصے غلام علی پانڈے نام داشت در زمانہ حال غلام علی کاینتہ ہم بوجود آمد **نقل است** شیخ غلام مجیب بیمار شدند معالجہ نفع نمی بخشید عرصہ طول کشید لاغری و ناتوانی بجائے رسید گوئی در شان وی گفتہ اند ع از ضعف بہر جا کہ نشستیم وطن شد و تپ محرق ہر ساعت و افاقہ کمتر داشت و الد شان روزے باضطرار حاضر بارگاہ عالی شدند آنحضرت حسب اخلاق ذاتی استفسار حال بیمار فرمود از غایت اندوہ طاقت عرض نداشت خاموش ماند نظر

اضطرار شان بعیادت برخاست و بمکان شان نزد بیمار آمد بحدی
که طاقت حرکت نداشت همچنان افتاده دست بر قدم شریف نهاد و گریه
کرد آنحضرت یکبار دست وی گرفت و تا دیر نگهداشت از بیماری تب
از آن تپ شد که دیگر نیامد و ضعف هم بالکلیه زایل گردید و صحت
یافت نقل است دختر مفتی برکت الله عظیم آبادی که بعد چندین
تمنای فرزند پیدا شده بود در شهر مذکور بخانه خود بعلت سل مبتلا بود و نوبت
به هلاکت رسید شوهر او و بیشتر از خویشان وی برخاست و مادرش
حضرت شیخ العالمین را یاد میکرد و میگریست شاه مراد علی [illegible]
قاسم پوری الذین گنهگار می گفتند که من در آن وقت حاضر بودم و مفتی
صاحب و دیگر آشنایان و ملازمان شان مغموم نشسته بودند که یکبار
ما همه کسان برای العین دیدیم آنحضرت اندر دروازه [illegible] تشریف آوردند
و وقت غریب یکپاس شب گذشته بود همه ما بهر تعظیم برخاستند و متعجب
بسوی یکدیگر دیدند که آنحضرت از هند موادگی تا این زمان بجز مونگیر
خود در شهری و قریه ای گاهی نرفته بود و کسی حسب رتبه خود قدمبوسی
و تسلیمات بجا آوردند مفتی صاحب بعد ادای مراتب آداب عرض کرد که
بعزم کجا است درین شهر چگونه اتفاق تشریف آوری شد و دیگر فقرا و
وابستگان همراه یک غلام سکان غیر و آمده آنها بر عقب می آیند بجواب
ارشاد فرمودند ضرورت عیادت بیمار است و بیمار دیده می آییم و متوجه حجره
مفتی مذکور شدند بیبانه و دیگر زنان که معتقد یا مرید بودند سراپا حیرت گشته و آنحضرت [illegible]

دویدند و بمضمون ع مژدہ اے دل کہ مسیحا نفسے می آید۔ از خوشی در پیراہن نمی گنجیدند ساعتی بر بالین نشستہ چیزے خواندہ دم کردکہ افاقہ تامہ آمد و از آنجا برخاست و باز در صحن نشست گاہ مفتی ممدوح آمد زمان دانستند کہ نزد مفتی صاحب نشست خواہند فرمود بعد آرام ساعتی دیگر بشرف ملازمت خواہیم رسید مفتی صاحب بہر تعظیم برخاستند و منتظر جلوہ افروزے در دالان بودند آنحضرت فرمود بہ نشینید و متوجہ بسوئی دروازہ شد کسے را خیال نامد کہ تا دروازہ ہمراہ رود زبان ہر کسی بند بود بعد ساعتے ہر کسی را تردد آمد کہ کجا تشریف بردند ہر سو دویدند و جستجو نمودند اثری نیافتند ہمہ را حیرت بر حیرت افزود اول آنکہ بخبر شہر بہار کہ برای زیارت مخدوم الملک رضی اللہ عنہ یکبار تشریف فرما شدہ بود باز گاہ از خانقاہ خود حرکت نفرمودہ امروز درین شہر تنہا چگونہ آمد دیگر آنکہ آنچہ معائنہ شد نہ بر خواب محمول توان کرد نہ بر طلسم نہ بر وہم و خیال یک کس ندیدہ بود خلقے دیدہ و در پابوسی و مصافحہ ہر کسے سختے و نرمی بدن شریف محسوس کردہ و ہم روز روشن بود و دفعتاً غایب گردید و لطف دیگر آنکہ بعض حاضرین آنوقت بمجرد معائنہ جمال انور آنحضرت و تشریف فرما شدن بسوی محلسرای بمفتی نا بردہ فی الفور بہ تہیار ضیافت از ما حضر وندر بیمکان نہار فتند و بدوستان خبر کردند تا آنکہ بسمع ہر کسی رسید و خلقے از غلامان و دوستان و معتقدان از ہر سو بہر ملازمت دویدند و کسی از کسی سلام آوردہ بود چون بمفتی ممدوح رابع حاضرین متحیر و متردد دیدند و اثری

از قدوم میمنت لزوم آنحضرت ضیا گفتند پرسیدند که حضرت ما حضرت
شیخ العالمین رضی الله عنه کجا فرود آمده و از مقابل خورشید مثال خود کدام مکان را
منور فرموده ایشان بگمان اینکه قصهٔ عجیب است کسی باور نخواهد کرد
انکار محض کردند که تشریف آوردن آنحضرت از جمله محالات است چه
از عزلت نشینی وی واقف است مردمان گفتند بتحقیق شنیده ام که آنجا
جای نیست فلان کس از دوستان ما ملازمت کرده این خبر رسانیده است
و خود در قصبه اسباب ضیافت رفته هر چند ایشان انکار می کردند آنها
ابرام می نمودند ناچار سرگذشته بیان ساختند که از زبان متوطنان تسکین
یافتند و بر مکان خود رفتند نقل است شیخ محمد اکبر حکایت خود بیان
می کردند که هر دو چشم مرا عارضهٔ نزول نار بود که مطلق النور نماند ناچار از
دوستان و اطبای زمان قدح کنانیدم هنوز صحت و آرام نیافته بودم
شبی درد بغایت شدت پیدا شد عرقی بعد قدح که پیدا شده بود
بالکل زایل گردید و لیس رنج و ایذا می کشیدم و هر شب ... الا
نور العین ... حصول شد سیاهی گوشه یکی بعد و نسبت بمرتبه ...
و هر چند معالجه نمودم همچنان الحقاد و کامل دوام کشیده آنها ...
شدم انکار و اضطراب بسیار شیخ العالمین رضی الله عنه را یاد میکردم و فریاد می ...
که از در دولت شما بفاصله پنج کروه دور افتاده ام لعنتی و آمدنی ...
بلطف خود در یابید تا آنکه شبی شد و بسیار بخواب رفتم دیدم که شیخ ...
تشریف آوردند و جای زخم گل هر دو طرف انگشت شهادت نهادند

نسخہ لفر سود و برقت چون صبح بیدار شدم سر سوا شد در دنیا فتم و نور ...
بحال آمد و صحت کلی دست داد نقل است میر فرزند علی غازی پوری
کہ عہدہ سررشتہ داری عدالت شہر عظیم آباد داشتند ہر چند مرید و
مسترشد آنحضرت نبودند بلکہ در اوایل ایام کہ نو وارد این دیار بودند
از ملاقات ہم اندک تحاشی بود و آخر ایام عقیدت راسخ آمد کہ بجز ذات
مقدس وی رجوع بدیگری عقیدت فقر و کمال باطن ندا شتند در عرصہ
بیمار شدند و پس گردن دمل برآمد و سبب بیماری سحر قوی بود کہ نجات
از وے دشوار می نمود و ساحران بر ملامی گفتند کہ تا روز فلان ہلاک سازیم
والیشان ہم برای العین اشباہ خباثت می دیدند و احضار ارواح
خبیثہ آنہا مشاہدہ می کردند و گفتگوی کہ با خود ہا در ہلاک شان میداشتند
می شنیدند احوال مفصل زبانی دوستی بمعرض عرض عالی آوردند در ضمن
آن غرض دیگر آنکہ اگر صحت مقدر باشد ہم درینجا باشم و بمعالجہ پردازم
ورنہ عزم وطن سازم کہ مردن وطن بہ از بیماری غربت و در پردہ این
سوال دریافت موت و حیات تمنا داشت آنحضرت جواب فرستاد
کہ کار ما دعا است اگر ارادہ اقامت و صحت درین شہر تمنی باشد ہمچنان
دعا کنم والا رسیدن وطن مع الخیر دعا کنم حال تقدیر کہ داند ہر چند
سہ بار لش کردند کہ چیزے از موت و حیات ارشاد فرمایند لیکن ہرگز اظہار
اسرار نفرمود ناچار عرض کرد کہ ہمین جا صحت می خواہم جواب فرستاد
کہ چنین دعا کردہ خواہد شد باوجود مایوسی جراح در اندک زمانہ آرام شد

که بندیار هم وقت بعضے دوستان از قصبهٔ پهلواری پاری نسیار کیانه
رفته بودند گفت فلان شب حضرت شیخ العالمین رحمه الله را بخواب دیدم
که تشریف آورده پیش شفقت نمود بحوئی کرده فرمود فاضل حسین هم حق تعالی
قریب صحت خواهد بخشید هم از آن شب در مرض تخفیف دیدیم و باز بسوے
اشباه و طبعاً خیرتے گاہے نشد و خود هم با دوائی شکر آستانه عرض مینمایند
حاضر شده بود بعد مهلت چند روز باز بیمار شد و بیست و سوم محرم
را از خود گفت که مقاله ما آخر شد پرسید یکدم قرینه و آثار این خیال چگونه
ظاهر شد گفت سابق عنایت شیخ العالمین رضی باوجود یأس کلی تمام تر می
یافتم و همیشه بخواب و گاہے در بیداری می دیدم اکنون آن التفات نمی
یابم و در عرصه پنج شش روز رحلت کرد نقل است مولوی فضل علے
می گفتند شخصے در کچهری زمینداری ما آمده پرگنه شده دیگری زد و کوب
کرده و در آن وقت مقابله با وی نیکو ندیدم و بعد فکر سزایش نالش پیش حاکم کردم
و تمام تر اهتمام یاران بود که سزائی بدلی پیروی کرده شود تا عبرت دیگران
با بحال بانمهه بعد بیمار حاکم می رفتم سه روز بدین گذشت که چون وقت
حاضر شدن بحضور نیافتم لهٰذا فرزندم مولوی کمال حسنین بمقتضای غلام
نوازی پرسید که والد شما از سه روز کجا می باشند لایشان بشغل جاهل تردد
و تشویش درین باره خرج شستند فرمود وی را بگو که فوراً ملاقات کرده بعد بار
رود حسب الحکم حاضر آمدم استفسار حال فرموده رخصت داد عرض کردم
که شخصے مخالف ما را ملازمے بے جرمی گواه خود کرده است میخواهیم که فرستان

بحلف نرسد، دشمن بسزا رسد ارشاد کرد خدا تعالی چنین خواهد کرد
بر و چون پیش حاکم رسیدم سخن معامله در پیش شد خصم گفت بیچیری ما
از مولوی فضلعلی پرسیده شود که دران وقت حاضر بودند و آقای ما عی
اند بحلف هرچه سیدانند پیش حاکم ظاهر کنند بر گفته او حاکم بطلب من نفاذ
یافت آن عدو ظاهر کرد که او خود در محکمه حاضر است ناچار حاضر شدم
حسب دستور گفت قرآن شریف در دست وی دهند درآنوقت نهایت
مضطر شدم و یاد شیخ العالمین رضی کردم که فریادرس یکبار خود بخود
آن حاکم نصرانی گفت از دست این گواه قرآن بگیرید و از گواهی
باز دارید که او خود مدعی است دعوی ملازم بابت ظلم مدعی علیه علی دعوی
آقائی اوست گواهی او درین مقدمه معتبر نیست و بر گواهی دیگر گواهان
تجویز جرم کرده لقید یکسال حکم حبس با محنت داد و ما دلشاد از آنجا الشکرانه
حضرت شیخ العالمین رضی روانه شدم نقل است حکیم غلام جیلانی
علیہ الرحمہ در مقدمہ گرفتار مخصصہ عدالت محکمۂ حکام انگریزے شدند
که مآل آن بجز آبروریزی دیگر نبود بحضور شیخ العالمین رضی مضطربانه
تضرعے کردند که حاکم بس جابر و ظالم است باید که مقصور آبروی و عزت
رؤسای شهر ریخته و ما که بنسبت ارکان مرد غریب ام و جرم ما بثبوت
رسیده رسوائی را که گویند سزاے بدنی نصیب ماست آبرو می رود
ای ابر خطاشوی ببار * که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم * و نیز بر سزا
بدنی وی بنظر ظلم و جبر حاکم ظالم و بدمزاجے و تندخوئی آن ناانصاف

مرگ سی بالیقین تمام بود و مریض بکر زبان بود خسر آنحضرت زالبس تشویش لاحق
حزنت آمد بعضے یاران رجعیت عرض بطلب بر دربار شریف حضرت
تاج العارفین به خصت خرسود انها که جمع کردند وی رضی اللہ عنہ را
مرسو ملتفت نیافتند بلکہ بعضے اثر ملال را بشرۂ مبارک معائنہ کردند
بعد جهد بسیار فرمود کرده خود را چه علاج چند بار از ایشان امور حرکت
نامعقول پیش آمده اکنون سیے مکافات عمل باز نخواهد آمد چون مریضان
کشف خود بعرض عرض شیخ العالمین رض در آوردند تردد خاطر دو بالا شد
خود رجوع بفاتحه جناب افاضت مآب غوث الثقلین دستگیر بیچارگان
چاره ساز بیچارگان حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی سیدی و سندی
وسیلتی فی الدنیا والآخرة شیخ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنه وعلی
جده وعلیه السلام کردند و یک فاتحه حضرت مولانا رسول نما سید الدین
جنید عصر اویس دهر سید محمد وارث بنارسی رضی اللہ عنه خواندند و
عرض داشتند هرچند که حکیم معالج سراسر بے قصور اند لیکن چیزے
در سوال ایشان هرگز گواره نداریم اگر درین وقت آبرو بخشی شود و ذره
نوازی کرده اند فریادرسی دور نخواهد شد و این رجوع آنحضرت بر کسے
معلوم نبود و درین عرصه حکیم ولی اللہ بهادر خورد حکیم غلام جیلانی
موصوف بخواب دیدند که حضرت مولانا رسول نما و حضرت تاج العارفین
رضی اللہ عنهما یکجا نشسته اند حضرت مولانا رسول نما بهمین عبارت
خطاب به تاج العارفین کرده میفرمایند از میان بجنبید اللہ کیا کرو نانا

کرے تو بخشا جاوے خواہ مخواہ سزا ضرور ہے کچھ ہو پھر آخر مرید تو ہے)

ترجمہ این عبارت آنکہ چہ اگر کسے گناہ کند لیس بخشیدہ نشود خواہ مخواہ سزا سے وے واجب است گو غلام جیلانی بدکار و گنہگار باشد اما آخر مرید ہست و پیران را در بارۂ مریدان رحم ضرور ہست و تاج العارفین رض در جواب ساکت ہست باز فرمودند ہمراہ من شو کہ رفتہ بحضور حضرت غوثیت مآب محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ عرض دارم و ہر دو بزرگ برخاستند و می گفت خود دادیدیم کہ ما نیز در رکاب سعادت دوان می رفتیم در مجلس مقدس غوث الاعظم رضی اللہ عنہ حاضر گردیدند حضرت مولانا رسول نما رض چیزے عرض کردند کہ در فہم من نہ آمد و حضرت تاج العارفین رض آنجا ہم ساکت بود از خواب بیدار شدہ مفصل حال رویا بخود عرض کردند و از اعراض تاج العارفین رض تردد خاطر داشتند حضرت شیخ العارفین ہیچ سخن در جواب ایشان نفرمود روز دوم کہ مقدمہ در پیش شد و عمو غلے ثانی حکیم ممدوح رسید کہ امروز روز قیامت ہست و اول حساب و کتاب این گنہگار در پیش خواہد شد نہ جرات بر مرگ حرام دارم نہ طاقت صبر برین ذلت و رسوائی و ہم چشمان و دوستان ہمہ حاضر و منتظر مآل کار آنحضرت بس مضطر سر بسجدہ نہاد و تا دیر ماند وقت نصف النہار حکیم و اعظا اللہ از غایت تردد و مضمحل خاطر بخواب رفتند دیدند کہ حضرت مولانا رسول نما رض تیز تیز تشریف آوردند و فرمودند کہ مقدمہ حکیم غلام جیلانی حسب خواہ تجویز شد و حق تعالی از آبروریزی و ہتک حرمت محفوظ داشت ایشان

عرض داشتند که جناب حضور این وقت که آفتاب گرم است از کجا
باین عجلت تشریف می آرند فرمود شهر عظیم آباد رفته بودم این وقت
مقدمه در پیش بود بحضور حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه عرض کردم
که حاکم نصرانی ملت بسبب ظالم و جابر و بد ملتی خواست ارشاد شد و جواب
حکیم غلام جیلانی المنابر تشریف بردند فرمودم بار دوم باسم اعظم آنحضرت علی جده و
علیه السلام و رضی الله عنه خوانده بدوری و دیاد دم کردم تمام شب بحال
حکیم مهربان باشد و بحکم بلی رهائی داد بخاطر رفع تردد بشما آمدم که اطلاع
حال کرده بودم فوراً از خواب بیدار شده منتظر کسے که بنده بودند که خبر
کچهری عدالت معلوم شود هم درین فکر بودند که بعد چند ساعت ملازمی
از ملازمان حکیم موصوف بر سواری تیز گام رسید و مبارک باد رسانید و
طلبیده شکوه ادا کرد که مقدمه آنچنان حسب مراد فتح یافت که تقریب بعید
مردم از فریادیان و تماشائیان جمع بودند حیرت میکنند و تعجب از نیاز
حاکم می بردند و عرض شکرانه بحضور حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه گذرانید و
سر نیاز بسجده شکر نهاد و تا دیر ماند بعد ازان فرمود که من درین مقدمه بسیار
خوفناک بودم که بسبب ملال و اعراض حضرت تاج العارفین رضی الله عنه چاره کار
مفقود بود بجز این پناه خود ندیدم که استغاثه بدر دولت حضرت پیر مکرم
رضی الله عنه کنم بالتجا تمام عرض کردم که بهر حیثیت حکیم غلام جیلانی بیچاره خود
بود حالا شده تا بچنگ صورت وی بس نا گوار است و حضور کرم از حد شمار
امید دار الطاف بار بار دستگیری ما فوق از مطلب ما بیند حال شکر گزاری

اداکردن نتوانم سه اگر بر تن من زبان شود بہر موئی یک شکر تو از ہزار نتوانم کرد نقل ست در سال یکہزار و دو صد و شش ہجری وبائے عظیم اطراف عالم را در گرفت در ہر بلاد و قریہ آفت مرگ بود و از خطوط اخبار معلوم شدہ کہ در ملک فارس و روم و املاک نصرانیان ہمین حال با ہندوستان است شہرہا ویران شدند و قریہا خراب گردیدند کسی بعد قی و دو کس عقب اسہال ہلاک میشد دران عرصہ خلقی درین قصبہ ہم مبتلا باین بلا بود حضرت شیخ العالمین رحمۃ للناس شفقۃ علی الانام درودے تصنیف فرمود ہر کس کہ بر قرارہ وی التزام کرد یا بر خود تعلیق نمود حق تعالی آنکس را حفظ فرمود چنانچہ شخصے حکیم اشرف نام کہ سابق در قصبہ رای بلیہ صاحبے ضمنا ذکر شان رفتہ ہر روز سہ بار ورد میداشتند ناگاہ گرفتار این مرض شدند نوبت تا اینجا رسید کہ ناخن دست و پا از سمیت خلط سبز شد و بر لب و دندان سیاہی آمد ہر کسی مایوس از زندگی و صحت ایشان کہ شب ہم بسر شدنی نیست چون بخت رہبر بود دران حالت ہم ورد آن درود موقوف نکرد بخواب دید کہ در صحرای وسیع تنہا ایستادہ است و فیل مست بسوی وی حملہ میکند و قصد ہلاک دارد مفری نیست کہ گریزد اضطراب سخت در گرفت ناگاہ از جانبے چند شخص تیرانداز حاضر آمدند و چپ و راست ایشان ایستادہ بران فیل در ہر حملہ تیرے زدند کہ سراپا مجروح شد و گریخت و ایشان را گفتند برو کہ سلامت ماندے ایشان پرسیدند شما کیستید کہ درین بیکسی مارا

در شهرین مسعودی ربانی را دید گفتند بیان درود و دام که بود بند درود وسیلهٔ ما
دایم ذیل هست و بلای عالم گیر است اینک اگر بعد همی رسیدیم تا بلا پاک نگردد
چون از خواب بیدار شد اجابت خود را گفت آتش لبش کشید یک نقل به
شفا رسیده است هرگز هلاک نیست و خواب خود نقل کرد و به نسخهٔ صحت
کلی یافت از آن روز به همه اولاد و ربان مسعود مقدم رسید شهرت و با وجود
ماندن با همگی اسباب شدت و کثرت وبا همه ضعف و قلت تا پانزده سال
ایشان را هرگز بار دیگر صدمهٔ آن نرسید درود این است بسم الله الرحمن
الرحیم اللهم صل علی سیدنا ومولانا محمد شفیع المذنبین رحمة للعالمین
وسیلتنا فی الدارین جد الحسن والحسین دافع البلاء والوباء
والآلام اسمه مکتوب فی اللوح والقلم وعلی آله واهل بیته الطاهرین
واصحابه الکاملین المهدیین بعدد کل نازح ونازحة ودافعة
ودافع البلاء والوباء والشفعة والامراض بالف الف مرة وصل وسلم
علیه وعلیهم فی کل ساعة ولحظة الف الف مرة اللهم ادفع عنا
جمیع البلایا والوباء والاسقام بحرمة سید الانام وآله
واهل بیته واصحابه صل وسلم علیه وعلیهم اجمعین الی یوم الدین
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل وسلم واکرم وبارک علی سیدنا
محمد وآله واهل بیته واصحابه واحبابه واتباعه من اول الخلیقة
الی الابد فی کل ساعة الف الف مرة واحفظ جمیع المؤمنین
والمؤمنات من کل مکروه وامراض ووباء بحرمة محمد وآله علی

علیه وآله وسلم نقل است حکیم اشرف که در زمانے بر کار تحصیل افیون
مقرر بودند فرنگی که حاکم ایشان بود از طرف شان غبارے می داشت
روزے در مکان تحصیل افیون معه یک فرنگی دیگر آمد و گفت رو بروی
خود وزن خواهم کنانید ایشان را اضطرابے سخت آمد که این کافر خیال
هتک حرمت ما دارد و می خواهد که در وزن افیون نسبت سنین سابق
بر ما خیانت و دزدی ثابت کند و مخالفان مستعد این کار بحضور آنحضرت
رضی الله عنه حاضر شده استغاثه کردند حکم شد بروید و نظر بر خدا
دارید که او حافظ عزت شما ست چون باز پیش حاکم جا بر رفتند و وزن
کردن شروع گردید هر چه ایشان می نویسانیدند همان وزن می نوشت
و دم نمی زد و سکوت محض می داشت هر چند آن فرنگی دیگر می گفت که
این وزن را اعتبارے نیست هر چه او نویسانیده است نوشتی و چیزے
تحقیق غلبن وی در وزن نکردی و خشم نمائی نه نمودے باز آمدن تو
و وزن کنانیدن رو بروی خود چه سود بخشید سر فرو افگند و هیچ
جواب نداد روز دیگر حکیم اشرف آمده حال خصومت آن فرنگی دیگر عرض نمودند
آنحضرت تبسم فرموده ارشاد نمود که شما را یک کس گفته بود بیائید باز که
روز دیگر حاضر شدند او را هم تمام تر مهربان یافتند و حسب مراد انجام کار شد
و همچنین است حکایت رای رام بلبهه که در مجلس و مجلس وے توقفی
باقی نبود عرضی بحضور اقدس کرد که امروز در روز اختتام مقدمه و وقت آبرو
ریزی ما آمده نمی دانم که از این رہائی یابیم لعبید خانه رفتن ضرور افتاد و همه روز

حاضر کچہری می شدند ہمہ خلق در حیرت بود تا آنکہ مقدمہ اختتام یافت

نقل است مفتی برکت اللہ عظیم آبادی را صاحب عدالت ضلع

بہار کہ بس جابر و ظالم بود طلب کرد متامل شدند کہ اگر روپوش شوم

ہمہ ملک و معاش من بضبط آرد و اگر حاضر باشم خدا داند چہ پیش آید و اکثری

از اہل عزت را سبک کردہ بحضور حضرت شیخ العالمین حاضر آمدہ

ماجرا العرض در آوردند و بر قدم شریف سر نہادہ زار زار گریستند کہ در بیعت

پیرے بعزت پے می شود آنحضرت ہر چند تسلی میداد سر برنمی آوردند و میگفتند

کہ از حرف تسلی تسکین باطنی نشود و تا زمانیکہ ضمان عزت ما کردہ نشود

و ہمچنین دستور آنحضرت نبود کہ دعوی در امرے نماید مگر ہمین قدر کہ

نظر بخدا دارند کار ما دعا ہست چنانچہ سمتے از عادات وے سابق ہم

بضبط قلم آمد و بقیہ انشاء اللہ تعالے القدیر تحریر آوردہ شود مفتی محمد

را ہمان یک حالت اضطرار بود ناچار آنروز تحریر ضمانت جایزہ کہ نبید

فرمود کہ ضامن شدم بروید ہمان وقت رخصت شد چون بدار العدالت

ضلع بہار کہ قصبہ بہرہ پور نام بود رسید صبح آمد و عرضی حسب دستور

بحاکم فرستاد بجر و ملاحظہ عرضی گفت کہ حاضر آمد عملہائے عدالت عرض داشتند

بلے شب وقت شام داخل قصبہ شدہ ہمان عرضی بدستخط کرد کہ چون

حاضر آمد حکم ما بجا آورد ملاقات ضرور نیست رخصت وطن دادہ شد

ہر وقت کہ خواہد بعد امنیت بوطن شود الشان ہمان وقت از آنجا کوچ

روز بمنزل بمنزل بوطن رسید نہ بود شکر گذار می حاضر آستانہ عرض نمودند

یکے از آن مجمع گفت شما ہر دو اینجا سیر می کنید و در عرس و درگاہ دیدن نمی قواعد معمولی تلاش شماست ازین سخن ہر دو سخت بر آشفتند و گفتند اینوقت وقت قواعد ما یان نیست و نیز از باغ شما چیزے تلف نکردہ ایم باز این دروغ گوئی و فریب بازی چہ بود و دست آن جوان بزور گرفت باحتمال آنکہ شاید ضررے رساند جوانے دیگر ازین مجمع زائرین بعد دیدار خود برخاست و شاخ درختے افتادہ بود در دست گرفتہ پیران لشکری زد و گفت اے ملعون دست برادرم بگذار و ہمہ زائرین برخاستند و گرد آن لشکری شدند و گفتگو طول شد یا یازدہ نفر تلنگہ سیاہ لشکر بر سر چاہ بفاصلہ پنج شش بست نشستہ تماشا میدیدند ستہ بار این ہر دو فرنگے باینہا گفتند کہ ایشان را گرفتار کنید کسے سبقت نمی کرد گویا نقش دیوار بودند مولوی ابو تراب صاحب دانست برکاتہ دیدند کہ آفتے عظیم بپا شد قریب رفتہ آن ہر دو را دلجوئی کردند آہستہ گفتند تقصور ما چہ بود کہ یکے با ما دروغ گفت و دیگرے شاخ درخت بر سر زد و سوء و دشنام داد ایشان تملق بسیار نمودند کہ شما حاکم وقت ہستید کرا مجال کہ با شما چنین حرکت کند و اشارہ بجوانان کردند کہ آہستہ آہستہ یک یک کس ازانجا گریخت و روپوش شد آن ہر دو فرنگی چون چارہ ندیدند بمقام خود در عرس و درگاہ رفتہ بسردار لشکر نالش کردند کہ اہل این قصبہ با ما چنین سلوک کردند ازانجا دو تلنگہ بخانقاہ رسید و گفت انگلستان کہ با فرنگی لشکری تکرار و فساد کردہ اند سردار لشکر ے طلبد

آن هر دو فرنگی گفتند تو بر من چوب زده بودی آن مرد دیگر است
بار حافظ مذکور گفت من حاضرم اگر قصور ثابت شود اینک سزا کرده
آید و هرگز امر خلاف عقل از رعایا با حاکم ممکن نیست این هر دو صاحب
به نظر حکومت کسی را سخن تلخ گفته باشند یا طمانچه زده باشند او داد
و بیداد کرد یقین است که قضیه بالعکس بوده باشد به رفع الزام ازین سو
سبقت در نالش و دادخواهی شده است یک بیک رای آن افسران
دگرگون شد و گفتند البته صاحب چنین بوده باشد که ایشیاییان دماغ
دارند و از همت بر رعایا تعدی می کنند آن هر دو دادخواهان زار زار
گریستند و گفتند که مایان هرگز تعدی نکرده ایم و ناحق بی عزت شدیم
آنها گفتند چرا بی حکم ما در باغ رعایا رفته بودید قصور شمایان است
تعدی بر تعدی کرده آید و به رفع الزام به نالش می خواهید هر چند جزع
و فزع کردند کسی شنوا نشد و حافظ صاحب را آن هر دو انگریز گفت
بروید صاحب لیکن شمایان را باید که اگر کسی از افسران تعدی کند
بجنگ و فساد و مقابله نکنید بلکه از افسر افسران خبر کنید و این هنگامه مناسب
نبود ایشان گفتند چه طاقت و چه مجال که با حاکم هنگامه پردازی کنیم
و آن مقام زیارتگاه است و فردا روز پنجشنبه صاحبان عالیشان
را بود چنین جا ها امروز رفتن و بر کسی تعدی کردن هرگز مناسب نه بود
آن افسر گفت دو نفر تلنگه از ما بگیرید و بر در باغ متعین کنید که کسی از
انگریزان اندرون باغ رفتن ندهد و دو نفر تلنگه با ایشان همراه داد

ظالمان ہر کجا کہ خواہم رفت گرفتار خواہم آمد دشمن سخت درپے جانِ ما شدہ مناسب کہ بردر درویش پناہ برم تا کہ از برکت دعائی وے ازین مخمصہ نجات یابم واز صعوبت سفر دور دراز محفوظ مانم پناہ بردرِ عالم پناہ حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ آورد خبر بحاکم ضلع رسید کہ در ضلع شہر عظیم آباد قصبہ ایست پھلواری نام بدر مکان درویشے پناہ گرفتہ است حاکم ضلع بحاکم شہر مذکور نوشت کہ فلان راجہ مجرم جرم سنگین در ضلع شما گریختہ رفتہ است از راہ مہربانی اسیر کردہ بفرستند وقانون مروجہ عدالت این نصرانیان چنین بود کہ اگر مجرمے از ضلع بضلع دیگر گریختہ رود حسب درخواست صاحب ضلع حاکم آن ضلع ویرا اسیر کردہ پیش آن صاحب ضلع بفرستد حاکم شہر بعد ملاحظہ خط از ناظر وے پرسید کہ مجرم کجا است گفت در قصبہ پھلواری حکم داد کہ بروو او را گرفتار کن ناظر عرض کرد کہ در خانقاہ شیخ العالمین رضؓ طلباء وفقراء بسیار اند مارا بحضرت خواہند کرد و او را از حمایت بیرون نخواہند فرمود گفت این چہ سخن است ما مردم بگرفتاری وے اولاً نخواہیم فرستاد اگر کسے با تو جنگ کند و ندہد بمن اطلاع کن کہ معاونت کنم وانیجا خبر ہر روزہ می رسید وحضرت شیخ العالمین تسلئے می نمود کہ روپوش مباش حق تعالےٰ حافظ است با صد نفر مردم تا ہفتہ مقیم خانقاہ بود وعلانیہ گاہ گاہ سوار ہم مے شد و ناظر از خوف وہیبت چنان او در گرفتن وا اسیر کرد کہ ہرگز جرات آمدن تا قصبہ مذکور نیافت وحاکم شہر بہ خلاف قانون انگریزی ہرگز متوجہ عرض ناظر

موقعیت نرفت تا آنکه انگریزی دیگر که صاحب عدالت کلان بود حاکم
شد و مقدمه از ضلع طلبیده خود فیصله کرد و بتحریر مصرا که چه ثابت شد
بصاحب ضلع نوشت که طلبی بر اغنیا اصالتاً در همه مقدمات حالیه و
مستقبله موقوف کنند و هتک حرمت اهل حرمت بنا بر نالش بنفع کسی
از مطلب یا اصالتاً نماید که آبروریزی ذی عزتان بعید از عقل است
ناظر عدالت که زر گرفتاری را جمع کرده بود و از سر نالش کرده
دیگر فتاری وے داشت لیس بدگوئے مرد فلان خانقاه کرد که حاکم
متغیر شده خود بگرفتاری مجرم مردمان را فرستاد اما ناظر و وسیله
برگشت و راجه از حضور رخصت یافته باشکوه تمام بشهر عظیم آباد رفت
و درین عرصه که در خانقاه پناه گرفته بودند ناشتی روز و طعام شبینه
حضور اقدس رضی الله عنه می یافت تمامی خلق ازین حمایت
آنحضرت و بدگوئی ناظر در حق فقرا پیش حاکم مستحق بود که قباحت
عظیم بنظر می آید یا حاکمان ما لذلان حضرت خیاطی بنقل باه
باید بسبب فساد گردد و راجه شیو سهائی صاحب کلکتر و عمل خود
می گفتند که اگر ازین قصه در زمان سلطنت می شد سے کتابها در دل
میگردید چرا که در زمانه سابق بعضی مجرمان را که از برکت انفاس درویشان
در پناه اهل الله بودند تکلیفی نمی رسید سبب آنکه حکام
سلاطین خود با درویشان یک دین و یک ملت بودند معتقد
بعقل بنا بر حرمت مخصوصه تمامی می کردند و حمایت این طایفه از پیر

عزیز میدانستند و شفاعت این فرقہ بدل قبول میکردند بخلاف نصرانیان
کہ نہ بملت خود ثابت اند نہ عقیدت بحضرات عالیۂ صوفیہ دارند
بلکہ از عناد باطن تا زمیع در تحقیر اہل اسلام و دیگر اہل ادیان تمامتر
سرگرم اند خصوصًا در حق شریف قوم ہر ملت تذلیل قانون الشایان
و درشتی و توہین آئین ایشان در چنین وقت نازک مجرمے را پناہ دادن
و کامیر آوردن باین خوبی کہ نہ پیر خود الزام حکام آید و نہ مجرم را جرم
ثابت شود محض تصرف عظیم است **نقل است** مردے پیرو نام از
قوم تنبولی در مسکن خود قصبہ بیتیا کہ از قصبۂ پھلواری شریف پنج چہار
روزہ مسافت دارد مے بود برادرش پیرن نام از حضرت شیخ العالمین
بیعت داشت ازین جہت وے را نیز عقیدت بعیت پیدا بود
اما بسبب دوری مسافت و بعد مفاصلہ و تعلق امور خانہ داری
از دست زمانہ فرصت نمی یافت کہ بحضور آنحضرت گاہے حاضر
شود و بشرف جمال باکمال وے رفو فائز گردد و دین تمنا سالہا بروے
گذشتہ امار دربرے دست بدامن مقصود نرسیدہ تا آنکہ در سال یکہزار
و دو صد و سی و دو ہجری یا قریب وے سالے دیگر باشد دران قصبہ
آتشے عظیم برخاست کہ پنجاہ و یک نفر مردم دران آتش سوختند و آنچنان
سوختند کہ تا استخوان گزند آتش رسیدہ بود چنانچہ نہ نفر یکجا زیر ظل
خام پناہ گرفتہ بودند بمدد ہوا آتش جہان سوز آنچنان سرگرمی کرد کہ
تمام ظل بسوخت و خاکستر شد و آنہمہ از جان ہلاک گشتند و تمام قصبہ

یک سوخته بود و حقیقت قیامتے برپا بود والقصه چون آتش بهوا سے
خانهٔ پیر رسید و خانها بسیار گرداگرد که باهم در چسپیده بودند تیز علق
گرفت و سے با و مردمان خانه اش را بجز جان دادن مفر نماند لیکن
آتش مشتعل و هوا سے تند باد است که آتش الغ آتش هم تیزتر بود و کی
راه گریزے نیافت زن و فرزند مضطر دل بر هلاک نهاد دمانه صفه
حرارت هوا سے گرم دود و آتش هر سو بے حواس گاہے از دالان
در گوشهٔ خلوت و گاہے از خلوت در دالان آمدند و گفتند بی کو خ
و مکان هم مسقف بود که فی الجمله ملائمیت بود سے لیکن تا آثر آن
همه روزن خانه استعانت بحضرت شیخ العالمین رح مے کردند فائده
بے شد تا آخر الامر از غایت گرمے هوا بجهت قرب بر قلعه فرنگیان
مکان آنها نیز آتش در گرفت پیر و همه ناموس را گرفته باز بتوجه
خلوت خانه شد و گفت اکنون جان بردن دشوار شد چون ناگاه
در صحن خانه آمد و مے خواست که بخلوت خانه رود نظرش بالای مکان بر
بر قلعه فرنگیان افتاد و بے اختیار از غایت مسرت شور برآورد که
اے آفت زدگان غم مخورید و سیل سرشوید مکان ما محفوظ است
نخواهد سوخت برادرش بیرون گفت خیر است و معقل خود اندیشید
که مگر از نهایت حرارت و اضطراب خللے در دماغ وے راه یافته
و تشویشے دگر لاحق حال پیران گردید که کسے مکان را آتش در گرفته
در گرفت دیگر بے حواسی برادر که باز برادرش شور برآورد و تسم یافته

آورد که راست میگوییم حضرت صاحب قریب فرغله استاده آتش را
از دست حق پرست فرو می نشانند هر جا که آتش میگیرد و مشتعل میشود
از آب رحمت خود سرد می کنند و مارا میفرمایند غم مخور خیر است و
گفت اگر گفته ما باور ندارید به بینید که آتش دران جاها باوجود تندی
هوا خود بخود سرد گردید چون برادرش هم بتامل نگاه کرد دید که فی الحقیقت
چنان است که او می گوید خود بخود آتش جا بجا می گیرد و باز فی الفور
سرد می گردد واما باوجود آنکه بیعت داشت آنحضرت را ندیده بود و پیر و
که محض عقیدت داشت همچنان می دید و مشرف بود تا آنکه هفت
جا آتش افروخته و خود سرد شده مولف کتاب هم بچشم خود معائنه
کرده بود و بعضی جا یک دست و بعضی جا زیاده سوخته بود و مکان
دیگر جمله از هلاک وخراب شدن محفوظ ماندند بجز مکان وی
هیچ مکانی نبود که پاک نسوخته بود هر کسی را حیرت و تعجب دست
میداد و بعد طمانیت وتسکین پیرن از برادر خود پیر و پرسید که آنچه
گفتی راست آید اما بچه طور دانستی و پنداشتی که حضرت ما ست و
حال آنکه گاهی آنحضرت را ندیدهٔ جواب داد همدران وقت که ما و شما
و همه زن و مرد فریاد می کردیم و می گفتیم که یا حضرت صاحب دریاب
یک ناگاه چشم من بر بالای فرغله رفت دیدم بزرگی با چنین صورت
و قامت و لباس بر فرغله ایستاده آتش خانهٔ مارا سرد می کنند بحیرت
افتادم که چه می بینم فرمود غم مخور خیریت است دیگر تردد در دل

با مناسبت که این بزرگ کیست و سبب این الطاف چیست متحیر
مایل بودم و چشم من بسوی وی دوخته بود تبسم کرد و فرمود شنو
اند که یاد وی کنی و فریاد می نمائی آن حضرت صاحب اسم شما شیخ امان
آواز دادم و از نظر غائب شد که در دل یقین شد که شبیه ایشان متصل و تسکین می شدم
پیران از این مولف کتاب شگفت نیز و صورت و شکل و لباس که بیان
کرده بود بعینه و کما هست صورت آنحضرت بود و بعد عرض و شملت
آنکس از نظر وی غائب شد و اعتقاد وی از مشاهده این کرامت
دو چند گردید تا آنکه در سلک مریدان منسلک شد مولف کتاب
هم در آن موضع مقیم آن قصبه بود و از این جنس تصرفات در نوم
و یقظه بیشتر به نسبت دیگر تصرفات در حل مشکل خلق صادر می
بود و از آنجمله اکثر سلطان سابق بتحریر قلم آمده و بقیه بقید تحریر در
نمی گردد نقل است نیز از منشی بیاری با وجود مخالفت
بجناب اقدس شیخ العالمین قدس سره وی بحسب تحقیقه زیج و کامل
داشت و فاخترا و غائبانه در صدق محبت یکسان بود و انجند سے
در شهر عظیم آباد سکونت داشت شبی به درد و صعب مبتلا گردید
شب زیاده گذشته بود و تنها بر بستر خواب افتاده بکمال حزن و تنها
که از شدت درد داشت این شعر آهسته آهسته می خواند و آب
از چشم می ریخت شعر یا حبیب الا لن تعذبنی + ما لمعین
سواک تستندی + و نگاه چشم شده می کرد ناگهان حالت

که چشم بند بود و شعر مذکور بر زبانش جاری اثر آمد کسے یافت گویا شخصی در بین مکان آمد یکبار چشم بکشاد دید حضرت شیخ العالمین منور بالیمن وسے ایستاده است باستعجال قصد ایستادن از بهر تعظیم کرد طاقت نیافت آنحضرت فرمود همچنانکه هستید بباشید در بستر شان بنشست و دست حق پرست بر جائے درد نهاده چیزے دم نمود که تسکین تمامتر دست داد و یک بیک از نظر غائب شد ایشان را حیرت گرفت که چه دیدم نه خوابے است که علانیه دیدم و سخن کردم و ثمره عنایت از صحت مشاهده نمودم و اگر در بیداری دیدم باز نه برخاست وسے رضی الله عنه وقت رفتن دیدم نیز رفتن وسے مشاهده کردم یک بیک از نظر غائب شد اما بر کسی بابداے این ماجراے شگرف شبینه ظاهر نساخت بخیال آنکه کسی باور نخواهد کرد باحمل بر خلود ماغ خواهد فرمود صبح آن شب که مولوی محمد قادری صاحب بعزم شهر عظیم آباد از حضور پیر نور وسے رفته رخصت خواستند فرمود عیادت میر تا در علی هم ضرور است سهو نخواهی کرد مولوی ممدوح بابرام تمام عرض داشتند که میر موصوف بیمار نیستند بالفعل هم در عرصه دو سه روز است که خط شان بنام کمترین رسیده بود باز ارشاد شد که مزاج نادرست شده بود عیادت مناسب است اگر صحت شده باشد فایده ملاقات از دست نمی رود و الا از بهم عیادت فراغت خواهد شد مولوی مذکور متعجب بودند چون به شهر رسیدند

برادرزادہ نورچشم علے حسن مرحوم نیز با ایشان بود ہمراہیان را در طی مسافت درنگ شد و تیرگی شب از نظر خلق عالم را روپوش کرد رہزنان و دزدان سر راہ گرفتند و کہاران قصد فرار کردند ایشان را بنظر فرزند عزیز علی حسن مرحوم اضطراب سخت آمد کہ سیاد ابروے صدمۂ ازین تیرہ بختان رسد یکبار دیدند کہ حضرت شیخ العالمین بنفس موجود شد و فرمود خوف نیست بروبا تو ایم ایشانرا دل قوی شد و بر کہاران آواز کردند کہ مترسید این کافران ہیچ کردن نمی توانند کہاران میانہ بردوش گرفتند و روان شدند خدا داند رہزنان و دزدان را چہ خوف درگرفت سر راہ گذاشتند و دم نہ زدند و آنحضرت فرمود با بخبر گری پس ماندگان مے روم شما بروید چون ایشان بخیریت داخل مکان شدند آنحضرت از حال راہ خطرناک پرسید متصل بمعرض عرض آوردند ہدایت نمود حق تعالے بحفظ خود آورد از عقب بعد عرصۂ دراز ہمراہیان ہم مع الخیر رسیدند **نقل است** بزبان اسمعیل خان داناپوری ازین مولف کتاب مولوی محمد قادری صاحب مے فرمودند اسمعیل خان از حضور وے رضی اللہ عنہ رخصت شدہ معہ قبائل بسواری ہبل رہ گراے قصبۂ داناپور بود در اثناے راہ قطاع الطریق سر راہ او گرفتند و محاصرہ کردند نا امیدہ فریاد برآوردیا شیخ العالمین برائے زیارت شما حاضر شدہ بودم و رخصت گرفتہ می روم دریاب کہ راہ بر من تنگ شد فی الفور دید کہ آنحضرت

موجود شد تسبیح که بدست حق پرست داشت بر پشت سگی
از دزدان زد آنها بے اختیار گریختند و فرار شدند که بعد خود هیچ
دلیشان یان جان بسلامت بردند نقل صحیح است هم از ایشان شنیده‌ام
کنند مولوی افضل علی عظیم آبادی روایت میکردند که بخانه مولوی
ممدوح هنگامه انقلاع خبیثه بود المختار که ایشان را دیوے شدید نوع
نوع ایذا رسانید و اکثر سرش گرفته بلند میرسید لخشت و نیز
سقف خانه معلق مے کرد و باز به زمین مے انداخت که شکستے بر
استخوان نمی رسید الا ایذاے ضرب از وے میکشید بجان لعیال
به تنگ آمده بودند ضعف و لاغری روز بروز تزاید و آخر اعمال دفعیه
در نفع و نقصان همه احباب و اقارب روز و شب در تشویش و
خوف که مبادا دیو آن مولوی بیمار را از جان هلاک کند
آخر الامر روزے بیمار را ضعف زیاده بود که خویشان وے مضطرب گشت
دعا و فریاد کردند همدران حالت آن دیو یکبار سر بیمار گرفته بدست
در سقف خانه معلق کرد و مولوی افضل علی ممدوح باضطراب فریاد
برآورد یا شیخ العالمین بهر خدا دریاب اینک جانم میرود دست
نداشتم آن جگر سوخته وے همدران وقت چه کار کرد دفعتاً آنحضرت
رضی الله عنه موجود شدند و تسبیح که در دست مبارک داشت بر آن
دیو زد و بهیبت تمام فرمود و گفتار اے ملعون فی الفور تن دیو را
گذاشته گریخت و مولوی بر زمین افتاد سر سالم ضرب لرستے نرسید

انا نبز وننا شد دیوبہ بیمار شد وصحت یافت نقل است مردے
عظیم آبادی مرزاجان نام کہ بسبب غلطی مرض درحضرت صوفیہ صافیہ
از احیاء و اموات مطلق عقیدت نداشت پسرش را عوارض
چشم بے نور کرد اول با طبائے شہر رجوع آورده ماه برین گذشت
کرادویہ و معالجہ اطبار سود سے نہ بخشید چار ناچار لہ عقبر اے شہر رجوع
نمود ہمچنان از حصول مقصود محروم بود روزے خلیث بر وے
تسلیط کرد و گفت من چشم را ہرگز نمی گذارم بکن ہر چہ تو انے
بعد افاقہ پسرش گفت امروز مردے کریہ منظر بر سر من الیبادہ
می گوید ممکن نیست کہ از دست من رہائی یابی و ہم حال اطباے
شہر و مقبرا ے این دیار معلوم شد میخواہیم کہ ما را در قصبہ پھلوارے
بردرعالم پناه شیخ العالمین بہ برید الیقین واثق دارم کہ انجا مشکل ما
ما خواہد شد و از عالی التعریف کمال فقر وے شنیده ام ہر چند مرزا را
از صوفیہ انکار محض بود لیکن شعر مشہور است ؎ ہر کہ شیران را کند
روبہ مزاج * احتیاج است احتیاج است احتیاج * از در فرزندے ناچار
اختیار کردند و بحضور پر نور شیخ العالمین رض حاضر آمده عرض حال کردند گفتند
از مدتے تمنائے دولت پابوسی داشتم علی الخصوص بیمار را آرزوی
دولت جبہ سائی آستانہ فیض نشانہ بسیار بسیار است اما چشم وے
متحمل تاب آفتاب نیست محض مجبور است آن حضرت کہ اخلاق محمدی
در اصل خمیر داشت باوجود تخالف ملت و نا آشنائی محض نظر بر غرض حضر

وما را در تردد و رنج مے افگنند و ساعتے متوجہ شفاے وے گردید کہ
ازان حال افاقہ آمد ملازمان را حکم داد کہ اکنون بتدبیر کوشند حق تعالیٰ
قادر ہست کہ صحت بخشد بعد تدبیر د عرصہ قلیل صحت کلی یافت
کہ لغایت تالیف این کتاب قریب ستی سال برین ماجرا گذشتہ
گاہے در ایام سرما و برشگال اثر ضرب از درد وغیرہ در اندام خود نیافت

نقل است عجیب روزے میر اسد الدین در ایام سرما لبادہ
طولبس بکلف نذر آنحضرت رض فرستاد بمعرض قبول در آمد وقت ظہر آنرا
پوشیدہ بمسجد شریف تشریف آورد بعد نماز فی الفور برخاست و برخلاف
عادت بخلوت ریاضت جلوہ افروز شد و آن لبادہ را از جسد مبارک
خود بر کشید و لبادہ کہنہ و مستعمل را پوشید و باکراہ تمام در گوشہ انداخت
و برنج بسیار این قدر فرمود کہ مردمان را چنین جنس پیش ما فرستادن چہ
ضرور و باز گاہے وے را باستعمال نہ آورد و بکسے نداد تا آنکہ ہما بجا آنرا
طعمہ کرم و موش کرد و کسیرا مجال دریافت سبب رنج و اکراہ نبود
اما ہمہ خادمان را فکر آن در دل بود بعد عرصہ چند بدریافت آمد کہ از مال
حرام بود بہ متروکات قاضی عبد الرشید خان کہ خود بہ جمیع مال حرام و
رشوت ستانی ید طولے داشت بلاحق دین و ورثہ در وجہ ارث بمیر
مذکور رسیدہ بود و وارثان شرعی از متروکہ نامبردہ محروم محض ماندہ
و بہ میر مشار الیہ بنظر اظہار نیاز مندی و خلوص عقیدت از ان متروکات
این لبادہ را بحضور وے رضی اللہ عنہ فرستادہ بود آن زمان کہ برکہ و

رفتن او صره را بدریا انداخت وگفت یکساعت که نزد من بماند هزار گونه
خطره ناپیدا کرد و از یاد حق در غفلت انداخت ندانم خلق چگونه با خود
شب و روز میدارند یکے از حاضران مجلس عرض کرد در دریا انداختن
چه سود داشت اگر بمحتاجے مے بخشیدند اجر اخروی می یافتند
فرمود صد حیف چیزے که از خدا دور اندازد و داشتن وے بر خود
مکروه دارم به برادر مسلمانے دہم و ازین عطا رہائی خود از بلا خواہم و
برادر دینی را در آن مبتلا سازم و غفلت وے از یاد خدا گوارا کنم بنابر
بدریا انداختم اینہمه لطف وقتیکه خوش باشد که اصل کار از دست نرود
و چیزے که از مقصود اصلی دور دارد بوسیدنش و ضایع شدنش از
عطا بهتر و خلقے را که در عسرت و افلاس دستگیری فرمود و بجاه
و فلاح رسانید مشهور عالم است درین مختصر گنجایش ندارد معهذا چون
از هر جنس تصرفات وے رضی الله عنه رشحه از دریا ثبت این قرطاس
شده لاجرم ارقام حکایتے چند ازین جنس هم ضرور افتاد تا دانند
که تصرف آن متصرف الوجود ابو الوقت رضی الله عنه در جمیع امور
برابر بود و این برہانے است قاطع ہر آن کہ ہر ولی الوقت بر قدم نبی از انبیا
علیهم السلام و مقتضائے او آنست که معجزات مخصوصه آن نبی بر دست
این ولی کرامتاً من الله ظاهر می شود مثلا ہر ولی که بر قدم مبارک
حضرت عیسے علیه السلام باشد شفائے بیمار از وے اکثر می گردد
و اگر بر قدم موسی علیه السلام باشد ابطال سحر و جادو و بشبیر بوقوع خواہد آمد

در بیان دستگیری غمگساران

همچنین هر ولی که بر قدم اشرف رسول صلی الله علیه وآله وسلم باشد
ودرین اقصی مراتب است بدان ولی التصرفات بسیار حسن کر استادش
بظهور می آید لاجرم بجهت که رسول ما صلی الله علیه وآله وسلم معجزات
وکمالات هر نبی علیهم السلام مجتمع بود و لیکن واضح برین بیان تکمیل
حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی نایب مختار سید المرسلین محی
الدین عبد القادر جیلانی الحسنی الحسینی رضی الله عنه است
بیت وکل ولی له قدم وانی علی قدم النبی بدر الکمال و تفصیل
این مضامین در کتاب وصول الی الله از اقوال شیخ اکبر حضرت محی الدین
بن عربی رضی الله عنه باید جست انتهی نقل است مولوی
آل حسنین سلمه به راهوس روزگار شد و چون پیش از حضور شیخ
اجازت طلبید فرمود که طلبیدی درس علم به انتقال انسان
همین کن که علم تو ترا دستگیر بود پس بعد از انقضای چند روزگار
وعده خواهد شد حسب ارشاد شیخ عزم روزگار کرد و شغل کتابت
همین شعار ساخت فی الحقیقت کیفیت علمی سر آمد سعادت آن
شد و در ابتدای سال چهارم ترغیب صورت روزگار جلوه گر
شد و بکار منصفی که درین زمانه عمده روزگار است مقرر گردید
نقل است میر غلام علی معروف میر بهاکن ساکن موضع بهرات
سالها از تنگی لقمت زمانه دل تنگ آمده بود و بیزار تمنا طور ناخن بند
در عدالت یکی فرنگی شده بود که باز بود انکه روز نجشنبه

رونمود راه بجز گریز ندید روپوش شد و حاکم جابر بسپاهیان و پیادگان
حکم داد هرجا که مرزا الغ‌بیگ را یابید حاضر آرید و مستحق انعام و اکرام
شوید میر موصوف بخوف عزت از استصواب دوستان شبا شب
ازان شهر گریخت و بقصبه بهاواری آمد هرچند بحضور آنحضرت رسم خط
و کتابت نداشت اما بنظر چند رسالے که در پیش بود حاضر آمد و تمنائے
دستگیری کرد حکم شد برو بر کار خود و منتظر رخصت باش چون آن فرنگی
بتفریح خاطر سیر صحرا کند تو هم بر اسپے سوار شده از پیش نظر او
دور دور بجانبے رفته باش حق تعالے قادر است که وے را بر تو مهربان
سازد میر موصوف عرض کرد که دیده و بهعیزت کرد او دشمن جان ماست
بجواب فرمود مترس و برو هرچند بس خوفناک بود اما بر ارشاد
آنحضرت دل قوی کرد و برفت چون دران شهر رسید یاران و همدمان
بس نفرین کردند که چرا آمدی و به بعیزتے خود کمر بستی زود باز گرد
گفت فرستادهٔ شیخ العالمین ؒ آمده ام آنحضرت بآرام رخصت فرموده
و چنین و چنین گفته اکنون بدون بجا آوری فرمان وے نمی روم
همه بیکزبان گفتند هرگز هرگز چنین مکن ورنه بهعیزت شدی و بعید
خانه رفتی گفت هرچه باد اباد از گفته بزرگے سر نخواهم پیچید آینده
او داند و منتظر وقت نشست اتفاقاً صبح سهان شب آن فرنگے
بر اسپے سوار شده راه صحرا گرفت ایشان هم بر یابو سوار شده
دران صحرا رفتند و از دور بجانبے مے رفتند یکبار نظر یا خود باد و چار شد

وا از ملازمان و نوکران پیر پرسید که این سوار مرد افغان است یا مرد دیگر
همه عرض کردند مهابت خان مرد افغان مشهور است گفت دیر آمد بگوئید
که حاضر شود و زود بیاید چون پیادگان دویدند و آواز دادند که بیا
حاکم وقت ترا یاد فرموده است ایشان بگام اسپ با این سو کردند
چون قریب رسیدند خواستند که فرود آیند چه پیادگان بهر سو منتظر
حکم بے عزلی در مجلس حکم سپاه با جاه کی نموده اسپ را خیر کنند گر نزد
فرنگی گفت سوار باش حاجت فرود آمدن نیست اما نزدیک بیا
چون قریب تر شد سلام کرد یک نظر تامل دیده پرسید کجا بودی
پیر موصوف عرض کرد بخوف حضرت شیخ آقا پیره پوش بودم گفت
هیچ خوف نیست در کچهری بکار خود حاضر باش سلام کرد و همان
وقت در کچهری رفت و روز بروز اقتدار یافت گوئی خود حاکم عهد آن
شد که هر چه حاکم مے گفت همان میکرد از این سبب چندان علو و
اقتدار رسید که دیگر اقران و امثال غرق حسد بودند کرد بعد چندے
به تقاضای حقیقی سر رشته در سلک مریدان آنحضرت داخل
و تا مرگ دا پیر پرستی داد نقل است شاه غلام شبلی جلیسم
روزے بخلوت گفته [illegible] آنحضرت حاضر آمده فرمود لهو و لعب
چند سما حضرت مخدوم قدس سره است ایشان عرض کردند [illegible]
است اما مجبوریم که هیچ نیابم من آنحضرت فرمود چیزے فاتحه بادن
ضرور است گو قلیل باشد باز حاضر شود [illegible] بسیار تردد کردم از تنها

ایام تلگشت بیچ ہم بدست نه آمد و نه تکفلوس که شیرینی نیاز کرده شد بغرض ہم میسر نشد چون بخت یاور بود آنحضرت را بر حال شان ترحم آمد رحم کرد و فرمود بروید ہر غله که در خانه باشد فاتحه کنند سال آینده چنین نوبت نخواهد رسید الیشان رفته بخرد و تلاش قدرے سامان پلاؤ نمودند و بحضور بتبرک آوردند بعد از آن سال ابواب فتوح بر روے شان کشاده شده و روز بروز ترقی میگردید تا آنکه عزتے در دنیا پیدا کردند نقل ست احمد قوال که از دیار مغرب آمده بود در شیوه سرود مشهور عالم بود لبس خوش مے سرائید مقبول طبع عالی آنحضرت گردید وقت رخصت مبلغ دو روپیه موجود بود عنایت فرمود احمد قوال عرض کرد براے غلام حاجت این عطا نیست مہر گاو تمنا میگیرد اما آرزو اند آرد که به برکت این عطیه در شہر عظیم آباد دولتے رو نماید که از دست عسرت نجات یابم فرمود انشاالله چنین شود که میخواہی شہر بشہر گشت ہر جا که خواہی برو چون بشہرت رفت ہر جا و بہر امیرے که میرفت معزز و مقبول قلوب میشد تا آنکه راجه مہا دیو رام غلام او شد و لبس انعام و اکرام در حق وے مبذول داشت و صاحب ثروت گردانید بعد چندیا یام قصد شہر مرشد آباد کرد و به برکت دعاے حضرت شیخ العالمین رض بتقریب نواب مظفر جنگ ناظم ضلع بنگاله گردید و صاحب فیل شد کسے بحضور اقدس آنحضرت رض عرض کرد که الحال مراجعت احمد باین دیار مشنوا است

فرمود اگر خدا خواسته است قریب میرسند و خزینه چنانکه ترک
روزگار نواب نکرده و معتقد این دیار کرد هم چنین نواب مبلغ آمد خزانه دار
که تمنا کنی زیارت شیخ العالمین بفضله المقتدر دادم کند چون این مال
و دولت زنیاد نظر من قدر سکونت ملتے خلد میخواهم که بقیه عمر
بزندگی ملت آنحضرت بر سر چه نان خشک بسر کنم و فغانه شد
و بقیه عمر به تمنا ن دعا بی آنحضرت بسر کرد نقل هست عجیب
در سال یک هزار و دو صد و چهل و یک هجری نبوی عشرت ساعت
آمد و ماه مبارک رمضان شریف برسر رسید و کفیل خرج بعضے دوستان
هم بودم تردد خاطر تا تر داشتم شب سیزدهم ماه شعبان همه روزان
خیال حساب خرج ضروری ماه رمضان منظر دل بجلکے میکردم تا آنکه
خواب آمد از روئے حساب مبلغ صد روپیه ضروری بایست که بجهت
طعام سحر و افطاری و شام و شوار بود اما درین عدد یککل قلت
داشت تردد و حکمت نبود و گنجایش به تکلیف تمام مے تواند شد و بعد
تفسیر آن تقدیر هم سند نمے دیدم و بر کسے این راز ظاهر میکردم و نظر
بر خدا مے داشتم تاریخ بستم شعبان غلام زاده من علی حسین از لکهنو
نمود آمده بود چون ملال ایام بشیر سکونت و فصیحه بیلوادسی را شتت
قیمت روغن گاو برائے خرچ قدری همراه آورده بود و در بلاوت
شریف بتفضل شرف قدمبوسی حاضر آمد و در آن وقت حضرت
شیخ العالمین همراه بر است خرچ ضروری مهمانان ترویج روغن گاو

خادمے را فرمودہ کہ برو نزد قاضی ابراہیم حسین و بگو کہ ہنوز روغن
نفرستادی و قیمت چندان پیشتر گرفتی ضرور بالضرور ہر قدر کہ
مہیا شدن تواند بفرستی گر نتوانی دو آثار تنہ آثار ہم امروز
تدبیر باید کرد و باید فرستاد برادر ممدوح عرض کرد غلام چہار پنج آثار
روغن ہمراہ آوردہ است امید قبول دارد فرمود بصرف خود آر کہ
امروز قاضی مذکور مقرر خواہد فرستاد باز بعرض بیان آورد کہ غلام
را حاجت نیست و ہم اگر احتیاج خواہد افتاد از فلان خواہم گرفت
و نام این کمینہ بارگاہ عالم پناہ بر زبان آورد کہ کفالت جمیع امور ما
از نقد و جنس علاقۂ اوست آنحضرت زیر لب فرمود کہ او از کجا تدبیر
خواہد کرد خود در پریشانی است و اضطرار دارد چون این راز ایماءً
و اشارۃً ہم بکسی نگفتہ بودم و محض نظر بر خدا امید داشتم برادر ممدوح
در تامل افتاد بعد گذرانیدن روغن از خلوت شریف بیرون آمد
و از من پرسید کہ بالفعل تکلیف عسرت داری و رنج می کشی گفتم
کہ بفضل الٰہی است و بنظر اخفا راز مبالغہ کردم کہ از ما یحتاج
زیادہ موجود است اگر شما را ضرورتے داعی باشد ہر قدر کہ خواہید
بدہم گفت بالیقین میدانم کہ بالفعل عسرت است باز انکار کردم گفت
جناب اقدس حضرت پیر و مرشد این وقت زیر لب چنین فرمود
و راز شما آشکارا کرد خاموش ماندم گویی سکتہ دران حالت
بود ہوش برجا نماند کہ این چنین حال جزئیات ہم منکشف بر آن

القدر بہر کہ ذہن مرا پریشان کردہ بود کہ ہیچ پاس نداشتم خرچ ماہ رمضان
راکہ مے پرسند وہمان ماہ شعبان بود وہ اندازہ ہمان خرچ کہ روزی تاریخ
بست ویکم ماہ شعبان بجناب مستطاب مولانا شاہ ابوالحسن صاحب
مدظلہ العالی فرمود تشویش ابوالحیوٰۃ مرض مارا زیادہ کردہ غالباً کہ تردد
خرچ خانگی بسیار دارد تدبیر مبلغ دہ روپیہ کردہ باید داد و چشم پر آب
شد کسے را جرأت دریافت سبب گریہ نبود مگر از اثر گریۂ آنجناب
حاضرین ہم میگریستند مولانا ممدوح بعد ساعتے عرض کردند کہ تشویش
ایشان از بیماری حضور است فرمود بلے لیکن تدبیر مبلغ ہم ضرور است
خواہ مخواہ امروز تدبیر کنید اگر نتوانند قرض کردہ دہند جناب مولانا
مبلغ مذکور قرض کردہ بمن عنایت فرمود و ماجرا مفصل بیان نمود
عرض کردم بجز اندوہ بیماری حضور پرنور دیگرے خیال ندارم گو تردد
خانہ داری ہم بعض اوقات مخل امور دینی می شود فرمود خیر بہر کیف
انکار را مجال نیست بگیر واز مایان کسی را مفہوم نشد کہ آنحضرت رضوان اللہ
علیہ بارادہ آن فرمود کہ مارا در ماہ رمضان بعد اندوہ و تشویش مبتلا گرداند
یکے مصیبت آنحضرت کہ قیامت کبریٰ بر وابستگان واین دولت
است و دیگر تشویش فقر و فاقہ چون تاریخ بست نہم ماہ شعبان بخلوت
قدس شتافت و خلق را در غم و مصیبت گذاشت و مبلغ ماہ آمد ہمان
روز تردد خرچ ماہ رمضان بر سر افتاد و ہمان مبلغ بکار آمد **نقل است**
مولوی محمد امام صاحب دامت برکاتہ مدیون مبلغ پنجاہ روپیہ شدند

آنروز بر خلاف دستور ہم الشان را حکم شد کہ بمصرف ضروری آرند لیشان
فی الفور اداے قرض خود کردند نقل است طرفہ حکایتی است و عجیب
غریب نقلے در کارخانۂ شادی میان علی اشرف فرزند ارجمند مولوی محمد علے
اکبر قدس سرہ در عین وقت گشت برات جناب سید العلماء دام ظلہ
کہ طرف ثانی مولوی ممدوح قدس سرہ بودند باضطراب تمام در خلوت
عرش منزلت آنحضرت حاضر آمدند و عرضداشتند کہ تردد سخت پیش
آمدہ ہنوز کہ از نصف شب زیادہ گذشتہ آرد گندم از قصبۂ دانا پور
نرسیدہ و رکابی ہم موجود نیست باوجود وعدۂ انعام کلالان این وقت
جواب صاف دادند و بر خلف وعدہ و عہد کمر بستند مردمان خانہ
تلاشی آنہا نیز کردند اما یک رکابی نیافتند صبح کہ برات خواہد رسید تدبیر
اطعام مہمانان متعذر است دسبکی و رسواے بقدر و مردمان براے
از سہ ہزار مردم ادنے و اعلے کم نباشند آنحضرت را نیز تشویش آمد
چون راہ تدبیر مسدود دیدند بمقتضاے عنایت خاصہ کہ بسند دل حال
جناب سید العلماء دام ظلہ بود ارشاد فرمود کہ چہ قدر اسباب مہیا شدست
عرضداشت ہزار حبت نان تنوری موجود است و رکابی پلاو ہفتصد
و طشتری زردہ یکصد و پنجاہ تامل کردہ فرمود فردا ہمہ اسباب را یکجا جمع
کردہ قبل از تقسیم بمن اطلاع بخشند کارپردازان حسب ارشاد ہمہ رکابی
پلاؤ و طشتری زردہ و نانہاے تنوری معلوازمۂ قلیہ و خیرات دگوشتانہ
ہمہ ترتیب دادہ بحضور آنحضرت رضی اللہ عنہ خبر رسانیدند کہ برات

بود از سہ ہزار مردم زیادہ بشمار آمدہ بودند و این ماجرائے شگرف قریب ہفتاد نفر را مشاہدہ شدہ بود آنہا کہ شنیدند حساب ندارند و لطف آنکہ قریب صد عدد رکابے و طشترے ہمچنان کہ ذخیرہ داشتہ بود معطل ماند حاجت بوے نہ افتاد اصل آنست کہ چون آن حضرت را نیابت غوث جامعہ سید المرسلین صلے اللہ علیہ وسلم و حضرت غوث الصمدانی رضی اللہ عنہ بود بنابر در ہر باب و ہر التصرفے بود ظاہر و باہر کہ کسے را جائے انکار نمی ماند و از ان آست کہ کارکشائے عالم از ہر فرقہ اسلام و کفر مشیت ازلی و عنایت لم یزلے بر دست حق پرست حضرت ایشان داشتہ بود و ہر کسے سر نیاز بر در حضرت ایشان می سود **نقل است** حاجی عبد الواحد سرہندے از خلفاء شاہ محمد دائم صوفی ذہاکوہی قدس سرہ بعد انتقال صوفی صاحب سالہا سال ریاضتہا کردند و لبس سالک مستقل بودند عقدۂ دشوار در کار شان افتاد و بدستے در حل آن سعی نمودند چارۂ بجز رجوع بجناب شیخ العالمین رضی اللہ عنہ ندیدند روزے بحضور اقدس وے رضی اللہ عنہ حاضر آمدند و عرض حال داشتند ہمان وقت آنحضرت مراقب شدند و ایشان ہم مراقبہ کردند بعد ساعتے دیدند کہ حاجی یکبار لشکر گذاری بر پائے افتاد و دو قدم بوسی کرد و فرمود اکنون رخصت شو و بکار خود باش حاجی اکثرے گفت کہ آنحضرت غوث وقت است چرا کہ بجز غوث دیگرے را طاقت تصرف در طریق شیخ نمی شود علی الخصوص این چنین طور کہ پیر اہل طریق را در طریق وے تربیت کردن کہ سر مو اثر و نتیجہ طریق دیگر طاری نشود آنحضرت ما تا در زیہ و ناممہ سہندیہ ودو

فرمود در سوسار شهر عظیم آباد باستقبال رفته عرض داشتند که اگر خاک
این شهر هم بشرف پابوسی بندگان عالی مشرف شود رشک طوطیای اہل
بصیرت کرده بقرون با جابت گردد اراده ملاقات مجذوب مذکور که
در اثنای راه قصبهٔ پهلواری بیرون شهر سکونت داشت متمکن خاطر
اشرف شد هنوز سواری دور بود مجذوب مذکور از غلبهٔ شوق بس
بیتاب بار بار از هر کسی می پرسید که تا کجا رسیده باشند یاران که از پیشتر در
مکانش رسیده بودیم میگفتیم که هنوز سواری دور است و هر که می
رسید بے اختیار بر می خاست و ما همه میگفتیم که آنحضرت عقب
است و این فلان یار اوست ۵ رسید لشکر عشق و گرفت کشور
جان ٭ هنوز گرد شهنشاه عشق پیدا نیست ٭ تا آنکه سواری
آنحضرت نمود شد یکبار بے اختیار برخاست و بسوی آنحضرت
تیز روان شد و از غلبهٔ شوق پا در لغزش بود آنحضرت آواز داد
که بنشینند تکلیف نفرمایند او شنیده ناشنید کرده پیش قدمی نمود
و پایهٔ پالکی گرفت خواست که همچنین تا نشست گاه رود آنحضرت
کهاران را فرمود جلد پالکی از دوش نگذارد و قصد فرو آمدن فرمود
هر چند آن مجذوب گفت که تمنای دویدن در رکاب سعادت داریم
آنحضرت قبول نکرد و از پالکی فرود آمد بغل گیر شده در نشست گاه
آمد و به نشست آن مجذوب را بحزد زانو بسر فرو افگنده دیگر نشست
ننمود و هرگز چشم برابر نکرد و در سخن می گفت ما بنده توایم هر جا که نشانند

نکنند دیگر که کسند و عزت که بخشد میر ممدوح که ازین حال اطلاع
ندانستند گفتند که هیچ نفهمیدم گفت میر محمد سعید را گفته بودم
که ما را نیز در مجلس عرس و زیارت همراه برد بسبب ارتکاب باخمید
نبرد و غمازی مانند شیخ العالمین رحمه الله کرد و میدانست که کار بهتر کرد آنحضرت
بر عقل وی لیسے نفرین فرمود و گفت که او مکلف شرع نیست
آمدن وی بر ما ناگوار نبود و نهایت ملامت بر تجویز وی کرد اکنون
شرمنده نشسته است و نیز هر کسی از یاران و مریدان شیخ العالمین رحمه الله
که بملاقات وی رفتے غایت تعظیم وی کردے و اخلاق فرمودے
و اگر دران وقت جذب غالب شدے عذر خواستے که وقت
دیگر تشریف آرند نقل است صوفی محمد دایم قدس سره که کامل
طریق سرهندیه و یگانهٔ عصر بودند چون در مجلس شان ذکر شیخ العالمین رحمه الله
آمدے بے اختیار مبتهج و مسرور شدے و گفتے فرزند سه قسم
اند یکے آنکه در لیاقت با پدر برابر باشد دوم از پدر اعلے باشد
و این محض نایاب است و وجود این قسم فرزند کبریت احمر است
و اکسیر اعظم و سوم نالایق محض و شیخ العالمین از قسم دوم است
در خاندان خود و چون کسی رونده و آینده را می یافت گاه گاه مصلا
و پاپوش از تحایف شهر دہلی که میفرستاد هر چند بظاهر ملاقات جسمانی با آنحضرت
نداشت اما پیوسته در محبت آنحضرت بود شاه محمد والی وارد خانقاه وی
قدس سره بودند فرمود خوش آمدے ندے است که اتفاق ارسال خط

ندریافتم نه این کمال طریقت دیدم نه استقامت علی الشریعت این یک
چراغ سیرابی است که حق تعالی روشن کرده و همیشه روشن دارد اگر
در دیار ما هم بود هزار هزار کس از وی تربیت می یافتند آنجا طالبان
اند و رهبری نیست و اینجا رهبری هست و طالبی نیست و هم می گفت
که در شهر ما مجذوبی بود مشهور اکثر در خدمت وی حاضر می بودم
روزی از عین عنایت بمن نگریست و فرمود چه میخواهی گفتم مارا هم
مثل خود کن بتامل شد بعد ساعتی گفت نصیب تو در دیار مشرق
از بزرگی است اگر پای طلب داری برخیز و سر راه خود گیر از همان
وقت عزم این دیار مصمم کردم اما امروز و فردا می گذشت تا آنکه روزی
خواجه بهاء الدین زکریا ملتانی قدس سره را بخواب دیدم و ازوی
چیزی درخواست کردم فرمود نصیب تو در دیار مشرق است
هر چه شدنی است از آنجا شود چون بیدار شدم عزیمت سفر
کردم بجز شیخ العالمین بغو نگیرندیدم ❊ همه شهر پر ز خوبان
منم و خیال ماهی ❊ چه کنم که چشم بدخو نکند بکس نگاهی ❊ و دیگر
آنچه دیده ام افشا مناسب نیست غنیمت دانید صحبت آنحضرت
را و زمانه و سیر او شکر بجا آرید برین نعمت بی بدل نقل است
شاه منیری علیه الرحمه که در باب نصاب اسما ریاضت شان
چون ریاضت اسلاف بود که روزه پانزدهم از بزرگی چند سائیده غذا
کردی و بیشتر در کوه نصاب دادی و استخاره نزد وی امری نبود

معلوم شد گفتم ترا ازین قصه و اقتضا تا چکار بحکم مخدوم شعیب نزد تو آمده ام
ناچار شد و اجازت داد چندی دیگر یاد دست کردم که اثری از جنون
نماند باز بار سوم در خواب فرمود اکنون ترا این ورود بحالت اصلی و افاقه
آورد باید که در قصبه پهلواری نزد شاه نعمت الله حاضر شوی و از وی
اجازت و اشغال این ورود حاصل کنی گفتم چون از حضور اجازت یافتم
بار سطے منازل کرده برای تحصیل حاصل رفتن شاق و گران می آید امیدوارم
که آنچه اشغال وی باشد از حضور ارشاد شود مخدوم فرمود در غیر طریق
تا اینکه صاحب الطریق موجود باشد تصرف کردن نشاید و آنقدر
که اجازت داده بودم ضرورت داعی بود که ترا افاقه رفتن نزد شاه نعمت الله
نبود اکنون که بحال خود آمدی اجازت گرفتن از وشان باید و ما را تصرف
در طریق شان نشاید بنا بر آن اینجا رسیدم و بعنایت و برکات انفاس
شیخ العالمین باشغال و افکار و ورود مستفیض شدیم و انواع فواید از ان
ورود برداشتیم فی الحقیقت قدر این ورود کسی داند که بلازمت او کرده
باشد نقل است شبی شاه منیری موصوف بعضی کلمات بر زبان آورد
که حسب حال او نبود و ظاهر از کلام وی مستفهیم میشد که آنچه در ریاضت
اسما حاصل کرده ایم کسی را بران اطلاع نیست و کسی بران غلبه کردن نمی
تواند چون وقت ملاقات آنحضرت خلوت عرش منزلت حاضر آمد ساعتی
نگذشته که خود احوال ماضیه تا حال در سیر کرده و خواندن اسما و غیره بیان
کردن آغاز کرد گویا در افاقه نسبت بعضی را از شخصی که از جان عزیزتر داشت

چندان ربط ندارم خصوصاً در قصبہ پھلواری گاہے نرفتہ ام مگر از شہرۂ
اوصاف کمال شیخ العالمین رضہ رجوع دل مے یابم حکیم شاہ منیری
فرمود استخارہ بجناب مستطاب حضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی
رضی اللہ عنہ بایدکرد خان مذکور مے گفت کہ استخارہ کردم وشاہ موصوف
ہم دران مکان خواب کرد شب اول ہیچ ندیدم صبح بیدار شدم
واز محرومی خود بیان کردم فرمود آنحضرت رضی اللہ عنہ تشریف آوردہ
بود چون سیر خوردہ بودے مشرف نشدے امشب نیم سیر بخواب
شو شب دیگر نیم سیر خوردم و استخارہ کردم ازان جناب مشرف شدم
وعرض حال کردم ارشاد فرمود اینہمہ کسان را کہ نام گرفتی ہمہ ازان من
اند اما نصیب تو از شاہ نعمت اللہ است واو ولی زمان است برو
نزد وے بیعت کن و آنہا درویش اند و این قطب وقت است یا قطبا
زمان درین ہر دو لفظ ما اشک در یاد خود است بعد ازان می گفت
کہ صبح بیدار شدم و بجنسہ حال خواب بر شاہ منیری علیہ الرحمہ عرض
کردم فرمود توقف مکن برو نزد شیخ العالمین رضہ و بیعت کن کہ او
فی الحقیقت قطب وقت است شاہ وارث علی بہارے
وشاہ حمید راجگیری اکثر در ذکر آنحضرت رضہ فرمودندے
درویشی ما از لباس درویشان است ظاہر شاہیم و باطن مفلس محض
درحقیقت شیخ العالمین رضہ شاہنشاہ ماست کہ آبروی ما و حرمت
وعزت لباس درویشان درین زمانہ از وے است و افتخار ما درویشان

وے شدم و استفاضہ از حضرت او وسعادت ابدی شمارم بجز سہ کس
نیافتیم یکی شیخ ما کہ در حرم شریف است و دیگر بزرگے است در نیم عصر
وسوم شیخ العالمین رضؓ کہ تا حال نظیر این سہ کس ندیدم کسے از دوستان
وے کہ با او رفاقت داشت پرسید یاران و فرزندان شیخ العالمین رضؓ را چگونہ
یافتی گفت کلہم فان فی الشیخ والشیخ سار فیہم کالروح فی الجسد باری
شیخا ولا مریدا مثل ہذا الشیخ و مریدیہ و پاس ادب آنقدر میکرد کہ در مکان خانقاہ
فرود نہ آمد در کنج خانہ سیکے از غلامان آنحضرت رضؓ فرود آمد با ہمہ مرد مان
گفتیم چرا از خانقاہ کہ مکان دلبستگی است و قرب حضرت شیخ را دوری
اختیار کردی گفت در خانقاہ قطعے از قطعات زیرین قابل اقامت نیست ما
و بر بالاخانہ ماندن نمی توانم کہ مبادا سوء ادب شناسیتے و تکیتے بہ پیش آید
حضرت شیخ در خلوت مسقف و ما بر بالاخانہ خانقاہ حرکت ما تقاضاے
این بے ادبی نمی کند و ہم در قرب مکان شاید وقتے از غفلت بسوے
خلوت پا دراز کنم و بآن ماخوذ شوم **نقل است** ملا نور محمد فرزندے
سیاح از ملک دکہن وقت آخر ظہر در خانقاہ حضرت رضؓ وارد شد
در اول قدم نظر بسوے مسجد کرد و دید شیخ العالمین رضؓ را کہ در مراقبہ
نشستہ است نزد ما مردمان آمد و نشست حسب دستور از راہ اخلاق
مستفسر نام و دیار وے شدیم گفت از ملک دکن شہر حیدر آباد و
چینا پٹن و مدراس سیر کردہ تا اینجا رسیدہ ام و اصل وطن ما قریہ ایست
در اطراف شہر لکہنو کہ از ایام طفلی از ان قریہ بے خانمان شدم اکنون

چون وقت تهیار اسباب میرسید دل از دست میرفت و منحرف می شد
و چندان ایا رسے آورد که بر خود متحیر مے گردیدم آخر بخدمت بزرگے
حاضر شدم و صورت حال عرض کردم فرمود فردا بیائی که جواب تو
گفته شود روز دیگر که حاضر شدم گفت بخت تو در هندوستان از بزرگی
است که در قصبه متصل شهر عظیم آباد سکونت دارد بسن کهولت رسیده صورتش
چنین است کامل وقت خود است و در جمعیت طریقت و شریعت نظیر
وے نیست بنابر هر جا که عقیدت درست میکنی راست نمی آید بر تلاش
وے کن ترک روزگار کردم و روانهٔ ملک هند شدم اما در سخت تردد
طی منازل مے نمودم که بار خدایا من آن ولی ترا ندیده ام و بر گفتهٔ آن
ولی مخبر که هدایت فرموده هم شناخت نتوانم چگونه بمطلب رسم و چسان
شناسم شبے در اثنائے راه بخواب دیدم حضرت شیخ را بهمین لباس
که امروز دیدم در خانقاهے بمسجدے مراقب است شب دیگر دیدم میفرماید
بیا چون نزدیک وے شدم نان و تره مرا خورانید و لطف بسیار
مبذول حال ما داشت چون اینجا رسیدم خانقاه و مسجد همان یافتم که بخواب
دیده بودم و حضرت شیخ را بهمان صورت و لباس و جلسه در مراقبه دیدم
یقین کلی آمد که مقصود ما همین است و از ان وقت در انجام امر بیعت
اضطراب می یابم و رسوخ عقیدت هر لحظه زیاده تر مے بینم بیعت کرد
و ترک دنیا فرمود و داخل حلقهٔ یاران گردید **نقل است** فقیرے
بود هند و صاحب خانقاه که در زبان آنها این چنین فقیر را مهنت گویند

هستم سخن پردازی نمی‌دانیم قصهٔ حال از من اگر بشنوند چیزے بیان کنم
ما هم اجازت دادیم گفت زن پسر من بتقاضائے حاجت بشری
رفته بود بیهوش شد و بر زمین افتاد هر چند تدبیرے بکار بردیم هیچ
وسود مندے نمی دیدیم امر دمان تکلیف دادند ما هم رجوع باصنام کردیم
نزد مهادیو حاضر شده شفائے وے خواستیم ساکت ماندند باز بدیگر
اصنام رجوع کردیم دیدیم همه را از حل مشکل نیافتیم گویا مجبور و
عاجز اند چون از هر طرف مایوس شدم بخیالم آمد که چرا رجوع دل
بحضرت صاحب نه آریم که حل عقدهٔ باطن ما هم از و شده شاید
حل این مشکل هم از و شود رجوع دل بحضرت آوردیم و چشم از غیر
وے بند کردیم فی الفور حاضر شد و فرمود که تشویش مکن که صحت
میشود و ساعتے متوجه حال بیمار شد بیا طرفة العین بافاقه آمد
و خود غایب شد دانستم که این طاقت تصرف که حضرت صاحب
راست و فریاد رسے که ایشان راست نه مهادیو راست نه ام
رانه دیگر اصنام را روزے پیام برادر خود آورد که از چندے
بعضے خطرات در وقت مراقبه مے آید و از آن تشویشے واقع
است حضرت فرمود او را بگو که برائے یکروز حاضر شود [illegible]
گفت حضرت نزد شما اینجا و آنجا برابر است باز اینجا طلبیدن چه ضرور
آخر رفت و او را یکبار همراه آورد و بمقصد رسانید بعد انتقال آنحضرت
هم هر دو برادر آمده بودند و بر مزار شریف تا دیر جلسهٔ طویل کردند و فیضیاب

اگر توانید بخدمت وے حاضر شوید و بہ او توسل کنید بعد رخصت
از وے چندروز توقف کردہ در عرس ربیع الاول بحضور شیخ العالمین رضی
حاضر شدم و مفصل حال خود و حال آن حقیر ہند و عرض داشتم و گفتم
کہ اکنون از سر نو توبہ میکنم کہ دیگر خون ناحق نکنم آنحضرت از کمال
نوازش و کرم تسلی داد و بدرود طریقہ ارشاد فرمود بعد چندے از ملاقات
درود طریقہ باز بدولت خود رسیدم والحمد للہ علیٰ ذالک ۞ نقل است
مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاتہ مے فرمود در ایام عرس ربیع الاول
از شہر بردوان مے آمدم در منزلے کنارۂ دریا راہ بود سواری می رفتیا
حاجی محمد میرن علیہ الرحمہ گفتند کہ بر بہل نشستہ یاد رکرداند کے
دراز کنم و پیادہ شدند سوارے با دور رفت و او شان عقب ماندند
در کنارۂ دریا و دو پرتاب تیراز ما مفاصلہ افتاد تا آنکہ در انتظار شان زیر
درختے توقف کردم چون رسیدند می گفتند کہ کنارۂ دریا بزرگے
در لباس درویشان پس با مہابت ایستادہ بود و چنان معلوم میشد کہ انتظار
کسے است قریب رسیدم و سلام کردم فرمود مولوی ابوتراب پسر
شاہ نعمت اللہ قطب رفت گفتم بلے ما ہمہ پرسیدم کہ نام و مسکن آن
بزرگ پرسیدہ بودید جواب دادند خیال آنجہی نہ آمد پس ملامت کردم
و نفرین نمودم ۞ نقل است میان نور اللہ جانگامی از این حقیر مولف
کتاب میگفت کہ وقت عزم این قصبہ از شہر عظیم آباد مولوے
بشارت علی عملی بمن دادند کہ برائے من از حضور شیخ العالمین رضی اجازت بیعت

گیری گفتم این عمل خاندان قادریه نیست آنحضرت هرگز اجازت
نخواهد داد که خلاف دستور شیوخ است بلکه دخل در طریق غیر منع
می‌داشتند مولوی موصوف گفتند سبب چنین است که می‌گوئی تا
باید برد و طلب اجازت باید کرد باز انکار کردم و او ابرام تمام کرد
بسبب طلب اجازت از حضور شیخ العالمین مدظله العالی پرسیدم
گفت بعد از آنکه مراجعت خواهی کرد خواهم گفت چون بشرف
قدمبوس آنحضرت حاضر شدم و فایز گردیدم التماس وی
عرض داشتم آن عمل را ملاحظه کرده فرمودند از طریقهٔ قادریه نیست
نه از جائی مرا اجازت است لیکن پیر او شان را خاندان کل خواه
معقول منظور است مضایقه ندارد لعل آرند چون با مولوی موصوف
باز ملاقات کردم مفصل حال گفتم بمجرد شنیدن اجازت گفت که پیر
آنحضرت غوث وقت است پرسیدم از اول کار تا آخر این رابطه صحبت
که با من داری با اخفای سر کردید اکنون شرح آن ضرور است گفت
اصل کار و مقصود از تحصیل اجازت نه این بود که ظاهر پنداشتی بلکه
مراد دیگر است در کتابی دیده ام که یکی از علامات غوث آن است
که در هر طرق حق تعالی وی را تصرف تام بخشیده حکم او نافذ است
بر هر چیز حتی که شجر و حجر و غیره وی در طریقهٔ دیگران دخل کرده میتواند
بنابر برای امتحان این عمل را چند جا که خیال آمدنی داشتم پیش کردم
هر کسی عذر کرد که عمل موکلانی است و از طریقهٔ ما نیست اجازت دادن

نمی توانم مبادا از سوکلان ضررے رسد بالاخرہ معرفت شما بحضور
شیخ العالمین رضہ فرستادم آنحضرت باوجود عذر اجازت داد و فرمود
کہ قباحتے نیست دانستم کہ قول صاحب کتاب راست است و از
آنحضرت در محل ضرر سوکلان مارا ہرگز نمی اندخت کہ نسبت دیگر شیوخ
زمانہ عنایت وے برحال ما زیادہ ست مگر آنکہ دانست کہ سوکلان بر
اجازت وے رضہ ضرر رسانیدن نمی توانند معاینہ آنحضرت
رضی اللہ عنہ را بر ہر چیز تصرفے تام بود حتّٰی الْمَرَضِ وَالصِّحَّتِ
در بیماریہا مکرر دیدہ شدہ کہ مطلق طاقت ندارد و روز مجلس عرس با زیارت
آثار شریف رسول صلے اللہ علیہ وسلم آمد خادمان را فرمود کہ یکسے
طور مار المجلس باید رسانید و باستعانت خادمان تشریف آورد و حسب
معمول چنان نشست فرمود کہ سر مو اثر مرض معلوم نمی شد و مجلس این
آخر شب تا نصف النہار قایم ماندے بعد فراغ باز ہمچنان بیمار ماندے
کہ طاقت گام زدن نبود چنانچہ یکبار در عین ایام عرس
ربیع الاول تکلیف پیچش و اسہال سخت بود کہ طاقت رفتن تا بیت الخلا
نداشت شب یازدہم و روز یازدہم حرج زیادہ شد کہ نوبت اسہال
با پیچش در شب چہل و پنج بار رسیدہ و در روز پنجاہ و سہ بار یا قدرے
کم و زیادہ بودہ باشد و طاقت مطلق نماند از تردد خاطر احباب نشست آں شب
فقط قل کردہ شد و مجلس موقوف ماند لیکن آنحضرت در قل باستعانت
خادمان مجلس را رونق بخشید و تا اختتام قل دو زانو بے تکیہ زدن

مراقبه نمایند در خلوت شریف تشریف بردند صبح که اشتداد ضعف دید
و تکلیف ناشی پیشتر فرمودند که امشب شب دوازدهم ربیع الاول است
از مرض چگونه خواهیم کرد و مجلس موقوف نخواهیم شد و بعد دوازدهم
زیارت موی شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم استیلا
دید تا نصف شب دوازدهم همچنان تکلیف بود و ما غلامان بارگاه
عرض داشتیم که هرگز خیال مجلس سماع نفرموده شود و ما با ضعف
سر باشتداد آمد چون از طعام فارغ شده و مدفع حاجت دست داد
مجلس محل نفرش کرده شد پاسی از شب باقی بود که آنحضرت
فرمودند ما را بردارید و بمجلس ببرید غلامان دوش در بغل داده بمجلس
آوردند ما از آنوقت که روز نور در مراقبه نشست برابر تا نصف النهار
که وقت اختتام مجلس بود بی استعانت تکیه بیک جلسه ماندند و بعد
بعد فراغ مجلس بی استعانت عصا و خادمان در خلوت تشریف
فرما شدند چون مؤذن اذان ظهر گفت بی استعانت احدی
برای نماز بمسجد شریف جلوه افروز شده باز متوجه کار زیارت
گردیدند حسب معمول تا اختتام دو غزل در حجره ایستاده ماندند
تا آخر مجلس زیارت خلاف معمول در هیچ امر توقف نفرمودند بعد نماز
عصر و فراغ جمیع امور متعلقه عرس بخلوت شریف رفتند هنوز پاسی
روزی باقی بود که تکلیف مرض حسب آن شروع شد فرمودند حالا نمیگوئیم
بیک ندارم گویا نیز میفرمودند بشدت مرض بر افزوده سه شبانه تا آخر

حق تعالے صحت کاملہ عطا کرد وچنین معاملہ بیشتر وکرّات ومرّات
مشاہدہ افتاد مولف کتاب میگوید مماثل این حال حال بزرگے
در اسلاف جناب مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاتہ از کتابی
حکایت نقل میفرمودند کہ بزرگے را نامش یاد ندارم بیماری تپ ولرزہ
از شش ماہ بود وبیشتر لرزہ وقت نماز آمدے وآن بزرگ گلیم را از دوش
برکشیدے وبنہادے وفرمودی اے لرزہ تا زمانیکہ از وضو ونماز فارغ
شوم درین گلیم باش گلیم درلرزہ آمدے وخود متوجہ نماز شدے
وبصحیح وتندرست گزاردے بعد فراغ باز گلیم بر دوش کشیدے
وگفتے اے لرزہ بیا کہ از نماز فارغ شدم وفی الفور لرزہ ویرا گرفتی

حکایات متفرقات مشتمل بر فواید چند بلا ملاحظہ ترتیب ومناسبت درمیان حکایتہا در احوال شیخ العالمین رضی اللہ عنہ نقل است

در شجرۂ سابقہ کہ مریدان را عنایت میگردید بجز یک نسبت قادریہ
آبائیہ حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمدانی رضی اللہ عنہ
دیگر نوشتہ نمی شد از عہد حضرت تاج العارفین چنین دستور بود وسالہا
برین نمط گذشتہ روزے حضرت شیخ العالمین رضم وقت ظہر بر معمول
مراقب بود اتفاقاً از جناب مستطاب امام ہمام سبط الرسول قرۃ
عینے البتول امام حسین علیہ السلام مشرف شدند آنجناب فرمودکہ

که نام این در شجره چرا نوشته نمی شود آیا در پیران شما داخل نیستیم فقیر کلام

کلام سخت بر دل شیخ العالمین آمد سر از مراقبه برداشت و بیاران و

خادمان خود فرمودند که اینا مرند در شجره ما سلسله پیران نسبت ثانی حضرت محبوب

سبحانی و نسبت ثانی خواجه معروف کرخی و سید سلیم رضی الله عنهم

همه داخل کنند معلوم شد که این فرو گذاشته بودند بعد همین تقید بلیغ نمودند

اکثرے از دوستان استفسار سبب با خود ما میکردند آخر از مولوی ابوتراب

صاحب دامت برکاته و بعضے معمران اسرار مفصل بدریافت آمد

نقل است که فرمود مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته

که عزم زیارت قبر شریف سید اشرف جهانگیر قدس سره کردیم وقت

رخصت از حضور شیخ العالمین رض حکم شد که از سید چراغ درگاه هم

برائے حاجات طلب خواهند داشت اگر عنایت نه یابند بر راه

عطا سید و بینند بتر نفع کردند عرض داریم چون بقصبه کچھوچھه رسیدیم

و بشرف زیارت فایز گردیدیم اول تمامتر بستر حال خود اهتمام کردیم

که بر کسے حال وطن و مسکن ما ظاهر نشود لیکن لطف و عجب تر آنکه تا

دوکانداران هر کسے که مے دید میگفت که اینها از قصبه پهلواری می آیند

و قریب ساقتا دلفر آزادگان که در صحن مزار شریف بستره داشتند

با خودها مے گفتند که این مرد پسر شاه نعمت الله ولی است کسی

میگفت پسر شاه نعمت الله قطب است چنانچه از بعضے پرسیدیم

که بکدام آثار شناختید گفتند اتفاقاً پسر در قصبه پهلواری شده است

گفت نرفته ام اما ہر کسے سے گوید ما نیز مے گوییم و حال آنکہ محض بمسافروار رفتہ بودم القصہ ہر روز بر مزار مبارک حاضر میشدم و در فاتحہ درخواست چراغ مزار شریف میکردم اما مطلق التفاتی کہ ازان احتمال قبول عرض باشد بمنی یافتم و ارشاد حضرت شیخ العالمین رضہ از خاطر سہو رفتہ بود چون عزم مراجعت وطن مصمم شد یکبار یاد آمد کہ تبرزخ شیخ نکردم امروز استقامت و اقامت باید کرد و رخت سفر باید کشاد و از رفیقان عذر خواستم و بر مزار شریف حاضر شدہ فاتحہ خواندم و متبرزخ الشیخ العالمین رضہ پیش مزار شریف مراقب نشستم فی الفور گویا برای العین دیدم کہ حضرت سید بالین قبر بر جاے نماز نشستہ اند گفتم چراغے از تبرکات مزار شریف تمنا دارم بکمال لطف و بادب تمام دو زانو شدہ متوجہ گردید و فرمود بسیار خوب در بر خاست چراغ گلے کہ پائین قبر روشن بود آوردہ گفت حاضر است عرض کردم خادمان درگاہ ہدیہ چراغ روضہ متبرکہ کم از شصت و ہفتاد روپیہ نمیگیرند و بنابر خلقے ازین چراغ خاص بے نصیب است کہ این قدر ہر کسے استطاعت ندارد و ما نیز ازانجملہ ہستم مگر مبلغ دہ روپیہ فاضل از راہ خرچ دارم یقین است کہ خادم حضور باین قدر قلیل متوجہ نخواہد شد مگر از عنایت حضور و آرزوی دیگر آنست کہ تخصیص بجاے نباشد براے ہر کار کہ روشن کنم بر آید و ہم خادم زیادہ نطلبد و سر از مراقبہ برداشتم و خادمے را

طلب کردم آمد و به همان جلسه که سید قدس سره با دو مراقبه
دیده بودم بدو زانو پیش ایشان بنشست گفتم چراغی از تبرکات درگاه
تمنا دارم گفت بسیار خوب ما خود اول نیت کرده بودیم که وقت
رخصت خواهیم داد گفتم فردا اول صبح نماز گذارده سوار خواهم شد
آن خادم بر خاست و به درخواست همان چراغ پائین روشن نزد
من آورد و بر همان جلسه که بعد سید مراقبه دیده بودم به
همون جلسه سید نشست و چراغ روشن پیش من نهاد گفتم حال به
معلوم است هیچ قدر نگذاریم گفت هرچه مطلوب باشد بگو گفتم که
برای شما گذاشتیم تامل کرده گفت خوب تحقیق فرمایند که به چراغ
پائین گاهی از شعشعت روپیه کم نشده مگر شما مبلغ ده روپیه عنایت
کنید و فتیله دست که روشن شده است از وی عطیه کنید و گل
چندان از مزار شریف و ران انداخت و نیز از مزار شریف چسپانید و گفت که
این چراغ با نشان سید هم که به هر حاجت دینی و دنیاوی که روشن کنند
بر آید به من داد و چراغی دیگر آهنی کلان هم داد و گفت این چراغ
سید است سلام بر مزار شریف کرده بگیرید در دل گفتم که این تبرکات
شده بود که به من آموختند سلام کرده گرفتم و از آنجا رخصت شدم
و خوب حقیقت خود دریافتم و قدر خود شناختم که پیش سید قدس سره
وجود ما را به جو یک خس است که چندین مرتبه التجا کردم مگر
متوجه نشد چون تبرک شیخ العالمین بسر کردم التفات به دو خلیفه

آنقدر مرعی داشت که باہمسران مے کنند چون بحضور حضرت شیخ رسیدم مفصل حال عرضداشت چراغ پیش نظر آوردم حکم شد که بحاجات روشن کرده باشند تا این زمان که نوزده سال منقضے شده باشد از اہل حاجت یکروز ہم چراغ فرصت ندارد و در ماہ محرم و ماہ ربیع الثانی اہل حاجات زیادہ مے رسند و ہم ازین جنس حکایات بزرگان الی غیر نہ بنسبت شیخ العالمین رضہ متزاید از حساب است چنانچہ حکایت مخدوم یحیے امنیری قدس سرہ که از خلفاے شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ اند سابق گذشتہ مکرراً در ضبط قلم آوردہ میشود۔

نقل است سید العلماء سند العرفاء دامت برکاتہ مے فرمود که روزے بر مزار شریف شیخ یحیے منیری قدس سرہ حاضر شدم بعد فاتحہ مراقبہ کردم مخدوم فرمود مبارکباد مبارکباد شیخ ترا رتبہ داده اند که تو بآن رتبہ نتوانی رسید بلکہ فہم آن نتوانی کرد شیخکم شیخ العالمین ما رابس اشتیاق شد که کاش بکسے طور آن رتبہ معلوم شدی مخدوم فرمود که آن قربے است خاص بحضرت نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که در سلاف ہم کمتر اولیاء بان بہرہ مند و سرفراز شدہ اند دیگر چہ تفصیل کنم و ہمچنین است فرمودن رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در بیماری یکے از احباب شیخ العالمین رضہ که براے وے لبس متفکر واندوہناک بود ما را دیدن رنج ایشان گوارا نمی شود و از ہمان شب بیمار را تخفیف شروع شدہ تا آنکہ صحت کلی یافت و ہم دیدن یارے

در مرض آنحضرت که کسے سحر کرده بود بیمارے صعب بود و شدت
یافته بود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تشریف آورده
فرمودند که کس سحر قوی کرده است و اینجا سحر را مدفون کرده اثر وی
را باطل کردم خواهی آن نوشته را از زمین برآورده ببین خواهی همچنان
مدفون بگذار که حالا اثرے ندارد و در صبح آن شب ازاله مرض شد
صحت رو نمود **نقل** است روزے در ایام بیماری خود آنحضرت
تذکره فرمودند چندی خلق که با ما بیعت می آیند و خواستگار بیعت در سلسله عالیه
حضرت مولانا رسولنما رضه مے کنند حتے که اهل قرابت حضرت
محبوب رب العالمین خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره نیز امسال که
سلسله حضرت مولانا محمد وارث رسولنما قدس سره بیعت
مے کنند و حال آنکه آبا و اجداد ایشان بسبب قرابت و نسبت
که بحضرت خواجه داشتند در سلسله حضرت خواجه مرید بودند لهذا هم
بسبب آن بیعت مے ترسم مبادا اخلاف رضاے حضرت خواجه
کرده و آن در حق من سراسر ضرر رساند اکثر تامل و تردد دارم و قلب را
مشوش مے دارد و اشاره بسید العلماء کرده فرمود که چون مولوی
صاحب خواهند آمد براے دریافت این کار از مرقد حضرت خواجه
گفته خواهد شد چون چند کس از معتکفان حریم اسرار آنجا که مولوی
محمد امام صاحب دام برکاته نیز حاضر بودند و هر کسے در وجه
آن را مے برد همان شب مولوی صاحب تقریب دیدند که حضرت

مولانا رسولنما رضی اللہ عنہ تشریف آوردند خرسود الیشان را یعنے
شیخ العالمین را تشویش و تردد ایمنعنے چیست شاہ عماد الدین قلندر
را ایا معلوم نیست کہ من الیشان را از رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
برائے خود درخواست کردہ بودم کہ این فرزند ارجمند مارا عنایت شود
تا طریقۂ ما آباد کند کہ جز وسے مارا کسے نیست و ازان جناب مارا عنایت
شدہ و نیز عرض کردہ بودم کہ برائے اجرائے طریق شاہ عماد الدین
قلندر بسیار کسان اند و مارا ہمین یک فرزند امید وارم کہ اجرای طریق
ما از و گردد و دراول روز کہ درخواست ایمنعنے بہ مجلس شریف بنوسے
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کردہ بودم شاہ عماد الدین قلندر ازان مطلع
ہستند باز تردد چیست و این فرزند فرزند خاص منست از عطای
حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم صبح آنشب مولوی محمد
بحضور شیخ العالمین رضہ حاضر آمدہ عرض کردند کہ شب چنین دیدم و چنان دیدم
آنحضرت ہمین قدر فرمودکہ بلے راست است و ہمین سبب است چرا
کہ در سلسلۂ حضرت خواجہ رضہ اکثر فرزندان حضرت تاج العارفین رضہ
بیعت دارند و مجاز اجرائے آن طریق اند و بیعت دران سلسلہ
بالخصوص میگیرند و سلسلۂ حضرت مولانا ازانہا کمتر اجراء یافتہ
مگر بیعت من کہ بے درخواست جناب تاج العارفین رضی اللہ عنہ
در سلسلۂ حضرت مولانا گرفتہ بودند و بعد بیعت ہمان وقت ارشاد
کردند کہ شمار الجلاسے حضرت مولانا رسولنما دادم تا یکسکس اجرائے

طریق مولانا مولینا هم کرده باشد و بیعت دیگر برادران ما در طریقهٔ
حضرت خواجه‌ها گرفته شده بود و سیم چنینها اجازت جمیع سلاسل به کسی
داده بودند اما اجرای طریق حسب ارادهٔ حضرت تاج العارفین به
ظهور آمده و می‌آید با وجود آنکه دستور من است که وقت گرفتن
بیعت از مریدی پرسم که در کدام سلسله حسن عقیدت داشته باشد تا
دران سلسله بیعت گرفته شود اما بر کسی در خواست در سلسلهٔ حضرت
مولانا می‌دارد و بعض خال خال مردم در سلسلهٔ قادریه قلندریه
بیعت میکنند این محض جذب حضرت مولانا مولینا است
رضی الله تعالی عنه **نقل است** که مولود مولوی ابوتراب
صاحب ولایت برکاتی در مقام خود بود که شهر کتک روانه گردیده
مسافت دارد و در قصبهٔ سیلوادی را یک و نیم ماه وارد بوده و به
رؤسای آن شهر یکی بیمار بود هر چند تدبیرها بکار برد ما را سبب نمود که
سخن بخشید بعد چندی که ایشان مرتب شاه شاغل خود ایشان نمود کتابا
مجذوبی است صاحب مزکر در دیدند و فاتحه کنند
وسه پس از رب مرحمی خفتم بخواب دیدم پس غضبناک آمده گفت
ترا مجال آن شد که آداب فاتحه من ترک کنی ما جمیع آن شب بیدار
نشستم راه زیارت من نگه باشد لیکن بانیت ساکن ان وقت خطره
آمد که مجذوب صاحب تصرف معلوم می‌شود اگر مرا هم از جبل
خود مشرف گردانند خوش بودی وقت خواب شب

خوانده بخواب رفتم دیدم شخصے مجذوب صورت موئے پریشان
در لباس خاکساران نزد من آمد و بر چارپائی نشست تعظیم کردم بسیار
با ما تلطف کرد هنوز سخنے از مطلب دینی و دنیاوی در میان نه آورده
بودم اما مے خواستم که حاجتے به وے بگویم یکبار دیدم که حضرت
شیخ العالمین رضہ تشریف آوردند ما و مجذوب ہر دو بہر تعظیم برخاستیم
آن مجذوب بکمال ادب بر کنارۂ چارپائے نشست و حضرت
شیخ العالمین رضہ خطاب بمن کرده فرمود که شما را منع نکرده بودم
که در حاجات خود رجوع بمجذوبان مکنید چرا باز به اینہا رجوع می
کنید و آن مجذوب ازین سخن سرنگون شد گویا طاقت سخن نماند
و ما هم از ہیبت ساکت ماندیم و آنحضرت برخاست و تشریف بردند
بر و مجذوب باہم برخاست و برفت چون بوطن باز آمدیم روزے
بحضور اقدس آنحضرت تفصیل ماجرا عرض کردیم ہمین قدر فرمودند
که توسل به شیوخ کرام خود در ہمه امر نیکوست آنچه ایشان نخواہند
داد مجذوب طریقه کے تواند داد و سابق ہم لشما گفته بودم که بمجذوبان
رجوع در حاجات ضرور نیست نقل است سید العلما سند العرفا
دامت برکاته مے فرمود که بضرورت گرفتن بیعت بعضے مردمان
به تحریک شیخ امیر الله صاحب در قصبۂ سوان رفته بودم و
ایام بسنت حضرت امیر خسرو دہلوی قدس سره بود و مولوی
ابراہیم صاحب بعد دو روز از عقب قصد قصبۂ مذکور کردند چون

بہر رخصت بحضور حضرت شیخ العالمین مدظلہ حاضر شدند حکم شد
کہ مولوی احمد ے را خواہی گفت کہ خبر بسنت ہست یا نہ ایشان
گمان ظرافت بردند کہ گاہ گاہ بطریق مسنون رسول صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم با یاران ظرافت کردہ میشود ونیز از ہمان جنس بود کہ
لیکن چون بتشرف ملازمت سید العلماء دامت برکاتہ فائز شدند
بنظر احمد الامۃ نوف الادب عرض کردند کہ از حضور شیخ العالمین مدظلہ
چنین ارشاد شدہ بود سید العلماء ساخت مسرور بود در آنوقت ما را نیز ہیچ گونہ
ظرافت دیگر خیال نہ آمد تا پنجم ماہ رجب کہ روز بسنت خسروی
بود مردمان آن قصبہ ہمہ مجتمع شدہ سامان بسنت مہیا کردند قوال
حاضر آمدند واثرے بر قلوب ہر کدام ہیجان ساختہ طاری بود از کیفیت
نجوے صوتے برآمدہ مجلس شروع شد آنقدر پر اثر وگرم شد کہ تا
نہار مقرر سید بر یک نمط ماند اہل قصبہ مے گفتند کہ از صبح شعور ما کاہے
چنین مجلس درین قصبہ نشدہ بود و ہمہ کس عنایت والتفات
حضرت شیخ العالمین مدظلہ چنان مے یافت کہ گویا درین مجلس ہمین لطف
میدلز مدآن زمان ما را یاد آمدہ کہ سخن ظرافت نہ بود بلکہ پیشگوئی چنین
بود کہ ظہور یافتہ بود واز مولوی محمد ابراہیم گفتیم کہ درین وقت طلب
حضرت شیخ فصیدم **نقل** ہست در ایام ے جناب مستطاب
مولانا شاہ ابو الحسن صاحب افاض علینا فیوضہ ایام مرض ایشان شام
عارض شد شب ہمہ روز بے افاقہ گذشتہ مسرور شدند نہار

گذشت ہر کہ ومہ از تشطط و پریشانی بود برائے عیادت مے
رفتند اما حضرت شیخ العالمین یکبار و یکروز ہم درین عرصہ
بنظر عیادت تشریف نہ آوردند و نہ از کسے مستفسر حال میشدند
حیرانی از ہمینے خلق را دست داد تاآنکہ روز چہارم بعد نماز جمعہ تشریف
آوردند و بہ تدبیر تمام متوجہ شدند و مرض در اشتداد بود و روز
بروز تشویش ازین سبب در قلب شریف مترائید سید العلماء سند العرفاء
دامت برکاتہ عرض کردند کہ سبب بے التفاتی در ابتداے مرض و تعلق
مافوق التقریر در ایام اشتداد وے بر کسے ظاہر نشد امید وارم کہ اظہار
آن افتخار یابم فرمود ہیچ سببے نیست مگر بیچارگی و بندگی کدام روز بود
و کدام وقت کہ براے دیدن آن فرزند ارجمند دل اضطراب نمی کرد
اما ہر وقتیکہ تصمیم عزم عیادت میکردم از حضرت حق ممانعت میدیدم
و بجز منع سببے ارشاد نمی شد آخر یقین آمد کہ مگر رشتۂ حیات
بیمار منقطع شدہ کہ حکم عیادت ہم نمی شود و جگر ازین اندوہ آب بود
چون تحریمۂ فرض جمعہ بستم در عین نماز حکم شد کہ بعد فراغ بعیادتش
برو و معالجہ شو و عنایتے از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ و آلہ
وسلم یافتم کہ ہمہ اضطراب بہ تسکین مبدل شد و فی الفور بعد نماز
برخاستم و بر سر بیمار رفتم و دیدم کہ مرض کار خود کردہ است
تشویش دو بالا شد باز سید العلماء عرض کردند کہ حال عمر ہم
معلوم راے بندگان عالی است و صحت یقینی دیگر تشویش چرا است

فرمودند گر صفات معلوم شان کبریائی و سبب نیستی بظهور آید گرا
محال که دم زدن تا زبانیکه موجود بر تقیح بنماید بنظر شان کبریائی حضرت
حق جاے اعتماد نیست استغنی عن العالمین یفعل ما یشاء و یحکم
ما یرید و لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون **نقل است** مولوی
ابو تراب صاحب دست برکات تصحیح فرمودند که در شهر بدمالان بودم ایام
عرس ربیع الاول قریب رسید خواستم که از غربتی که در رفاقت او بودم
رخصت بگیرم اما بنظر لطف امر احتمال قوی عدم اجازت بود بنا بر
تامل بودم شب در خواب دیدم که پیش وی رفتم و درخواست رخصت طلب
کردم اجازت نداد صبح که بیدار شدم پس اندوهناک بر خاستم که
آنچه پیش آمدنی بود اول بخواب معلوم شد اکنون چاره کار چیست
در شب دیگر که آمد بوقت معمول پس متردد خاطر بخواب رفتم
دیدم که حضرت شیخ العالمین بخانه تشریف آوردند و فرمودند متردد چیست
رخصت طلب کنید خواهد داد عرض کردم که شب پارینه آنچه شده
است صریح بخواب دیدم حالا اینجا اجازت چیست فرمودند آن منع
و عدم قبول بخواب گذشت اکنون اجازت خواهد داد صبح که بیدار
شدم پیش یار رفتم و گفتم در وطن ضرورتے در پیش است اگر اجازت
شود تهیه اسباب سفر کنیم فی الفور بکمال مهربانی رخصت نموده
داد و گفت شما پیره ایم اگر همینجا متوطن باشید بگیرید گفتم هر جا مشایخ
مشته ما بسوی آنجا با مراد روانه وطن شدم **نقل است** مولوی ابو

صاحب دامت برکاته را خیال نصاب و زکوة سورهٔ مزمل در تہجد پیدہ
درخواست اجازت کردند بر خاطر اشرف حضرت شیخ العالمین رضہ
ناگوار آمد لیکن ہر گاه در فرزندان عالی پایہ قبول شان بلند بود
بنظر ملال خاطر از عدم قبول عرض جواب صاف نفرمود ارشاد
کرد بتعلق حفظ از ایذائے موکلان ہر وقت ضرورست و آنقدر
فرصت کو مناسب استخاره کنی که از بزرگے رخصت یابی مضائقه
ندارد و سر رشته کار بحیله سپرد بعد چندے جناب ممدوح را خیال
اربعین مراقبه آمد بحضور وے رضی الله عنه عرض کردند فی الفور
بعرض قبول شرف پذیرا یافت و بر اینمعنے ترغیب بسیار فرمود
ایشان ثانیاً عرض داشتند که از نماز صبح اکثر قضا مے شود غلبهٔ
خواب از حد افزون است و ہم غسل در شب کردن نمی توانم
که حسب خواہ بے خادم طہارت متصور نیست و در آنوقت خادم
و معینے از کجا آید فرمود بہر کارے که اہتمام تمام تر باشد حسب مراد
بظہور مے آید اہتمام نماز صبح تمامتر بدل باید داشت و به اربعین نشاند
فرمود مولوے مشار الیه که در ہر دو امر تا اختتام اربعین بجز کرامت
حضرت شیخ دیگر ندیدم یکبار که در اربعین محتلم شدم مطلق ہیچ
در طہارت نیافتم سبب آنکه بعد نماز صبح بمراقبه نشسته بودم که خواب
بمن غلبه آورد و ہمچنان نشسته محتلم شدم خادم ہم ہمان وقت
از مکان خود رسیده بود آب مہیا کرد و فی الفور غسل کردم دیگر

گاہے در اربعین محتلم نشدم و اگر تا صبح از ین مصیبت ناپاک بودم و گاہے شب
قریب صبح صادق گاہے بخواب میدیدم کہ حضرت شیخ وضو
میکنند و مسواک بر تختہ چوبے کہ وضو مے کنند بران آوردند مسواک
بیدار میگشتم و بعد بیداری ہمچنان مے یافتم کہ بخواب میدیدم
گاہے میدیدم کہ آنحضرت برائے نماز در مسجد شریف تشریف فرما ہستند
و بر آواز پاے مبارک بیدار میگشتم و از فرجہ در ہمچنان می دیدم
تا آخر اربعین بر ہمین نمط امداد و اعانت بود کہ تا صبح بگیرد ستم خفتہ
نشستہ بودم و ہم اینکہ نسبت قوی بود رضی اللہ عنہ کہ در آخر اربعین
سہ روز باقی بود درد شکم ابتلا کرد و بمرتبہ صعوبت شد کہ
از غایت شدت جان بری دشوار مے نمود و از سہ روز قبل قبض
شدید بود کہ مطلق حاجت نشد فکر کردم کہ از غیر حیوانات چیزے
استعمال باید کرد از غایت صعوبت یک چیز ہم اندرون یاد نیامد مگر
بیلبیلا اندیشیدم کہ این ہم دشوار است از اشارہ کسے نخواہند فہمید
و نوشتن عمل باطل است در اربعین مراقبہ و گفتم ہم اگر بایشان
اطلاع کنم شاید بسبب شفقت پدری و صعوبت درد ترک اربعین
را حکم فرمایند و حالا سہ روز باقیست ہمان بہتر کہ بر خود گذارم اگر
موت مقدر است چارہ از ان نیست اگر حیات است ناچار بے
است آخر صحت خواہد شد بصبر بر سر آمدم بعد ساعتے اندکے سکون
پیدا آمد و فی الفور خواب غلبہ کرد حضرت شیخ را دیدم کہ تشریف آوردہ

اکنون چہ قدر ایام باقی است کہ استعانت بہ دوا خواہی کرد صبر کن یکبار از خواب بیدار شدم و احتیاج پاسے خانہ بشدت پیدا شد کہ تحمل آن دشوار دیدم و بہ استعجال تمام بہ بیت الخلاء رفتم بفراغت تمام اجابت گردید و اثرے از درد نماند و باز تا روز ختم گاہے قبض نشد بعد اربعین کہ بدولت پابوسی در خلوت شریف حاضر شدم روز آنہ احوال مفصل بیان فرمود کہ فلان روز چنین حال تو بود و فلان روز چنان وقت وقت و ساعت ساعت را شرح نمود کہ نوبت بیان واردات مارا نرسید و ہمچنین حال اربعین خود مولوی محمد امام صاحب بے کم و کاست بیان مے فرمودند و بعضے یاران را در عین اربعین وحشتی و پرخاستگی طبع لاحق شد کہ یکساعت طاقت توقف دران حجرہ نداشتند از آنجملہ میان محبوب شاہ بودند کہ از غایت وحشت اثر جنون طاری بود و از حجرہ بیرون آمدند آنحضرت یکساعت نزد وے دران مکان مراقب شد از ہمان ساعت در تمامے اربعین باز گاہے اثر وحشت نیافت **نقل است** سید العلماء سند العرفاء دامت برکاتہ را در بدایت حال انقباضے پیش آمد کہ مدت نہ ماہ دران بسر شد روزے در کمال اضطراب قصد ہلاک خود کردند باز خطرہ آمد کہ وقت نماز آمد گذاردہ کار خود باید ساخت وضوء کردہ بنماز مشغول شدند بعد فراغ از نماز باز خطرہ سابق متمکن خاطر شد و کارد یا کٹار یا پیش قبض العرض ہرچہ موجود داشت

برگرفت و خواست که مدد لشکر و زنگبار عذب حضرت شیخ غالب آمد
و بے اختیار عزم بران بستہ کہ چون وقت آخر بہت زیارت شیخ
باید کرد و باز آمده کار خود باید ساخت سلطان الملک بہا مگر نشستہ
بحضور اقدس آنحضرت حاضر آمد آداب بندگی بجا آورده خواست
کہ پس باشد و آنحضرت فرمود بہ تشفیہ و مکتوب صدی حضرت
مخدوم الملک مخدوم شرف الدین بہاری رضی اللہ عنہ بیاورده
مقامے را نشان داد و کہ مطالعہ کنید جواب ایشان ناچار لاشکال اللازم
بمطالعہ آن مشغول شدند و فحوای رفع انقباض شد و انبساطی
آمد کہ کاہ حاصل شده بود چون و خروش آنقدر از خود برده کہ از جای
بیرون بوده باشد تمام عمر آنچنان انقباض پیش نیامد نقل است
روزے ذکر کشف خطرات بخود می شد کہ سید العلما در آن
مجلس تشریف میداشت فرمود کہ حضرت شیخ العالمین را احاطہ
تامہ بر لماذ قلوب عالم است لیکن بتقاضاے کمال علم القدر
سترے فرماید کہ بر کسے گمان کشف حال خود بر آنحضرت نمی شد
و در حقیقت این ستر محض برائے آبرو و حسن بخشی گنہگاران
بود کہ مبادا از ایشان خجل شوند و ترک ملاقات گیرند نقل است
کہ در بدایت حال روزے در خلوت شریف نزد و بر روے آن
حضرت نشستہ بودم و خطرۂ نفسانی بر من غلبہ کرد کہ معلوم نیست
حضرت شیخ را از تاج العارفین رضی اللہ عنہ تکمیل طریقہ شده بود

باید اگر کامل ہستند رجوع ما بجا ست والا بے سود است کہ ما طلب
تکمیل دا ایم پس آنحضرت دران وقت خط مے نوشت یکبار بسوی
من دید و تبسیم کرده فرمود بسیار است کہ از ناقص ہم کامل مے
شوند موقوف بران نیست کہ تکمیل ناقصان را کاملے باید آنحضرت یکبار
شرمنده گردیدم کہ عرق عرق شدم **نقل است** یکبار آنحضرت
را مرضے آمد و بطول انجامید چون دو سہ ماہ منقضے شد و ہر کہ و مہ
را تشویش سخت بود بعضے یاران آنحضرت کہ در جذب مرض و
شفائے بیمار ید طولے داشتند با خود ہا مشورہ نمودند کہ امشب
بیمارے شیخ جذب باید کرد اگر مرض صعب است خود را عوض
کنیم والا دفع مرض سازیم وقت شب کہ آنحضرت در خواب بود فلان
وخواب راحت را غنیمت شمرده قریب تر نشستند و قصد
جذب مرض کردند آنحضرت فی الفور بیدار شد و چشم حق بین
کشاد دید کہ اینہا قاصد جذب مرض اند ہیچ نفرمود و منع نکرد اما یاران
بلند سہ بار درود خواند بار ساکت ماند چندان کہ یاران زور و طاقت
خود صرف کردند سر مو از الم مرض ندیدند قریب یکپاس وقت در
مراقبہ بسر نمودند سودے نہ بخشید ناچار سر بر داشتند بعد دو روز
ذکر کرده او یارے دیگر آنحضرت ارشاد کرد کہ اینہا کودکے می کنند
نمی دانند کہ طاقت تحمل این بارگران دارند یا ندارند دیدیم کہ منع
من سود نخواہد کرد ہمان بہتر کہ مرض خود را فلان ندہیم بنا برسہ بار

درود خوانديم چيزے باشيان نگفتيم و آن ياران سفير شود تندكه
طرف ببر باجابود اول كه قصد كرديم مرض بسبب بايان مجذوب
شد چون آنحضرت درود خوانديديم كه چيزے كه مے آمد گويايي
ويرانيكرد و علنا آمدن يار داشت كه سر سوئى آيد و در چند سنبلها
مطلق فتورے و قصورے نبود و نيز از معمول آنحضرت
بود كه هيچ يك كار بغير اجازت پيران طريقت و بے رضاے
آنها نمى كرد گو امر مشروع و مباح باشد حتى كه امر بيعت هم چنين
بود نقل است يكے از معتقدان آنحضرت كه از مدت مديد
صحبت قدم راسخ داشت خواهشت كه بسلك غلامى منسلك
گردد در خواست بيعت نمود هر چند استعمال چه سيت بار بعد چند
التجا آورد بعد كمله و حواله موقوف داشت آخر آن بخت مشوم سلسله
جنبانى از بندگان عالى كه پايه قبول داشتند كرد و هر يكے زبان
جواب اول داد همه را در حيرت بودند كه با وجود رسوخ عقيدت
و چندين التجا در گرفتن بيعت وے تاخير است و هر گز التفات
عالى يافته نمى شود سبب چه سيت تا آنكه روزے را اتفاق سفر
و در پنجه شيطان گرفتار شد و مذهب روابيان اختيار كرد و در
مير احمد عالي گرديد و با ايشان از تمامے اولياء خدا خصوصا اهل قبور
و در اهل قبور هم خاصتا از امام حسين عليه السلام و حضرت امير المومنين
على مرتضى كرم الله وجهه الشريف و عليه السلام عداوتے پيدا كرد

و استخفاف شانِ رسالت شعار خود ساخت و خلق را بدان
وعظ می نمود نعوذ بالله من ذلک آن زبان همه کس را معلوم شد
که بسبب نگرفتن بیعت همین بود که این بدبخت را سعادت شفاعت
نصیب نیست والحال آن ملعون مستخف شان رسالت در عداوت
خاندان شیخ العالمین نظیر خود ندارد و همچنین مردے دیگر بود که
بیعت وے نیز در تعویق افتاد باوجود آنکه سالها سال در صحبت
یگانه عصرے نمود و خود را مجیبے سخنے نوشت حتے که خلقے را یقین بیعت
وے در خاندان مجیبیه بود آخر کارش خراب شد و هرگز نکسیے صداقت
نفر سود وے که بیعت تو نخواهم گرفت مگر در تعویق انداخته
و اکثر در مجلس خاص با محرمان اسرار بر سبیل حکایت هدایت افزود
که شخصے قوم فغان از ارکان دولت راجه پتهورا با خواجه بزرگ
حضرت سلطان معین الحق والدین خواجه معین الدین چشتی رضی الله
عنه عقیدت کامله داشت و همیشه درخواست بیعت میکرد خواجه
بزرگ بلطف و حیله کارش در تعویق مے انداخت تا آنکه روزی
یکے از خاصان بارگاه عرض داشت که فلان امیر بحضور عالی محبتی راسخ
دارد و بارها برائے بیعت عرض داشته سبب عدم قبول چیست
فرمود ما دست چنینے نمی گیریم او را شقی ازلی آفریده اند این سخن
حاضران را حیرت بر حیرت افزود که او مرد مومن است و معتقد حضرت
الشان و در حق وے چنین حکم مے شود آخر بعد چندے امرا ارتداد

آمده بود خوابے بعالم که بہت حیثیت نسبت والد آنہا کرده دران بذمه
دیده بار سید یشهور ترین اندکان دین حضرت علیشان بودند با خصوص
در عبادت آن جناب سرگرم شد و بعبادت سبحان ماو حقیقه
مریدان که در ضلالت و انکار افتاده بودند چون خبر بتفصیل شان
بحضور القدس آنحضرت رسید عبور فرمود که در کتابے دیده ام
که کسے بحضور عالی حضرت زبدة الاتقیا خواجه گنج شکر چشتی رضی عنہا
کرد که فلان مرید حضور لباس مریدیه بکرد و خرقه ارادت از بر کشید
و بر جادۂ انکار سرگرم رفتار است آنحضرت فرمود شاید میکند بسر پوش بازگیرید
عبادت داد و بعض گرفتار است ساعتے تامل کرد و فرمود وقت بیعت
طاقیه پیران رضوان الله علیهم او را پوشانیده بودم یا نه حاضرین بوده
عرض کردند که عنایت شده بود و این سرفرازی افتخار یافته است
باز فرمود که به بیند آن طاقیه در اسباب وے ہست یا نه چون تلاش
آن کردند در ملبوسات وے یافتند عرض کردند بلے ہست خواجه بزرگ
جائے تردد نماند که آخر آن طاقیه پیران وے را بر راه راست
باز آورد فی الحقیقت که بعد چندے آن برگشتگان را دیدم که خود
براه راست آمدند و بعضے را که ہنوز در ضلالت گرفتار اند متوقع ہم
که حق تعالے ببرکت آن طاقیه بانہا ہدایت کند نقل است
که گاه گاه آنحضرت در امر ہدایت به یاران مے فرمود که حضرت
تاج العارفین رضی الله عنه در تذکرۂ ارشاد کرده بود که اینجا المیاه

که هرگز دست و پا را بے حکم حرکت نه شد هر آن و هر لحظه با الشیان خطاب
است و هر دم حکمے و باین قرب خاص هر کسے نرسیده بعضے حاضرین
را از استماع این حکایت خیالے در دل جا گرفت که معلوم نیست که
حضرت ما شیخ العالمین رضی را این مقام عطا شده هست یا نه بعد چندے
کارخانه شادی بعضے فرزندان ارجمند آنحضرت در پیش شد دو کس را
از یاران وسوسه بدل راه یافت یکے را آنکه این ترددات به تهیار
اسباب شادی که محض رسم دنیاوی است از فقرائے کاملین
و واصلین بس بعید است علی الخصوص چنین شیخ اکمل علاوه این
مآل آن بجز مورد طعن فقرا و دنیاداران دیگر متصور نه و از انجام
این امور بجز حظ النفس سودے نه و دیگرے را اینکه صرف مبالغ
کثیر که در رسوم شادی است نه مصرف آن لله است که محسوب
در دین کرده شود نه بکار دنیا است که حظ امور دنیا و عیش آن هم
بر نفس کافر است اگر این دیو مرید اکتفا است آنکس هرگز لذتے
و سرورے از عیش دنیاوی نخواهد برداشت و اگر هنوز میلے ازین کار
باقیست لذت دنیاوی هم حسب حوصله وے توان یافت و یقین
دانم که حضرت شیخ از حظ النفس مبرا است و شائبه نفس در وی
باقی نیست باز این صرف بیجا بکار حظ دنیا هم نشد و چنین مصرف
بیفائده از همچنین بزرگے استقراض عجیب امر است بلکه از ظاهر شرع
هم بعید مے نماید چه جا که در طریق شیوخ و حال آنست که در یک کارخانه

که وقت آن آمد اگر بخیال آنکه من درویشم و درویش را ازین تجمل
وآرایش چه کار ترک آن کنم خلقے محروم و نامراد از نفع خود مے شود
واین عین انانیت و نفس است بلکه بدتر از هر نوع نفسانیت که خود
را مبرا از نفسانیت نمودن و خلق را از نفع محروم داشتن و در آرایش
و تجمل بجز آن نیست که بدنامی ماست به اتباع نفس اما دل خلق شاد
مے شود و بمراد مے رسد و رنج قلوب و نامرادی آنها بدتر از همه
بدیها است الا در امر خلاف شرع نظر بر مراد قلوب و خوشی خواطر
نباید و اطعام بهر حال امر بهتر است و سبب صله رحم خواجه ابوالحسن خرقانی
رضی الله عنه را مریدے بود انزواے محض اختیار کرده و در بر روی
خلق بسته روزے خواجه بدیدنش رفت چون در حجره در آمد شبکه
دید پرسید که این شبکه چرا بدیوار داشته عرض کرد که بنظر روشنی و هوا
که گاه گاه در گرما متاذی مے شدم خواجه فرمود واے بر تو چند سال
بر تو گهر این شبکه به نیت شنیدن آواز اذان نماز مے کردی هم ثواب
مے شدی و هم روشنے و هوا که مقصود تو بود حاصل بود اکنون که محض
به نیت روشنے و هوا این شبکه کردی کار دنیا کردی که در آن دین را
دخلے نشد و عین انزوا گرفتار دنیا شدی پس هر بشر مومن را باید
که در هر کار نیت را ملاحظه کنند و دنیا را در تبع دین اندازد و انما الاعمال
بالنیات مدار کار سازد ازین ارشاد بدایت انشاد آن یار را انهم وسوسه
از دل بیرون خاست نقل است که کارخانه شادی فرزندے در پیش بود

و حضرت ظاهری نعمت آمد که راه فتح مسدود مطلق شد که شیخ
علی محبتا بشد برکاته که لذا یاران آنحضرت بودند شادی شد که
بیدود و توسل کنید و جمع سازید که قریب ایام شادی باین عقد عروس
ما مضی آلعقد کر فتح خانقاه هم بنانه به تردد سے شود و شیخ مذکور
که در حالت درود بیعبند مره مشتاقان ممتاز بود و بعد چهار روز ختم
کلان که عبارت از کرور دست یعنی صد لکهه کر درود عنایت آمد معه
رسالت محمد صلی الله علیه وآله وسلم یافت که در ضبط توان آورد
گویا خود شخص منقبس به اهتمام امور به دو سیله العفو استغفر العلی
حسب ارشاد آنحضرت در جمع بحضرت شیخ الزمان تاج العارفین
رضی الله عنه کرده بود حکم شد به نعمتها سماالم برائی شیخ العارفین
است او محبوب الهی است اثر و جلسیت و دید که انوار از
آسمان تا زمین محیط جسم شریف آنحضرت است و نزول انواع
نعمت الهی بر وی است چون پانزده روز انصرام کارخانه را
باقی بود آلعقد فتح باب ظاهر دست داد کر حساب آمدنت و
تخمینه اسباب و غله پارچه و دیگر لوازم شادی همه درین عرصه
مذکوره انجام یافت ما محمد شهاب علی ونک مؤلف کتاب همگی
در باب حضرت سلالت بعض علم آمده قطره از نسبت انوار باطنی
ذخار بود شمه از نسبت ابر دریا باید که تفصیل آن درین گونه نگنجد
و شمه یاکی ازین مختصر محله ممکن والله اعلم کسانی که در آن عرصه حاضر بود

وبیالش در فہم ہر غبی وغوے نہ آید منجملہ آن عنایات یکے ارشاد
حضرت مولانا رسولنما رضی اللہ عنہ بآن حضرت بود کہ برائے
میمنت وبرکت وحفظ آفت در حضور پرنور نبوی صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم عرض کردہ بودم کہ اگر باولیائے اہل قبور اجازت
شود احضار ارواح طیبہ ایشان موجب میمنت وخیر وبرکت
دینی ودنیاوے گردد از کمال عنایت ارشاد شد کہ تا دہ منازل
ہر چہار طرف قصبۂ پھلواری ہمہ اولیائے اہل قبور را اجازت
دادہ خواہد شد ورخصت خواہند یافت وثمرۂ آن انچہ بنسبت
رات از حفظ آفات بظہور رسیدہ ومشاہدۂ خاص وعام گردیدہ
بیرون از تحریر ست کہ چہا چہا آفات رسیدہ بود ویکدام خوبی
وآسانی رفع گردیدہ بود چنانچہ بسبب ازدحام خلق مولوی
احمد علی آردسے در چاہ افتادند کہ عمیق بود ودران شب تاریکیا
وہجوم خلق وکثرت شور وغل وروشنی کسے ازین حال مطلع
نہ او بیچارہ اسیر دردست مرگ افتاد بجائے افتاد کہ آب
تا کمر بود وآواز ہی ہنگر دکسی نمی شنید بعد از دیر معلوم شد مردمان
بر سر چاہ رسیدند واو را از چاہ برکشیدند ہیچ صدمۂ ضرب بوی
نرسیدہ بود دیگر بر سر دکانے کہ زن ومرد دران خفتہ بودند ہنوز
آن بیچارہ گان بہر تماشا بیرون نہ آمدہ بودند کہ مرد دران ہفت
عدد ٹوکرہ کلان پر از آتش بازی بسبب آنکہ اخگرے دران

نبود لبعد انتقال حضرت تاج العارفین رضہ باد اسے رسم فاتحہ تشریف آوردہ بود بمقتضاے ربط با شیخ العالمین گفت از مقامات فقیر آنچہ حق تعالےٰ برائے شما داشتہ و در ازل عطا فرمودہ است خواہید دید درین زمانہ نصیب دیگران نیست و این ازان مے گویم کہ در طریقہ سرہندیہ ما سہ علامت است یکے نشان غوثیہ دیگر مطلق کمال طریقہ سوم رشد ظاہری کہ دران ہرگز خلاف نیست و ہر کسے از سرہندیان آن نشان نہ آسوزند ازان نشانہا یک نشان غوثیہ بر رخسارۂ حضرت تاج العارفین رضہ بود و بر رخسارۂ شما دو نشان است یکے علامت غوثیہ و قطبیہ دیگر رشد ظاہری از اجراے طریق و فتح باب ظاہر و اشتہار در عالم و نیز کارہا متعلقہ بشما بسیار بسیار است و بلاہا برائے شما بے شمار زنہار بہ ہیچ بلا مضطر نشوید و بہ ہیچ کار دنیاوی دل مدہید بہر کارے کہ دل خواہید داد تباہ و خراب خواہد شد و چندانکہ دل از وے پاک خواہید داشت حسب مراد بظہور خواہد آمد ازانجہت کہ بمقتضای شان عشق بشما با حضرت حق چنین است غیرت حق نمے خواہد کہ شما بدل متوجہ بغیر وے شوید حضرت شیخ العالمین رضہ میفرمود کہ شیخ شاہ محمد فاضل قدس سرہ بلا خلاف تا فہم و یا رتا بہ تجربہ آوردم ہر مو نرفتہ مندیدم در ہر کار کہ دل دادم تباہ و خراب شد و بکارے

که او دل متوجه نگشتم حسب مراد از ظهور آمد بلکه
از شدن و ناشدن هر کار دل برداشتم و به خدا
بگذاشتم شود و نشود و نشود حتی که احوال
در صحبت دیگر فرزندان هستم مشوش تا خاطر
نمی شوم و ما نحن فیه طریقت هم بدین نمط است

چون ذکر خیر حضرت شاه محمد فاضل نقشبندی
ضمناً مجملاً در میان آمد مناسب که بنظم
محبت و ربط ایشان با شیخ العالمین رضی
برخی از احوال ایشان هم نبشته آید نقل است

می فرمود شیخ العالمین رضی الله عنه که از کاملین طریقت
سرهندیه یکی ایشان بودند در زمانه من وجود کاشف
یگانه روزگار اول که در خانقاه شریف آوردند وقت
ظهر بود حضرت تاج العارفین رضی الله عنه در مسجد
شریف مراقب بود ایشان نیز بقصد دریافت حقیقت نسبت
آنحضرت را معلوم شد که کسی با صدد دریافت نسبت
در مقام خود فرمودند در مقام قرب نوافل نزول
فرمودند ایشان که سر ابر داشتند فرمودند که از این مقام

قرب فرائض ولی ست لیکن قوتی که ایشانرا دیدم کسی را ندیدم که حالت
مقام شیخی دارد چندان محظوظ انشان ندیار دویم که اتفاق فرود آمدن
در خانقاه شده از اتفاق وقت هم وقت ظهر بود و آنحضرت را در مراقبه
یافته باز بقصد دریافت عقب وی رضی الله عنه مراقبه کردند و دران وقت
آنحضرت بمقام خود ماندند و از ایشان اخفا نکرد و چون سر از مراقبه برداشتند
بی اختیار دست بر قدم آنحضرت نهادند و گفتند که حالا فقر و فقیری
ختم شد ندانستم که سابق مارا در غلط انداخته بودند آنحضرت را دران
ایام از کبر سن گرانی گوش اندک عارض بود فرمود چه فرمودند گفتند
نوشته خواهم فرستاد شیخ العالمین رضی فرمود که دران عرصه جوان بودم
عجلت مزاج مهلت نداد که ایشانرا فرصت دهم گفتم که آنچه دریافت شده
امید دارم که بنویسند قلم و دوات طلب کردند و اجزای چند بران
نوشتند اول سطر آن که در فهم من آمده بود این بود که در تمامی ذرات
عالم احاطه شما یافتم و از هر ذره مشاهده جمال دوست دیدم چون آن رقعه
بحضور اقدس حضرت تاج العارفین رسانیدم تبسم کرد فرمود سابق که
شاه صاحب آمده بودند و قاصد دریافت حال شدند مارا معلوم شد
در دل خیال کردم که ایشان را در مغلطه باید انداخت از مقام خود نزول کرده
در مقام قرب نوافل نشسته بودم بنابر آن محظوظ رفتند امروز نزول نکردم
و دیگر هیچ نفرمود باز وقت شب که نزد ایشان نشستم در تقریبات هرگونه
پرسیدم که حضرت شیخ را احسان یافتند و چون دیدند فرمودند چه گویم فقر و

فقیری از حضرت شیخ خاتم است سابق بلاد و بغلطید لخته سواد اک حال وی
از فہم بالمند بیرون است اما این قدر بشما می گوئیم کہ در آن وقت آنحضرت
در سیر قدرہ عالم محیط بود از ہر ذرہ مشاہدہ می کرد از عرش تا فرش
واز قاف تا قاف یک ذرہ از وے خالی نہ بود ونیز آنحضرت
شیخ ما شیخ العالمین در کشف ایشان می فرمودکہ روزے
در مجلس سماع مراقب بودم چون آمدن ایشان خبر نداشتم یکبارگی
سر بر داشتم دست شفقت بر پشت من نہادند گفتند بجوے
از سابق ترقی کردہ در آن وقت چیزے نگفتم چون بعد مجلس در
فرودگاہ ایشان رفتم رسیدم کہ شب چہ دریافت کردہ بودی عرض
اگر بکسے ظاہر نشود بگویم اکثر گفتم بفرمایند گفتند چون خبر آمدن شما
درین مجلس شنیدم تلاش شما کردم نظر من یک ناگاہ در شما افتاد
دیدم کہ مراقب ہستید قریب آمدم و قاصد شدم سابق کہ ملاقات
شدہ بود چنین حال داشتید و اکنون این قدر ترقی کردید بفضل
فلان کیفیت و فلان حال دارید و بفضل اللہ ہمچنین ہوا باشد و در آن وقت
می فرمودید شیخ العالمین می فرمودند کہ یکبار سراپا حیرت شدم
کہ دریافت حال آسان است و دریافت الفاظ و کلام بس دشوار
است وخوب دانستم کہ دریافت بر ایشان ختم است نقل است
ایشان را از جملہ عارضہ شد تکلیف بسیار داد ہمہ جنس دوا بکار بردند
ہیچ تخفیف نشد نمودند ناچار صلاح قشر سفر گردید دیدند کہ تحمل

نهادن انگشت از صعوبت درد نیست تحمل زخم نشتر چون توان کرد
و بجز نشتر چاره هم نیست آخر فرمودند فصّاد را طلب کنند چون فصاد
آمد و سامان نشتر کرد گفتند در چند ساعت فراغت خواهد شد
گفت ربع ساعت فرمودند اندک توقف کن که بکار خود شوم
و مراقب شدند و در مقام فنا نشسته فصّاد نشتر داد و حسب خواه
خود سواد ازو افشرد و مرهم بر وے نهاد و پارچه بسته رخصت
شد بعد یکساعت چشم کشادند مے پرسیدند که فراغت شد یا نیست
مردمان عرض کردند فراغت شد شیخ العالمین پرسیدند که چه بدیر
بکار شد گفتند دیدم که متحمل اذیت نشتر نبودم ناچار در مقام فنا
نشستم خبر نشتر هم نشد اذیت را که مے پرسد نقل است از حضرت
اعظم وے قدس سره یکے آن بود که شیخ العالمین رح و از سید العلماء
و دیگر اکابر شنیدم آنحضرت رض مے فرمود که در ایام مارا بیماری
سخت آمد که ظاهر اطبار را مایوسی تام بود و از بعضے آثار امید
صحت کمتر یافته مے شد و عرصهٔ بیماری دراز کشیده از اتفاق
وقت مردے رونده موضع ارہے برائے ملازمت حاضر شد وقت
رخصت گفتم بروی اما بخدمت شاه صاحب سلام من رسانی
و دعای خیر برائے سلامتی ایمان از طرف من درخواست کن
آنکس که در خدمت اوشان رسید و سلام و پیام رسانید
بمجرد استماع فرمودند میان چه مے گویند از وشان عالمے ابتدا است

نصیب است و بسیار بسیار کارها متعلق ذات بابرکات ایشان
است بنابر یکے معتقدان مجلس خود نمی رسیدند امروز که الم زور آورده است
کیفیت پنجشنبه فرمودند حجام را طلب کن حسب طلب حجام حاضر
آمد حجامت سر کنانیدند و غسل کرده لباس نو پوشیده بعد نماز عشا
مراقب شدند و قصد جذب مرض از انجا تا سحر کردند شدت بحدی
ملاکه الفاظ صادر بحکم وضو بود دیم از بیمان وقت تعقیب نپید اشاره با
خود افرمودند که فردا نزد میان کسے را بفرستادند و سلام من با ایشان برسانند
و خاموش شدند قریب صبح جان بجان آفرین سپردند و بالاروز وقت
صبح افاقه شروع گردید که اطبا از اسرار حضرت لموزه ما تا فانا
مرض رو بکمی آورد وقت شام از موضع ارسے خطے رسید و مفصل حال
معلوم گردید اکثر حضرت شیخ العالمین زبان ما این حال کردی فقیر
کردیس غلط کردم که بادشاهان سلام فرستادم و استدعا مے
ایمان و خاتمه بخیر کردم اگرچه من رسیده ام مرگ خود اختیار مے کردم
و بادشاهان خبر نے فرستادم که تعالے شان لیس عظمت می شمردم
و کمال نا سپاسی مے فرمودند و از سلوک آنحضرت رضی الله عنه یکی
آن بود که هر کس برایے مدعا یافتن مقصود مے آمد و عرض میکرد مگر
قبول نے فرمودند و استخاره امر مے نمودند مے گفت که کار ایشان دعا
و اجابت از خدا تعالے و اگر قطع یافت شدن و نا شدن آن از بدست
استخاره کنند ملا ان فرصت استخاره نه دخل در رمل و نجوم نه حکومت

کہ از متوکل وے کار شما دریافت کنم وشمّہ ازین عادات در حکایت
مولوی فرزند علی بنارسی سابق گذشتہ مگر ناگاہ دخل آنحضرت گویا مخصوص
بحضرت مولائے سیدی مولانا شاہ ابوالحسن صاحب افاض علینا
فیوضہ بود و با دیگران از یار و فرزند کمتر بجہت آنکہ حضرت مولانا مذکور بہ نسبت
خلفاء و فرزندان دیگر بس مورد عنایت بودند واکثر آنحضرت رضہ
مے فرمود کہ از ہر کس چارہ دارم و تحمل اضطراب وے
کردن تو انم مگر ابوالحسن کہ از دست وے ناچار ترام و
متحمل دیدن اضطراب و تشویش وے نیستم و بحصر کارے کہ جناب
الشان گلوگیر مے شوند از سر لطف ہمانوقت حال مطلب بیان
فرمودے روزے در ایام اشتداد بیماری اہلخانہ جناب مولانا
افاض علینا فیوضہ خوشدامن الشان را نیز مرضے صعب آمد و بفتہ
بران گذشت باہلخانہ مولانا از بیماری مادر غمخوار مرض دوبالا شد
جناب باستطاب مشوش خاطر بحضور اقدس آنحضرت عرض کردند
کہ بیماری خوشدامن مرض اہلخانہ را از غایت تردد در اشتداد آورد
ظاہرا یاس از ہر دو بیمار است امیدوارم کہ حال صحت خوشدامن
دریافت فرمودہ شود اگر صحت مقدر است با اہلخانہ این مژدہ رسانم
کہ موجب انشراح و قوت مزاج گردد و الا بصبر و سکوت پردازم
و کار بخدا گذارم ارشاد شد بجز دعا چارہ چیست و بر کشف اعتماد کہ
کند دعائے صحت میکنیم ہر چند از دریافت آن کارے فرمود مولانا

اضطراب و الم بے نمود ناچار شدہ ارشاد کرد در مجلس خاطر شما
وہمان وقت مراقب شد بعد ساعتے سر برآورد فرمود چون تتبع نمودم آن
وسیلہ ندیدم بے سبیل ما جز شغل نیست و محتاج باشتغال آنکسے
مشتغل کنند تا دیر ماندن فرمانند کہ ہنوز قریب است کہ گذشتہ شود
باز بالحاح عرض کردند کہ ہم امیدوار دستگیری ہستم کہ اشتغال دادہ شود
دیگر کیست کہ از وے سوال کنم فرمود خوب دعا بکند تمام کرد فرمود
حق تعالی ہمیں اجابت قادر است بعد پانزدہ روز شفائے کامل یافت و از
و صحبت یافت ہشت سال دیگر زندگی بعبادت صرف کردند و نیز اگر
ذی خاطرے بود دریافت کلامے التجائے تمام کردے فرمودے
حالا از کبر سن نسیان غالب است سخن یاد نمی ماند بگفتے بلکہ فرزند را
اشارہ نمودے کہ تو وے بگو کہ از مزار بزرگے قصد دریافت کلام
فرماید و بیشتر درین باب بسند العرفا مولوی شاہ ابو تراب
صاحب و مولوی شاہ محمد امام صاحب دولت نیکنام بعض
دیگر غلامان مقرر بودند و حال این بزرگان بلاشک کشف بسیار دیگر
بفضل انشاء اللہ تعالی بیان کنم بہ ترتیبے کہ صلاحیت یک
کتاب داشتہ باشد و بالفعل بسبب آنکہ اظہار حال این نیک
در زندگی آنہا باعث ملال خاطر شریف شان میشود در ترجیع دلہائے
یاران خالی از خللے نیست و افشائے بہتر نزد این حقیر بہتر
ہست خصوصا اطلاع با اہلان نیز از ناسے ایشان آن بسیار نظر

نااہلان مستور داشتن است القصہ اگر در کشف یاران خطا دیدے سکوت ورزیدے واگر موافق کشف خود یافتے فرمودے مارا نیز ہمین گمان است برای تصحیح گفتہ بودم چون ہر دو سخن یکیست قرینہ صحۃ قوی است کہ غلط نکردہ ام زہرۂ یاران ازین کلام بے نغش آب باشد وہم باوجود کشف حال وخطرات قلوب آنقدر ستر فرمودے وحلم نمودی کہ گنہگاران بے تامل در حضرت وے آمدند وے نشستند وسر مو اعراض نمے یافتند اگر گفتن وپند دادن ضرور دانستے بطور ی فرمودے کہ ہر کس افشاء عیب وی نگردد وندامت دامنگیر گردد چنانچہ از شخصی حرکات منہیہ اکثر بوقوع می آمد وبران اصرار داشت روزے در غیبت وی از حاضران فرمود درحیرتم کہ فلانکس باوجود علم ولیاقت در نظر خلق حقیر مے نماید چہ سبب است شاید غضوب باشد کہ خلق باوی انس نمے گیرند یا در نماز وتقوی تکاہل میکند کس باوی این خبر رسانید از فراست دریافت کہ حال من بر آنحضرت منکشف شد امااز خلق محمدی در علن استار ہدایت میفرماید یکبار نادم شد وتوبہ صادق کرد ہم شخصے حلق ریش میکرد از نجبۂ مایان اکثر ملامت میکردم سودی نمی بخشید در غم مے افزود تاآنکہ روزے پسرش ذی اللحیہ بحضور اقدس باپدر حاضر شد آنحضرت تبسم کردہ فرمود کہ پسر شمار یش دارد وشمانمی دارید ودر قد وقامت وجسامت ہر دو برابر ید چگونہ معلوم شود کہ پدر روی ہستید اکنون خلق علاقۂ ابوۃ وبنوۃ شمارا باور نخواہند کرد فی الفور

اول در ہلاک شان باید کوشید و اعمال سیفی وغیرہ خواندن آغاز کرد بعد چندے گرفتار رجعت شد و بیمار افتاد روز بروز لاغری وضعف و ناتوانی زیادہ میشد و دو اسود بمی کرد آخر روزے نزدش آمد و تخلیہ کرد دانستم کہ حال مرض خواہد گفت سبقت کردہ پرسیدم چہ حالت است گفت بہلاکت رسیدم و سبب اشتداد مرض مفصل بیان کرد کہ درین خیال شیطانی مبتلا گردیدم و اعمال قہریہ شروع کردم ہرچہ کردم ہمہ رجعت بمن کنون بصدق دل توبہ نمودم این خلوت حضرت ماست بی نفاق آمدہ ام امید دارم کہ توبۂ من قبول فرمودہ شود و راہ نجات ازین بلاہا ہدایت نمودہ آید گفتم عفو است ہرچہ کردی کردی و اعمال دفع رجعت باو اجازت دادم حق تعالےٰ از فضل خود شفا بخشید و توبہ اش را وسیلۂ نجات از بلا گردانید سے فرمود مولوی محمد فرح کہ در زمرۂ مصاحب کہ بعد انتقال حضرت تاج العارفین بہ آنحضرت رسیدہ بود حکایۂ این نقل بیان فرمود و نام وے راست نمود ندانم کہ بود تذکرہ روزے در مجلس عالی ذکر کشف ارواح بود فرمودند ازین کار خوش نیستم و بر طالبان سلوک مکروہ میدارم کازین شعبدہ سالک را چہ کار کہ درین تضیع اوقات کند مگر بقدر ضرورت مثل دریافت حال میت یا بعضے اہل حاجت با وجود آنکہ از برکت انفاس وے رضی اللہ عنہ بے کسب اکثر یاران را حاصل بود و بعضے یاران را بطریق امتحان و تربیت فرمودے کہ فلان کار را از مزار بزرگے دریافت کن یا

گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ * این درگه ما درگه نومیدی نیست *
صد بار اگر توبه شکستی باز آ * تذکره روزے ذکر در مشرف شدن
از جناب عالیات بود فرمودند نزد من مشرف شدن از مجلس شریف
مرتضوی اشکل است از مشرف شدن بجناب دیگر اولیاء و صحابه
کرام بسبب آنکه تنزیه تمام شان آنجناب است و دخول مجلس را مناسبت
شرط است تا زمانیکه قابلیت و تنزیه از عیوب بعضی تمامتر دست
ندهد میسر نمی آید از ابتدائے شباب تمنائے مشرف شدن میداشتم
و اعمال استخاره که از حضرت تاج العارفین عنه عنایت شده بود معمول
میکردم شبی بعد مدت مدید بخواب دیدم که در بازار جائی ایستاده ام
اما متحملم و از جانبے مردمان سوار و پیاده بیشمار و بجاهائے مشعل
بسیار مے آیند یکے از آنها پرسیدم این مجمع که مے آید کیست آیا این
سران سواران در رکاب سعادت که مے آیند گفت سواری امیر المؤمنین
علی مرتضی است کرم الله وجهه الشریف و علیه السلام لیس شاد شدم
که اینک از جمال جهان افروز مشرف خواهم شد و برین امید
همانجا بر سر راه ایستادم دیدم که در قلب لشکر بزرگی بر شانه سوار است
و از نازکی باریک چادرے بر رو کشیده که فی الجمله از آن صورت
اجمالی منکشف بود عرض کردم که تمنائے لقائے جمال جهان آرائی
بسیار دارم و همیشه بسر میبردم مانده ام شنیدم که آنحضرت با یکے
از ملازمان فرمود که بگو قابلیت پیدا کند چرا کارے کرد که محتملم شد عرض کردم

دامت برکاته می فرمود نقلاً عنه رضی الله عنه که چون از ختم و درود
اهل مجلس را فراغت شد و آنحضرت مراقب بود خواست که بر خیزد
در قبه قفل مکان که دران اسباب دستارخوان مهیا بود بکشاید و آثار
قبول معاینه نماید در قلب شریف تردد آمد معلوم نیست که قبول شد
یا نه در عین مراقبه بزرگی آمد و بشارت قبول داد و گفت قبول علی
وجه الاتم شد در کابی و قابهای چینی که بترتیب داشته بودید
در یک قاب تبدیل بتقدیم و تاخیر کرده شده است و دیگر نشانهای
قبول بسیارست که بر عنایت تامه محمول توان کرد آنحضرت
شکرکنان برخاست و حاضرین بهمراهی رفاقت کردند قفل کشاد
و بتلاش آثار قبول افتاد چند قاب پسته جو نحو دو طشتریهای
ترو حلوا را دیدند که بر کسی نشان دو انگشت بود و بر بعضی نشان
سه انگشت و بر بعضی نشانهای مماثل خطوط از اول سفره تا آخر
ملاحظه کرده می آمدند تا آنکه در پائین سیخ های کباب نمکدان که از آن خاص
آنحضرت بود و از غایت انکسار و یاد پائین داشته بود دیدند کباب یکپاره از سیخ جلوه
شده دو پاره گردیده یکی از ان بجانبی از قاب سیخ بر سفره افتاده است و پاره
دیگر بجانبی و نمک السبب جلدی که طشتری موجود نبود در آبخوره
شیشه که بس تنگ دهن بود و ازین سبب گاهی باستعمال نه آمده نمک را برای درد بقدر ربع
بطن وی انداخته در پائین داشته بودند دران کوزهٔ تنگ دهن که دو انگشت
برابر ملعق در روی نمی رفت نشان سه انگشت ابهام و وسطی و سبابه

دارند بیرون مجلس رفته باید کرد و بعد فراغ در مجلس تشریف خواستند آورد و دور
کیفیت ابتدای صوفیان است درین صحبت عوام و غربا و شاه و گدا یکسان
بود قریب دو هزار و گاهی کمتر از آن هفت هشت صد مردم در مجلس از عوام
و خواص می نشستند بیکرنگی دیگر می نمودند و آنحضرت از بدایت مجلس تا نهایت
وے بجز دو زانو جلسه دیگر نه نشستے و قلیان و تنباکو را حوالی
مجلس هم اذن استعمال ندادے و کسی را رقعه طلب در مجالس
اعراس ننوشتے فقیر باشد یا امیر بعض مشائخان نو وارد این
دیار که در شهر عظیم آباد وارد بودند انتظار رقعه بسیار کردند بالآخر
تشریف آورده شریک مجلس شدند و شکایت نفرستادن رقعه
نمودند که دستور بار ما چنین است و مشائخان بلکه قوالان هم بے
طلب و رقعه در مجلس صوفیه نمیروند آنحضرت در جواب فرمود که معمول
حضرت تاج العارفین رض نبود بنا بر مجبور ماندم و اگر از کسی عوام اجازت
حاضر شدن در مجلس درخواست کردے و تمنائے خود نوشتے
جواب صاف فرستادے اگر ملاقات منظور است در ایام عرس شیوخ کرام
فرصت آن ندارم و اگر تماشا خیال دارند مجلس رقص و بازی نیست
مجلس عبادت صوفیان است چنانچه راجه جهاؤلال که نائب وزیر
آصف الدوله بود چند بار بملازمت عالی حاضر شدم و خود را از سیاق
می شمرد چند بار درخواست اذن در مجلس شریف کرد همان جواب رفت
واگر عمده عوام بے اذن در مجلس آمدے کسی از مراقبه سر بر ندانشتے

داشتند او را باز دارند و اگر نتوانند خود را بحیله از آمدن باز دارند بار دیگر
همچنان تدبیر بکار شد که نه رنج وی را اتفاق آمدن نا فتاد نقل است
روزی مجلس عرس جمادی الثانی بود این کمینه بارگاه مولف
کتاب محمد ابو الحیوة نیز قریب آن حضرت ایستاده یک فرنگی
لشکری از قصبه دانا پور برا سپے سوار و یک فاضل از فضلای
قصبات که با وے رفاقت داشت نیز همراه وے بر در خانقاه آمده
و در بازار ایستاده آن رفیق نادان را که صورت فاضل و سیرت جاهل
داشت بحضور عالی فرستاد بمضمون آنکه ما در شهر دهلی هم مجالس
صوفیه را درک کرده ام و بصحبت علمار فائز گردیده ام امروز به تمنای زیارت
سامی و مجلس گرامی از دانا پور درینجا رسیده ام اگر اذن بخشند
داخل مجلس شریف شویم آنحضرت جواب داد که از آمدن ایشان
درین مجلس هرگز راضی نیستم مارا معاف دارند آن مرد جاهل بسیار
سعی کرد و سند فقرای شهر دهلی پیش آورد آنحضرت فرمود
فقرای شهر مذکور صاحب حال و متصرف زمانه اند صحبت غیر جنس
غبارے و کدورتے بر دل شان نمی آرد ما آن ضعیفه و رسوخ حال
داریم و زیاده ازین فرصت گفتگو نیست و از غایت رنج فرمود اگر خواه
نخواه بداعیه حکومت خواهد آمد مجلس موقوف خواهیم کرد و شما که صورت
اسلام دارید آمدن چنین غیر جنس درین مجلس عبادت صوفیان
چونه تجویز کردید از آمدن شما نیز بسبب نارضا و تکدر خاطر شدم مهربانی

آباد وزرخیز تجویز فرمایند که بخوبی سبیل آن کردن میتوانم
مولانا فرمود راست میفرمایند۔ امّا ازین معاف دارند بر در کسی که
نشسته ام کفیل رزق ماست و در معاش فساد بسیار است ع
کس نیاید بخانهٔ درویش * که خراج زمین و باغ بده * وهم در دربار سازی
اوقات ضایع کنند وحال زمانه ظاهر است یکے میدهد و دیگرے
می ستاند گفت تازمانیکه من درین دیار ام کسے حاکم خلاف مانخواهد
وحاجت رفتن بدربار حکام نخواهد افتاد فرمود اگر همین وقت طلب جناب
سامی از شاه ولایت شما آید تشریف خواهند برد دیار اے من نخواهند
رفت بر استقامت گرامی سالهانے چند کرا یقین و مهربانی حکام دیگر
که بعد جناب شما تشریف آرند غیر متیقن آخر در جواب قاصر شد و گفت
بلے قانون انگریزی کسے اهل کار را اطمینان اقامت یکروزه هم نمیدهد
امروز کار را ایجاد اریم فردا اندانیم کجا مستقر شویم مولانا فرمود چون چنین است
باز برکار بے ثبات وراحت چند روزه در و سرزندگی که اختیار کند
ورزق بے منت راکه گذارد بعد ساعتے ازوے رخصت گرفت
و بخانقاه تشریف آورد و آن فرنگی اکثر در تذکره فقرای گفتے که تمام
از فقرای صاحب خانقاه این دیار ملاقات کرده ام امّا باوجود ضعیف الجثة
ولاغری چهابے که بر بشرهٔ شاه صاحب در قصبهٔ پهلواری دیدم
جای ندیدم و خواه نخواه دردل می آید که او دوست خداست و در
رینے نیست و بعضے حکام وعوامدرا در بارهٔ اجازت از کم فهمی آنها

سلاح منع نبود محض قدریه چهار سبزه وسے فرمود حاجت ملاقات نیست
و بعد رخصت وسے بر زبان مبارک راند حق تعالیٰ وسے را
نه آرد چنانچه بقلیل مدت آمد مغلوباً بدست فرنگی کار افتاد که بعد قوم خود بسیار مستبد
بود و با استبداد نا مصلحت دیگر حاکم شهر کرنال که با نفس بار قوم خود وکیل
حاضر باشی بارگاه عالیجاه اکبر بادشاه و فرزند بهادر شاه است تا زمانیکه وجد مسند
عظیم آنجا این شاه بود در پیش حکومت بود یک بعد لم جلال مجلس عرض داشتند
او کسے را اتفاق نیافتاد و بار هم اهل اسلام نواب ناظم السلطنه ناظم
بنگاله از اولاد نواب جعفر علیخان و نواب جنگلی و بهادر شان لنواب
میرزا منیر بهادر شاه زاده میرزا فالقدیر بود و نیز کسے تا ارمنا ما الغیب
بشت ما همین که با آن آمدن بینا خود فتح حسیتم علی الخصوص نواب جنگلی
صاحب بهادر بطریق سیر تشریف آورده بود چون ملاقات سے تشریف
بر روے خلق مسند بود و دانست که وقت ملاقات نیست و توقف
ناگوار بود گفت بار دیگر انشاء الله تعالیٰ و باز رفت نقل است
روزے ذکرے در بیان مذاهب اتحاد موسی و عیسی بود که علماء
مذهبت بیان شمه حاضر شده رسید که مذهب حضور عالی چیست ارشاد
شد مذهب شیعی که امام المسنت نعمان بن ثابت مذهب شافعی
مذهب امام محمد بن نه شافعی و حنبلی امام حنبلی کے توحنفی بطور رکن
صلوٰة و صوم و ادای احکام شرعیه پیر خود را امام و از رفتن امور شدیم
سکینم موافق مجتهد که باشد باشد و علی هذا مذهب پیر مذهب پیر او

بود تا آخر آنکس لعنت از تشیع و تسنن سوال دارم که در بارهٔ یزید چه باید
گفت فرمود مخدوم الملک شرف الملت والدین بن احمد یحیی منیری
رضی الله عنهما را نیز ازین مسئله کسے پرسیده بود در جوابش همین ارشاد نمود
ما این و آن ندانیم دوستان اهلبیت نبوت را دوستانیم و دشمنان وی
را دشمنانیم هنوز کلامی تمام نه فرموده بود که از حاضرین مجلس دیگرے
پرسید که در عشرهٔ ماه محرم اماده تعزیه داری از سر نو میدارم
هر چه در حق من بهتر باشد ارشاد شود فرمود کثرت طعام کن که بهترین
خیر خصوصًا درین زمانه این است و کثرت نوافل و درود کن و تحفه
بحضرت امام برسان و امریکه در تعزیه غیر مشروع باشد مکن که شارع
ازان منع کرده و از بدعات خاصّه حذر ضرورست که اول قدم رفض
است کسے سہرے مے بندد و کسے سیاه مے پوشد و مکان را سیاه
میکند و کسے اسپ امام قاسم می سازد و شیون و ماتم سینه کوبی
می نماید ازین چنین بدعت قبیحه هرگز نباید کرد و مفلسان را نوافل حرب
کردے و ترغیب باحیاء شب عاشوره و ادے و معمول آن حضرت
بود که شب دهم محرم تا صبح بیدار ماندی و بعد نماز صبح تا طلوع
آفتاب در مسجد مراقب ماندے و اطعام نمودی و اکثر وقت چشم پر آب
بودی وقت اول ظهر که وقت شهادت حضرت امام است علیه السلام
بر شربت قل کردے وگاهی در تعزیه خانه کسی نرفتی نقل است
در ایامی که ماه محرم در موسم برشکال افتاد از ابر غلیظ تاریکی شب دو چند

سوال از تعزیه داری کی

تسرّی ان دل را بر آید و زینت بس فراغت و راحت است ضمن ا
الفوائد الصوفریة چون حکایات تصرف و کرامت
خلق و سیرت و عادت از سر بلش در ضبط قلم الفت بضرورت آمد
واجب است که امر و نهی وے رضی الله عنه سر چه در ضمن حسب
و نصائح فرزندان بیان بود بعضے ازان در ضمن نقل و حکایت
و بعضے در ضمن هدایت بشمار آریم تا وابستگان دامن دولت را که
بظاهر از دولت حضور دور اند از مطالعه آن توفیق عمل دست دهد
تذکره روزے این کمینه بارگاه عرض کرد که در امر روزگار خود اکثر
رنج مے بینم و خلق را سرگرم ایذاے خود می یابم معلوم نیست که خلاف
رضائے حضرت تاج العارفین رضی الله عنه است که نوکری در حق فرزندان
خود مکروه داشتی یا محض مقتضاے بخت ماست اگر خلاف باشد
ترک آن سهل کار است مستوفی شویم و ترک رفاقت آقای خود کرده
تعلیم وے بر ذمه خود است اختیار کنم اگر او را ذوق علم است دیگر فاضلے را
برفاقت خواهد گرفت ارشاد کرد حضرت تاج العارفین رضی الله عنه کار را
مکروه تر داشتی بلکه بدان مواخذه سخت کردے ازان احتیاط
واجب است یکے خادمه کردن یعنی حرم داشتن ازانجهت که اولاد
وی در نظر قوم حقیر مے نمایند و تحقیر اولاد در حقیقت تعذیب آبای
است و موجب ملال و کین از احباب و میفرمود حضرت تاج
العارفین رضی الله عنه که من بچشم خود معاینه کردم که ز اقارب ما شخصے برادرزاده

بجہت اہل جدید در سفر جای وطن اختیار کردند و در غریب الوطن وطن گزیدند ازین سرشتہ کار عذر دارد و در باش تا گرفتار تکبیت نشوی بد کردہ بعضے نااہلان مدعی آن بودند کہ حضرت تاج العارفین رضہ را ہم خادمہ بود و در حقیقت ازین دعوی عیب پوشی خود مطمح النظر سید است روزے در خلوت شریف جمعے از یاران و بعضے از مدعیان حاضر بودند چون ما چند کسان ازین افترا بس دل تنگ بودیم یکے ازان میان پرسید کہ بعضے اہل قصبہ مدعی بر آنند کہ حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہ را نیز خادمہ بود سند سخن از قول اکابر خود می آرند و رفع الزام از خود ہا مے کنند شیخ العالمین رضہ بمجرد استماع فرمود محض غلط است از عادات آنحضرت بلکہ از جمیع امور وے رضی اللہ عنہ چندان کہ واقف و مطلع ہستم کسے دیگر نیست ازان جناب گاہے ارادہ حرم ہم نشنیدم دوم آنکہ جز و کل کارخانہ بدست بود حتے کہ لباس آنحضرت من درست مے کنانیدم و مے پوشانیدم و پارچہ کنیزان من میدادم حساب و کتاب سودی و مہاجنان و خرچ خانقاہ بمن تعلق داشت از عمر پانزدہ سالگی ہمہ امور را سامان من بودم آنحضرت را بجز این کارے نبود کہ احوال روزانہ از مہمانداری و خانہ داری استفسار میفرمود تا فتور در کار نہ افتد انجام مجلس اعراس و پخت پلاؤ برائے مہمانان تا بہم رسانی فرش و فروش و انعام قوالان از دست من بود

بجوریده و بر کناره سفره نان خشک که بر روز می خوردم موجود است نا چار
بخوردن آن متوجه شدم صبح که بیدار گردیدم تعبیرش فهمیدم و اراده
فسخ کردم بار دیگر بعد چندے باز امرے پیش آمد و عزم مصمم بر داشتن
خادمه کردن حرم نمودم و ہمان شب بخواب دیدم آنحضرت را که بسیار
ممانعت نمود و فرمود ہرگز ہرگز گاہی در عمر خود چنین خیال نکن و آنانکه برمن
چنین گمان برده اند و متہم نموده بودند محض خطا بود که دران ایام طاقت
تاہل مطلق نداشتم پیرے برمن غالب بود و این جواب آن بود که در
حالِ حیات آن حضرت رضی بعضے بدبینان چنین افترا البته بود نسبت زده از
آنجناب رضی اللہ عنه بجز صبر و سکوت جوابے بکسی نفرموده بود اکنون
بعد چندین عرصه انکشاف آن امر بر خلق نمود و ہم بعضے خلفا در
بعید الوطنی درخواست اجازت عقد مناکحت بوساطت عرائض کرده بود
بجواب رقم فرمود اگر طاقت ضبط نداری اکثار صوم و قلت غذا
اختیار کن اما زنہار گرد تاہل مگرد که مآل آن بجز پشیمانی دیگر نیست و ہرگز
اجازت نداد با وجود این قدر انحراف و ممانعت عجب است که خود اختیار
فرمود این محض افترا بران حضرت است مولف کتاب میگوید که
حضرت شیخ العالمین را درین باب تشدید بسیار بود علی الخصوص
از ظالم بس آزرده بودے و از ایذائے خلق غایت رنج کشیدے و ازین
زیاده تر انحراف از تاہل بشکل حرم در حق ساکنان وطن و مقیمان آن و
مطلق تاہل در حق مسافران و بعید الوطنان خاصةً از مفلسان بیوطن

پیدا نشوند و ناشکیبائی شعار خود نسازند آخر حق تعالی اثرش
بظهور خواهد آورد و قطعه ابیات چند بضبط قلم آورده است و آن اینست
قطعه پدر که رفت چنین گفت کای پسر هرگز * ز بهر حاشیت ترددِ تصبیح و
شام کنی * گرت بدست افتد حقیقت گاو مزرعه * یکے امیر دیگر را
وزیر نام کنی * وگر نباشدت آن نیز وا قرو آرد * ز روی و نان
جوین از جهود وام کنی * وگر چنانکه میسر نه آیدت آن نیز * کنی بشهر
گدائی و ترک نام کنی * هزار بار از آن بهتر است کز پیے رزق * کمر به
بندی و بر مزدکے سلام کنی * والحال بسبب دستگیری حضرت
شیخ العالمین خلقے از فرزندان آن حضرت نوکری می کنند و بعنایت
اقدس وے از ضرر محفوظ اند و دیگر منہیات آنحضرت امر ختنه است
که بعضے مردمان بشکوه تمام سامان برات و شادی در وی می کردند
آنحضرت منع کرد که بشکوه نکنند و اکتفا بر اندک نیاز بزرگان سازند
و خبر فرستادن در برادری و اجماع اقارب ترک نمایند چنانچه از وقت
ممانعت تا این زمان در فرزندان امر ختنه محض سیرے کرده می شود که
هیچ بخش طعام فاتحه رسول صلے الله علیه وسلم و پیران داده حجام
را طلب نمودند و ختنه کنانیدند و همسایه هم خبر نمی شود و بعضے از
اہل قصبه که گرفتار هوا و حرص بودند و هستند بحیله خلاف زنان
در بخشش ایشان سامان تجمل برات و اطعام برادرے و طرب همه
بظهور کردند و عذر مخالفت زنان را سر نافرمانی خود ساخته سودی

کرد و خانه بی‌یاوری بدست آمد و شور نکبت بحال مقیم حالی این
مرض الغفور و تفقد بسبب و حضرت شیخ العالم قدس سره می فرمود که
دین امر بحال فتی الله شد و بعد آنحضرت که بسبب خلاف حکم حیات
بسته و عذر در کشش زمان با قضایات العقل اسیر کرده بود و بندر مره
مریدان صاحب عزت و ریاست شیخ کفایت الله نا [illegible]
قصبه بود بهمان شب حضرت تاج العارفین را بخواب دیدم بس
خشمناک می‌فرمایند من طلب صلاح و فلاح ایشان می‌کردم
اگر مستطور ندارند هر چه خواهند بکنند ما لا الاول کالعبث شیخ کبیر
شدم به شیخ کفایت الله اطلاع نقل کردم خود نیز مستعمل
فسخ آن عزم شود تا آنکه دیگر نفس انعقاد شد بخلاف حکم [illegible]
دیدند آنچه دیدند و می‌بینند هر چه می‌خواهند سوم ذی‌الحجه [illegible]
بیست که فرزندان من اگر عزم زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا
دارند بقصد سفر نکنند اول تا قابلیت از شرایط سلوک پیدا نمایند که
بمقام حضور رسند بصاحب این مقام شوند [illegible] که خرقی [illegible]
بطهارت تمام به نیت و قصد زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا
[illegible] چشم [illegible] شوند باور [illegible] که کسی برین عزم می
مطلع نباشد خود را بهمین جسم در مکه معظمه خواهد یافت [illegible] ارکان
حج ادا کنند و بخلق حرفی نباید گفت و فارغ ارکان [illegible] نقل [illegible] مستور
سابق گذارند و همچنین خود را بهمان جسم در مدینه منوره خواهد یافت

آداب زیارت مرشد و فضائل او بجا آورده باشند مذکور خواهند در مراد شود خود را بوطن خواهد یا فت
و اگر از کسی دران مواضع هم کام خواهد شد بے صعوبت سفر و
طی منازل به روزه خواه از راه خشکی یا تری رسیدن بوطن ممکن نیست
مؤلف کتاب میگوید که این ممانعت نه از استکراه است نعوذ بالله بلکه
بنظر رحم و شفقت بر فرزندان که صعوبت سفر نکشند و باین طریق
حصول دولت زیارت کنند چنانچه بعضی فرزندان آنحضرت بسبیل
دریا رفتند و بزیارت حرمین شریفین افتخار یافتند و شیخ العالم
بخوشی اجازت سفر داده بود چهارم مهوسی و کیمیاگری را بس معیوب
داشتی و در ابتدای عمر حضرت شیخ مکرر عیوب مهوس بیان فرمود
دلشدید تمام در منع بکار برده که هرگز گرد وے نگردی و هم ارشاد
نمود که هفت کس از اولیاء الله اند که کار شان همین است اصل
اطلاء درست ساختن و در راه ها انداختن تا هر کرا خدا تعالے
خواسته است خواهد یافت اگر یکے ازان وفات یابد هر کس را
ازان شش تن که خواستند بجایش نصب کردند و یکبار به تکمیل خود
رسانیدند و ایشان را اختیار است از هر گیاه و از هر چیز که خواهند
درست کنند و هفت فقیر دیگر اند که آنهم برین کار مقرر اند و
دیگر هر کس که دعوی علم کیمیا میکند غلط میکند اصل کیمیا سوا آنها
کسے نمیداند و مهوسان که تباه روزگار اند و درین هوس خانه برباد
شدند هم از غیرت او شان است و بعضے فقیر که میدانند یکی در نسخه

بیماری حار پیش آمد و مرض اشتداد گرفت بنظر عسرت و تهیدستی
آنها که استطاعت دوا هم نداشتند و شیر مذکور درین چنین امراض
بس نافع بود بقدر دوا اجازت بخشید و استعمال گاه بیگاه در حق
دیگران هم منع نفرمود و نه حکم داد بنابر وابستگان دامن دولت
بیشتر وے و اکثری ازان انحراف دارند و سرکه آنرا می فرمود
که حضرت تاج العارفین نمے خورد وے اما علی العموم که درست
میکنند نمی خورد که ظرف مستعمله وے اکثر ناپاک میباشد
دران احتیاط بنظر ظروف مے نمود شیخ مسیح الله که از یاران
وے رضی الله عنه بودند و خدمت قانون گوئی داشتند برائے
آنحضرت سرکه شیر درخت تاڑ درست میکردند باین احتیاط
که دائمی از رسن بر درخت تاڑ مے کشیدند تا زاغ بر وے نه نشیند
و کسے که برائے آویختن ظروف بران درخت مقرر مے شد روبروے
خود دست وے پاک کنانیده ظرف پاک میدادند که بالائے
درخت آویزد و باز وقت فرود آوردن همچنان طهارت می کنانیدند
و بر دیگرے اعتماد نمی کردند و ازان عرق سرکه درست میکردند
و بحضور آنحضرت مے آوردند بے تامل استعمال مے فرمود و
درباره قلیان و تنباکو روزے از حلقه حضرت گفتگو بود که بزرگان
سرهندیه نقشبندیه درین باب تشدید بسیار دارند و حضرت
وے را قریب بحرمت خمر دانند فرمود احمد سرهند قدس سره

مرتبۂ اجتهاد داشتند بر حلّت وی رفته اند و بعضی از انها می نوشیدند
و حضرت تاج العارفین رضہ مے فرمود کہ حرام نیست و ما در مجلس
شریف شبہ وی را یافتیم و آنحضرت علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام
ہمین اجازت نوشیدن ہمہ دران مجلس داد دانستم کہ قلیان نمیکشیم
مگر این شبہہ ناسی تنباکو است کہ بآن عادت گرفتہ ام و ہم معلوم شد
کہ کشیدن قلیان حرام نیست چراکہ شبہہ حرام در مجلس شریف
گنجایش ندارد و نیز بحرام کسی مجاز نمی شود اما حضرت مولانا
رسول نما رضی اللہ عنہ کہ بر ترک قلیان در عرصۂ طالب علمی از ما
خشنود شدہ بود نہ از سبب اجتناب حرام بلکہ غرض بود کہ بیکو کرد
ما نیز ازبد بود تنباکو خوش نیستم چنانچہ حضرت مخدوم عالم محمد مخدوم
قدس سرہ کہ تنباکو عنبری مے کشید روزی در مجلس مولانا رسول نما
حاضر شد و قریب تر نشست بوی تنباکو خوشبو در گفتگو از دہنش
آمد حضرت مولانا رسول نما فرمود اگر کسے قلیان کشد چنین کشد
ازین ہم معلوم شد کہ نزد آنحضرت رضہ حرام نبود لیس من بنظر
مہمانداری از حضرت تاج العارفین اجازت کشیدن تنباکو خواستم
فرمود اگر میکشیدی منع نمی کردم اما از سر نو عادت کردن ضرور
نیست مضایقہ خود را مقید کردن است و ہم چون عادت شد اکثر
وقت مراقبہ و اوراد رغبت بآن می آید و ازان فتور در کار رسے افتد
و ہم شیخ العالمین رضہ فرمود کہ در وقت سلطان اورنگ زیب

علمای شهر دهلی رقعه تصنیفات متضمنه بر حرمت قلیان و تنباکو کرده
بودند و نزد بادشاه ماهر لشکر حکم حرمت صادر گشت حسب فرمان المعظم
نزدیک بود که بس عالم مشتهر شود تشریع بیگانه متعسر بود بلکه متعذر لا سیما
فرید دهر خدمت قضا از وی بدو تعلق گرفته بود در شهر بنگلور
بادشاه گفت تا وی فتوای حرمت ندهد حکم به حرمت تنباکو
که او ابو حنیفه وقت ما است و هر کسی را به تشنیع و توبیخ و کلال حرمت
وی اقرار است باید استفسار ایشان باید کرد و نامه مضمون
آن بزرگ که مشهور بنام مولانا شهباز بود در جواب نامه نوشتند
که یکی دلیل حرمت بر من ثابت نشد و این فقیر تنباکو می کشد
بادشاه به مجرد ملاحظه جواب از علمای شهر معتقر چاک کنانیده
و همه نوشیدن دود تنباکو که به قول مولانا شهباز قدس سره مدلل
حلت گرفته بود فتوای حلت دادند

ذکر مرض موت حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه و ملحقات از خطابات و بعضی حکایات عجیب بیان تعداد مجازان به بیعت و ارشاد و طریقت

چون سال یک هزار و دو صد و چهل و هفت هجری آمد و طفل
سر تا پا صورت ستم و ملال به جبین چین چون فلک ستم پیشه کج روش
و بد خصال در چشم عمر رسیدگان تقسیم حال نمود بادشه غفر مولا نهر

رضی اللہ عنہ کہ این سال سال آفت و بلاست و البتگان من
دولت را خیال پیش آمدن روز سیاہ در دل راہ نیافت از سیزدہم
ماہ صفر اثر فالج ظاہر شد و حج در دست حق پرست زیادہ بود
کہ خواندن اوراد در تسبیح دشوار گردید و البتگان بمعالجہ افتادند
ہنوز تمامتر ازان افاقہ حاصل نشدہ بود کہ مرضے دیگر باشکر
ضعف و ناتوانی غلبہ آورد و طاقت آمد و رفت نگذاشت بہ
بیت الخلا جہت قضای حاجت بشری رفتن نمی توانست اما خرق
عادات کہ درین ایام بظہور پیوست عقل دوربین با دراک آن
قاصر است و عاجز تر یکے از آن جملہ انست کہ با چنان ضعف
و ناتوانی کہ طاقت گام زدن نداشت در محفل عرس تیج اول با ستعانت
بعضی خدام بقصد تکلیف تشریف آورد و از آخر شب تا نصف النہار
کہ وقت برخاست محفل بود نشست فرمود و نماز با جماعت
روز یازدہم در مسجد شریف ادا نمود باز شب دوازدہم بر وقت
معمول رونق افروز مجلس تحل شدہ تا چاشت دوازدہم
سماع صوفیان اند بعد برخاست مجلس وقت ظہر باز بمسجد شریف
تشریف آوردہ نماز کرد و ترتیب مجلس زیارت موی مبارک رسول
کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داد خلق را باین سعادت کونین
فائز گردانید سر سوا از دستور و معمول ادب کہ در ایام صحت مے کرد
تجاوز و تفاوت نہ نمود ملکے در حیرت افتادہ بود و حیرت بر حیرت

او یاران را کہ امرے خلاف مراد بخواب یا در معاملات معلوم شد و در معرض عرض آورد وے با شنیدہ ناشنیدہ کردی و سکوت فرمودے یا بتوجہ تعبیرش گفتے کہ سخن ہمچنان سربستہ ماندی و ہم از غلامان آستان فیض نشان اگر کسی حاضر نشدے استفسار حال وے فرمودی و طلب کردی و لغایت شفقت پرسیدی کہ چرا امروز نہ آمدی و بعضی طالبان را از اشغال و افکار ہدایت کردے نقل است درین اثنا ، ہمیاری مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاتہ بخواب دیدند کہ قبر شریف رسول صلی اللہ علیہ وسلم در احاطہ باغ حضرت تاج العارفین رض واقع است و من بوسہ بر جائے قدم شریف میدہم باز بعد چند شب دیدند کہ در ہمان مقام قبر شریف حضرت امام حسین علیہ السلام است و بروی بوسہ میدہم ہر دو خواب بحضور شیخ العالمین عرض کردند ہیچ تعبیر نفرمود و سکوت ورزید بعد انتقال ہمانجا قبر شریف وے رضی اللہ عنہ کردہ شد نقل است مولوی محمد امام صاحب دامت برکاتہ در عالم معاملات حضرت مخدوم عالم محمد مخدوم پھلواروی قدس سرہ را دیدند پس پریشان خاطر عرض کردند کہ صحت شیخ تمنا دارم امید کہ درین کار ہمت فرمودہ آید در جواب فرمودند بالغرض اگر ہفت و ہشت سال دیگر ہم حیات یافتند تکلفے نیست لیکن در فکر آنم کہ کسے ہمچو ایشان بجای ایشان نشیند کہ چو دیانت شان

آن حضرت و قبول و سے در حضرت رسالت باین بوسہ با ستان شوم
و در حشر محسوب بزائران قبر شریف رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
گردم القصہ نوبت بماہ رجب المرجب رسید وطاقت خواندن اوراد
رجب نماند مولوی محمد امام صاحب دامت برکاتہ را ارشاد کرد
کہ استغفار رجب و دیگر ادعیہ کہ سے خواندم بر من باواز بلند بخوان
تا باہستگی با توفراقت کنم واکثر وقت از غایت تکلیف تنفس تنگ سارو
سیارک ستغیر شدمی وآب فرد کردن نتوانستے سر فرط ضعف دران
درگلو گرہ می شد کہ ایذای آنوقت دربیان نتوان آورد چون
وقت نماز آمدسے وکسی را یقین کامل بود کہ تحریمہ بستن ہم درینحالت
ممکن نیست ساعتے تامل کردسے وبہمہ حالت تکلیف درسکون
آمدسے فرمودسے جانماز آرید و نماز گذاردمی ولہذا نفل معمولے
چند رکعت ضروری ادا کردمی وساعتے خفیف مراقب ماندسے
بعد فراغ فرمودسے اکنون حرج و مرض بیاید کہ باک ندارم
و باز درانداز و تکلیف از شدت مرض بیتاب شدمی ہر روز چنین
معمول بود وبا اینہمہ حالت زیارت آثار شریف درین ماہ رجب
ہم کردہ اما از زیارت ماہہاے دیگر این قدر فرق نمودہ کہ از
خلوت شریف ہمراہ آثار شریف باسماع قوالان تا دالان خانقاہ جلوہ
افروز شدند وآداب معمولی بے استعانت کسی ادا نمودہ وایستادہ
ماندہ ولبعد زیارت سماع صوفیان حسب معمول شنیدہ و نماز عصر

با جماعت مسجد خوانده بخلوت شریف آمده و تکلیف مرض بدستور [illegible]
حتی آنکه ماه رجب بسر شد و ماه شعبان آمد و طاقت پهلو زدن هم
نماند جماعت و اورادها موقوف فرموده اختصار بر نماز مکتوبه و سنن
و صلوة الاوابین و درود و چند نفل دیگر نمودند یازدهم شعبان
غایت تکلیف تنفس و ضعف که مطلق طاقت حرکت نبود امر زیارت
موقوف ماند روز دوازدهم شعبان فرمودند اگر امروز هم بعد زیارت
نخواهد شد باز کدام روز خواهد شد سامان آنرا کرده شود و الا بکجا باز
واصل دولت متوجه سامان شدند التماس کردند که درین سخن
سری است و کلامی است سراپا اندوه و غم و خیال نه آیا آن فرصت
که روز زیارت تعیین دو تاریخ یازدهم و دوازدهم هر ماه مقرر است
اگر بسبب ابر و باد یا بیماری وغیره تاریخ یازدهم اتفاق زیارت
نه افتاد روز دوازدهم مے شود و اگر درین روز هم نشد باز در ماه
دیگر مے شود و وجه تعیین این دو تاریخ در ذکر آثار شریف سابقا
مذکور شد نظر فرموده است که اگر امروز هم نخواهد شد باز کدام
روز خواهد شد آنحضرت را ازین سخن اظهار آن بود که زیارت
در ماه رمضان نخواهیم کرد حیات مستعار آخر شد چون همه سامان
موجود کرده شد خبر کردند فرمودند که طاقت گام زدن ندارم
بیک شخص تکیه فرموده تا مجلس زیارت ما را رسانیده باشد
کسی در خانه زنان تسمی قوی بود و آورد بروز عرض کردند اگر اجازت

شود بخوبی و آلام تمام بروش گزشته رسانم فرمود بلی تا وقت زیارت به بینیم
چه اتفاق می‌شود و معمول از قدیم آن بود که اول آنحضرت در مسجد
تشریف آورده نماز ظهر بجماعت می‌گذارد و بعد فراغ در پیش
دالان مسجد و در ایام اعراس ربیع الاول و الثانی در صحن خانقاه
می‌نشست و مردمان مقرر عهده برای آوردن آثار شریف از مکانی
که در آن می‌داشتند می‌رفتند و می‌آوردند از خاصان بارگاه ارشاد کرد
اگر حسب معمول از پیشتر روم طاقت نشست ندارم مگر همراه آثار
شریف روم که راه همین است خلق در حیرت افتاد که تا طاقت گام زدن نیست عزم همراهی آثار شریف
دارند اما کسی را در آن وقت جرأت عرض نشد تا آنکه مقرران عهده زیارت از نماز ظهر فراغت
کرده مستعد آوردن تبرکات گردیدند چون از بالاخانه بیرون دالان
آخر رسیدند میر عباد الله را حکم کرد که اندکی استعانت باید تا ایستاده
شوم ایشان دست در کمر داده ایستاده کردند فرمود بگذار که حالا
حاجت استعانت ندارم و عصا در دست حق پرست گرفته بانتظار آثار شریف
بایستاد و سر مو حرج مرض نشد بی تکلفت همقدم خادمان مقرره همراه آثار
شریف در خانقاه پیش دالان مسجد آمد و مطلق استعانت از کسی پیش اشتباه نکرد و در
زیارت حسب معمول تا خواندن دو غزل مدحیه بی دستیاری عصا ایستاده ماند
و همه خلق را بدستور زیارت کنانید و بعد فراغ تا اذان عصر در مجلس سماع صوفیه
مراقب ماند چون بخلوت تشریف آورد و باز همان حرج و تکلیف
دو چند رو نمود گویا بیماری و آلام در دید تصرف نداشت بعضی مردمان

کرد نزد خود دارند چون نہایت ضرورت خواہد شد۔ آنزمان از وی
بحضرت خواہد آمد و دوا ہم موجود است بالفعل کسے نسخہ درست
نمی شود چندانکہ ازین سو مبالغہ رفت ازان سو انکار ماند و ہمین
میفرمود کہ گرفتیم لیکن امانتاً نزد خود دارند وقت ضرورت خواہند
داد خاصان بارگاہ را ازین سخن رنگ بر رو شکست کہ مبادا اشتغال
بضرورتے باشد کہ پیش آن ضرورت فدائے جانہا آسان تر است
آنحضرت بدریافت حال ایشان فوراً لجام شبدیز سخن و عنان
توسن کلام تیز گام بسوئے راہ دلجوئے و تشفّی برکشید و فرمود
ایام بسنت خسرو دہلوی قدس سرہ قریب رسید معلوم نیست
کہ میان محمد قادری را خبر ہست یا نہ حاضرین عرضہ داشتند کہ مہلت
از تشویش و تردد ندارند فرمود بگوئید کہ از سامان وی غافل
نباشند ازین سخن باز ہمہ اطمینانیتے آمد کہ تا سوم رمضان کہ روز
مجلس بسنت است خیریت است ہمچنین خطرات تشویش از دلہا
محو کردے و خلق را از پیش آمدنی بغفلات انداختے روزے
میان اشرف علی خادم بارگاہ را از راہ شفقت فرمود میان احسان علی
و کاظم علی در سفر پیش سبقت کردند و از بیمار داری رہائی خود جستند
و از ہیچ دنیا پاک شدند حالا این کار مشکل تنہا بر سر شما افتاد
و ہمہ بار کہ جناب مولانا شاہ ابوالحسن صاحب دام فیوضہ کیفیت مزاج
مبارک پرسیدند فرمودی از باطن انشراح است اما بظاہر ضعف زیادہ

معلوم میشود اگر دواے صنعت موجود باشد بیابید و هم حکایت
این گنهگار مولف کتاب بدید ذکر کشف قلوب گذشته که بستم [illegible]
الغرض یکسی تاریخ بود که شب کن در فکر خرچ ماه رمضان بودم و حالت
تردد سخت بود که از نان خشک هم سامان افطاری نداشتم و در دل
مے اندیشیدم که اگر حق تعالے مبلغ ده روپیه عطا فرماید کار
امر ضروری ماه مبارک می تواند شد پیر البته که کسے را ازینحال
اطلاع بوده باشد صبح آنشب بود در خلوت شریف حاضر شده
بودم که بجناب سیدنا شاه ابوالحسن صاحب دام فیوضهم خطاب فرمودند
بیماری من بتشویش ابوالحسن [illegible] چند شده است معلوم نیست
که دوسرا تشویش شدیدی است یا تشویش بیماری من یا تشویش
دیگر جناب ایشان عرض کردند که بجز تردد بیماری حضور دیگر
چه تشویش است چشم پر آب شد که از اثر گریه و سکون [illegible]
معنه بهم خاطرین گریستند و فرمودند حالیکه تردد ماه رمضان نداشته
باشد تشویش ضروری دیگر نمی تواند [illegible] که تعهدی موجود بنمایم
معنا از جائی مبلغ ده روپیه استقراض کرده باو دهند که ازین فکر
فارغ شود عرض داشتند که تدبیر آن کرده خواهد شد لیکن یقین
نمایم که از تردد بیماری حضور تنگ روے دست بروی [illegible]
[illegible] باز فرمودند چطور تردید کرده باشد اما امروز بلکه همین
وقت از تردد شدیدی باوز فارغ باید کرد و تعهد مبلغ نموده مولانا

ممدوح ازین تقیید متحیر بیرون خلوت تشریف آوردند و مبلغ مذکور
استقراض کردند و بمن دادند و ماجرا بیان فرمودند گفتم شب در دل
مے اندیشیدم و درین فکر بخواب رفتم مولانا برین عطیهٔ وے
رضی الله عنه با بیکسان و محتاجان بسیار گریست و ما هم از خود
رفتیم چون بخود آمدم اندیشه آن آمد که چون بر خطرهٔ ما باوجود بعد مکان
و تفاوت بسیار اطلاع دارند وای بر من در وقت گناه و پس
مضطر شدم و درین اضطراب غلطان و پیچان ماندم نه جناب مولانا
را نه ما را خیال دگر آمد بعد انتقال دانستند که این قدر استعجال و عطیه
برای آن بود که متحمل درد و غم و تشویش نبودم یکے غم مصیبت
آنحضرت دوم فکر رمضان شریف بنابر ازین تعلق فارغ کرده بود
که مصیبت را فقر و فاقه دو بالا مے کند و هم سه روز قبل از رحلت
فرمود شب حضرت تاج العارفین و والده را بخواب دیدم که برای
عیادت تشریف آوردند و استفسار صعوبت مرض نمودند شکایت
از تکلیف سرفه کردم که درین ضعف و ناتوانی تحمل صعوبت وی ندارم
فرمود عنقریب موقوف خواهد شد و بنوعے بیان کرد که مرا
یقین صحت آمد و فی الجمله طمانیت دست داد هرچند بظاهر یاس
کلی بود اما محمول بر استداد عرصهٔ بیماری می کردند و آنحضرت
در پرده اطلاع امر دگر مخطور داشت چنانچه به بطون خاطر اشرف
آن بود که در گوشهٔ که حضرت تاج العارفین رض غسل داده شدم

بود چنانکه لاش را بهم زده و حنبل دیده حسب فرمایش بنظر اضطراب
وابستگان مناسب ندیده بود آنجا بنظر احتیاط که با چی کس نرسد
صندوق وغیره اسباب داشته بود میان اشرف علی را که هفته
قبل از رسیدن علت فرمود عجب است حوالیکه حضرت تاج العارفین
را حنبل داده باشند این قدر آلایش خس وخاشاک افتاده باشد
تمند وقباچه را سازند و جامه و سبحه کشند از ین حیله آنکه گوشه خالی
وجهات کنانید که بر وقت توقف برد نماید و از دو سه روز قبل که گاه
اوقات تغیر حال میشد سے بعد افاقه تسکین دل خستگان نمود
و مرشد و سے را بهم حالت ضعف مرض است دیگر خبر نیست
حکیم ابوالمظفر صاحب وقاضی خیر الله صاحب که بهر عیادت
از وطن آمده بودند بحضور رسیده عزم رخصت مرجعت داشتند لهذا
بملاحظه ظاهر حال بیماری جلالت ملحوظ نبود بادراک حال بفراست
یک روز قبل از سفر آخرت هر دو بزرگ را رخصت داده و تغییر
چهره ایشان دیده فرمود اگر هلال رمضان خواهیم دید صوم نخواهیم
گرفت چه بیست آجزا زیبه ضعف قوت است البته دوا آلو [illegible]
افطار مستعمل خواهیم کرد و مستصواب بمولانا [illegible]
علاقه معالجه از ایشان بود و ایشان مبالغه [illegible] کردند [illegible]
که خاطر ایشان از ین سخن هم منشرح نگردید فرمود اول رمضان
یا دوم آن بحضور ربانی خواهند آمد تا فتح ماندگی کرده سوم [illegible]

مجلس بسنت ترک کنند ازین کلام همه حاضرین را یقین شد که آنحضرت مجلس
بسنت اهتمام تمام دارد البته تا این مجلس خیریت بوده باشد
وانده راحت بر بشره اند و هگیتان یافت دیگر برفرغ انده شنید
فرمود میان اشرفعلی را ارشاد نمود که برای سن کدام رنگ
تجویز کرده و بهر خود چه رنگ خواسته الیشان عرض داشتند
که رنگ معمولی بسنت اراده دارم و از حضور هر چه ارشاد
شود بهر رومال حسب معمول از نارنجی یا محض خوشبوی رنگ
زاده حاضر آرم تبسم کرده فرمود کسی رنگ نهایت بهتر و معقول
که هیچ کس نداشته باشد برای دستار سن تجویز کنند اما عامیت
خوشرنگ و شوخ چون تمامتر بانشراح خاطر این سخنها می کرد
و دستوار این طرز سخن گاهی نبود و لباس سفید در روز بسنت
هم سید شست رنگ نمی کنانید همه یاد داشتند که درین وقت
مزاج مبارک را فی الجمله انشراح است و اکثر بمقتضای اختلاف
ذاتی قلوب حاضرین را از کلام شیرین منشرح می گرداند بر همان
و تیره دلهای آشفتگان و خاطرهای مشوشان را تفریح می
بخشد اما از اهتمام مجلس بسنت تا آنروز بالیقین خیریت است
و هر کسی را اهتمام مجلس آنروز افتاد و حکیم قاضی روانه وطن شدند
و مولوی محمد قادری را طلبیده فرمود که آرایش مجلس بسنت
حسب دستور باید کرد الیشان را نیز ازین تقید طمانینی دست داد

تخلیہ در آن وقت مناسب باشد یا نباشد این وقت بہتر ست
ہر چند ازین کلام پر تشویش وسراپا اندوہ مضمونی دگر بر دل حاضرین
متمکن بود اما بہ نسبت اہتمام مجلس نسبت کہ سابق ارشاد شدہ بود ہمہ
یقین داشتند کہ ہر سہ چہار روز عرصۂ دولت دیدار باقی ست بنا بر
مولانا دام فیوضہ آمدن انسوات را بہر عیادت دران وقت تکلیف ضعف
تجویز نمی کرد و می خواست کہ وقت دیگر یا روز دیگر انہا طلب کردہ شوند
الغرض یک پاس روز بر آمدہ باشد کہ زنان قصبہ و دیگر مہمانان
کہ از شہر عظیم آباد وغیرہ بہر عیادت آمدہ بودند در خلوت شریف
حاضر آمدند باوجود آن قدر ضعف و تکلیف سرفہ کہ آواز بند بود
و سخن بہ نرمی تمام و آہستگی می فرمود کہ بسمع قریب بتامل رسیدے
با ہر کسے از راہ شفقت مقتضاے اخلاق ذاتے تلطف نمود
و تسلے بکلمات صحت خود میداد و ہم در پردۂ تسکین خواطر
ارشاد کرد کہ شمایان از سہ روز منتظر ملاقات بودید کہ بعد
یک پاس ہجوم مردان مے شود و وقت فرصت ہمین ست
بنا بر ہمہ فرزندان و خویشان را از شمایان طلبیدم قریب
نصف النہار فرمود کہ اکثر مردمان در خانقاہ منتظر اند حالا
شمایان رخصت شوید و بمولانا ارشاد کرد کہ دروازہ بیرونے
را وا کنند چون در وا کردند و مردمان حاضر شدند اول وقت ظہر بود
پنج یا شش دقیقہ بر نصف النہار آمدہ باشد کہ دفعتاً تغیری در حالت پیدا آمد

بعد افاقه قصد استنجا کردند و بسبب سستی جسم کلی با شمامه متوجه بر بیما
مولانا عرض کردند که طاقت مطلق نیست نشسته آرام جهما
اندر تبول فراغت کردند ما یه فرمودند خواهیم رفت و اینکه تامل نشود
اگر بار سر و ضعف شود دیگر به استعانت لمحه بر چوکی کنند بستر
آرام تنج شش قدم فاصله داشت رفتند احتیاج تبدیل جامه
دیده باز آمد و تلاش مینا اینا شر فعل نشود کسے عرض کرد که اینجا
زحمت هست فرمود خیر آدم از تا و نشان هیکنند بعد فراغ خواهند که
مولانا استفسار کیفیت مزاج اقدس کرد ارشاد نمود بباطن
خوش است اما بظاهر اینهمه اثر ضعف است دیگر هیچ نیست
اگر خواهند تدبیران کنند درآن وقت مولانا را تردد گفت آمد
که در خود شود با اینهمه از نبض دلبستره القدر یکمان شود که تا
ضیافت تر باشد فی هست باز فرمود لقضاے حاجت استبری
خواهم رفت و بے استعانت رفته بر چوکی باشما نشست چون
سابق طریق و دید بے قول و ضابط باز آمدند بر مصلا یعنی جانماز رسید
که حالت متغیر شد مولانا دام فیضهم و مولوی محمد اکرام صاحب دام
برکاته و مولوی محمد قادری از جانماز با استعانت تا بستر آرام رسانیم
مولانا سر مبارک آنحضرت بر دوش و سینه خود گرفته تکیه
بر بستر آرام نشست و پس پشت مولانا میان جی که از خادمان
محمد تکیه بازده نشسته بودند تا مولانا با طمانیت آنحضرت را

استغاثت کرده باشند دوبار دم واپسین آمد و رخت ازین جهان
برداشت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ نه صعوبت نزع بود نه حرج
تنفس سه ساعة نجومی بر نصف روز گذشته بود که این روز
سیاه وابستگان دامن دولت را پیش آمد و سبب این قدر
اخفا آن بود که چند کسان از یاران مستعد بران بودند که
چون بالیقین سفر آنحضرت بسوی عالم قدس معلوم شود
مایان قبل از آنروز جلای وطن سازیم و خانه بربادی
وکوه آبادی اختیار کنیم دیگر روی این قضیه نه بینیم تخصیص
بعض از فرزندان که ضعیف القلب بودند طاقت تحمل این غم
نداشتند عزم جازم بر جلای وطن داشتند و تصمیم ترک آل و
عیال میکردند و میگفتند که هر مصیبت پیش این مصیبت آسان
ترست و حال ایشان بر آن حضرت بلکه بر دیگران هم ظاهر
بود القصه این کمینهٔ بارگاه و مولوی ابوتراب صاحب
در خانقاه سراپا صورت غم و اندوه نشسته بودیم که جناب مولانا
کسی بطلب فرستادند و مولوی علی سجاد و مولوی محمد حسین
قبل ازین حال برای حاجتی بمکان خود رفته بودند ما هر دو
برادر بتحیر دوان از طلب پا برهنه دویدیم اما آنحضرت را نیافتیم

ع جان رحمت خود دیدو بجانان نرسیدیم * دل خسته شد
از درد و بدرمان نرسیدیم * سوزیم که گشتیم لگد پای سواران *

از ما یان کسی را ازین امانت خبر نبود حتی که میان اشرف علی هم مطلع نبودند فی الجمله از تردد خرج طمانیتی دست داد که حکیم اشرف با حال پریشان گریان گریان آمدند و مبلغ صد روپیه آوردند و گفتند که ما را هم شریک این سعادت فرمایند و هرگاه اکثر در ایام صحت میفرمود که مردمان در کندن گور از کافر و مسلم باک ندارند ما را خوش نمی آید که کافر در کندن گور شریک مسلم هم شود دران وقت انشور خود بخود عیال الله و شاه خدا بخش را خیال آن آمد که ما همه با وضو هستیم همان به که قبر شریف بکنیم که بهترین سعادت و آخرین دولت اخروی است چون کمر همت برین کار چست بستند میر روشن علی بیر وسنے و حیدر علی عرف حید و و میان طالب علی و برکت الله شطرنجی باف که خود را از صوم و صلوة و اشغال و افکار پیراسته بود و دیگر مردمان مقبلی شریک میر موصوف شدند زود زود گویان قبر درست کردند و این کمینه بارگاه و مولوی محمد قادر علی و مولوی علی سجاد و مولوی محمد حسین در مقام لحد حضرت تاج العارفین رضی لحد درست کردیم و جسد شریف را غسل دادیم و نور چشم محمد یحیی و محمد وصی مدد آب میکردند و دیگر فرزندان عالی و جناب سید العلما سند العرفا و مولوی محمد علی اکبر بیرون حجره لحد بودند بعد فراغ غسل و کفن نماز ظهر گذارده لاش انور و مطهر بر درگاه حضرت تاج العارفین رضی بردیم که چابوتره وسیع است و از کثرت نمازیان جا تنگ گنجایش نداشت سید العلما امامت کردند نماز جنازه شد از ازدحام

میت از جسم پاک قبل از غسل بمشام کسی نرسیده واندک تبسم
برلبان حق بیان ظاهر وباہر کہ ہرگز کسی را از حاضرین یقین انتقال نمی
آمد بمرتبۂ کہ جناب مولانا دام فیوضہ دست بر نبض نہاد حرکت نبض
نیافت دست پیش پرہ بینی آورد نفس باریک امتیاز کرد بحیرت افتاد
وبدیگر برادران وحاضران فرمود شاید از غایت تشطط ما سکون وحرکت
نبض ممتاز نمی شود شما امتیاز کنید چہ حالتست ہمہ ہا مرۃ بعد
اخرے دست می بردند وگرمی نفس باریک امتیاز میکردند وبرلب
مبارک ہمچنان تبسم وازین سبب تا سہ ساعت نجومی در تجہیز وتکفین
توقف رونمود وآثار زندگے از عدم تغیر رنگ بشرہ وگرمی ونرمی
بدن زیادہ تر در انجام کار متوقف گردانید خصوصًا نرمے بدن
باندک گرمی مثل عالم حیات بعد غسل وکفن ہمچنان بلا فرق
باقی ماند وقت اول عصر از دفن فراغت شد وباعتبار رویت
ہلال بلا اختلاف تاریخ دوم ماہ رمضان مجلس چہارم ترتیب یافت
وآنانکہ بوعدۂ حاضری اول ودوم ماہ رمضان رخصت وطن
یافتہ بودند حسب الحکم حاضر آمدند شریک فاتحہ چہارم شدند
وبرحال خود میگریستند کہ خلاف عادت حکم حاضر شدن
اول ماہ رمضان یا دوم ماہ براے ہمین بود ورنہ گاہے
چنین تعیین نفرمودہ بودند ہمیشہ شب سوم یا روز سوم
وقت طلوع آفتاب ما دورافتادگان از در دولت نمے رسیدیم

بود اصل عمل سنت مشهور شد ماست که مراد از تعیین تاریخ اول یا اول
وقت تاریخ دوم چنین بود ورنه هرگز نمی دانستم خاک غم بر سر میر محمد
بود ذکر فاتحه آن حضرت در روز عرس و سبب قبل کردن قبل از وقت
رحلت و در ذکر فوائد که در آخر کتاب مخصوص نوشته است بعد از آمدن حضرت
نقل است میان احمد پسر کاکی حکیم و اعتماد صاحب در فاتحه
چهارم شریف آمده بودند می گفتند که روز چهار شنبه در موضع
کوطن شخصی نامی علی مشهور دارش صالح و المدوشه که از سپاهیان ...
وقت غسل طعام برای وی برد دستار خان نهادند قبول نکرد و
نخورد و هر چند سعی بکار بردند و منتها نمودند مفر نمود این همه شخص
از مال حرام است فقیر را از خوردنش معاف نمایند و بس شخص عالم
بود و مومان پنجاب آنکه شاید سبب توقف در طعام رنجیده باشد و نیم
صورت از نهایت گرسنگی است معذرت بسیار کردند و سبب پرسیدند
پرسیدند گفت هیچ نمی دانم که معذرت می کنید ما التشویش خاطر متابعت
التقریب دارم و چاره نکارند اکنون گفتند آن چیست گفت بلاے عظیم
فردا که روز پنجشنبه است بر عالم چنین نازل است و از فلک بر زمین نازل
شده است بزرگ است درین زمانه که اگر او را قطب عالم گویند
بجا است و اگر غوث اعظم خوانند سزاست گویا پیغمبر وقت خود است
در میان قوم ما زین جهان رخت سفر خواهد بست وجود شریف او
باعث امن و امان جهان بود ذات بابرکات او آسیبی بود از

از آیات رحمت ندانم چه آفتها رسیدنی است وچه قیامت پیش آمدنی
است پرسیدند کجاست گفت که ازین قریه قریب است سمت مشرق
گفتند در بنگاله یا در کلکته گفت ازین قریب تر همچنین استفسار میکردند
و آنهم نشانی قریب میداد آخر گفت قریب عظیم آباد پتنه جانب مغرب
جائے ست مشهور بقصبه پهلواری چون خبر بیماری آنحضرت رضی
الله عنه در اطراف وجوانب منازل لها شایع بود مردمان آن قریه را یقین
شد که مراد وجود پاک آنحضرت است که بالفعل در تمامے اقلیم هند
نظیر ندارد و باوجود اختلاف ملت که اهل آن قریه یعنی موضع کهوه در
رفض و تشیع غلو تمام دارند در آنوقت کسے از منکران و معتقدان
راهوش برجا نماند و دست تاسف سے بالیدند که روز جمعه در ان
قریه خبر انتقال آنحضرت رسیده که روز پنجشنبه آفتاب عالمتاب
از اوج هستی به حضیض این خاکدان غروب شده جهان را چون
شب تیره بے نور گذاشت **نقل است** مولوی آل حسنین در ایام
بیماری آنحضرت از انقضای ایام رخصت روزگار و بدمزاجی حاکم
و مخالفت خورده چینان ناچار رخصت شدند چون مقام روزگار
شان از وطن بپنج منزل مسافت داشت منزل اول در قصبه جهیره
که از قصبه پهلواری بمسافت دوازده کروه واقع است کردند جد بزرگوار
خود سید دلاور علی رحمه الله را بخواب دیدند که بکمال عتاب فرمودند
باز گردو مرو که پس فردا شیخ العالمین جلوه افروز عالم ارواح خواهند شد

نیل زار تحال اکثر نظر کیما اثر سہر سوا فکندے گاہے بسوی دروازہ خلوت گاہے بہ پہلوی خود گاہے پس پشت گاہ بہ بالین وبی بی پای دراز کردہ را بسوتے خود کشیدی کہ خادمان گمان دررو پاو اثر سرما مے بردند وچون سے پرسیدند فرمودے تکلیفے نیست وگاہ بتامل جانبے نگاہ کردے وپرسیدی کیست ازین امر سہم کسے ظاہر وباہر دانست کہ امر وبا یست یقین کہ احضار ارواح طیبہ اولیاء کرام ست لیکن بکر احجال کہ استکشاف این حال نماید الا از آثار وقراین ہر کسے را تیقن بود کہ بجز این امرے دگر نیست واحضار ارواح طیبہ ہمہ یکسان محمول بر شفاے مرض سے کردند

تصرفات بعلم الوفات معہ ملحقات

روز دوم انتقال کہ جناب سید العلماء براے نماز صبح ازمکان خود بمسجد شریف تشریف آوردند ہنوز تحریمہ امامت نبستہ بودند در دل پاک شان خیال آمد کہ سابق بنظر مرض وضعف حضرت شیخ العالمین در قراءت قصر میکردم اکنون اکتفا بر آیت قصیر ضرورتے ندارد ودست بر تحریمہ برداشتہ بودند یکبار دیدند آنحضرت رضی اللہ را کہ بر سہوا تشریف آوردہ فرمود قراءت طویل خواہید کرد لیکن میان ابوالحسن را اندازہ وتکلیف خواہد شد کہ پا برہنہ نے موزہ یوستین ولپشمی ور بسمائی نماز سے خوانند ووقت سرما ست سید العلماء

روداد وازانجاکه در وقت آنحضرت رضی اللہ عنہ علاقہ نوشتن تعویذات و دادن بمحتاجان تعلق بایشان داشت در حاجت روائی خلق فتورے راہ یافتہ اکثر محتاجان مے آمدند واز عدم فرصت جناب مستطاب مولانا شاہ ابوالحسن صاحب دام فیوضہ وغیرہ واقفیت دیگر خادمان محروم از مقصود میرفتند شبی در خواب دیدند کہ آنحضرت رضی اللہ عنہ تشریف آوردہ و فرمودند شما اینجا توقف کردید و کار حرج است ابوالحسن بنظر شما ہستند و تعویذات نوشتہ بہر حاجات کہ خواستہ آمدہ اید کسی را معلوم نیست زود بروید صبح کہ بیدار شدند فی الفور روانہ نصیوب شدند احباب و اقارب پرسیدند کہ شب خیال ہمعنی نبود امروز ہمین از خواب بیدار شدند واین قدر مستعجل اندیا خیر ست جواب شافی ناگفتہ رہ گرای قصبہ متبرکہ پھلواری صانہا اللہ تعالی عن الشر والافات شدند وقت مغرب بہ الخیر رسیدہ بیان واقعہ نمودند چون این حکایت بنظر عنایت آنحضرت برحال مولانا ممدوح تعلق بہ ذکر مولانا داشت کہ بعد اختتام ذکر آنحضرت و دیگر بزرگان گفتہ آید لیکن ازانجا کہ مشتمل تصرفات آنحضرت بودہم درینجا بضبط تحریر آوردہ شد **نقل است** مولوی افضل علے پھلواروی مے گفتند کہ چون از شہر کلکتہ بسبیل کشتی عازم وطن شدیم روزی بمنزلی رسیدیم کہ ہفت ہشت منزل کشتی دران مقام بستہ بود ماہم مقام کردیم و دندیا سر

بر سر جوش و طغیانی بود قریب نصف شب ابر و طوفان چنان
برخاست و کناره آسمان را از هر طرف گرفت چون نصف شب تمام بود دیگر
برتیرگی او افزود که دست را دست نمی‌شناخت همه ملاحان کشتیها
از هلاک کشتی بیجان آمدند و چند منزل کشتی غرق شد شور و فغان
غریقان بر آسمان میرفت و کسی را طاقت نمی ماند از
ملاح پرسیدیم کناره کجاست گفت هیچ تحقیق نمی آید لیکن گر کشتی
شکسته حالان همه پیش آمدنی است از استماع این حال ما همه مستعد
کار شدیم و دل از زندگی برداشتیم یکبار برق غلغله و شور پیدا شد هم
دیدیم که کشتی ما بر زمین کناره بود ملاح آواز داد بر کناره بسم الله هر کس از
کشتی برجست و بر کشتی را گرفت که مبادا در آب عمیق برود و باد موج
غرق شود تا آنکه ما همه از هلاک نجات کلی یافتیم و کشتی بسلامت ماند
و از کشتیهای دیگر اثری نیافته شد که کشتی خود را خوب محکم
بستیم و بعد بخواب شدیم و دیدیم دستگیر کونین حضرت
شیخ العالمین رضی الله عنه تشریف آوردند و فرمودند بار دیگر
خیریت گذشت الحال هیچ تردد نیست خاطر جمع دارید که دیگر
خطره بر کشتی شما نخواهد شد صبح که صبح الخیر پیدا شد دیدیم اکثر کشتیهای
دیگر که در اینجا شب مقام کرده بودند نیافتیم تا سفر حال آن غریقان
از اینجا روانه گردیدیم تا رسیدن شهر عظیم آباد که تا اینجا هیچ ملک حادثه هم
پیش نیامد نقل است طرفه تر بعد انتقال آنحضرت بفنو در علیباد و نام

که هر شب و روز چند بار حسب حکم آنحضرت جناب مولانا شاه ابو الحسن
صاحب یا کسی دیگر از فرزندان و یاران آنحضرت میکشادند و اوراد
که خواندن آن منظور مشرف شدے نشان داده پیش نظر کیمیا اثر
وے رضی الله عنه می نهادند و گاه بودی که تبلاشش اوراد
تمام جلد را ورق ورق کشادندی و مقامش بر آورده بپیش کردندی
چند اوراق نو یافتند که یکبار هم کسے را بران اوراق نو نوشته
نظر نیفتاده بود از دست حق پرست خود بران نبشته بود که معمول
هر روزه ما از اوراد این ست که گاهی در صحت و سقم ناغه نشده شصت رکعت
نماز شش رکعت صلوة الاوابین و دو رکعت هدیة الرسول و دو رکعت
هدیة المشیوخ و دو رکعت هدیة الوالدین و دو رکعت حفظ الایمان و دو
رکعت دفع بلاها از جمله مسلمانان و دو دوگانه حضرت محبوب سبحانی
قطب ربانی غوث الصمدانی رضی الله عنه وغیره نوافل که تفصیل
یاد ندارم و چند ادعیه و چند فاتحه شیوخ طریقت دیگر شیوخ رضی الله
عنهم جناب مولانا مے فرمودند که خطره بار بار در دل مے آمد که معلوم
نیست که از معمولات آنحضرت کدام کدام اوراد وغیره بود تا بقدر وسع
در التزام آن مے کوشیدم امروز حل مشکل ما شد اما حیرت آنست
که ما همه شب و روز از صبح تا صبح دیگر بیماردار بودیم یک ساعت آنحضرت
را از پایان تخلیه نبود خصوصاً از عرصه دو ماه مطلق طاقت یک سطر نوشتن
هم نیافته این چند ورق با این تفصیل کدام روز و کدام ساعت تحریر آمده

ازلی ممکن نیست نمی بینی که من و تو و دیگر مشایخان این دیار عمرها
در کسب اذکار و سلوک طریقه بسر کردیم و ثمره ندیدیم گویا ورزدی محض
تعلقه می خوانیم و نزد آن ولی هر نعمت در ظهور ثمرات بقدر استعداد
طالب توقفی نمیشود چیزیکه نزد اولیا ریاضت پیدا میگردد و حجاب
با ریاضت کسی را نشنیدیم انجا قساوت نصیب است و در انجا
حلاوت در اولیای سلف ثمر آنچه که داده بودند از بدلی این ودیعت
باز گرفتند امروز نیز او مبذول است و در خاندان وی سهل الحصول
سبب آنکه با وجود عنایت ازلی ریاضت شاقه بکار برده و تزکیه
نفس از ما سوی تمامتر کرده و در ریاضت شرف الدین وقت است و در دولت
و خانقاه [illegible] ی نظام الدین عهد همچنین بسیار بسیار سخن در مدح وی
رضی الله عنه و کسر نفس خود بسط داده و تاسف بر رحلت وی نموده
که نامرد مسافر وارد آنمقام بودیم باستماع آنحضرت بسیار مشتاق تر
بزیارت مزار مبارک گردیدیم و انجا رسیدیم مولف کتاب میگوید که بیان
این مرد قرین صدق است بنده هم اتفاقاً در میان فاتحه چهلم آنحضرت
در موضع اردل وارد مکان شاه بدلو صاحب سجاده نشین حضرت
مخدوم شاه شمس الدین شاهباز قدس سره شده بودند تذکره انتقال
حضرت شیخ العالمین رضه در میان آمد گفتند بی شائبه نفس امارت
است میگوییم که وجود پاک آنحضرت درین زمانه سبب افتخار ما همه
پیرزادگان این صوبه بود و عزت و حرمت ما صوفیان و درویشان و آبروی

لولاک لما خلقت الافلاک شد وطغرای کل مطلب رضائی و انا اطلب رضائک یا محمد منشور نام او گردیده و باتفاق علمای ظواہر و بواطن از محققین بر آنست نبینا سیدنا شفیعنا صلی اللہ علیہ وسلم مظہر اتم صفات او تعالی است و تعین اول حقیقت محمدیہ است دیگر ہر چہ ہست از وست انا من نور اللہ والخلق کل من نوری دلیلیست روشن بر نیمعنی واز ملک موجودی بوجود آمد کہ داغ لعنت ابدی سکہ جبین بر جبین اوست وشقاوت سرمدی قرین اوست این شرف بارا بس ست انتہی آمدم بر سر مطلب فی الحقیقت قول این مشائخ زادگان راست است کہ ذات بابرکات انحضرت رضی اللہ عنہ سراپا خیر محض بود و باہمن خلق بلاہا کہ بعد رحلت از آسمان بر زمین رسیدہ وخلق را پامال کرد از حد حساب بیرون ست

احوال نزول بلاہا بعد رحلت انحضرت

یکے از انجملہ آن بود کہ عقب وی رضی اللہ عنہ بفاصلہ دو ماہ آتشی عظیم برخاست و قریب صد خانہ شرفا و کمنا پاک سوخت قیامتے برپا بود باز در خانہ مولوی فضل علی بعد دو یاسہ شب آتش در گرفت وطوفان ہوا بود آتشست نیز از شب قیامت کم نبود و مخالفت دوستان با خود ہا ورای حکام بر ظلم رعایا و چپ ہمچہ ہمچو مولوی قلندر و موت احباب سید شاہ اولیا علی و مولوی شاہ علی اکبر و نور حشم محمد وارث

هشت بار نماز جنازه خوانده می شد و دیگر جاها کر مردمان قصبه میخواندند علاوه ازین بود و هنود ان بیشتر هلاک می شدند تا یک و نیم ماه برین اشتداد گذشت و در شهر عظیم آباد شمار نبود هر روز صد دو صد لاش بیرون خانه می شد **نقل است** دران ایام که هنوز درین قصبه سرگرمی چیچک شروع نبود شخصی بخواب دید زنی سیه رنگ زشت صورت فربه و توانا بدن که از دیدنش لرزه براندام افتاد می آید و میگوید به بین که درین قصبه چه آتش برپا می کنم و خانهای خلق می سوزم و چها شور و غوغای گریه تا فلک می رسانم و کدام کدام خانه را برباد میدهم آنکس بس خوفناک شد و گفت نمیدانی که اینجا همه اولاد شیخ العالمین رضی الله عنه آباد اند و زیر سایهٔ شان احباب و اقارب بپناه دارند آن زن جواب داد که من فرزندان و احباب آنحضرت را از اقارب و غیر اقارب نیکو می شناسم و از انها علاقه ندارم آنها از من محفوظ اند صبح خواب خود بر احباب نقل کرد معبّران متامل شدند در عرصهٔ یکماه کم و بیش و بای چیچک عالم گیر شد و در قصبهٔ پهلواری شریف هر روز فقط در خانقاه هفت جنازه گاه ده جنازه برای نماز می آورند و دیگر جاها که جنازه میبرند تعداد آنها معلوم نیست در عرصهٔ یک ماه یا زیاده قریب دو صد مردم از مسلم و کافر هلاک شدند اما خانه فرزندان و احباب خاص حضرت شیخ العالمین همه محفوظ ماندند و طفل و جوان همه را با صحت بود یا حفظ تمام مگر یک دختر کنیز که هشت ساله عمر داشت و دیگر دختر کنیز دیگر که یکساله بود

خبر هم نشد و فی الفور موقوف گردید باز همچنان خفیف وقت مغرب
با امتیاز آمد و ساکن شد چون نصف شب شرعی از شب جمعه هم گذشت
یکبار زلزلهٔ عظیم زمین را آمد که تمامی خلق مضطر گردیدند و مکانها آنقدر جنبش
در آمدند که هر صغیر و کبیر بخوف افتادن دیوار و سقف خانه بصحن ایستادند و شور
الامان الامان یا ارحم الراحمین از هر سو بلند شد و تا دیر ماند بعد موقوف
شدن همین یک آن باد و آن گذشته باشد که حملهٔ دیگر آمد و آنچنان
عالم را زیر و زبر کرد که بسیاری از دیوارها و مکانها افتادند و دیوارهای
ترقیده از خام و پخته را شمار نبود علی الخصوص در شهر عظیم آباد و تا دیر
ماند که هر که و مه را یقین هلاکت جمع بود و درختها از بیخ بر افتادند بعد از آن
از خطوطها از هر دیار رسیدند از راه یکماهه دو ماهه همین حال با ازدیاد
شدت مرقوم بود و تمام شب کسی را از خوف جان خواب نه آمد از آن تاریخ
تا امروز که بیست سوم ماه جمادی الثانی است زلزله موقوف نیست گاه
وقت شب گاه بروز و گاهی در روز دو بار و سه بار و گاهی تمام شب و
روز که هر کسی بخوبی امتیاز می کند اما خفیف تر که خلق را تشویش نمی آید
و بعضے روز درین عرصه هم شدید شده بود هنوز موقوف نیست باید
دید تا کی نجات دست می دهد از خطوط دوستان بدریافت آمده که در
سواد شهر نیپال کوهی بود بران صنم خانه آراسته بود چند از ین صدمه
شکست و ریزه ریزه شد و غار عمیق گردید و آب از زیر زمین چندان
بر آمد که غار پرآب شد حالا دران مقام نه کوه است نه صنم خانه بجز غار عمیق

مانند هیچ کردن نبود که زیر بار منت وی نبود علاوه ازین لطف ازلی
مبذول حال وی بود که هفت پسر داشت هر یکی در حیات وی از علوم
رسمی بالاستیعاب فراغ کلی حاصل ساخته در تحصیل علم باطنی از آن
حضرت رضه سرگرم شدند و صاحب اثر گردیدند که بعد وی محتاج تجدید
شیخ دیگر نبودند و بعضے از آنها روبروی وی رضه صاحب تصرف
شدند مؤلف کتاب میگوید که هر دو فریق از مشائخان بودند بلکه رشک
بزرگان بسیار بودند و بعضے را از رشک نوبت به حسد رسیده بود
و از کمال اعظم وی رضی الله عنه آن بود که سید العرفا سند العلما دامت
برکاته بعد انتقال آنحضرت در ابتدای سال دوم تقریباً باین کمینه بارگاه
ارشاد کرده بودند که احاطه تامه آنحضرت بر تمامی روی ارض چنان بود که
هیچ یک از اهل خدمات عالم بی اطلاع و بی اجازت کاری کردن نمی توانستند
حتی که بلانکه در اکثر امور بروی عرض می کردند که بر فلان کار تعین شده ایم
اما حکم ازلی بران رفته که بی اذن و اجازت شما نکنیم هر چه فرمائید بآن قیام کنیم

حکایات هر جنس تصرف بعضی برقید قلم آورده حاجت بحکایات دیگر نبود اما بپاس خاطر دوستی که چنین تصرف مشاهده کرده بود و مجوز ثبت آن درین قرطاس گردید نوشته می آید نقل است

فرمود این طفل رخصت میشود همانوقت شیخ ممدوح را خطره دگر آمد و بسیار افسرده خاطر رخصت شدند بعد چند روز بیمار موضع مذکور هلاک شد مادر و پدر گریان گریبان خاک غم بر سر ریخته بوطن باز آمدند و بحضور اقدس حاضر شدند از غایت قلق و کیفیت ایشان آنحضرت را تحمل نشد فرمود بجز صبر چاره نیست خاطر جمع دارید حق تعالی فرزندی دیگر خواهد داد صاحب حیات ازین مژده جان بخش همه را تسکین خاطر شد بعد چند ماه اثر حمل ظاهر گردید و فرزندی بوجود آمد حمید الدین احمد نامش کردند اکنون معروف به شیخ چمن است صاحب اولاد و بسی هشیار است **نقل** است عجیب سراپا حیرت دوست علیخان و حکیم غلام جیلانی علیهما الرحمه روزی بحضور آن حضرت حاضر بودند و نشست بالای بام بود هر دو شخص بس جسیم و تناور بودند که از غایت فربهی طاقت رفتار کمتر بود و گذر تا بالاخانه از نردبان دشوار میشد اتفاقاً خان مذکور را شورش آمد بهر تعظیم مجلس برخاست و او یکبار بر حکیم ممدوح افتاد متحمل بار او نشدند و هر دو مرد جسیم جانب بازار تا لب از جانب پشت خم شده آویختند قریب بود که در بازار از سقف میفتند حکیم صاحب را گر میرسید دیگران را خواستند هر چند بسوی خود می کشیدند اما بسبب جسامت آنها نمی توانستند آنحضرت دید که کار از دست رفت دست حق پرست دراز فرمود یک انگشت حکیم صاحب بگرفت و بسوی خود کشید خان مذکور که بر سینه او شان از ضعف بدن افتاده بود هر دو بایمضوب کشیده شد و از هلاک سلامت ماندند و خلق از تحیر مے نگریست

ابوتراب صاحب ومولوی محمد امام صاحب ومولوی محمد قادری صاحب ومولوی محمد علی سجاد صاحب ومولوی محمد حسین صاحب وبطفیل برادر این کمینہ بارگاہ مولف کتاب از یاران طریقہ جناب سید العلما سند العرفا مولانا مولوی شاہ احمدی ابوالفضل دامت برکاتہ ومولوی شاہ محمد علی اکبر وشاہ سید اولیاء علی وشاہ وعد اللہ مجاز مطلق بودند از اذکار واشغال واوراد واد عیہ وبیعت سلاسل قادریہ وچشتیہ ونقشبندیہ ابوالعلائیہ وقلندریہ مجائیہ وفردوسیہ ومداریہ واامانیہ ونقل اجازت مرقومہ دست خاص آن حضرت کہ برکنارہ جلد ملفوظات وارشیہ ثبت فرمودہ اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی وسیلتنا فی الدارین شفیع المذنبین رحمۃ للعالمین صاحب خلق العظیم اشفق من والدین محمد رسول صلی اللہ علی محمد وآلہ وسلم واصحابہ اجمعین انی مجاز من ابی مرشدی آفتاب طریقت تاج العارفین لاخذ البیعۃ وارشاد الخلائق بما اجازنی ابی مرشدی اجزت لولدی ابوالحسن وابوتراب ومحمد امام والبوالحیوۃ ومحمد قادری ومحمد علی سجاد ومحمد حسین ومولوی احمدی ومولوی محمد علی اکبر ومیان وعد اللہ ومحمد اولیاء اللہم وفقہم لمرضاتک وارزقہم معرفۃ واستقامۃ لطریق شیوخ الکرام واتباع رسول الکریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وحبہ وحب احبابہ اجازت جمیع سلاسل کہ بان ماجوز کردہ اند جمیع اذکار واسماء اوراد دادم خداوندا تو کریمی از کرم خود چنانکہ دل میخواہد عطا کن آمین رب العالمین آمین رب العالمین آمین یا رب العالمین۔

وتحقیق رسیده الالہی از ینها که شخصے ویرا بگرفتن بیعت تنگ گرفت بود
هر چند آن کس عذر ہا کرد و سوگند خورد که مارا اجازت نیست سود نکرد تا آنکه
درین گفت و شنو سالها گذشته و آن شخص بمرض موت مبتلا شد و گفت
الحال اگر بیعت من نمی گیرید تو بےتوبہ می میرم فردا جواب ذمه شما است
و ما مجبورم که بدیگرے عقیدت ندارم آنکس که از مریدان شیخ العالمین رضی
بود ناچار عریضه متضمن احوال از بدایت تا نهایت ارسال داشته برشته
او حکم قضا توام نفاذ یافت که چون عقیدت آن شخص از شما است اجازت
بیعت داده شد که بیعت او بگیرند تا بی توبه نمیرد از ین اجازت مراد
آنحضرت معلوم نشد که بنسبت آن شخص مخصوص بود یا مطلق و علی العموم
و آن حکیم واعظ الله صاحب اند خطابات حضرت شیخ العالمین رضی
صوفی نعمت الله ولی باسط میان نعمت الله شیخ العالمین
برزخ شاه ختم الله قطب جهانگیر محبوب الٰہی مخدوم عالم سلطان
تاج العارفین لا نظیر له شفیع المذنبین شفیع المریدین شیخ الشیوخ
آفتاب طریقت خورشید حقیقت خورشید زمان محبوب نعمت الله احبی نعمت الله
اعزی نعمت الله ولدی نعمت الله محبوب الله محبوب رسول الله نائب رسول الله
صاحب السر وفی رضی طائر قدس شهباز انس
آفتاب عالمتاب او را مثل اولیای دیگر نخوانند هر که از آن او نیست
از آن من نیست هر که حب او ندارد حب من ندارد ما عین نعمت الله ایم نعمت الله عین ماست
طریق او از دیگر جدا مرید او مرید من است مستر شد او مستر شد من است فرزندان او

فرزندان عالی بند ابا ما است یا کریم و مظلع جا و علم ہمارے محبوب اللہ ہمارے
محبوب رسول اللہ ہمارے میاں قطب السموات والارض رحمۃ للعالمین
روحی علیہ قلبی ہمہ جسدی غیاث المستغیثین ۔ مادہ تاریخ
انتقال از مولوی ابوتراب صاحب نعیمہ سے تاریخ انتقال حسب حکم
زمانہ زوالی + گفت از سر کنایت مقامیت لیتیا + باقی بالذات منہ
نمیرہ دیگر قطعہ چون نبی عبد قوم خود بود آن ولی + سال تاریخش چہ
می پرسی زمن + او بعون است از حساب او و تو + میم حق گشت آن ولی
حق نما + از جناب مستطاب مولائی حضرت شاہ ابوالحسن صاحب مدظلہ
علینا قطعہ خرد چون سال وصال + الغنی باین نگو یا تعلم سفت
بشنیع یا جمیع مسلمانی + لیس فی جبتی سوی اللہ گفت + آن سلف کتاب
غفر اللہ قبلہ عارفانی خدا نما بود + نمیرہ سلام منبع ولی با حضر آن حضرت میان
صاحب سجادہ نشین سلطان ولی رضی اللہ عنہ از مولوی انور علی آرزوی
اکرم پشیخ شاہ نعمت اللہ قادری بروز بیست و ہفتم ماہ شعبان بجوار رحمت
حق پیوسیدہ دریں عبارت سہ فقرہ مادہ تاریخ است ایضا مبلغ جبیر فصاحت
کہ اندرہمہ تاریخ ولادت و سال عمر و سال انتقال از این جہان ثبت است
نظم حبیب اللہ شاہ نعمت اللہ قادری و دیگر مریدان یک مادہ تاریخ فکر کردہ
بسیار است ما بہمین قدر اکتفا کردیم و ممکن شد نیز قلم بسوی تذکرہ احوال
بعضے با کمال آنحضرت کہ بحیات از این عالم رحلت نمودہ متوجہ نمودیم وباللہ
التوفیق وعلیہ التکلان

ذکر یاران طریقت حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ کہ از رنج فراق شیخ نجات یافتند و بوصال ابدی فائز شدند ذکر احوال مولوی سید اشرف علی قدس سرہ

جناب ممدوح از فرزندان حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی قطب ربانی رضی اللہ عنہ و علیہ السلام اند در حسن جمال نظیر شان کمتر دیدہ آمد گوئے در حق ایشان گفتہ اند بیت گوئی بزمین ستارہ آمد + یوسف بجہان دو بارہ آمد + در اندک ایام از علوم درسی فقہ و اصول منطق و حکمت کمالی حاصل کردہ بکسب علوم باطنی مردانہ وار کمر ہمت چست بستند و از معاصران گوی سبقت ربودند و ممتاز یاران گردیدند تا بدرتبہ سید العلماء رسند المعرفاء مرتبۂ ایشان بود در باب فقر اعتبار تمام داشتند و تصرفات بلا قصد بیشتر بر دست شان جاری می شد شان محبوبیت از سیمای مہر ضیای شان ظاہر بود و ہم عنایتی کہ از حضرت پیر دستگیر غوث الاعظم رضی اللہ عنہ مبذول حال ایشان بود در ان عصر دیگران را بلکہ برادر حقیقی جناب گرامی را حصہ ازان ندادند بہر کاری کہ مصروف ہمت شدی و اندک رجوع بحضرت جد بزرگوار خود رضی اللہ عنہ کردی ہرگز توقف دران راہ نیافتی از جملہ تصرفات ایشان یکی آنست کہ بارہا بچشم خود معائنہ کردیم کہ ابر غلیظ آمد و طوفان ہوا و رعد و برق پیدا شد مولوی ابو الفضل از اہل

گذاریم و مراقب شدند یک ساعت نجومی هم نگذشته بود که تسکین کلی دست داد و باز سر از مراقبه برداشتند و فرمودند که در گشت برات از من جدا نشوند چون در خود طاقت یافتم و وقت گشت برات رسید همه دوستان بجلو برات برخاستند ما نیز پیاده همراه ایشان شدیم عجیب لطف بود که چون همراه ایشان می ماندیم هرگز اثری از درد در خود نمی یافتم و اگر ده پانزده قدم فاصله می افتاد فی الفور اثرش ممتاز میشد و قبل از ان که با ایشان رسم خود بمین و یسار می دیدند و تلاش من میکردند و فی الفور سکون در رسیدم از انجا که مسافت گشت دور و دراز بود و کثرت تماشائیان و هجوم مردمان و روشنی و آتشبازی و مشعل بحیلہ در تماشا خیال همراهی جناب ممدوح نماند و دور افتادیم دفعتاً انقدر تکلیف درد پیدا شد که طاقت گام زدن نماند هرچند خواستم که خود را بجناب ایشان رسانم نتوانستم و اضطراب سخت آمد که چه توان کرد و دکرین ازدحام کسے دوست هم قریب نیست که معاونت کند و مارا ازینجا بردارد و تا فرودگاه ببرد که یک ناگاه جناب ایشان را دیدم مضطربانه هر سو نگران در تلاش من می آیند تا آنکه نظر برمن افتاد تیز تیز بر سر من رسیدند و از مشاهدۂ حال من بس مشوش گردیدند و برنج فرمودند گفته بودم که از من جدا نشوید بیفائده مارا در تلاش سرگردان و حیران گردید و دست من گرفتند با ندک التفات تسکین حاصل شد از انجا همراه خود دست ما در دست گرفته باز در برات آوردند و نهایت تقید نمودند که ازین وقت باز جدا نشوند تمام

آخر حالا بروو کرباہم قصد مکان خود کنم فرمود بسیار خوب یکبار آن فقیر
بی اجازت خود قصد دوکان نہا کرد و برخت ہرگز چیزی ہم طلب نکرد جناب
ایشان با تبسم فرمودند اکنون برخیزند و بر مکان روند ہمراہ شان برخاستم
نقل است یکبار جناب مستطاب مولانا سیدنا مولوی شاہ ابوالحسن صاحب
دام فیوضہ را در حین حیات حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ برسام لاحق بود
و بمرتبہ رسیدہ کہ ظاہرا اطبای زمانہ را یاس کلی بود این کمینہ بارگاہ چون و
پس حال تبرید و تشویش خاطر اشرف حضرت شیخ العالمین از حد زیادہ
یافت از غایت اندوہ بی حواس بر بالین جناب مستطاب نشستہ فکری
می اندیشید کہ دران حالت یاد فرمودند گفتم حاضرم و قریب تر شدم ارشاد
کردند برو نزد مولوی اشرف علی صاحب و از طرف من بگو کہ بر مزار شریف
حضرت خامہ و خلاصہ رضی اللہ عنہما حاضر شدہ عرض حال ما فرماید و آنچہ
شدنی ہست بمن اطلاع نماید ظاہرا آثار زیست انحصار نکند آنچہ ارشاد
آن ہر دو صاحب مزار معلوم شود بی تامل بیان سازد حسب الحکم نزد جناب
ممدوح حاضر شدہ پیام جناب مستطاب رسانیدم و طاقت تحمل نماند
گریہ بر من استیلا کرد فرمودند اضطراب نکنند خوب میدانم کہ صحت و خیریت
است اما بموجب فرمودہ میروم اول وقت عصر بود نماز گذارد و بر مزار شریف
کہ قریب از خانقاہ ہست تشریف برد و مراقب شد بعد یکپاس شب گذشتہ
تشریف آورد و جناب مستطاب را ہمدران وقت افاقہ پیدا آمد و فرمودند
کہ خبر مولوی اشرف علی صاحب باز نگرفتی گفتم دو بار رفتہ بودم معلوم شد

که هنوز تشریف شما و بعد ملابار خبر می‌گیرم تا انجا که الحمد للہ راحت یافته‌ام
شکر گویان بخانقاه می‌آمدم چون ملازمان حضرت شیخ العالمین بحضور
حال است عرض کردم افاقه بحولی بوده اند و مزاج مبارک بہمہ نشستم که
آنحضرت فی الفور بجانب میدان برخاستند و می‌خوانند مولوی محمد و بسی
آمدم فرمودند میان ان شد که چون بر رفتم و مراقب شدم یکی بانان همه دیده
ساهم نیافتم تا آنکه همین یک ساعت می‌شود که بهبود بزرگی از جانب شمال
بر هوا تشریف آوردند و فرمودند که جای خفته بودم و فرصت نبود
که جلد تر برسم شما را هیچ توقف بسیار شد عرض کردم اگر تمام شب
نیندی بی حصول کار نمی رفتم از کمال عنایت فرمودند خیر چه باکست جای
تشویش نیست باز عرض کردم که شب غیب تکلیف است واز حضور غیبی
ارشاد میشود بسیار تشفی نمیشود فرمودند که جای خود نشستم شب افاقه خواهد آمد
عرض کردم که تسکین خاطر ما نمی‌باشد تشریف فرما شوند حضور و حیات
نمی شود فرمودند برو بیا هم می‌رسیم باز عرض کردم که هرگز تسلی نتا
حضور تشریف فرما نشوند از سر گرم برخاستند و ارشاد کردند برخیزیم
چون از آنجا بر دو بزرگ بهر عیادت معاونت شدند ما هم در عقب برخاستیم
بلی یک ساعت نشد که افاقه پدید است و شما مزاج می‌یابند فرمودند
نیز از عنایت آن هر دو جناب یقین کلی است که این وقت تا تمام تخفیف
رو نماید فی الحقیقت از همان شب دو ساعت بیافت عرض کرده که باد
بعینه همه احوال بجناب مستطاب رفته عرض کردم فرمودند مولوی محمد

راست میگویند لحظه لحظه راحت در تزاید می یابم برو مبلغ یکروپیه را
شیرینی بگیر و بر مزار شریف حاضر شده گذار می فاتحه کن صبح آن شب
بحران کامل شد و حق تعالی صحت عطا فرمود نقل است روزی در
مجلس سماع شخصی را شورش مفرط بود و بعضی از مجلسیان بهر
تعظیم ایستاده بودند و از درد ها رنج می کشیدند الغرض آن کس در دور قریب
جناب ایشان رسید یکبار دست وی گرفته طرفة العین در آفاقه آوردند
که از دور نشست و هرکسی این حال مشاهده میکرد سید العلما سند الفقرا
دامت برکاته بعد برخاست مجلس استفسار نمودند این قدر جرأت و گستاخی در
مقابله حضرت شیخ در جواب عرض کردند که حضرت شیخ را تکلیف دردپا
بود که از دیر بهر تعظیم ایستاده راهی نمی دیدم که دفع این حرج کنم چون
در قابوی من افتاد بطفیل حضرت شیخ همه مجلسیان را راحت دادم
چه بد کردم سید العلما تبسم فرمود و ساکت ماند نقل است روزی
در مجلس سماع شخصی مکار در رقص شد و معمول حضرت شیخ چنان بود
که در تعظیم وجد صوفیان صادق و کاذب را برابر شمردی تا هتک حرمت
کسی نشود و انتهای عیب نه گردد و سبب این رعایت و آبرو بخشی
در تذکره آنحضرت مضمنا در قول حضرت مخدوم الملک شرف الملة والدین
بهاری قدس سره گفته آید بهر تعظیم آن مکار ایستاده بود و عرصه دراز
گذشت بر جناب ممدوح بس شاق آمد دست او گرفته بمقتضای ظرافت
که اصل طینت و خمیر سرشت بود گوش بگوشش فرمود بس کن که مجلسیان را

روزی جناب مولوی ممدوح مراقب بودند ناگاه دران وقت ما رسیدیم
دیدیم که جسم شریف ایشان سراپا منور است که هر هر موی بدن در دریای
نور شناوری میکرد پس متحیر شدیم و منتظر آن نشستیم که چون سر از مراقبه
بردارد استفسار آن حال کنم بعد از دیر که سر برداشت گفتم این ثمره کدام
چیز بود که ترا سراپا نور دیدم بلکه اثر تابانی وی بر دیوارها برای العین مشاهده
نمودم فرمود در جسم انوری رسول کریم صلی الله علیه وسلم فانی بودم یکے
از ثمره وی آن بود بنده مؤلف کتاب هٰذا می گوید که جرأت کرده بحضور سید العلماء
عرض کردم که مولوی سید اشرف علی صاحب دام بره و احسانه دیگر از
ثمرات چه بیان کردند فرمود آنچه گفتند در ذهنم نیست فرمود نقل است
مولوی عبد المغنی علیه الرحمه که از مریدان حضرت تاج العارفین بودند
و درین قصبه حق آنست که رویای صادقه در حصه ایشان افتاده بود می فرمودند
که بارها از جناب اغاثت مآب رضی الله عنه مشرف شده ایم اما اکثر بر
صورت جناب ممدوح و اگر بر صورت دیگر مشرف شده ایم هم ایشان را
آنجا یافته ایم و دیده ایم که آنحضرت جواب مطلب ما از ایشان فرمودند و ایشان
نزد من آمده گفتند که ترا چنین حکم میشود و بعضے حکایت که متبنی بر احوال
رفیع شان بود در ذکر شیخ العالمین رضی الله عنه گفته آمد بست پنجم ماه
رجب سال یکهزار و دو صد و نود و نه از هجرت وقت شب بنصف آخر رخت
حیات ازین عالم بی ثبات بربستند مزار شریف بر در احاطهٔ روضهٔ
متبرکهٔ حضرت تاج العارفین رض کرده شده غم و الم از رحلت ایشان

درین عرصه کردی نه بقتضای حاجت بشری رفتن تو انستی با اینهمه شاکر
بودی بس صاحب جوش و خروش و ذوق و شوق و سماع دوست بود
در غلیان گشت از ضیق النفس هم از غلبهٔ شوق متحمل آواز سرود نشدی اکثر
وجد او در مجلس سماع تا شش روز و پنجروز طول گردیدی لذی قوال شبانه
روز درین امتداد ایام وجد فرمودی و از خواب و خور دور بودی لیکن
درین دور نماز قضا نشد چون وقت نماز رسیدی آن قدر سکون دست داد
که بتکلف تمام تحریمه بستی و نماز گذاردی و در وجد وی قدس سره تعدیت
اثر بسیار بود کمتر کسی در مجلس باقی ماندی که از اثر وی در گریه نشدی علی الخصوص
با هر کسی که در شورش مقابل شدی او از خود رفتی درین امر از نظر خود نداشت
رفقائی شهر عظیم آباد که در مجلس اعراس حاضر می شدند در مجلس خود عند التذکره
می گفتند که شورش صادق اگر هست مولوی محمد علی اکبر راست و دیگران
مکاراند و بیشتر فساق و کفار معتقدان ایشان ازین جهت بودند
از سیمای صفای ایشان آثار ولایت ظاهر و باهر بود که بعضی فرنگیان
از رفقای خود در ذکر خدا پرستان می گفتند که من مولوی محمد علی اکبر
صاحب را دیده ام و در خدا پرستی و کمال وی هیچ شکی ندارم از بشره
وی کمال ظاهر است یکی از خرق عادات ایشان که حق تعالی
ظاهر می کرد که مرات بمشاهده آمد که از شدت تنفس و سرفه و بیماری
دائمی محض جرم و استخوان بودند و طاقت رفتار بی استعانت عصای
پیری نه بود تا در شوریدگی و حالت وجد ندانم که از کجا طاقت پیدا میشد

گرده منتشر و پیاده صحرا میگرفتند و چندان دوان میرفتند که اسند و تشنه لو
از همراهی جنودی مانند و شکر فعل مضمون ع همه وا گر شتاب کنید
همه تو نیست بو میکوند و جناب ایشان سراسیمه چون تیر و کمان
سخت تا یک و نیم کروه تیز دوان میرفتند و اکثر سیاهان پیاده که بعد سطے
چندین مسافت عنا فاقه آمدی و باز از ضعف و تعب ضیق النفس طاقت
کلام زدن نماندی بعده راحت جا لبس ستوده حال گشتی لیکن عنایت ازلی
چنان متعلق حال ایشان بود که چون بهزار خستگی و ناتوانی دو سه پانزده دو
قدم راه طی میکردند یکبار باز جوشش می آمد و آتش عشق بر التهاب میشد
نعره الله اکبر می زدند و به دستور سابق دویدند و گردیدن حالت قدم بر
همان راه افتاد و همراه الاهمراهی که مستوحش شدند نگاه ان همه همراه
گردیدند و بعضی همراهان که طاقت رفتار ندیده گشتند تیز میرفتند و بقطع مسافت
یکباره سلاح ایشان با شکوه جلوش مغلوب بودند و بر بالای بها فیدند فقیه صالح
به همه پنهان ایام تشریف میداشتند و فقیه صحبت کرده بر زمین نهاد و
دانا نجا دویدند و نعره می زدند رفیقان از همراهی عاجز و درمانده شدند
و جناب ایشان با همچنان شور بیکری ما فقیران چکیما کرده بیان هردو
قصبه فاصله دو کروه است رسیدند و تعلقی بحال ایشان ثمر بود که حالت
ضعف و ناتوانی و تکلیف دائمی ضیق النفس آن حال بود و بدان این
قدر طی الخصوص از کسی که در حالت صحت گاهی بضعف کرده رفتن طاقت
نداشته باشد باز چون افاقه آمد تدبیر سواری کرده او را ترتیب عماری

از سبب مرض ضیق طاقت و فرصت افکار هم نیدشت اذکار را که می پرسید
حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه در تردد افتاد که تربیت شان چگونه
باید کرد که از ذکر و فکر مجبور اند و همچون طالبی را محروم رخصت کردن دور
تر از مروت و شان هدایت است اول فقط توجه قلب ارشاد کرد و فرمود
بنگاه تربیت هم شدن می تواند ضرورت اشتغال نیست و تا مقامیکه ایشان
درین دار دنیا رسیدند همه از نگاه محض بود نه ثمره ذکری و فکری نقل است
روزی شیخ العالمین رضی الله عنه در احوال ایشان می فرمودند که درین
روزها تعدی اثر حالت چنان دارند که اگر ببازار وجد کنان روند از
اثر حال شان بر مسافران راه بسته گردد و بازاریان از خرید فروخت
باز مانند و هم کسی گفت که ایشان بی محابا در جوش راه صحرا میگیرند و
بی تامل می دوند و اکثر در اثنای راه چاه هست عمیق ازین جهت
بس خوف بر جان شان میدارم ارشاد کرد اگر در چاه خواهد افتاد
هلاک نخواهد شد این وجد و جد دیگر است و اخر عمر اثر دیگر داکثر حکایات
ایشان در ضمن حکایات حضرت شیخ العالمین رض گذشت روز دوشنبه
تاریخ نوزدهم ذیحجه در سال یکهزار و صد و چهل و هفت قدسی بحضر
رخت حیات بربست و بجوار حضرت شیخ العالمین پائین قبر والد بزرگ
خود مولانا وحید الحق ابدال قدس سره مدفون شد چون سال انتقال
شان سال انتقال حضرت شیخ العالمین رض بود بنا بر آن ماده
تاریخ فکر کرده نشد

استغفر گردیدم گفت سابق البته این عقیدت نداشتم لیکن درین سفر بفلان شهر که از ینجا مسافت یکماه راه دارد بیمار شدم و بمرض صعب مبتلا گردیدم رجوع دل بحضرت ایشان آمد بسیار التجا نمودم و گفتم یا سید اولیا علی دریاب و بکمال اضطرار بر خود می گریستم همان وقت برای العین دیدم که تشریف آورده بر بالین من نشستند و بسی دلداری و تشفی نمودند و چیزی خوانده دم فرمودند هنوز نوبت آن نرسیده که از چگونگی تشریف آوری پرسم که یکبار از نظر غائب شدند اما از همان وقت در خود اثر صحت یافتم تا آنکه حق تعالی شفای کلی بخشید مؤلف کتاب میگوید که بار ازیشان پرسیده بودم که این طاقت حق تعالی که بشما عطا فرموده بظاهر ثمرهٔ کدام ریاضت است گفتند شغلی خاص بما رسیده که ثمرهٔ آن اینست و تمامتر متوجه تفصیل نشدند ما نیز زیاده محرک بیان نشدم که شاید خلاف مرضی باشد دیگر از انجمله آنست که در بیماریهای صعب و شدت تکلیف بارها دیدم که ایشان چیزی دم کردند و فی الفور عقب آن بیمار را راحت دیدم و این اثر از دیگران کمتر یافتم دانستم که ایشان را البته قبولی است سوم از انجمله آنست که بیشتر اثر وجد ایشان بر دل من آن قدر ظاهر شد که هرگز اسر انکار نماند و ازین قبیل بسیار است نقل است روزی در شهر عظیم اباد جائی مجلس عرس بزرگی بود همه مشائخان شهر حاضر بودند و جناب ممدوح نیز تشریف میداشتند شیخ آن مجلس حسب عادت خود دو سه نگاهی بر ایشان کرد و ارادهٔ غلبهٔ خود نمود اما بنوعیکه بر کسی معلوم نشود و از علم ایشان مطمئن

رمضان قریب نصف نهار شرعی از دفن فراغت شد و شب پانزدهم
آخر پاس رحلت نموده بود

ذکر سالک طریقت میان شیخ کرم علی سهاری

ایشان از یاران ممتاز حضرت شیخ العالمین رض بودند وجه قوت شان
از کاغذ فروشی و شیوهٔ کاغذی بود در بس کهولت کارخانه سپرد پسران
کرده تمامتر مصروف کار خود شد چون آتش عشق نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم در کانون سینهٔ بی کینهٔ شان هر وقت مشتعل بودی و شعلهٔ جان
سوز محبت مصطفوی چراغ خانهٔ دل آنرا وقاشغل ورود طریقه داشتی
وبیشتر سرجوشش ماندی و کمتر وقتی از جوشش خالی گذشتی و بدولت ایشان
مجلس شریف در عین مراقبه فائز گردیدی نقل است روزی از دوستان
کسی رسالهٔ میر ابو العلی قدس سره که در بیان معارف و سلوک طریقت البداع
است بروی خواند از اول تا آخر بشنیده فرمود بلی آموخته شنیدم
وسخنی تازه نیافتم آنکس از سخن ایشان بحیرت افتاد که این همه حالات آموخته
ایشان هست بحضور شیخ العالمین رض نقل کرد آنحضرت فرمود راست گفته است
نزد او این رساله بجز آموخته حقیقتے ندارد نقل است در ایامی حضرت
شیخ العالمین را تردد پیش آمده بود ایشان را فرمود که ختم کلان
درود طریقت که مراد از کرور بار است باید کرد هر قدر که جلد تر توانند نمایند
ایشان در چهار روز از ختم فراغ کردند اما انگشتان و دست تا آرنج

در معقول ماهر و در فقه کرده بود و استاد جمیع طلبه بود در فتح ثمره دینی عملی یافته شد
که قلم دو زبان از بیان ما جز است نقل است حضرات ایشان بار جمله
جاری گشت که بعضے کلمات چون منصور حلاج مستغرق سخن انا الحق باز
زبان ایشان سر زد آنحضرت فرمود هشیار باش که قتل منصور شنیده باشی
چون چند روز برین گذشت باز آن حضرت سید العلما سند العرفا بها
ارشاد کرد که شیخ کرم علی ما چند روز برین حال و درین مقام گذشت
توقف درین مقام خوب نیست اگر چندی برین گذشت دیگر ترقی
دشوار خواهد شد یا ازین مرتبه فرود تر باید شتافت یا بالا رسید العلما بعرض
رسانیدند که در دایره فرمان بالقطعه التسلیم و اللطف آنچه تواند الشیخ بکرم آنچه
فرمائی لیکن حد تنزل بعضی خواهند شد فرمود بر چه عاد بالا درین مقام
بیرون بکینه ایشان ساعتی با ایشان مراقبه نموده ازین مهلکه طریقت
نجات دادند و ترقی ازین مرتبه کنانیدند که تا بگاهی حرفی ازین جنس
بر زبان نیامد سیوم ماه ربیع الاول روز پنجشنبه قریب وقت مغرب در
وطن خود انتقال کردند جان بجانفزا بستدند

ذکر خیر میان محمد ولیار

از یاران شیخ العالمین منو بود بس ثابت قدم در سلوک یکی از نجبات
افغان آن بود که اندرون یکه چیدا و قدم زده نگرد قدمهم را او بالا
صحبت ایشان منوری ها منیافتم بر گرد التفات بحوادث زمانه و معاملات

بی پایانه نکردد تا آنکه روزی برادر کلانی وی فوت کرد چون وقت از کار
بود بهر گرد در حجره نکشاد و تجهیز و تکفین بر دیگران گذاشت بعد فراغ و تفا رُف
شریک نماز و دفن شد و اکثر او را استغراق غالب ماندی و از خوبی
استعدادش آن بود که هر حال بر دلش جاری شد آنچنان راسخ گردیدے
که گوی ملک آدمی گردید در اثنای سلوک طریقت انتقال کرد چون ذکر
یاران متوفی مجمل ترقیم یافت و یارانی که بر پایه ارشاد اند حق تعالے
تا قیامت اجرای طریق از انها کناد در احوال آنها رساله علیحده
نوشته ام و بسبب عدم اندراج آن درین کتاب سابق مرقوم
شد مناسب آن نمود که تکملهٔ کتاب بذکر اولیای سلف که درین
قصبه مختصر آسوده اند کرده آید تا ناتمام نماند

ذکر خیر مخدوم سید رستی قدس سره

نام ایشان منهاج الدین است احوال شان از زبان حق بیان حضرت
شیخ العالمین رضی و از دیگر ثقات یاد دارم می فرمود حضرت مخدوم
سید رستی از یاران کاملین حضرت مخدوم الملک مخدوم شرف الدین بهاری
رضی الله عنه بودند و زاد بوم ایشان شهر جابان است در خدمت پدر عالی‌قدر
خود حضرت سید رستی قدس سره می ماند روزی سید فرمود ای منهاج الدین
نصیب تو در ملک هند از بزرگی است مشهور با سمش شرف الدین در شهر
بهار جلوه افروز مسند هدایت است بروی حاضر شو تا کامیاب گردی

در جواب پدر روشن بوده است که عمر شریف به شصت و هفت رسید و درین عمر
هر کسی محتاج خدمت است فرمود که این سخن باد بعرض میرسد حضرت ما اگر دل
و یار بود ہمہ حال حضور چگونه دریابیم فرمود روزی که یکبار سیری نگردد خلق ترا بنام
من یاد کنند و خدمت شود حضرت ایشان بعد طی منازل بسیار و تحمل شدائد
و صعوبات بشرف خدمت فیض رسید حضرت مخدوم الملک رسید و سالک
یاران آنحضرت داخل گردید تا چندی بود روزی در حجره نشسته بود که مخدوم
الملک در آواز داد ای سید راستی بیا تجو در استماع سخن با آنحضرت گریه بر او
مستولی شد و بهمان حال زار و زار پیش شیخ حاضر آمد یاران دیگر که ازین
اسرار واقف نبودند متعجب گردیدند که از حضرت شیخ مخاطب بخطاب سید راستی
شد و بعد وصلت درستی امتیاز یافت جای مسرت بود نه محل گریه حضرت مخدوم
الملک بر تعجب یاران و خطر کمال ایشان خود جواب فرمود کسی که بد نعالی تقدیر
بوی سیر دیگو نا آتش هم تو من بحرش نگریدا ناآن معهذا ایشان بعمر تمام مشهور
به سید راستی شدند و در بعضی فرمان شاهی که در باب خدمت درویشان بنام
حکام صادر یافته بود فرمانی که به نسبت خدمت حضرت ایشان صادر یافته
در آن ایشان را از فرزندان حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی رضی الله عنه
نوشته است پس بعد از مجاهدات شاقه کرده و بسالها بر کوه اقامت نموده و ختم
گزیده از خلق رسیده و با حق رسیده نقل است جای بر کوه سر بلند که مشهور
بناگر جیتی است و متصل آن موضع مخدوم پور است و لحالا بیکر گویه ملتان
الوکی دیگر مشهور بکوه بر ارعاقع است اهل هند برابر کا پهار می نامند

مسکن شیر وخرس ومار وکژدم است حضرت ایشان سه سال کامل بران
اقامت داشت وریاضات شاقه نمود روزی یک شیر غران مقابل وے
آمد وقصد حمله کرد مخدوم را غضب درگرفت نعلین چوبی کداشت برداشت وبر
سر شیر چندان زد که هلاک شد تا این زمان که عرصهٔ چهار صد وپنجاه سال بر و
گذشته اثر خون شیر در انجا باقیست خلق که بهر زیارت حجره بران کوه میروند
نقل کشتن شیر وسرخی خون او به تواتر بیان می کنند وهم برادر دینی این گنهگار
میان علی احمد عظیم آبادی که بسیر آن کوه رفته بودند مشاهدهٔ این حال کرده بودند
نقل است می فرمود حضرت شیخ العالمین رض که چون مخدوم الملک بعد
تربیت وتکمیل ایشان خواست که خلافت هدایت بخشد وجای رخصت فرماید
خرقهٔ خلافت پوشانیده فرمود برو در قصبهٔ بستان بنجات وبهدایت خلق
سرگرم باش ورخصت نمود جناب ایشان بتلاش قصبهٔ مذکور تا صوبهٔ بنگال
سیر وسفر کردند اما جائی بدین نام پیدا نشد باز بخدمت مخدوم الملک حاضر
شدند وبیان حال نمودند مخدوم الملک فرمود کجا رفتید وسفر دور و دراز
گردیدان مقامی است قریب تر ازینجا متصل شهر پتنه جانب مغرب بفاصله
چهار پنج کروه مشهور بقصبهٔ پهلوارے ورخصت نمود چون جناب مخدوم
درین قصبه رسیدند واز بعضی ثقات مروی است که آن زمان خود حضرت
مخدوم الملک ایشان را همراه گرفته درین قصبه آوردند وبر سجادهٔ هدایت
نشاندند بعد چندی جناب ایشان عریضهٔ متضمن این معنی که در جائیکه
کسی طالب پیدا نیست نامور بهدایت شدیم امتثال امر عالی چگونه کرده آید

ایشان ہست ہر کسی بر مزار شان بہر حاجتی نشست متوجہ شوند یا لشوند
اثر مقام و حال مخدوم است کہ حاجتش روا گردد نقل ہست از عنایت
حضرت مخدوم سید راستی قدس سرہ برین گنہگار مولف کتاب شبی برحال خود
از بی حیثیتی و بی بضاعتی کہ نہ علم داشتم نہ طلب و شوق آن بلکہ بمقتضای
عنفوان جوانی تمامتر مصروف لہو لعب می بودم و ہمیشہ پند و نصائح با
نرمی و گرمی کہ شیخ العالمین میفرمودی شنیدم و ناشنیدہ میکردم
بس زار زار گریستم و از غایت اضطراب راہ درگاہ حضرت مخدوم گرفتم
ہر چند مسافت یک پرتاب تیر سخت کمان از آبادی دور بود و رہ گذر دزدان
اما از فرط المی کہ داشتم خوفی نکردم و بر مزار رسیدم فاتحہ خواندم و عرض داشتم
التماسی ما آنست کہ مخدوم سعی و سفارش نماد رجناب فریادرس درماندگان
محبوب سبحانی غوث الاعظم غوث الصمدانی رضی اللہ تعالی عنہ و علی جدہ
و علیہ السلام کنند کہ بمطلب خود فائز گردم و قصد شب بسری ہمانجا کردم
بلی از جملہ عنایات آن بود کہ شب تار و ایام برشکال و ہوای مشرقی بس تند
و نزد ما بجز یک چادر و تاج و پیراہن و پایجامہ دیگر نبود مقابل مزار شریف
نشستم و بدرود مشغول شدم کہ خواندہ ثواب آن بروح پاک مخدوم ہدیہ
گذرانم ترشح باران شروع شد چون جای امن نبود جائیکہ نشستہ بودم
ہمانجا نشستم و بجز سایہ آسمان زیر سر نداشتم یک قطرہ آب بر من نمی افتاد
اگر تکلیف می کشیدم از ہوای سرد می کشیدم و گاہ خوف دزدان بسبب
تنہائی غالب می ہست بعد گذشت نصف شب از اذیت ہوای سرد

رضی الله عنه تمام تر برحال وی نظر عنایت مبذول میدارد ولقینی شعار
است بعنایت حضرت ایشان در اعراض فی الجمله تخفیفی پیدا بود اما از
هردو پا از حرکت باز مانده و بر ران سختگی برابر یک بالشت پیدا بود کرد بر
مسامن حجریت و سنگینی ممتاز می شد و ظاهر چاره کار نبود و روز اختتام
میعاد بعد نماز صبح سید العلما را یاد آمد که امروز میعاد تمام است معلوم نیست
مخدوم کجا تشریف میدارند چون حسب معمول مراقب شد یکبار دید که مخدوم
تشریف آورده فرمودند بدین مولوی ابوتراب رفته بودم مزاج خوش دارند
اندک ورم پا بود آنرا دفع کردم حالا هیچ تکلیف نیست سید العلما بمجرد این
رویا عالم معامله از مسند برخاست و نزد مولوی ممدوح آمد و استفسار حال نمود
ایشان که بهر تعظیم قصد کردند تا مل حسب عادت ایام صحت برخاستند
و بحیرت افتادند که این طاقت از کجا آمد نظر بر پای نمودند اثری از ورم و
صلابت نیافتند عرض کردند که مزاج بحال بود اما حیرت آنست که قریب
وقت صبح ورم و تشنج بدستور بود الحال اثری از آن نمی بینم و طاقت رفتار
هم یابم سید العلما فرمود برای دریافت همین امر آمده بودم و ماجرای
عنایت مخدوم بیان کرد نقل است شخصی بمن می گفت که از کسی دلتویش
بودم روزی وقت عصر بر درگاه حضرت مخدوم سید راستی قدس سره نشسته
بودم که یک ناگاه آمنو بهم بر مزار شریف رسید و راه گریز بر من بند گردید متصل
دیوار احاطه مقابل مزار ایستاده بودم و التجا می نمودم که از عنایت مخدوم چشم
آنکس بر من نه افتد ورنه گرفتار خواهد کردنباز چو دیکه متصل آمنو را ایستاده بودم

شوم تا اطمینانی دست دہد فرمود قبائل تو تا فلان منزل مع الخیر رسیدند
و تا اینجا ہم بخیریت خواہند رسید شب کہ رجوع کردم دیدم محفہ قبیلہ تو می آید
و بزرگی پایہ محفہ گرفتہ بمقدم کہاران طی منازل می کند چون بمنزل رسید
آن ولی ہم متصل محفہ بنشست پرسیدم کہ شما کیستید و ازین محافظت
چہ کار دارید مگر این زن از فرزندان شماست یا امیر از فرزندان شماست
یا نسبی دیگر است آن ولی خدا فرمود ازین ہمہ کہ گفتی ہیچ نیست نام مریم
از اہل قبور قبر با در قصبہ پہلواری است شوہر این زن فلان امیر ہر روز فاتحہ بر
من می خواند و ہیچ علاقہ از من ندارد وی را از خوف رہزنان تردد سخت
بود حیا کردم کہ از امیر ہر روز تحفہ بمن میرسد و من درین راہ پر خطر قبیلہ وی
را تنہا گذارم و برہزنان سپارم بنا بر برای محافظت راہ ہمراہ محفہ شدم
منزل بمنزل تا شہر دہلی خواہم رسانید جای تردد و خوف نیست یکدم از محفہ
جدا نیستم پرسیدم یا ولی اللہ نام شما چیست فرمود خلق لسیدر استی
یاد می کنند آن امیر بمجرد این تفصیل کہ شنید در خود نمی گنجید و گفت ازین
راست تر خوابی دیگر نباشد فی الحقیقت فاتحہ مخدوم ہر روز می خوانم و با
وی ہیچ علاقہ فرزندی یا مریدی ندارم مگر علاقہ ولایت کہ ولی خداست و عقیدت
او از آن روز دو چند گردید بعد چند روز قبائل ہم بخیر رسیدند این نقل
مکرر از زبان حق بیان حضرت شیخ العالمین رض و از سید العلماء دامت
برکاتہ شنیدم نقل است می فرمود شیخ العالمین رض یکی از فرزندان
مخدوم ہر شب جمعہ بہر فاتحہ بمزار شریف حاضر می شد اتفاقاً شب جمعہ

طاقت وتحمل دیدن نور جمال آنحضرت نداری که چشم تو از آن نور خیره
گردد و همین سبب است که من بر در احاطه آمده ایستادم و در میان تو و حضرت
مخدوم الملک حجاب کردم تو نتوانی که تحمل پرتو آن آفتاب دین و دنیا
کنی و همان به که ترک الزام خود گیری و فاتحه از مکان خود خوانده تحفه
بمن فرستی و رخصت فرمود نقل ست یاری از یاران حضرت مولانا سلیما
بقصد زیارت حضرت مخدوم الملک رض عازم شهر بهار بود چون قصبه
پهلواری در اثنای راه واقع بود و حضرت تاج العارفین رض بقید حیات
وارد خانقاه گردید از کسی شنید که درین قصبه یاری از یاران کاملین مخدوم
الملک آسوده است بکمال اشتیاق بر مزار حضرت ایشان حاضر آمد
بعد فاتحه یکپاس کامل مراقب شد و باز آمد بمداح و شکرگذار مخدوم
قدس سره حضرت تاج العارفین رض پرسید چه دیدی و چه دریافت کردی
و چون یافتی مفصل آنچه از مقام مخدوم و طاقت تصرف و کمال و حال نزد
خود دریافت کرده بود بیان کرد تاج العارفین رض فرمود اینهمه که گفتی حال
تست مخدوم از راه اخلاق و کرم رنگهای مختلفه کیفیات شما بشما نمود
و اجمالا نوعی از تفصیل کشود ورنه حال و مقام مخدوم بالاتر از فهم شماست
که تحمل آن نمی توانید شد پرتو حال او مهلک شما بود بنا برآن اثری از آن
بر شما ظاهر نکرد و از لطف خود تفصیل اجمال شما بر شما نمود و هم زبانی میان
علی احمد یاد دارم می گفت که از ساکنان قرب و جوار کوه ناگرجنی شنیدم
دعای حضرت مخدوم سید راستی قدس سره است که برین کوه بدام صفت

بروبر مزار حضرت خاصه خدا الله وسوگند کن که صدق وکذب من وتو ظاهر گردد آن اجل رسید وال کار نادیده برین راضی شد مردمان بسیار منع کردند لیکن پنبه هم منع کرد که قسم مکن او خود باوجود دزدی مبالغه در تصدیق نمود ومجوز بران شد ومنع کس نشنید ناچار متخاصمین بر مزار شریف حاضر آمدند ندافی گفت یا مخدوم اگر پنبه از بالا پوش این مرد مفتری وزدیده باشم درین هفته هلاک شوم وبمیرم وباز آمد هفته تمام نشد که پیوند خاک گردید وعیش زندگی برخود تنگ گردانید نقل است شیخ العالمین رضی فرمود چون باغ خود می آراستم ودیوار حصار چارسوی کشیدم جانبی که متصل مزار ایشان بود هر بار که متوجه درستگی آن می شدم پیادگان حکام مزدوران را بزور تعدی گرفتار می بردند روزی بس دل تنگ بر مزار ایشان فاتحه خواندم وگفتم اگر آبادی باغ خلاف مرضی مبارکست وافتادن فازورات نجاسات گوارا است ماهم بدان کوشم ورنه این چه حال است که یکروز هم مزدوران کار کردن نمی توانند باز ازان روزگاهی پیادگان ظلمه تعرض از مزدوران من نکردند ازین طرف می رفتند ومزدوران جای دیگر را گرفتار می بردند وهیچ دم نمی زدند گویا زبان بند بود تا زمانیکه باغ درست وآراسته گردید ودیگر حکایت عنایت ایشان در ضمن تذکره مولوی سید شرف علی قدس سره گذشت لطف وکرم این هردو ولی نهایت مبذول حال شیخ العالمین رضی واولاد است ودر شفای مرض خارش نه ونیل نیاز ایشان یک آثار یاد بالاگلگله بوزن پخته مجرب یافته شد وبرآمد حاجات

واقع است

ذکر خیر عاشق شہید قدس سرہ

ایشان ہم از قدمای اہل مزار این قصبہ متبرکہ اند بس صاحب تصرف
و حاجت روا معلوم نشد کہ از کجا بودند و چند مدت بر ایشان گذشت
و مشہور بشہید اند نقل است شبی شاہ لعل محمد قدس سرہ در
ابتدای ایام سلوک از جای می آمدند قریب مزار ایشان کہ بیرون قصبہ
جانب شمال در میدانی کنارہ دریا کہ در زمانہ قدیم جاری بود و الحال از
سالہا سال خشک افتادہ است واقع است رسیدند غول بیابانی
ایشان را گمراہ کرد و ہر طرف کہ شعلہ دہن می افروخت و آواز برایشان
میکرد می رفتند و چارہ نمی یافتند مضطر گردیدند کہ شب تار است و راہ
گم کردیم اکنون از دست این غول ہلاک شدیم ناگاہ از جانبی آواز
آمد این طرف بیا و راہ غول بگذار بمجرد این آواز غول بگریخت و ایشان
بسوی آن صدا متوجہ شدند دیدند شخصی سر بریدہ استادہ آواز
میکند بیا باین سو بیا خوف و اضطراب کہ داشتند تسکین یافت قریب
وی آمدند پیش پیش می رفت و ایشان عقب او تا آنکہ متصل احاطہ
مخدوم سید راستی قدس سرہ رسید فرمود از ینجا جوار سید راستی
است بروید بخانہ خود ایشان پرسیدند شما کیستید کہ گمراہان را در چنین جای
رہبری نمودید گفت نشناختی عاشق شہید منم و غائب شد در برای

اثر کمتر یافته می شود تا اینجا که بعض سال هساک باران بکر راین عمل کرده آمد
و در جاهای متعدد بعض آن ورد سودی نکرد و فائده نه بخشید آخر از اضطرار نوبت
فریاد رسید و التجا بحضرت شیخ العالمین آوردند فرمود مردمان در ادای
نیاز بد معاملگی کردند اثری ظاهر نمی شود باز از سر رحم مولوی محمد امام صاحب
دامت برکاته را فرمود برو بر مزار شریف حضرت ایشان از طرف من فاتحه خوانده
خشتی از قبر شریف برگیر و بیار چون آورده در چاه آویختند روز دیگر بروی نگذشت
که فتح باب باران گردید و باز حاجت نماند همان وقت حضرت شیخ العالمین رح
بمولوی ممدوح ارشاد فرمود که شیرینی بموزان گرفته خشت را بعوا بجائیکه
برداشته همان جانب و شیرینی نیاز کن نقل است مشهور در خلق که صدق
و کذب وی از ثقات نشنیدم و براقرار و انکار او کسی را ندیدم می گویند
در عالم حیات حضرت ایشان کسی خبر رسانید چه نشسته که شیخ تراتبیر زر در گرفته
قریب است که آن را منی بقضا جسان بجان آفرین سپارد بمجرد استماع
خبر حالتی بروی طاری شد که از خود رفت و سنگی از زمین برداشت روی
سوی آسمان کرده فرمود اینک اگر رهائی کنی ازین سنگ کنگره عرش تو می شکنم
فی الفور هاتفی آواز داد بس کن که رهائی یافت و جان بسلامت برد سنگ از
دست انداخت و غضب فرو نشست واللہ اعلم

ذکر خیر حضرت شاہ اسمعیل قدس سرہ

ایشان از خلفای مخدوم بدر عالم شهباز نیوری اند بیک واسطه از سید محمد

تا وری رشتی احمد مرشد می پیوستند پس او کامل وصاحب بصیرت چون تفصیل
احوال حضرت ایشان از ثقات نشنیده ام لاجرم به ذکر بعض حالات و ذکر آن
صورت به ذکر احوال مخدوم شاه جنید ثانی قدس سره بوده تا بر نظر ارباب نجبا
منحصر گشتم که آینده گفته اند مزار شریف ایشان با مادر جد شیخ ... علما آمده بر سنگ
جنوب سنگین مسجد پایین دیوار اماکنه مسجد واقع است اما قبر النعمانی ...
حقیقت حال ایشان نشان قبر هم باقی نمانده

ذکر خیر مخدوم جنید ثانی رض

حضرت ایشان نور دیده و جگر گوشه حضرت شاه اسمعیل قدس سره الکریم
الطرفین بوده هم از کامل و پدر مادر ایشان دختر شیخ محمد کالپوی قدس الفضل است
چون فرزندی بجا شده رسیدی بشاه اسمعیل قدس سره تا او جود ...
صورت حضرت شاه اسمعیل قدس سره ... این فرزندی به صورت آن
... آن مولود گفتند ...
آمدی بسیار فرزندان را از محنت آباد دنیا نجات داده اند و چون مخدوم
شاه جنید ثانی از شرف قدوم ایشان زمین را مشک عنبر فرمودند ...
بستری می آمیخت آنحضرت گفت این فرزند خواهد زیست و جنید وقت
خواهد شد پس بحال ایشان شاد گردیدند ...
اندرون خانه تشریف فرما ... آنحضرت گفت ...
بجا ... فرستادی و ...

ازدعای بد محفوظ خواهد ماند ارشاد کردند این فرزند صاحب حیات خواهد شد
پس نیکو صورت و پاک سیرت است و آنها که بد رفتار فتند وجود بی سود داشتند
و حبیند نام کردند فاسد مخدوم یعنی شیخ عمر قدس سره که در موضع کاکو تشریف
میداشتند باهل خود فرمودند در خانه دخترم فلان امروز دختری پیدا شده و از
اوصاف حمیده بسیار بیان نمودند اهل ایشان گفتند هنوز قاصدی
نرسیده ارشاد کردند قاصد در راه است عنقریب میرسد بعد ساعتی قاصد
از در درآمد و خوشخبری بوجود فرزند ارجمند نیک اختر رسانید نقل است چون
عمر مخدوم بدوازده سالگی رسید روزی حضرت شاه اسمعیل فرمود ای فرزند
فرصت نداریم کشت برنج شالی درو کنانیم مزدوران را بگیر و درو کن و اجرت
آنها از آن دانه حق خود بیار حسب ارشاد پدر عالی قدر بموضع رسول پور که
متصل قصبهٔ پهلواری است بر کشت زار رفت و درو کنانید مزدوران بدو یافت
در دل اندیشیدند که ایشان طفل ناکرده کار اند حال اجرت ما نمی دانند خیانت بکار
باید برد هر قدر که خواستند در اجرت درو گرفتند و قدری قلیل با ایشان دادند
پدر بزرگوار فرمود همین قدر بود عرض داشت مزدوران حق خود گرفته آنچه دادند آورده‌ام
پس رنج نمود که اگر شعور نبود چرا رفتی و نفرین کرد مخدوم را ملالی در گرفت که ناکرده
کاری ما نخشی نه بود و با وجود آن خود برین کار مقرر فرمود جرات انکار نداشتم
باز رنج و عتاب چیست لیکن از پاس ادب دم نزد و روز دیگر افسرده خاطر
نماز صبح گذارده جانب همان موضع با یک سبوی آب و یک بوریا روان شد و در
بستان انبه که واقع سواد ان موضع بود زیر درختی نشست آخر روز که مردمان از

شب و روز اختیار نمود نقل ست روزی بسبب بی مایگی و قرب
ایام ازدواج خواهران نا کدخدا تردد افزون از حد داشت از انجناب
مستطاب صلی الله علیه و آله وسلم ارشاد شد اول در فلان جا از دختر
فلان کس خطبه خود کن سامان آبادی خانه مهیا ساز ایشان را خطره
آمد که تهیه سامان از محتاجان شب قوت دشوار است علاوه برین اگر خطبه
خود کنم خلق مطعون بکنند که تدبیر کدخدائی خواهران که تقدیمش ضروری است
نا کرده بآرام خود مصروف است و هم بهر تقدیر کفاف اهل از کجا آریم آنحضرت
در جواب خطره شان فرمودند جای اندیشه نیست چون زن کنی همان زن
سامان کدخدائی خواهران تو کند و انجام دهد و بار تردد بر تو نه نهد
حسب حکم قضا توام سمعاً و اطاعةً جائیکه ارشاد شده بود آدم بتقریب نسبت
ازدواج رخصت کردند بلا توقف آن کس قبول و منظور نمود مخدوم با سامان
بی سر و سامانی تشریف برده رسم عقد مناکحت ادا کرده عروس در خانه آورد
چون عروس صاحب سلیقه بود حال ابتری خانه و یتیمی خواهران مخدوم از
جانب مادر و پدر دیده بحیرت افتاد و فکری اندیشید که از آن روی فلاح
نماید بجز یک حلقه طلائی در بینی دیگر زیور هم نداشت نزد کسی گرو کرده مبلغ
چهار روپیه از او گرفته شش عدد چرخه و پنبه خرید نمود و در میان چهار خواهران
مخدوم و یک کنیز مملوک خود تقسیم فرمود و یک چرخه خود گرفت حق تعالی
برکت در کار او داد و باندک زمانه فی الجمله اسباب بهم رسانیده خواهران مخدوم
را در قوم او عقد مناکحت بست و بخانه شوی فرستاد و تعهد فراغ از جهیز

بکثرت علم است و فضلا بسیار لغایت تحریر هم از فرزندان ایشان قریب
شصت و چهل مرد فاضل رونق افروز این قصبه متبرکه اند نقل است می فرمود شیخ
العالمین رضه و سید العلما سند العرفا دامت برکاته روزی مهمانی وارد خانقاه
مخدوم شد و مخدوم آنروز سرمایه ضیافت و مهمانی نداشت اهل خانه خود فرمود
که مهمانی وارد شده و چیزی موجود نیست اگر امروز از حلقه بینی گوهر نقرئی
که در دست است ببری عوض آن ان شاء الله تعالی گوهر بیش قیمت بجوه خواهیم داد
لیکن ایشان و عده ضرورت ندارد که حال معلوم است و مروارید نقرئی از حلقه
بر آورده داد مخدوم او را فروخته سامان ضیافت کرد و آنحضرت را ذوقی با
کبوتران بسیار بود قسم بهتر از کبوتران نداشت همین قسم جنگلی پرورش
می نمود و بر درخت تمر هندی که واقعه خانقاه متبرکه بود کبوتر ها بهر آشیانه
آنجا آویخته احتیاط آنچه گربه نمی فرمود روزی بر خاسته دنیزه ئی در دست
گرفته کبوتران را دشت داد و دور پرواز آورد چندانکه در تاب آفتاب عرق با
عرق گردیده و کبوتران از دور پرواز مانده طلبا و خدام سراسیمه بودند
که گاهی چنین دستور نداشت اما کسی را یارای استفسار جرئت نمی یافت بعضی
از کبار تفرس کردند که این امر خالی از سری نبوده باشد آخر روزی
آشکار گردید تاریخ و روز ماه و وقت و سال بضبط قلم در آوردند بعد
چند ساعت مخدوم نشسته و کبوتران هم در آشیانه آرام گرفتند
بعد چند ماه تاجری وارد این قصبه و از اهل قصبه مکان مخدوم را نشان
جست و برهبری کسی در خانقاه شریف آمد و آداب عقیدتمندان بجا آورد

و جانوران چه قسم اند الا مار الیقین بود که مخدوم جنید ثانی است لیکن طیور را
نشناختم چون بدولت زیارت مخدوم مشرف شدم بلا فرق همین صورت پاک
بود می کنم و کاست پرسیدند کدام ماه و کدام روز و کدام وقت تفصیل بیان نمود
که سر مو تجاوز نشد آن زمان نوشته آن روز بر آوردند و بدست وی دادند و دید و گفت
مفصل من باز گوید که سررشته عقیدت مستحکم تر گردد جامع زین تمام و کمال احوال
پرواز کبوتران بیان نمودند مجرد استماع با هزاران هزار جان غلام شد نقل
است می فرمود شیخ العالمین رض که مخدوم زادگان قصبه منیر در مجلس جمع وقتی
میکردند که در قصبه پهلواری فقرا بسیار شده اند اما کسی نظیر بزرگان ما در تصرف
نشد و مشهور بخطاب مخدوم نگردید مردی سیاح جهان گشته در آن مجلس حاضر بود
بیباکانه و بی محابا گفت یاوه گوئی و فضولی مکنید با خوب این کار را میدانم و
در روزگار درین سیر بسر کرده ام پرسیدند تو چه دانی گفت من مرد مسافرم
نه از شما کاری دارم نه از فقرا قصبه پهلواری آشنا هم مگر درین سیاحت
وارد خانقاه شاه جنید ثانی یکروز و شب بوده ام نه مرید او هستم نه از سابق
آشنا اما حال تصرف او و آنچه با من بود آن زنده که گوید عنایت صفا بحسب تقسیم
هم بر خود یافتم که روزی در سیر کوهستان بودم راهی پیش آمد بس قلب
افتان و خیزان از آنسو تا کمر کوه رسیدم اما از انجا امکان گذر نبود خواستم
از چپ و راست کسی طور فرود آیم مطلق راه گذر ندیدم قصد بالا کردم که مراجعت
کنم ناگاه شیری غران بر سرم رسید و قصد حمله کرد لیکن از انسداد راه تا من
رسیدن نمی توانست آخر کار خواست که جست کند لیس مضطر و پریشان گردیدم

بدین مرض هلاک شده بودند بایوست تمام تجربه با سبب ارشاد پیر اعمال
صحت می‌کرد و از ابتری حال طفل مضطر است بود و هر روز بزوال اشتداد
مرض بر مخدوم عرض میکرد و بجز کلمات تشفی و تسلی هیچ جواب نمی فرمود
تا آنکه روزی حال دگرگون شد و نفس شوریده می دمید آمد ناگرفت آن
بیچاره بر مصلا نشسته ادعیه شفا می‌خواند و زاریها می‌نمود یکبار نظر بر طفل
افتاد و دید که زنی بدصورت اگر منشعب مثل چراغی در دست گرفته شعله
را اشتعال میدهد و شعله او بسوی دل و جگر طفل التهاب می زند و از
دست دیگر هوا بشعله میدهد که حرارت او بدل و جگر طفل میرسد و آن معصوم
از گرمی شعله مضطر میگردد و تنفس و بالا میشود و حیران شده آه است زبان
بیرون میکند بمعاینه این احوال آن بیچاره آفت رسیده بی اختیار از
مصلا دویده بر پایش افتاد و بسیار التجا و منتها کرد که او را بگذار و رحم کن
یا مرا عوض وی بگیر تا اگر در خدمت تو گناهی و قصوری کرده باشم تدارک آن
خواهم شد و اگر طمع مال داری همه متاع خانه بتو می‌بخشم این طفل بیگناه
را بمن بخش آن بدبخت هیچ شنوانی نشد و جواب نمی‌داد و سرگرم کار
خود بود مادر طفل و دیگر احباب پرسیدند که این التجا از کیست و این سخن
چیست گفت فلان گفتار زن باغبان این محله چراغی در دست گرفته
زیر دل و جگر این جگربند افروخته شعله می زند و از حرارت شعله مولود را
آناً فآناً تغیر حال هست هزارگونه منت و لجاجت می‌کنم مطلق گوش نمی‌کند
و رحم نمی‌آرد چون چاره کار ندید بی اختیار از دل سوخته آهی برکشید

از چند روز او را ندیده‌ام و چرا ما را دیده گریخته جواب داد او بیمار است طاقت
نشست و برخاست ندارد پای گریز کجا دارد گفتند چه بیماری دارد و
کجا است من خواهم دید و او را ضرورتی دارم گفت همین وقت بخواب رفته
است ایشان بحیلهٔ عیادت قصد گوشه کردند دخترش فریاد کرد که مروید و
بیدار مکنید تمام شب او را خواب نه آمده است و زن پسرش نیز منع
نمود شنیده ناشنیده ایشان باز نماندند و اندرون رفتند آن گفتار
چادر بر رو کشید بانگ بروی زدند ای فلان برخیز که چیزی بتو گفتنی ضرور
است او روی خود تمام تر از چادر پوشید و گفت بس بیمارم بعد صحت خواهم
آمد حالا بروند بحیلهٔ ضرورت چادر باز و برکشیدند دیدند همه موی سر سوخته و بر رو آبلها
افتاده از غایت شرمندگی سر فرو انداخت بهیئت او بسیار خندیدند و از
دخترش پرسیدند این چه حال است موی سر چگونه سوخته و آبله بر رو چون
افتاده جوابی نداد ایشان باز آمدند و از اهل و احباب قصهٔ گفتار بیان کردند
آخر آن گفتار در همان خجالت ماند و هلاک شد و در دوزخ قرار گرفت و طعمهٔ
سگان آتشی گردید و عالمی از دست وی نجات یافت نقل است سیرمود
شیخ العالمین م‍ ۲ از مولوی ابو تراب صاحب دامت برکاته و ذکر تصرفات
مخدوم که روزی در باغ رسول پور که ذکرش بالا گذشت نشسته بودند
قوالی گذر کرد فرمود غزلی بخوان تا وقت خوش گردد بعد سماع صوفیه فرمود
چیزی تماشا خواهی کرد عرض کرد درین صحرا چه تماشا کنیم مخدوم بر بوریا پا دراز
کرده چادر بر سر رو کشید و نرگاوی قریه در آنجا مرده افتاده بود یکبار نرگاو زنده

باستحسان آن شیخ را در تاج داشت خلقی هجوم آورد و هر کسی که می آمد بانذر
عالی می آمد تا آنکه در اندک فرصت نذور بسیار جمع گردید و از ملاقات آنها
وقت بر مخدوم تنگ شد و تامل آمد که امروز هجوم خلق چراست بعد
فکر معلوم گردید که از اثر آن شیخ جذب دلها هست و کشش بالهاد و سببها
پس ناراض و آزرده شد که اوقات در ملاقات خلق ضائع و برباد رفت
از سر مبارک بر آورده و در غاری عمیق پر آب که واقع صحن خانقاه بود انداخت
پس از امتداد ایام آن جوگی باز آمد و دید که همچنان عسرت و افلاس
ظاهر است بحیرت آمد و عرض کرد که یادگار فقیر به تجربه عالی بکار رسید
فرمود بعمل آورده بودم خلق هجوم آوردند و نذور بسیار گذرانیدند که
وقت با فضائع و تنگ شد از ین شیخ در ین غار عمیق انداختم آن فقیر
بمجرد شنیدن سخن مخدوم از هوش رفت و گفت سرمایه زندگی از
محنت شاقه بصرف روزگاری بهم رسانیده بودم و بپاس مخدوم یادگار
داده بودم اگر گوارا می خاطر اشرف نبود باز بر سر من می زدند بیفاده
برباد دادند فرمود اگر وقت رخصت وعده مراجعت و معاودت می کردی
امانت نگهداشتم و اینک به تو واپس میدادم نقل ست استا همچنین مرزی
نظر عسرت ظاهری اکسیر بخدمت مخدوم گذرانید و بس مبالغه نمود که
در بنات شیخ اکسیر می ریخ این قدر سعی طلا می شود فرمود بر طاق بدار
آنمرد فقیر حسب امر بر طاق خلوت ظرف اکسیر نهاد و رخصت گرفت بعد
چندی که باز آمد همان فقر و فاقه دید پس متردد و متشوش گردید که سبب

مقابل مزار ساعتی نشست کردن اکسیر اعظم است و مزار شریف از آمد فتوح معمور است بلکه درست هم نمانده از فرزندان آن حضرت جناب سید العلماء سند العرفا نقیم درستگی قبر بود روزی در عالم مکاشفه فرمود خیال فاسد اندیشه کردی چندان که مرمت و درستگی باد همچنان شود ایشان عرض نمودند که مگر خلاف مرضی است هدایت نمود که نه مگر اینهمه ویرانی و بربادی مقبره مقتضای شان منست هر ولی را شانی است از قبض و بسط و آبادی و ویرانی و عشق رنگها دارد مزار شریف ایشان جانب شرق بفاصلهٔ پنج شش دست از مزار مخدوم عالم محمد مخدوم قدس سره در یک احاطه واقع است تفصیل آن در احوال حضرت محمد مخدوم قدس سره رقم یافت تاریخ انتقال نوزدهم ماه جمادی الثانی سال یکهزار و هفتاد و دو از سال هجرت است مادهٔ تاریخ + فقیر حق بود عارف و کامل

۱۰۷۲ھ

ذکر حضرت شاه محمد واسع قدس سره

جناب ایشان برادر خورد مخدوم عالم محمد مخدوم قدس سره بودند و مستفیض از حضرت تاج العارفین رضی الله عنه لیکن مردم متامن و متوکل نجبت کبار معاصران گویا درین باب گوی سبقت ربوده بودند اکثر نشست در احاطهٔ مزار شریف حضرت مخدوم سید بدر آسنی قدس سره می داشتند در حضرت شیخ خود هم بضرورت حاضر می آمدند و هر چه از حالات طاری گردیدی بر شیخ عرض میکردند تا آنچه مناسب حال باشد حضرت شیخ

مولانا باستماع این حال نہایت متحیر و خائف گردید قبر شریف ایشان
در احاطہ جد القوم امیر عطاء اللہ واقع است

ذکر خیر حضرت برہان الدین رضہ

عرف لال میان حضرت ایشان والد ماجد خواجہ عماد الدین قلندر محبوب
رب العالمین اند و از خلفای اعظم مخدوم شاہ جنید ثانی قدس سرہما
ریاضت سلف می کردند متوکل محض بودند در بیر پرستی یکتای زمانہ و لبس
مرد کامل نقل ست تا میفرمود شیخ العالمین رضہ کہ از صحن خانہ حضرت
لعل میان راہ آمد و رفت زنان اقارب و ہمسایہ بود کہ پردگیان عصمت
بملاقات آیند گر از صحن خانہ شریف آمد و رفت میداشتند چون کنیز مخدوم
شاہ جنید ثانی بہر کاری از ان سو گذر کردی نظر جناب ایشان افتادی
فی الفور برمی خاست تا زمانیکہ از چشم غائب نشود نمی نشست و اگر
اورا بجناب ایشان سخنی و پیامی گفتنی بودی تا وقتیکہ او می گفت
ایشان ایستادہ بکمال ادب می شنودند و در تطویل سخن می فرمودند
کہ بنشین و بگو او از ادب پیش شان نمی نشست و ایشان از ادب
او نمی نشستند کسی گفت تعظیم و تکریم کنیز و غلام ہم لائق شان او باید
فرمود این کنیز حضرت ماست احترامش زیادہ ازین باید کہ شانش
ارفع ازین است و آنکہ گفتی لیاقت کنیز من داشت البتہ بنسبت و
فرقی در شریف و وضیع می شاید و از ہا من نیست کہ کنیز حضرت شیخ را

در مقام نجاسات از بہر انحراف صحبت اہل دنیا فرمودہ شد ارشاد کردند توقف در مقام قاذورات اہون است از آنکہ با اہل دنیا در نشینیم لوی بادر یکساعت یا دو ساعت افزون می نشیند و اثری از و باقی نمی ماند اما اثر صحبت نمی رود اگر بد ست نعوذ باللہ دل را تیرہ می کند و در گناہ می اندازد و اگر خیر ست اسأل اللہ قلب را از جمیع ماسوی پاک می سازد منقول است از امام جعفر صادق علی جدہ و علیہ السلام پرسیدند کہ بدترین امر چیست کہ از و احتراز واجب باشد فرمود صحبت بد گفتند کہ بد از صحبت بد کمتر است ارشاد کرد بلی انچہ بد کردی بیک توبہ محو می توانی کرد کہ گناہ فعلی ست بےبقا چون نماند اثرش ہم نماند و اثر صحبت امری ست پایدار نہ بینی اد دکان عطارین کوچہ و بازار را خوشبو میدارد و سر کہ دمی آنجا قرار گرفت معطر بر خاست ہمچنین اثر صحبت بد کہ بد قت و جہد می رود در خوف آنست کہ تا زمان اندفاع اثر باز در معصیت افتد انتقال پانزدہم ماہ ذیقعدہ سال یکہزار و یکصد و ہفت از سال ہجرت بودہ مزار شریف بالین مزار شریف خواجہ عماد الدین قلندر قدس سرہما در یک احاطہ زیر درخت نیب کہ بس کہنہ و تناور ست واقع است و پس پشت مزار شریف قبر اہل خانہ حضرت ایشان ست و الحال چبوترہ نو ملصق چبوترہ آنجناب تعمیر کردہ

قبر استاذی اخی شاہ نور الحق و مولوی ظہور الحق علیہما الرحمہ کردہ اند

چون منظور آن بود کہ مستفیضان شیخ العالمین رضی کہ ازین عالم

کردہ شد تاریخ انتقال ہشتم ماہ ذیقعدہ روز سہ شنبہ اول وقت صبح صادق سال یکہزار و دو صد و سی و شش از سال ہجرت بود و سعید عم ستۃ کلیمہ الرسول رضی بی بی ولیہ زوجۂ اولی جناب مستطاب مولانا شاہ ابو الحسن دام فیوضہ بود ند کہ در خواب و بیداری دولت تشریف اولیاء کرام و ائمہ عظام علیہم السلام نصیب ایشان بود و بیشتر از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہم در بیداری مشرف شدی و بعض و سعید من افتخار اجازت یافتی مزار ایشان درمیان دو چبوترہ تاج العارفین و شیخ العالمین رضی اللہ عنہما واقع است

ذکر خیر مولوی علی حسن رحمہ اللہ

ایشان نبیرہ حضرت شیخ العالمین رضی اللہ فرزند ارجمند جناب مستطاب مولانا ابو الحسن دام فیوضہ بودند بسر مقبول بارگاہ حضرت شیخ العالمین رضی آنحضرت می فرمود کہ اینچنین مستعد حالات کسی ندیدم و منظور عالی چنان بود کہ بسرعت تمام تربیت و ترقی درجات کنانیدہ تربیت خلق و امر ارشاد و ہدایت مفوض بایشان فرماید و خود انزوای کلی از خلق گزینند حق تعالی نخواست کہ در رنج دنیا و مکروہات وی زیادہ تر ماند در عمر بست پنج سالگی جنت آرامگاہ خود ساخت و داغ مفارقت بر دل باب و جد و عم و خال نہاد روز مرگش بر احباب بلا فرق یوم النشور بود بست و نہم ماہ ربیع الثانی سال یک ہزار و دو صد و سی و شش ہجری وقت ظہر

روز یکشنبه انتقال نموده بر چبوتره حضرت تاج العارفین مدفون شد در
مخمس پایین مشرقی چبوتره و اکثر حاجات حاجتمندان از توجه ایشان بر آمده و ارباب
حاجت و مکاشفه ایشان را در حضور حضرت تاج العارفین رضی الله عنه مشغول
یافته اند و مکرر از زبان حضرت شیخ العالمین رضه شنیده بودم که
ایشان مادران عالم عاقبت لقمه پیدا است و نیز اگر کسی قدر حاجتی
استمداد کند مشکل بخوبی گردانیدن می توانند

چون موضع شهباز پور که مخلوط القصبه از ین قصبه است قلیل
متصل کچهاتان در قصبه سیر کنان آنجا میرسند و می آیند
خواستم که احوال بزرگان اسلاف آنجا هم داخل کتاب سازم

از آنجمله حضرت مخدوم سید الله بیدار عالم مشهور و معروف و در بر آمدن حاجات
موثر تاریخ انتقال پانزدهم ماه شعبان است تا بقاء بی حالت آمد و حضرت
مخدوم شیخ العالمین رضه معه یاران به عرس مخدوم تشریف می برد
میبا بوده ای برکت و سبب مخدومین خالص حضرت شیخ العالمین بحضرت
مخدوم بکمال مخدوم بود چه اکثر بزرگان کاملین سالف عند بزرگ زمین که بوده
اند با نسبت ها بنا بر عقیدۀ الحال خلوص نموده که سید یعنی اعوان بود که فیض
بلاواسطه فیضیاب از حضرت غوث الثقلین قادری رضی الله عنه اند و خلیفه
اعظم و هم مرید یکی از بزرگان سر موحد حقی بود و شیخ العالمین رضه

نیز قمیصہ قادریہ بود القصہ مخدوم در زمان خود یکتائی که داشت نظیرش نبود بس خرق عادات بر دست ایشان شده و در سلسلہ قمیصہ خود خاتم الکاملین گویا حضرت ایشان شدند و فی الحقیقت بدر فلک حقیقت بودند. انتقال بست سامی فرمود شیخ العالمین رضی اللہ عنہ در تذکرہ مراقبہ چشم بند کرده و کشاده که مخدوم بدر قدس سرہ همیشه در مراقبہ چشم کشاده داشتی و بند نکردی روزی یاری مقبول بارگاه عرض کرد که در طرق شیوخ دیگر یاران ما از بهر سو چشم بند کرده مراقب میشوند نهایت خوش می نماید و سبب جمعیت خاطر و انبساط طبع و جوشش می گردد اگر در طریقۂ عالیہ هم بدان اجازت باشد بسی خوش بود فرمود خبر آرید که کلال ظروف گلی در پزاوه نهاده و مرتب ساخته یا نه کسی عرض کرد در همین موضع بالفعل پزاوه درست شده است خبر گیرنده شخصی رفت و بکلال حسب حکم مخدوم فرمود که آتش در پزاوه ندهی تا اجازت مخدوم نیابی و خبر رسانید که پزاوه مرتب است فرمود فردا خواهیم رفت صبح با یاران متوجه بسوی پزاوه شد و ساعتی در آنجا چشم بند کرده مراقب نشست و باز چشم کشاده و بسوی پزاوه نگاه فرمود همه ظروف در پزاوه یکبار پخته و سرخ شد آنزمان گفت تا زمانیکه این قدر جوشش گرمی در نگاه پیدا نه بود در مراقبہ چشم بند کردن چه سود و باز مراجعت بخلوتخانه نمود آن پزاوه چند عرصه زیارتگاه عالم بود

ذکر خیر حضرت میر سید شاه

بشما طالب العلم بودند شب بغا می آورد و نزد ایشان نشسته مستفید بود
و در حل مشکلات امداد می نمود حضرت خواجه در حضرت وی رسوخ عقیدت قوی
کرد داشت از امداد و عنایت در فتح باب کار و ترقی آورد و روز بروز استحکام
می پذیرفت تا آنکه بعد فراغ از کسب علوم رجوع بسید رض نمود و مرید شد
و داخل سلک یاران طریقت گردید سید قدس سره که فریفتهٔ جمال باطن
حضرت ایشان بود تمام سرگرم تربیت شد اول ریاضت و مجاهدت خواجه
آن بود که سید رض فرمود ای فرزند ملبوسات خود در دست تقیه من دار
روز جمعه در تبدیل لباس چرکین و تلبیس البسه پاک و صاف موافقت
با من کن که هم ملبوسات شما باحتیاط خواهد ماند و حساب کاذر گاهی بغلط
نخواهد افتاد و چند ماه باین لطف خو پذیر فرمود تا آنکه روزی خود بعد غسل
جمعه لباس صاف پوشید و خواجه را امر به تبدیل لباس نکرد و هفتهٔ دیگر
هم بران ملبوس گذشت جمعه سوم نیز بدستور جمعه اول منقضی شد و خواجه
هیچ عرض نداشت که ملبوس بس کثیف شده ضرورت تبدیل است یا
تا کدام قصور اعراض بخاطر اشرف راه یافته همچنین زمانه دراز زیاده از شش
ماه بران یک لباس که در بدن بود حضرت خواجه قناعت داشت و بسر میکرد
پاره پاره شده بود که در هر مقام تاری پوسیده ازان می افتاد روزی
مجلس عرس بزرگان بود حضرت سید رض را نیز اهل مجلس دعوت کرده
بود و دیگر مشائخان دهلی نیز مجتمع بودند فرمود از فلان بجا طلب آمده چون
شب بغل فلان بزرگ است رفتن ضرورست مناسب می نماید که شما هم

بمن آمد چون بسواد وطن رسید با وجود انکشاف حال او یاری را فرمود
برود و ببین که چه حال دارد و بکدام لباس است آنکس رفته و دید و بخواجه
عرض کرد که ساعتی در اینجا توقف کرده آید و باز آمد و بحضور حضرت
لعل میان والد بزرگ شان ظاهر کرد که بلباس تقوی و صلاح و فلاح
دینی آراسته و پیراسته است خوشوقت شد و برخاست بیرون قصبه
رفته ملاقات نمود و چشم را از دیدن جمال فرزند نور ها افزود و بر دل
پاک ابواب انفراغ سرور کشود و هر دو بزرگ داخل دولت سرای خود
که بظاهر کنجی و گوشه بود و بباطن رشک هفت بهشت گردیدند
کرامات و خوارق حضرت خواجه بسیار بسیار است بلکه زیاده از شمار از انجمله
آنست که می فرمود شیخ العالمین رضه که روزی حضرت خواجه در سماع
بود و وجد و رقص می فرمود حضرت تاج العارفین رضه که دران عرصه نوجوان
بود و بخدمت عالی حاضران وقت یکبار در عین انبساط و وجد قریب
تاج العارفین رضه آمد و بروایت صحیح بلکه اصح آنست که دران وقت حضرت
تاج العارفین شریک محفل شریف نبود ناگاه از انطرف کرده که نظر کیمیا
اثر حضرت خواجه رضه بر حضرت ایشان افتاد و آواز داد ای فلان بیا
بشنو چون قریب رفتند و آنحضرت در دور وجد بود قریب جناب ایشان
آمده فرمود مهمانی می آید برای او سامان ضیافت مهیا کن در کسی امر
فتور واقع نشود جناب ایشان تسلیم نموده متوجه دولت سرای حضرت
خواجه شدند تا باهل آنحضرت اطلاع مهمان کنند و راشنائی راه که بشود

بحیرت افتادند که خلاف دستور بلاکاری رفتن بیازار حکم میشود که باز ثانیا
ارشاد شد که سیر بازار کنید سبب ارشاد با حیرت تمام برخاست و رو ببازار آورد
و حیرت استفسار نداشت که در طریقه سلوک سلم ولا را گنجایش نیست و چون و
چرا را دخلی نه چون در بازار رسید ناگاه نظرش بر دوکانی افتاد و دید که حضرت
خواجه رضا ایستاده است حیرت بر حیرت افزود و از خود رفت بکمال فرط
محبت دوید و بر پای مبارک بوسه داد و افتخار حاصل نمود و عرض کرد
که درین شهر از کی اتفاق تشریف آوری شده و فرودگاه کجا مقرر کرده شد
ارشاد کرد همین وقت درین شهر آمدم سبب آنکه درین ساعت بی اختیار
دل بدیدن شما اضطراب کرد که تسکین خاطر بغیر دیدار جمال آن فرزند
دلبند ممکن نبود بنابرین یک قدم آمدیم دیدیم و مسرور گردیدیم حالا بوطن میرویم
تو نیز نزد مولوی برو ازین ارشاد دیگر حیرت آمد که درین شهر تشریف آوردن
و بغیر ملاقات حضرت مولانا رسولنما مراجعت بوطن فرمودن بس عجیب است
اما از پاس ادب دم نمی زدند چون رخصت یافته بحضور مولانا رسول نما رسیدند
و آنچه معاینه افتاده بود بعرض بیان آورد و تبسم کرده فرمود که برای همین
شما را بسیر بازار فرستاده بودم که شما صاحب بهر دیدن شما آمده بودند و
منتظر لقای شما در بازار ایستاده شدند و تقاضای حال شان آن
بود که این وقت آمدن در مدرسه من ناگوار نمود بنابر نظر هیچ او شان شما
را محرک سیر بازار گردیدم نقل است می فرمود شیخ العالمین رضی الله تعالی
حضرت خواجه در صحن خانه مشی اقدام می فرمود یکبار رنگ زردی بر جناب

باول وقت ظهر پیش خواجه رضہ آوردی کہ آنحضرت پوشیدہ نماز جمعہ
می رفت و پیراہن دیگر درست نمی کردتا وقتیکہ سابق بیکار نمی شد نقل
است می فرمود حضرت شیخ العالمین رضہ کہ یاری از یاران حضرت خواجہ
بشہر عظیم آباد در مجلس درویشی نشستہ بود آن درویش تحقیر مذکرۂ طریقۂ
قلندریہ درمیان آورد آن یار خواجہ را ناگوار آمد گفت سخن بیہودہ بگذار پیر مرید
درین طریقۂ عالیہ ما را رتبۂ نزد قلندران سرمست نیست مگر اینک گوی و اینک
میدان بہ بین اگر چشم روشن داری کہ یاد ذکر قلندریہ می کنم و در کلمۂ نفی
بجملہ ما سوی اللہ از نظر ہم غائب و منفی میشود و بجز اثبات حق دیگر نمی ماند
و پیر من خواجہ عماد الدین قلندر محبوب رب العالمین در قصبۂ پھلوارے
موجود است و سجادۂ ارشاد است برو و بہ بین کہ او چون ذکر قلندریہ میکند
در کلمۂ نفی جسم شریف وی از نظر خلق غائب می شود و در کلمۂ اثبات
ظاہر و نمایان می گردد باری اگر ترا ہم چیزی باشد پیش آر آن درویش
لب بستہ و سر نگون شد و جوابی نداد نقل است شاہ خدا بخش قدس
سرہ می فرمود نقلا عن تاج العارفین رضہ کہ حضرت تاج العارفین بعد انتقال
حضرت خواجہ رضہ شبی مطالعہ کتابی می فرمود و حضرت شاہ غلام نقشبند
کہ در جبارہ پیر پرستی حضرت تاج العارفین بود قریب زانو بخواب رفتہ
بود ناگاہ آواز نعلین چوبی از صحن خانہ بشنید سر از کتاب بر آورد دید
کہ حضرت خواجہ می آید و دید و بشرف پابوس حاصل کرد و اثر نرمی و گرمی
اندام در مساس پابوس انتباہ نمود و پرسید یا محبوب رب العالمین بعد

و ترا نعمتے رسانید فی الحقیقت در چند روز تعین امر پیش آمد که بدل دوستا
من شد نقل است می فرمود شیخ العالمین رح که بعد تکمیل طریقه حضرت تاج
العارفین را تردد بخاطر اشرف راه یافت که بیعت بر دست حضرت مولانا
رسولنا کنم یا بر دست حضرت خواجه که عمو بزرگ و ذی حقوق من اند رجوع
بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم کرد ارشاد شد که نصیب بیعت
بر دست خواجه عماد الدین قلندر است بر وی کار او منتظر است تاج العارفین رح
عرض رؤیای صالحه بحضرت مولانا رسولنا رح کرد بمجرد استماع فرمود زود
بیکه کار از دست نرود آنحضرت رخصت یافته بوطن رسید و بر دست حضرت
خواجه بیعت کرد و باجازت جمیع سلاسل قادریه و امامیه و قلندریه و چشتیه
و فردوسیه و اذکار و اشغال ممتاز گردید و تربیت یاران حضرت خواجه
نیز مامور شد و حضرت فرمود که حالا ایام حیات مستعار قلیل باقی ماند
می خواهم که بفراغ دل متوجه کار خود باشم بتعلق تربیت یاران هم نماند
بعد چند روز تاج العارفین رح باز رخصت گرفته عازم شهر بنارس گردید
و فائز خدمت فیض درجت حضرت مولانا رح شد چند ماه قیام کرده بود
که مکتوب ارشاد اسلوب حضرت خواجه بطلب آنحضرت رسید که خود را
زود رسانید ایام فرصت قلیل است و سخن گفتنی کثیر و مکنون خاطر اشرف
حضرت خواجه چنان بود که مشائخان شهر پتنه و دیگر روسا و درویشان
قرب وجوار را استدعا فرموده بمجمع مشائخان و درویشان تاج العارفین
را خرقه خلافت پوشانند تا هر که و مه بران مطلع شوند و هم بعضی اذکار

اجازت حضرت میان صاحب تاج العارفین رح بلا درجات بوده اعلان آن باقی مانده بود معظم حضرت خواجه خلافت دادن در مجمع عام که انتقال فرمود

خواهد بود که سابق بیان مجملا اجازت شده بود مفصل اجازت بخشید حضرت
تاج العارفین بعد اطلاع مضامین مکتوب وصیت آگین از خدمت
حضرت مولانا رخصت یافته رهگرای وطن شده به دولت پابوس حضرت
خواجه فائز گردید هنوز چند روز نگذشته بود که بیماری صعب لاحق
شد و کنون خاطر شریف از پردهٔ غیب جلوه گر شد بعلو که رخصت جهان
ازین جهان بست و ملک را الی نور کرد رحمت خورشید جمالش همه جهت
... باعث نشتر غم جگر تاج العارفین را پاره پاره کرد و آتش الم دل را
کباب ساخت بعد چند روز بار دیگر باستثنا مفصلا اجازت بخشید
نقل است می فرمود جناب شاه شمس الدین ابو الفرح قدس سره
که روزی حضرت خواجه حضرت تاج العارفین یعنی پدر عمدا مع یاران در مجالس حلم
السعی بانا قابل نشسته بودند و تاج العارفین در آنجا از کمال جلال و انتلاق
بمدد حضرت مولانا جاه و جلال نا و تذکره می فرمود حضرت خواجه هم به نبات
مبارک این شعر خواندند ... یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم آب در کوزه و
ما تشنه لبان می گردیم تاج العارفین هم خیال نفرمودند و همیان ...
سخن بود بعد ازان سابق حضرت خواجه فرمود که شما خیال نکردید و در
سخن بالا ... مولوی صاحب برای دیدن شما مع یاران تشریف آورده
بودند خواستم که شما را همان آگاه کنم لیکن منع کردند و گفتند که قطع
... دیدن ایشان آمده بودم که درین وقت شغل اختیار داریم
با ایشان بود اکنون رسیده ام با وجود منع شعر ... حضرت

این مضمون بود خواندم تا باشد کہ تمہارا خیال آن آید حضرت تاج العارفین
بس متاسف شد سفر عشق در دل ماند و یار از دست رفت + دوستان
دستی کہ کار از دست رفت و دیگر حکایات حضرت خواجہ رض در ذیل حکایت
حضرت مولانا رسولنا و حضرت تاج العارفین رض مذکور شد و چون این حکایت
مشتمل احوال ہر سہ بزرگان بود بنا بر خاتمہ برین حکایت کردم و بدایت
ذکر از احوال حضرت مولانا رسولنا کہ مرشد و پیر طریقت حضرت تاج العارفین
رضی اللہ عنہما بود کردم و نہایت بر ذکر احوال حضرت خواجہ محبوب
رب العالمین رض کہ پیر بیعت تاج العارفین رض بودند نمودم خطابات آنحضرت
محبوب رب العالمین رح خواجہ افضل المجاہدین مرشد السالکین۔
شفیق علی المخلوقین مقصود السالکین و در نیاز حضرت ایشان معمول خاتم
السنت کہ بوزانی باتفسیر وری کنند کہ بس مرغوب طبع شریف بود ختم الاختتام
بالصلوٰة والسلام علی سید المرسلین خیر الانام محمد و آلہ وصحبہ و ذریتہ و ازواجہ
و عشیرتہ و اشیاعہ و اولیائہ و علی سائر ائمہ اجمعین و الحمد للہ رب العالمین
شب دوازدہم ماہ جمادی الثانی ماہ انتقال حضرت تاج العارفین رض از
مسودہ فراغت یافتم در ماہ رمضان شریف شب بست و دوم این نقل
مسودہ اختتام پذیرفت سال یکہزار و دوصد و چہل و نہم اللہم تقبل منی
واجعلہ مقبولا فی حضرت اولیائک وفی قلوب المومنین ولا تجعلنی ملوما
ومطعونا فیہ ولا تحرمنی من اجرہ و برکاتہ بحق نبینا محمد و آلہ وصحبہ صلی اللہ علیہ
وسلم علیہم اجمعین

چہارم قل لیکن سورۂ اخلاص سہ بار بعدہ سبحان ربک رب العزۃ
عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین بعدہ آیۃ ان
اللہ وملائکتہ یصلون علی النبی یا ایہا الذین آمنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما
بعدہ درود لبیک اللہم ربنا وسعدیک اللہم صل وسلم علی سیدنا ومولانا
محمد وعلی آل سیدنا ومولانا محمد صاحب التاج والمعراج والبراق والعلم
دافع البلاء والوباء والالم جسمہ مقدس مطہر منور معطر فی الحرم اسمہ مکتوب
فی اللوح والقلم سید العرب والعجم سید الثقلین نبی الحرمین امام القبلتین
وسیلتنا فی الدارین صاحب قاب قوسین جد الحسن والحسین محبوب رب
المشرقین والمغربین مولانا ومولی الثقلین ابو القاسم محمد ایہا المشتاقون
بنور جمالہ صلوا علیہ وآلہ این درود خاصتہ در قل جناب رسول کریم صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم خوانده می شد و در قل حضرت امیر و حضرت پیر دستگیر
و حضرت تاج العارفین و شیخ العالمین رضی اللہ عنہم براین درود اختتام
کرده شد اللہم صل وسلم علی سیدنا ومولانا محمد وعلی آل سیدنا و
مولانا محمد الذی کان علیا فی درجاتہ حسنا فی صفاتہ شہیدا فی تجلیاتہ
زین العابدین باقر علم الاولین والآخرین صادقا فی اقوالہ کاظما فی
جمیع احوالہ متمکنا فی مقام الرضا جواد الکف عند العطاء ہادیا الی سبیل النجاۃ
عسکریا مع الغزاۃ مہدیا الی طریق الیقین صلواۃ اللہ وسلامہ علیہ
وعلیہم اجمعین مگر در قل حضرت پیر دستگیر محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ در
آخر درود غیاث المستغیثین و در قل حضرت تاج العارفین لفظ محبوب

سید العلماء سند الفضلاء استاذ الکل سیدی مولائی مولوی احمدی صاحب قبله مدظله العالی را و بعضے دیگر برادران را فرمودند که قصد دریافت مرضی مبارک از مزار شریف نمایند چون این بزرگان حسب الحکم بر مزار شریف رفته سر بمراقبه شدند و استصواب نمودند آنحضرت رضی الله عنه ارشاد کردند که می فرماید وقت چاشت که وقت انتقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قل من نیز مقرر سازند بنابر همان وقت مقرر کرده شد

فائده در بعضے جاها معمول روز عرس این است که دو قل می شود یکے وقت شب اول مجلس و مجلس بعد فراغ تقسیم طعام شروع میشود و ابتدای و انتهای مجلس از قل که سه هشیه بود این قل آخر در عرس ربیع الاول وقت چاشت که وقت انتقال رسول الله علیه وآله وسلم است و در ماه ربیع الثانی از انجا که وقت انتقال حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه معلوم نیست و از کتابے به ثبوت نرسیده بنابر یک قل که شب یازدهم در ابتدا ار مجلس مے شود اکتفا کرده می آید و علی هذا القیاس در ماه رمضان شریف مجلس حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه الشریف که مجلس یک شنبه میشود یک قل اولاً کرده می شود و در عرس تاج العارفین رضه یک قل اول وقت شب و دوم بعد مجلس سماع قریب نصف النهار که وقت رحلت بود کرده می شود و درین سنه عرس ربیع الاول و ربیع الثانی و جمادی الثانی مجلس وا زده کرده می شود و در ماه جمادی الثانی شب بست و یکم قل حضرت امیر المومنین کرده می شود